ذکر [illegible] دوره [illegible] سلاطین خاندان [illegible] و [illegible]
گیتی سلطنت امیر تیمور صاحب قران [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاهان [illegible]
و [illegible] و [illegible] مجموعهٔ [illegible] صوری و معنوی
از علم [illegible] و [illegible] از [illegible]
اختصار [illegible] چند [illegible] از تصحیح عبارت [illegible]
[illegible] می آورد [illegible] شباب [illegible]
[illegible] سوانح می نمودند که تا انقضای روزگار حیات
باوجود مشغلهٔ جهانداری و سلطنت مملکت وسیع [illegible]
[illegible] چشم و دل و گوش و زبان را [illegible]
[illegible] و [illegible] بعضی امور [illegible] سلطنت نه در حق [illegible] ملک
در مقدمات ملک داری و ملک گیری [illegible] از [illegible]

روزگار سلف آنرا ضبط حوادث نوشته بودند در اجزاي ايام مندرج
آثار ثبوت دوام مقدمي حسبي و نعوت اوامر و مقتضي الهي
چنان تقاضا کند که صيت جهانگيري اين ملک [illegible] گوش
بندگان سلطاني هفت اقليم را صاحبقراني و آثار شجاعت او که در ايام
شاه زادگي در تسخير بلخ و بدخشان و سيستان قندهار و [illegible] و جنگي
که با لشکر [illegible] [illegible] جنگي بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار
يادگار مانده يکشنبه در [illegible] و سحر شنبه در زمان خروج [illegible]
اعلي حضرت که در يک سال چهار پنج جنگ [illegible]
[illegible] درياي [illegible] [illegible] خير بهشت [illegible] و [illegible]
امير تيمور صاحبقران [illegible] [illegible] و باوجود عمر [illegible] [illegible]
افواج ظفر امواج [illegible] [illegible] و استقامت ورزيدن و قتل و [illegible]
[illegible] و با [illegible] وجود خصم غالب آمده [illegible] [illegible]
و در عين تفرقهٔ معرکه باهم سررشته [illegible] از دست [illegible] [illegible]
تاييدات و تفضل ايزد متعال حمل برچه توان نمود * بيت *

دل [illegible] آنکه از کار ملک * [illegible] [illegible] سر [illegible]
با هر رسد گر [illegible] خبر * بهاي درخت آب گردد [illegible]
کند سيل اگر خانه را خراب * شود [illegible] [illegible] [illegible]

باقي [illegible] اتفاق اين پادشاه [illegible] که عالم [illegible] را بر [illegible] موقوف
داشته به تحرير اين مطلب مي پردازد *

اگرچه خامهٔ [illegible] سوانح [illegible] سال عهد اين پادشاه جم جاه [illegible]
آورده است [illegible] [illegible] خصوص احوال چهل سال
اواخر که [illegible] از [illegible] مسطور گشته [illegible] [illegible]

فهرست سی ساله اعلی وقایع حضرت بادشاه ملک و ملت و باذله
بعد تفتیش تمام و تفحص تام بعضی مقدمات و واقعات قابل
تحریر که از السنهٔ کمی سالی نقلا مسموع نموده و از اهل دفتر و
واقعه نگار کل تحقیق کرده و بعض صحت بیاض المعنی مشخصه نموده
بسلک تحریر کشیده چون ازین خدمات از عهد یکی بیرون خامه میبخشد ،
در حین سخن بلحم معانی و مطالعه کنندگان دانش پژوه عجب
نیرخی الملتمس دارد که اگر بسبب ناچیزی عقل سر رشتهٔ سوانح بدست
نیامدی در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از بعض تاریخ
دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر
سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند ◦

واقعهٔ بسلطنت از سنه هزار و بیست و هشت در مقام
نمود که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ
ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - در ایامی که آن زبدهٔ دودمان
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطهٔ بیان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت
که من بعد بفردوس آشیانی و آنچه بمقتضای ملکی در تکلفی
عبارت کم بعد بزبان قلم جاری خواهد گردید بمهم بیجاپور مامور
گردید . بعد تردیدات نمایان که قلعهٔ بیدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ
کلیانی را بتصرف اولیای دولت در آوردند صوبهٔ ظفرآباد ( ۱ ) مسمی ساختند .

---

( ۱ ) ن - بصوبه ظفرآباد و محمد آباد مسمی ساختند ◦

[illegible] حضرت [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] خبر [illegible] آن [illegible]

از [illegible] كه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] تنگ آورده و [illegible]

بامروز فردا ميگذرانيد و غافل شد [illegible] خورسند [illegible]

[illegible] آورده خبر [illegible] از [illegible] حضور [illegible] بجهت

خلاصهٔ كلام [illegible] فردوس آشيانى را [illegible] سنه هزار

و شصت و هفت هجرى [illegible] و استيلاى مرض

[illegible] الجامعه و اين معنى باعث اختلال ملك و حال

رعايا و برهم خوردن انتظام سلطنت گرديده و [illegible]

[illegible] مستقل خود را مي گرفت و درين باب [illegible]

اختيار ملك را بدست آورده و [illegible]

[illegible] تصرف را [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] وقت [illegible]

[illegible] امور سلطنت [illegible] خود [illegible] از [illegible]

عدم تحرير وقايع [illegible] و [illegible]

و [illegible] را [illegible] ساخت و چون [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] تفاوت [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

بنگاله بر گشتند • چون خبر محمد شجاع صوبه دار بنگاله [illegible] و
محمد مراد بخش در احمد آباد [illegible] هنگامه [illegible]
هر دو به [illegible] شده و [illegible] خود [illegible] و [illegible]
[illegible] سکه [illegible] و شجاع با لشکر عظیم
عازم [illegible] و [illegible] تخت [illegible]
[illegible] و حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] ۱۰۶۸ [illegible]

... فوج ... بر سر محمد شجاع ...
بود . چون راجه بظاهر ... نزدیک ... بعد محمد شجاع هم
با فوج کلی لشکر خود ... یکجا کنند لشکرها را بتصرف خود
در آورده متوجه مقاتله و گرفتار راجه گردیده ... جنگ و تیر ...
بود شد . راجه ... بعدم ضرورت جنگ و التماس تبدیل مکان
آن مقام ... از ... که ... محمد شجاع در
خواب غفلت و ... بود ... بقتال
و جدال پرداخت . و این ... کشته ...
خواب غفلت ... گردید که کار از دست رفته بود ... و ...
خود را با ... خاص ... سوار ...
شده را ... و تمام ... خزانه و فیلان و توپخانه و
کارخانجات ... بتصرف راجه جسونت آمد . و محمد
شجاع از صدمات فوج ... تا بنگاله ... و آن ولایت
بتصرف ... آمد . و جمعی از نوکران و همراهان
... شجاع که ... کشته ... راجه ... سوار .
... بعضی را ... ساخت و جمعی را
... و نیز ... که ...
... بر سر محمد شجاع ... بود ... جسونت را با
... و توپخانه ... و چند ... سوار و توپخانه خود و چند
امیر نامی دیگر بر سر ... ساخته ...
... خبر ... محمد ... ایشان در حرکت
... با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال ...

شنابد ـ و بعد خبر حرکت بادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت
بقشلاقی رفت بمعل آرد . و در عریضه محمد اورنگ زیب در حرکت
از دکن مشعر بود مهاراجه را گفته و همه دعوی پادشاهی
میرزا او بالغ و باتفاق بمقابله برخاستند و تا محمد شجاع را
در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوری او باشد خزانه آنجا که از
همه محالات آن صوبه را در خزانه آنجا مقرر ساخت بخاطر جمع
جان و مال ... و سپاهی همه بکشته گرد آوری سپاه و مصالح
جنگ آنچه مطلوب گرداند توانند نمود ـ نیز مسموع گردید که عیسی
بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانه او را ضبط نمودند و مما
از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج و مصالح
قلعه‌گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت ـ
و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
و دوانیدن نقب و پرانیدن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
را جمع ساخته بشش لک روپیه بطریق قرض گرفتن طلب نمودند ـ
بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و بیرجی که از عمدهٔ
تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامنی
خواجه شهباز نوشته گرفتند ـ و در همین روزها علی نقی نام که دیوان
و مشیر محمد مراد بخش بود و از بعضی امور خواجه سرای مذکور
عداوت همچشمی داشت و علی نقی بوجود اداء دیانت و سلوک
در نسق ملک و جزئی مصلحت چنان خود نبود [illegible]

تقصیری که از نفس [illegible] می نمود حکم [illegible] زهرا [illegible]

[illegible] قوت [illegible] ساخته

[illegible] علی نقی [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] حالت [illegible] نموده گفت که

میرزا [illegible] امید دارم که تو هم [illegible]

[illegible] خدمت محمد میرزا

[illegible] خواهد [illegible] طرف علی نقی [illegible]

[illegible] خط [illegible]

نموده [illegible] چنان [illegible]

بدست [illegible] که [illegible] چنان [illegible] و [illegible]

خطوط و محافظت طرق [illegible]

آفتاب [illegible] محمد میرزا [illegible] آوردند بعد مطالعه آتش غضب

سلطانی [illegible] و [illegible] طلب [illegible]

که [illegible] میرزا [illegible] علی نقی [illegible]

[illegible] محمد میرزا [illegible]

رخصت [illegible]

علی نقی طلب [illegible]

[illegible] محمد میرزا [illegible]

که [illegible] و [illegible] در دست [illegible]

از علی نقی سوال نمود که شخصی که [illegible] حرمی [illegible]

[illegible] در [illegible] خود [illegible] و جهت علی نقی

[illegible] خود را [illegible] می دانست بی [illegible]

داد که بسهولت و عطوفت تمام اورا بخود باز رسانند - بعد از آن
محمد مراد بخش آن خط را بدست علي نقي داد او بمطالعه
در آورده نظر بر عقیدت و عبودیت خود که ساخته در جواب گفت
اگرچه بر کسی که این را ساخته و نصوص بر عقل و دانائي آن
بادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز
ندارد که از دوست و دشمنان خود و بدخواهان صادق دولت فرق
تواند نمود - محمد مراد بخش که در دل او تخمیر نفاق جا گرفته
بود از این سخن برآشفته برجابی که در دست داشت
بسینهٔ علي نقي رسانده زخمي زد بعد از آن که حاضر بود اشاره بقتلش
و انجام کار او نمود - و همان لحظه در همان محفل بخونریزی جان ستان
کار او ساختند - و در همین آن خبر رسید که از حضور قتل از دایره
شاهی فرمود اندیشی بیاب فرستاده شده و رسیده از
راه اخلاص و عقیدت خاص مستعد و آماده شدن و تسلیم بوده
مخصوص شده که از سرای بدع بنمایی گستاخی مجموعهٔ
جمله دولت ابد که خفیه موجب مقالهٔ منافی دولت گردند - و
در عالم تدبیر رای صائب محمد مراد بخش حکم از آداب امثال
امرا ... تقدیم امیر الامرا بخشی معظم بر صلابت و تربیت
بادشاهی و ... نمودند که هر بیچ وجه شایستگی و آزادی
کار و بار ... بدست و سوی ایرادا طرف دولت الله
بر دیگر منظور نظر ... حال و ... نگرد ...
... در جهه حضار آن ادا احوال بمطالعه تسویع وجهها بوده و
... ورود ... بر ... خود ... ساخت

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر متفق
الرای خدمت پدر بسته بسزای خیره سری آن مست سکرات غرور
و نخوت و خود رائی او بزودی پرداخته اگر مقدور باشد و ابهار
مبارک حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
عذر تقصیر این برادر که در عالم اضطرار بی اختیار بر زده از پیشگاه
حق آگاه خواسته آید والا بعد فراغ نسق سلطنت و ترتیب مهام
دولت آن برادر ارادهٔ بر گزیدهٔ خود رضای کعبة الله حاصل نموده عالم
منصوره گردد. بیدرنگ بلا تاخیر بدین اراده جازم گشته با فوج شایسته
و لشکر آراسته ازان راه بقصد آنکه بسبب کثرت آب بعضی جمعیت
مرحله پیما گردند. و حالا آن طرف آسمر بدا رسیده داشته. و فوج
مرج و توپخانهٔ جهان آشوب که همراه داریم صحیح خرج خود داشته
و کلام الله را کفیل عهد و پیمان خود خواهد داشته موجب این آرزو
وسواس خاطر راه ندهند. بدین مضمون عهد نامه نوشته ساختند و
در عسکر کرد این لشکر و ترتیب توپخانه بسعی بلیغ و تدبیر
عاقلانه پرداخته بسته و خطبه نما متوجه گشتند بادشاه زاده محمد
معظم را برای حراست خجسته بنیاد گذاشتند شاه زاده محمد
اکبر را که در همان ایام از نخل نونهال گلشن سلطنت از کتم عدم
در حدیقهٔ آرزو جلوه گر گشته بود با آنجمعی خواجه سرایان معتمد با دیگر
بزرگان حرم در قلعهٔ دولت آباد گذاشتند. و معظم خان عرف میر
جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
وزارت او بود بتقاضای مصلحت و رفع بدگمانی برادر خود از خاطر
مصیرخانی در قلعه نگاهداشتند و خود جمعی آرزوی شاه زاده محمد

سلطانی را با شجاعت خان و جمعی از امرا پیشتر هراول نموده روانه
ساختند و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران
ملک تا انقضای روزگار از جملهٔ کارنامهای رقم یادگار خواهد ماند
نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمهٔ کاردانی ملکی و
مالی داشت دیوانی خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز
بار فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امرای کارزار دیده
آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور
افتادن است مصاحب اردوی دولت گشتند و دوازدهم شهر مذکور
جشن عام دار السرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارادت سلطانی
خواهش دیدن آن بحر حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند
مأذون نگردیدند بعد تعلق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه
شیخ نظام نام که از مقربان محرم و مصاحبی ملاقات بود جریده
بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در
در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما دست
بدعا و فاتحه برمی داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند
کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک داده وداع نمودند
و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور
مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اعلی حضرت [illegible] مرخص و [illegible]

[illegible] ملازمت نمود و در [illegible]

[illegible]

چنانچه مذکور شده بود که ملک و آب را بتصرف آورده عبور منتظر
می نمود تا بمعنی آیت ظفر آیت هشت کروهی اجین مهاراجه ۱۰
جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هر دو برادر خبر واقعی
نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گهات اکبرپور راجه شیورام گور قلعه‌دار
مندو آگاهی یافته محصل بمهاراجه نوشته اعلام داده بود - و قاسم
خان که از شوکت برادر اعظم مراد بخش از حمد آباد باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هفت کروه
گذاشته خود را بلشکر ملک رساند قاسم خان مذبذب گشته مراجعت
نمود - و مرقوم ثلاثا مشکوه که در فتنه و ترایج تعلل پرداخته از مشاهده
لشکر عظیم مال هر دو برادر فرود بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از اولا نزول اعلای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان اب د برهمن را که در شهر هندی و زبان آنجا شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عیادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهانی
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
اولا مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
همراهی حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - و روز دیگر هر دو طرف در ترتیب فوج پرداختند
اول طرف بعد آراستن توپخانه مقدمه و آتش فوالاد او بکار

هراولی معظم شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را
با جمعی از امرای نام آور مصاحب تعینه همراه شاه زاده مع فوجی
از قشون نصرت نمودند. ذوالفقار خان ترک محمد بیگ را با چندی
از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
پیشاهنگ هراول ساختند. و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
خود طرف برانغار صف آرا گردید. و فوج شاه زاده محمد اعظم را
با بعضی دلاوران کارزار تعینه طرف جرانغار مقرر فرمودند. بهادران
منصور فوج یلتمش و چنداول و جمعی از امرای جان نثار و دلاوران
شیرشکار که اگر بشمار درآید و تفصیل اسم هریک برنگارد سررشته اختصار
بطول کلام منجر و بطوالت منجر از گسستند. و خود بیمن الهی فتح و
نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای نام آور
کارزار تعینه قلب قرمولی و شکوه سلطنت در قول جا گرفتند. و از طرف
مهاراجه جسونت سنگه نیز به آراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
ساخته دیگر امرای کار طلب معارک پیشه را مقلب توپخانه عظیم
یلتمش و دارا شکوه جا داد. و فوج میمنه و میسره و یلتمش
آراسته فیلان مست جنگی کوه صولت تیغ آهن را پیشاهنگ
هردو فوج و سردار قلعه ساخته خود با چند هزار راجپوت
جهالت کیش نام جو در قول ایستاده صف آرا گردید. و بیست و
دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هردو لشکر مستانه وار بمعرکه
کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بمقربان توپخانه حکم
نمودند که به پیغام بخشی آتش نشانی و گولهای توپ صف ربا که
مقدمه شعله افروزی رزم بزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

مقاتله ، و هر ساعت نائرۀ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بتیر و سنان جان ستان رسانیدند . از جملۀ دلاوران جانباز چه سرهای سران نامدار که از تن جدا نگردیدند ، و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانۀ زین بر زمین فنا رسیده جان بجان آفرین نسپردند ـ راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان نشه هر که بعد از خون بسر نشئۀ تیغ شاهی بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئی می دانست چه دلیرهای بهادرانه که بمعرکۀ کارزار بظهور نیاوردند . بیت .

همه سرکش و جاهل و جنگ جو . چو شمشیر آهن دل و سخت روی
بسر و فا جانفشان همدم . همه سفته چون موج دامان بهم

خصوص از جملۀ راجپوتان نامدار خونخوار مقتدر سنگه هارا و کشن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال سنگه جهاله (۱) و دیگر راجپوتان بی باک سفاک بازو بگردن اسپها برو نشسته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلۀ آتش زده بر توپخانه ریختند و از صدمهای بی درپی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید ـ و مرشد قلیخان بعد ترده نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجائی کشید که ذوالفقار خان دستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکۀ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته بتیغ بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته برفاقت چند از تیر پیشگان عقیدت کیش پیاده

---

(۱) ن ـ دیال داس جهاله .

قسم [illegible] کرده که از [illegible] سوخته حرم [illegible] بر داشته شد

[illegible] سپاه [illegible] آن مخذولان [illegible] گرفته و دائره تنگی [illegible]

تا [illegible] فوج [illegible] و [illegible] کار و [illegible] از [illegible]

بر فوج [illegible] و بادشاهزاده محمد سلطان و [illegible]

با همراهان [illegible] آن [illegible] [illegible] چون [illegible]

[illegible] و [illegible] هر [illegible] می شد تا آنکه [illegible]

سر [illegible] و صف شکنی و [illegible] خود را [illegible]

[illegible] الله [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

چون آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

خود را [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] گردید • بیت •

[illegible] • [illegible] و [illegible]

[illegible] • [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] •

خونخوار خود بر بنگاه میرالهیه جمعیت کلاغه بغارت و تاراج
پرداخت و در آنجا معرکهٔ عظیم با راجپوتان رخ نمود و جمعی
مثل دیبی سنگه و بیرسی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار
سوار برای حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد
مردانگی ازانها بظهور آمد و عمر خود را بقول محمد مراد بخش
رسانیدند بیشتری از آنها رخت هستی خویش بباد فنا دادند
مگر دیبی سنگه که خود را از خواجهال معمر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بعد صلح رفته از اسپ فرود
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بدست محمد مراد بخش
رسانیده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر زمینداری که ازان نتیجهٔ دودمان نیوسی
در رکاب هنر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بفرزیم تفصیل آن
نمی پردازد - مختصر کلام از ضرب شمشیر و دمهٔ حملهای صف شکنی
بهادران بهادر شیر شکار مثل ستره هاءِ و سجان سنگه سوجیه و پرتی
سنگه راتهور و ارجن گور و دیال داس جهاله ( ۳ ) و موهن سنگه هاره
را با در آمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعت بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد بشته بشته کشته هر طرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکی غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تا آنکه

---

( ۳ ) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲
مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیال داس نوشته اما در
بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ جهالا نوشته .

خوف و هراس عظیم در دل جمعیت وحشم جالوت رسید و برخلاف
تصور را چون سعادت عام مراد از معرکه کارزار بر خود هموار نموده
این بدستی داعی را بر خویش پسندیده از عین شجاعت
داده بیشتر قبل از آنکه فوج همراه او فرصت نماید نجابت قتلغ مقتل
سرخ و سفید خطا نیل سیاه بر پشتی خود کشیده عنان فرصت
و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود . و قاسم خان و
دیگر نوکران بادشاهی در فوج سرداران خصم که از شمشیر تیز تا چار
برداشت هر فوج فرار نموده هیچ بطرفی نشتافت . و از طرف
صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانه فتح و نوبت بلند آوازه
گردید و مجموع توپخانه و فیل و مسیح سرانه و قطار قطار شتران و استران
پرآز بار و سائر کارخانه بادشاهی و دار شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف
بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد * بیت *

دلیران چو فارغ ز جنگ شدند * بتاراج بنگاه اعدا شدند
زنخشی کسی بهر اگر بار داشت * همی بر بر و ساربان گذاشت
بدست آنقدر آمد بسی بار * ز هی جمله را دست برگرفتها
در عالمگیرنامه مفصل نوشته شده که بعد این فتح از طرف عالمگیر
بادشاه بنام حکم [illegible] و حیدر آباد صادر شده که بهادران ظفر نشان در آن روز
که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران با سابقه
شمار در آمدند و این طرف سوای مرشد قلی جنگی بکار آمده .
و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهای نمایان بر داشته از مرهم
لطف و انعام اکرام بهره یافتند و هر دو برادر بسابقه [illegible] مخاطب
الملک گشتند . و قطار زخمی و اسپ و امر تسلیمات نهایت ۲۴

آوردند . بالجمله هزار اشرفي بطريق مرحمت بها براي همراهان محمد مراد بخش مع چهار فيل با ساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع آلات و آلتي آبدار در جلدوي ترددِ نمايان محمد مرادبخش فرستادند اين گفته اند . * بيت *

همين تا برآيد به تدبير كار * مداراي دشمن به از كارزار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاري مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطاي لک روپيه خورسند ساختند و ملتفت خان را بخطاب اعظم خان ساخته بعطاي خدمت ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سربلندي دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان و انواع مراحم لطف و احسان تسلي بخش گرديدند . بهمين دستور در مراتب منصب اكثر همراهان افزودند . و بادشاه زاده محمد سلطان و ديگر امرا كه بعطاي اضافه و خطاب و نقد كامياب ميگرديدند مي فرمودند كه نزد محمد مراد بخش رفته تسليمات بجا آرند . بهواخواهان خواني كه خالي مجرا داني مي شد اضافهٔ ديواني احمد كه بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف شاه زاده عطا فرموده حكم نمودند كه آنچه از مصالح نقدي و جنسي مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود كه اولا ارادهٔ غلام اين است كه از ركاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدويان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر كدام وقت التماس و درخواست مصالح و كومك است تا جان و مال در پيشرفت كار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن سعادت خود خواهم دانست بعد از اين التماس بخطاب كفايت

جل و عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند . و عالم سنگه
را که زمیندار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگی و عطای خلعت و
فیل و شمشیر و جمدهر و علم مرصع و جیغه و نقاره و گوشواره
در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه قطب خان تعینات فرمودند .
و بیست و هفتم رجب از کنار دار الفتح اجین کوچ فرموده به
بیست و هشت کوچ در سیصد گروهه مضرب خیام نمودند . حضرت
خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازی بخشیدند . چون از
طرف دار الخلافه اخبار رسید که آب بعضی دریاها بمرتبه کم شده
که از عبور افواج و بار برداری تعذر نمودند که از آن مضار خاص
سپه سالار و توپخانه بطریق آسانی از گذر مرور به عبور نمایند
فرمان بطرز کشتیهای تیز رفتار دو آب جمنا عبور نمود و خود
روز دوم از آب گذشتند .

چنانکه از وقایع دار الخلافه حضرت اعلی چون خبر آمد
اکبرآباد به عزم پادشاه موافقت می نمود و بعد صحبت پادشاه
بوقت صبوحی از اطاعت خدمات دارا شکوه که در آنجا از دولت
متابع بود و سلطنت بعد از عمر هر وقت مراجعت شده
مرسید گشته چون عرض نامهای متضمن و کیفیت بعد از اورنگزیب را
روشنیه از ساکن از صحبت اطاعت مرگونه و خود در حال
اضطرار تنها پیکار گرفته با همه امیران متحیر رکاب بلاشتی
و فتنه و جدایی خود را . شکست مرتبه را مرتبه نموده
مع جمعیت توپخانه جانب آشوب روانه گردید . از میان گردش
مهابت جنگی که داشت و عزمی که از همه میسر نمود

چه تعلل نماید ـ چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس
ساخته در خدمت شاهزاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه
این معنی را از بدخواهی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر
اورا در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکی نشانده بر آمد اعلی
حضرت که در فکر علاج کار و دفع فتنه و فساد بودند اورا بعد از
چند روز خلاص نمودند ـ گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر
منع بر آمدن کرده گفتند از رفتن تو زیاده مادا ستیزه و شورو
ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باراده صلح
و مهادای هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانه
بیرون آمدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده مهربانی و همدمی
خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد ـ و نیز روایت نمایند
که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن در رسید اینک
با هم صلح نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن
نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکایش آن
در میان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص
که دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و
استعداد اوج طالع او بمقتضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن
خبر هزیمت مهاراجه بادشاه ظل طرف داری خان جهان بوده
منصوب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده در سه روز از مجرا
ممنوع نموده باز مهربانی فرموده نجیبه که بنای کنکایش
بر آمدن خود بدان آورده همان مصلحت سابق داد ـ و آخر کار
قصد بادشاه با وجود تعیین راهی پیشخانه دائره نماند ـ و دارا شکوه

هنگام تسلط خانان آنکه خان را با فوجهای خاص و زمره سلطنت و توپ
بسیاری بجنگش و ملازمان خود بطریق هراول رخصت نمود
که به تعجیل رفته آتش جنگ برافروزند و کشتی آب چنبل را بضبط
در آرند و خود بعزم تسخیر سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سر امرای ظفر
نیز باجمعیت نمودار شده وزیده چون سلیمان شکوه از رسیدن کسان او هم
بکوچ متوجه استقبال و تقاضای شوق مراد گرایست ... بعضی اسباب
از اینک سپاه ... نیز متفرق بود شکوه رسیدند مقابل
هم نمودار شده و پیشانی موج دریای جنگ سپهر آشنا شده ...
دارا شکوه در زیبا موج شعلهای و ترتیب فوج نموده و از سمت
دست چپ ... بود پیش بادشاه روز ... سوار شده در ...
پیش آمده در میدان وسیع صف آرا شده ... بود ... زمین
را ... گرد شده و لشکر زیاده از احاطه شمار فرو گرفت
... روز ... آفتاب ... از گرمی و شدت سموم
هوا ... جهت ... می ... آب ... آن
بقدر ... کرده جمعی از ... هلاک شدند و
... اورنگ زیب ... آن ... اما ...
در ... و ... جنگ ... کرده ...
استاده ... می ... جمعی آن
طرف ... صفه ... بعد ... آن ...
عصر و مغرب ... حکم نمودند که تمام
شب سپاه ... و ... شب ... صبح ... بسر

آورده - روز دیگر چون خسرو زرین‌کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان و نمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق بر آورد خاطرمکی به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان و صف‌شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و دیگر توپ پیکرها فوق آهن ساخته عقب توپخانه از ستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان‌خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید شیرخان بارهه و شجاعت خان و دیگر امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برانغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر سرداران پیکار کاردیده را رفیق و ممدان فوج ساختند. و محمد امین خان بخشی با سرداران نامی خود در جرانغار جا گرفت. و موکب التمش به شیخ میر و سید میر بارهه و شمشیر خان و بعضی دلاوران جلادت آثار مقرر فرمودند. و بهادر خان را با بیشتر مبارزان کار طلب هراول التمش قرار دادند و بهمین دستور جا بجا امیران جنگ آزما مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن بپردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعیین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلاور خان خانه‌زادی که بر نیکوئی و فدویت ایشان اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته رایت آرای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بهمعنانی توکل و همرکابی فتح و نصرت بدستور شجاعت بجنگ مخالف ز بسیاری لشکر خصم اندیشه

سواحل [illegible] سفائن فرنک [illegible] [illegible] آماده چون
کوه [illegible] حمله‌لرین آغاز ایتدی . و از طرف [illegible] بالجمله لشکر
[illegible] طوپ‌لری [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و جنک
ارسنه [illegible] جبال آتش باغیلی [illegible] جنکی [illegible]
و [illegible] تا قرب هشتاد هزار [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در وسط [illegible] [illegible] آتش و حرارت [illegible]
دالت [illegible] [illegible] سعادت و اقبال [illegible]
زوال [illegible] و لشکر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
سپاهی [illegible] صف [illegible] [illegible] آتش [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] هر صف [illegible] و [illegible]
و هر قسم آتش جنک [illegible] [illegible] طرف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طرف
چنکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خنجر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چشم [illegible] کرت * بیت *

سپاه [illegible] * [illegible]

[illegible] کشیدند [illegible] * [illegible] آتش [illegible]

[illegible] * [illegible] آتش [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صف آتش [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درین حین جلوی اقبال عدو مال گوله از تفنگ دشمن سوز عالمگیر
بر فیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افکن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب
گردید و عنان جرأت از مقابل مردان کشیده طرف دیگر که بهادر
خان کوکه درآن فوج بود رو آورده بکارزار ایستاده پرداخت و بهادر
خان ناجیحی از دیگر بهادران کوششهای مردانه آورد و هر ساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هر دو
طرف کشته و زخمی گردیدند و نزدیک بود که تزلزل در استقامت
فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلاور خان و
دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و میر بزرگ خان و ترت بیگ و محمد
صادق با فوج بلخشی ... سرداران فوج ... جلو نیز رسیدند
بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند و صدای
داروگیر دران دشت پر وحشت پیچید * بیت *

برآمد خروشیدن گیر و دار * درآمد بلرزه [illegible] آن روزگار
زخون یلان خاک آغشته شد * تو گفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و جانفشانیهای بی پایان که از سید
دلاور خان خصوصی بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالی و از
خون دلاوران دشمن ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
درباخت و دلاور خان نیز جوهر شجاعت و نیروی بکار برده
شربت جانفشانی بتقدیم رسانید و سید حسین و سیف خان و میر بزرگ

خانی و عرب بیگ و محمد صادق زخم خوردگی برداشتند. القصه
رستم خانی هزیمت یافت و باقی [illegible] نیز از جا رفت.
دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را
[illegible] قول که از بیست هزار سوار کم نبوده [illegible] قول [illegible] بمقتضای
شجاعت و نبردی از توپخانهٔ خود گذشته مقابل توپخانه و هراول
پادشاه فتح نصیب رسید. ازین طرف نیز [illegible] مردانه [illegible] و گوله
توپ و تفنگ و [illegible] چنان [illegible]
که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید [illegible] هزیمت [illegible] طرف محمد
مراد بخش منعطف ساخته [illegible] خود را [illegible]
آن شیر معرکه [illegible] و [illegible]
خان که پیش آهنگ فوج [illegible] بود [illegible]
گشته بر فیل محمد مراد بخش [illegible] و از هر دو طرف تیر
باریدن گرفت و [illegible] محمد مراد بخش [illegible]
که فیل [illegible] و [illegible]
نزدیک بود که [illegible]
آن بهادر [illegible] محمد مراد بخش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با [illegible]
خود را [illegible] محمد مراد بخش رسانده [illegible]
گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه [illegible]
[illegible] طرف محمد مراد بخش [illegible]

چنگ زده گفت که فیل را بقتال آن بهادر غیور جرأت حمله
او را رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رسانده که از حمله
زدن سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سر بی ادب
بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
چه در عالمگیرنامه درج است که درین حالت خلد مکانی خود را
بسند برابر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از واقعات که در آن
نبرد همرکاب آن بادشاهزادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
تا انتهای جنگ رفاقت نموده مجروح گشته و از راویان ثقهٔ دیگر
ظاهر گردیده که محمد زینت زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
شاه مظفر ساع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
یکدگر در دادند [illegible] است - حاصل کلام رستخیز
عظیم درآن معرکهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت
نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *
ز بیداد تیغ جدائی فکن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن
راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده نیمهٔ القهای(?)
مردانه خود را باقول همایون رساندند - از انجمله راجه رب(?) سنگه
راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار نزدیک قول را از هم دریده خود
را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل
اقدام نمود خلد مکان از جرأت و جلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جواهر نفیسی خواسته اند که آن هم طمع می یافت ملاحت [illegible]
بهادران ایرانی درسخندانه تکفیر زنده ستمگر [illegible] هم خواهاند
رقیب سفر بر سری کتب او پاره پاره نموده . و مرحمتی ایران داورگر
که سر دیگر بدهم خاک خود را بمقابله دلیران سرکشانه و مشک
و ساخته بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود آن جنابان روشنفکر ایران
و شعر زمانی که بهشت افسر ملت را شکوه آن قوی بود بالاخره مکر سال
و وزرای خائن دیوان ملت را شکوه و حیثیت آن دم هائی و ابوحنیفه هائی بیدار
دلیرهای اتفاق ایرانیان در آمدند . و رزم سفله و بیداد بیمار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لشکر نموده ثبات قدم از دست داد - و جمهور لشکر نیز در چنین
حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد باضطراب تا امکان پیش
گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم
رسانیدند ٭ بیت ٭

فرخی شد نسیم این دو فتح قریب ٭ که نصر من الله و فتح قریب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه فیل از
فیل پایین آمده دو رکعت شکر ادا نموده و بخیمهٔ دارا شکوه آورده
چون اسباب خیمه و توشخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود درآن
خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای بتهنیت آن فتح و ظفر نذرها گذرانیدند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بشرهٔ چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمقتضای لطف و وفاداری ظاهری او کشیده جراحان
چابکدست را حاضر ساخته سر او بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه
زادهٔ ساده لوح زبان بعبارات ملاطفت و هزاران تحسین گشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می
نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بر آن سوار بود از بسیاری
تیر حکم خارپشت بهم رسانیده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه در کارخانهٔ دولت خانه نگاه داشتند بطریق یادگار

و نوبت تموری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت خیر
مهر آگه ابد الله تعالی ظهیر گذارش ماه آ فصل آن مجموعه
برکات موجود بود . و پادشاه بیگم عطیرا امیدی محمد اعظم
شاه برای ترتیب تجارت عطیلی صاحب قران در مقدمهٔ
سرانجام ساختن باره آن روضهٔ مشک شده وکلای مبتلا . الحمد
از جملهٔ معدنی خلعتگر خواجه خان و راجه جانسنگه هاره و
غیره که بخدمت آمدند . و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد
بخش زیاده افتاده بود بدست امیر و برادر عمدا محمد مراد بخش
خود جان نثاری با تدبیر و مابعد . اعظم خان بعد از انقضای جنگ از
غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زیاد و بعضی جهات بعض گرفتار گردیده
و از لشکر دارا شکوه سوای عمده که برای خاصه دانه آنقدر سوار
و پیاده کشته شدند که بضابطه حساب نتوان آورد . و اسب محمد
مراد بخش و هر دو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای سلف و شاهانه
و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مشمول گردیدند اگر تحریر
تفصیل آن پردازد از سر رشته مختصر باز می ماند . حاصل کلام
دارا شکوه با دو هزار سوار بی سرانجام که اکثر آن زخمی بودند
وقت شام بی مشعل بشهر آگره رسیده از خجالت و انفعال
بر کشتگی طالع خود پدر والاقدر نرفته در حویلی خود فرود آمد .
هر چند اعلی حضرت پیغام طلب از بهر اظهار تسلیت او
آگاه فرستادند عذر تعیینه نمود آخر شب بعد انقضای سه پهر
با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمهٔ محل و از
جواهر و زر اشرفی و طلا و نقره آنچه ضروری فهمید توانست بالای

فیلان و شتران و استران بار کرده بکوچ گرفته از شهر برآمده راه شاه جهان‌آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منازل حوالی قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی توپخانهای ترسانیدا فردوس آشیانی باز رسیدند •

و حضرت خلدمکانی بعد از فراغ خاطر بر خلاف خمسی بر اراده خود از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف صحت امزا رضایع آمدنی و سد راه گردیدن مهاراجه و نه تنبیه وعدی او و بالا رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد ناسد روز دادن جنگ و هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان از معرکه کوچ برسوده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت نسخی نامه در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب فاضل خان خانسامان و سید هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب قدسیه پادشاه بیگم بشارة پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامه نصایح آمیز مع قبضه شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به از شمشیری در ذخیره نمیدانستند و یراقهای دیگر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود یافته بود . دوشنبه [illegible] محلی و جیغه شمشیر [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] گرفته زبان به مبارکباد [illegible] مروارید [illegible] برای
[illegible] مبارک آنها ساختند . بعد پادشاهزاده محمد سلطان را برای
تسخیر شهر از دست [illegible] افغان لشکر و توپخانه شهر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند . و خلیل [illegible] پسر آصف خان را که
[illegible] بود [illegible] بتسخیر [illegible]
ساختند . و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible]
[illegible] و [illegible] بیگ و [illegible] خان [illegible]
و [illegible] آمده شرف [illegible] گشتند [illegible]
و جواهر [illegible] گردیدند *

[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] حضرت را [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] و [illegible]
[illegible] آمده [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] آمده [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و آخر [illegible] و [illegible]
[illegible] سه هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان حکم
فرمودند که [illegible] و [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
و [illegible] برای [illegible] در آمده و [illegible]
پادشاه [illegible] پادشاهزاده محمد سلطان [illegible]
[illegible] و [illegible] صاحب [illegible]

امور سلطنت و مملکت را از وی کوتاه ساخته معزول گردانیدند . بعضی

همین است رسم این کهن کارگاه را . که دوره باشد همین راه را

یکی را در آرد بهنگامه تیز . یکی را زهنگامه گوید که خیز

[illegible] خان ولد [illegible] خان را برای ضبط [illegible] که در [illegible]

دارا شکوه بود مرخص میشوند . بدست و [illegible] لک روپیه سیم دیگر

لوازمات سلطنت [illegible] تصرف نمودند . و بدست و

[illegible] داخل [illegible] شده در حویلی دارا شکوه فرود

آمدند . [illegible] این خان را [illegible] تربیت خان را

[illegible] و [illegible] آباد [illegible] شده

داروغه [illegible] و صاحب [illegible] میشوند .

بیچاره [illegible] از برگشتگی اقبال دارا شکوه [illegible] که چون نزدیک

[illegible] شده [illegible] بعد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible]

آمده در [illegible] [illegible] و [illegible] پرداخته هیچه از [illegible]

پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست بدست آورده چند روز در

انتظار [illegible] شکوه که بعد از [illegible] [illegible] باشد

[illegible] [illegible] و [illegible] گرد و [illegible] خود بود و از آنجا [illegible]

[illegible] جرات [illegible] [illegible] نمی نمود روز [illegible] آورده [illegible]

[illegible] اگر [illegible] توقف [illegible] [illegible] گرفتار خواهد

گردید [illegible] که ده هزار سوار [illegible] شده بودند [illegible]

[illegible] گردید . و [illegible] شکوه خطوط

[illegible] خود [illegible] [illegible] با [illegible]

و استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف باطراف صادر گردید و
و بعد نوشته پروانه‌ها صادر گشت. و حکم گردید که بر مقر مسیر بتعاقب
حقائق از مامور رفعت طلوع و شکوه رای مستقیم، هرانچه بامور و مهمات
همراه گرفته تفحص بحر اوقات گذشت. و حکم شد که مقرر ازینها
بنظر بعد و آخر بقصد صفدر و آنجا [illegible] که از
تقدیرات الهی و تعیّن [illegible] .
آخر بجوی دانستند که مرضی اعلی حضرت طالب روایت و داشت
دارا شکوه غالب و [illegible] سپاه و [illegible]
از خدمت و خصوصیت در [illegible] بعد پادشاه [illegible]
پادشاه زاده محمد اعظم را [illegible] که برای ملازمت و
رخصت بقلعه [illegible] همراه تقرب خان و اسلام خان
جمعی بیشتر حضرت آمده [illegible] پادشاه زاده را [illegible]
هزار روپیه گفتند و صاحبزادی [illegible] خوش و ناخوش محمد
اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف [illegible]
مرخص ساختند. و خلف [illegible] تعاقب دارا شکوه برداشته
پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی
دیگر از بندهای بادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
خان را سی هزار روپیه مرحمت فرمودند الغرض پادشاه زاده [illegible]
[illegible] روپیه و خلعت [illegible] پادشاه زاده عطا فرمودند [illegible]
از ایران [illegible] آبادی [illegible]
شوند. و [illegible]
و [illegible]

دارا شکوه پیوست و بحکم معلی از شاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید | محمد مراد بخش را بیست وشش لک روپیه و دویست و سی اسپ با ساز طلا و بیلا که فی الحقیقت حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر عبد قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر عبد قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - وسلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منازل ملتان براه بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید ظفر دو لک روپیه عطا فرمودند و قادر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله بیگ و علی مردان خان و عبد الله خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند *

## شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل بود نوشته بزبان قلم میدهد *

صدا مخلصی عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات پادشاهانه مستظهر و مباهی بوده بداند که از ناسازگاری روزگار غدار و شقاوت خرامنیان بدکردار عقیده باشد که چه قسم چشم زخم بااین دولت پایدار رسیده و بی سعادتان حرام خور چه سلوک اختیار نموده اند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از خاصیت [illegible] ظاهر شده درین وقت خاصی تربیت یافته
که نظر بر حفظ [illegible] دستوری [illegible] حوالی [illegible]
[illegible] تعبیر ازآن خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
ثانی دوران جهان [illegible] [illegible]
و اظهار آورده چشم داشت تدارک [illegible] و آن این است وقتی که
[illegible] بر حقیت مکانی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آورده [illegible]
آورده [illegible]
و [illegible] که [illegible] این امر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد شد

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بطرزی اجمالی نوشته ام که خود را باز گذاشته بهبود حال و مآل
خویش در اطاعت آنچه حال دانند و خلاصی من درین مقدمه
معلوم نوشته می شود که دنیا جای سپنج ناپایدار است و با هیچکس
وفا نکرده و نخواهد کرد و نقشی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد
ماند و صورت خدای چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندگی
در قید نگاهدارند و شخصی که بدام تزویر [illegible] را از خود
بکار خود ساخته بر تخت خلافت کامرانی کند و بازین حال اگر
آن عمدة الملک انصاف نماید فردای قیامت دست من و دامن او

چند نفره از مقید ساختن محمد
مراد بخش بزبان خامه میدهد .

که چون آن دو نادان [illegible] بود و
در رفاقت [illegible] و [illegible] این گروه بدنهاد [illegible] و از روی
باطن [illegible] عداوت مضمر [illegible] بزرگ را [illegible] پادشاه در اقلیمی
نشنیده بخاطر نیاورده فریفته وعدهای دلفریب و توقعات [illegible] و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بنظر آمده [illegible]
از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او معلول میگردید دل خود را
خورسند میداشت و غافل از مضمون [illegible] شده باز گشته
نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت
و مهر [illegible] سلطانی را از دست نداد و اصلاً از خود [illegible]
[illegible] برادر [illegible] او را [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] او را از روی بدنهادی روزگار غدار [illegible]

[illegible]

[illegible] که در خصوص امیر [illegible] از

[illegible] که از [illegible] قدیم افغانستان بود و [illegible]

و [illegible] یک شهرت داشت وقت [illegible]

[illegible] نمود که [illegible]

را [illegible] آنچه [illegible] کرده [illegible] داشت [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

این [illegible] را [illegible] آمده [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت که [illegible]

[illegible] و [illegible] گردد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] محمد [illegible] را [illegible]

[illegible] نمود و [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] را [illegible]

این [illegible] برای آن [illegible] بودند که [illegible] آن [illegible]

[illegible] را [illegible] و دیگر هواخواهان محمد [illegible]

[illegible] و تمام خزانه و کارخانجات که [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

بتدبیر شایسته هنجار مرد • کند آنچه نتوان بشمشیر کرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید نجابت خان بازده کمر رافت حضرت مرشد مظفر نموده بودند تا عالی قدمی حضرت مرشد اقدس آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال خالصه سرکار سرهند بود از شورت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود داشت در سوای موضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود با قدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل ... فرار نموده بود دارا شکوه که به سرهند رسید برهنمائی زمینداران که آنها را گرفته تهدید نموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پایاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته بشهر لاهور رسید و داؤد خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که عبور نسبت مشهور است گذاشته و آب دریا را بطغیان آورده - و نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور روپیه خزانهٔ آنجا را با کارخانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته نوزدهم شوال کنار باغ اغرآباد که الحال بباغ شالامار اشتهار دارد مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی از امرای کار طلب بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده غرهٔ ذیقعده سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای نماز در ساعت مسعود و طالع محمود که چون نیر اعظم در خانهٔ دهم

[illegible] ازین [illegible]

[illegible]

* بیت *

[illegible] آسمان را [illegible]

[illegible]

عبور نشسته آورده در آنجا کشتیها را جمع ساخته - دریغا بعرض
رسیده که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه
هردوار خود را نزد پدر برگشته‌اختر برساند - امیر الامرا و لودی خان
و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده
سر راه سلیمان شکوه بگیرند - حکم شد که بخشی خانه طرف العمر
زدن گرسنه شیخ میر و رعدانداز خان و قباد و چند امیر کار
دیده را بمقدمه البیش ساخته و خود بدولت کوچ فرموده متوجه
تعاقب دارا شکوه گردیدند - معظم خان با لهراسپ و احمد بیگ
هزاری بخشیداری سواد نموده بصوبه صوبه داری طریق نیابت
مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای
منصب نموده بود بخشیدن روپیه کم مدد نمودند - در منزل [illegible] از
دریچه داشت سیاه خان و ذوالفقار خان بعرض رسید که فوج خصم
که در سر حد ما بود گوشمال یافته برخاستند و تشکر بجناهی
مقرر عبور نمود - کابل نیز از سهران بعرض رسانیدند که سلیمان شکوه
بسرحد هردوار رسیده از خبر تعین سر لشکر شیرشکار ناچار راه
ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آنطرف توقعی
که داشت در همراهی ظهور نیافت و اکثر از همراهان او جدا
گشته بدرگاه حضور شتافتند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که
مردم زیاد از خود جدا نموده خود با عیال و معدودی تنها داخل کوه
بسر برد و همراهان او که همگی از بندهای سوار زیاده نمانده آنها
مضایقت در توقف آنجا سکنی نداده از آنجا طرف [illegible] ...
... تنگ که متعلقات [illegible] و الثقال ایشان [illegible]

[illegible]

معرفت داشت . و سلطان محمود از آثار و [illegible]

[illegible]

[illegible] ... با خود گرفت [illegible]

از طرف خلد مکان نیز لشکری کلانه نیز از آگره و پیمان بانصرام انجام رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توپخانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه می‌خواست که در لاهور بجای جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر بادشاه سپهر اساس و زمینداران و فوجداران با تمام وحشی از تشتیت اخبار برگشتگی ایام بخت‌برگشته دارا شکوه و صعود طالع بادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل بادشاه عالی‌فراز انفرار نموده خود را بوطن رسانده بود باآنکه منقضی زنان را خصوص زنان راجپوت را اینچنین از مردان غیرت می باشد که بمحض سبب درماندگی عقاب بیشتر احتراز می نمایند زن او که دختر راجه چهتر سال بود شوهر را معطون ساخته ترک سرای نمود و اکثر از وقت ... و زنان مرتضی و تنبیهات ملامت انجام اختیار می ساخت چنانچه از زبان آن راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن راجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن جان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای معتبران درگاه ارسال داشت بعد پذیرائی بدشتن روی بدرگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال نمودن منصب یکهی معزز گردید - درین اثنا خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر [illegible] بر آمده و [illegible] آمد آمد غنیم
در [illegible] بادشاه [illegible] چهار هزار سوار و جمعی توپخانه
را [illegible] بطریق [illegible] نموده [illegible] خان [illegible]
را [illegible] گذاشته که تا [illegible] چند روز [illegible] لشکر ظفر [illegible]
داشته بعد [illegible] را [illegible] و [illegible] ساخته خود را [illegible]
عرض رسید که [illegible] خان با دیگر [illegible] بادشاهی [illegible] را [illegible]
رسانده بضبط ملک و مال [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] و [illegible] آمده [illegible]
[illegible] و [illegible] آمده [illegible]
ساختند [illegible] را [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible] معظم [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] برای [illegible]
شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] گذشت [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible]
و [illegible] از مدت یک سال [illegible]
[illegible]

لون مسافت می فرمودند - فوجی ظفر بسرعت رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده وقت [illegible] طرف بهکر گردید و روز دیگر در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی بجهر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانیده بیشترا را غارت نموده مالی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر اسیر [illegible] حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشند - در اثنای مسیر [ سنه ۱۰۶۹ ] نزول رایات ظفر آیات در متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و شیخ [illegible] که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه فیروز خان و [illegible] اسیر [illegible] از همراهان آن سرگشته وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هریکی مورد عنایات گردید - [illegible] [illegible] خان [illegible] تعاقب دارا شکوه [illegible] [illegible] [illegible] در قلعه ارک [illegible] بود [illegible] [illegible] از [illegible] همراه [illegible] اسعد آباد بقافله همراهی هزار سوار مع خدمت نمودند •

## شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر رسید که محمد شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توپخانه جهت آشوب از بنگاله بقصد پیکار [illegible] صاحب [illegible] معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن علاج [illegible] و صواب دید مصلحت دانسته ذوالقعدهٔ [illegible] تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوب داشته اوج شوچ باغور رسیده [illegible] از
گذشته سوار [illegible] قلعه [illegible] مودند در باغ [illegible] تنزل فرموده
[illegible] طرف [illegible] چهار [illegible] داد
شد [illegible] آباد [illegible] بعرض رسید که [illegible]
[illegible] رسید و [illegible] معضوب کرده [illegible]
[illegible] را حواله [illegible] سعید [illegible]
[illegible] قلعه دار [illegible] سعید [illegible] آباد [illegible] و
شهر و قلعه را [illegible] بی خبر [illegible] بادشاه زاده
محمد سلطان [illegible] امیرالامرا [illegible] آباد [illegible]
[illegible] گردند و [illegible] مردمان [illegible] شاهزاده و [illegible]
که قلعه اکبرآباد [illegible] و [illegible]
اشرفی از خزانه اکبرآباد برداشته [illegible] زده [illegible] از
[illegible] خود [illegible] آباد [illegible]
قلعه اله آباد رفته بود [illegible] که [illegible] زده
خود را رسانید ❁

هفتم ربیع الثانی جشن [illegible] شمسی سال [illegible] و [illegible]
گردید و [illegible] و نزدیک [illegible] خلعت و [illegible] و دیگر
عنایات کامیاب گشتند و جمعی [illegible] و [illegible]
[illegible] گردیدند . چون [illegible] که [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] شد [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] چشم داشت [illegible] از [illegible]
بادشاهزاده [illegible] مستعد می‌شوند بر طبع مبارک گرانی [illegible]

لهذا قبل ازین چند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان
نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده
بودند معمور خان از آنجه ما علی الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلت را
ضمیمهٔ آن دانسته پیغام نقد و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در
جواب از غم آن درگذشته صحبت آمیز از طرف خود نیز می‌گفته
بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شدتی که بالای مسند
او بود تکیه بر گمرگاه او رسانیده دو حصه ساخته بود بنابران بعد
عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند
بعد چند روز ازین جهتی از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت
وعفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داؤد خان که از نزد
دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزاری سه
هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از
دار الخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی برافراشتند
چون نزدیک آگره رسیدند بوضوح انجامید که بادشاه زاده و ذوالفقار
خان بموجب حکم نزدیک کهجوا رسیده انتظار ورود حکم ثانی
برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
بقرضی از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را
که برای تسخیر جونپور روانه ساخته بود مکرم خان حاکم جونپور
بعد محصور بودن چند روز حوالهٔ قلعه ساخته برآمده بشجاع پیوست
ودین حسن میرابوالمعالی که بنقشی صحبت چند روز به شجاع
پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطای سی هزار روپیه و
منصب سه هزاری مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد یافت

میرزا نصرالله صاحب حضرت سید بدیع الزمان میرزا شاه مظفر که در ترویج
مسند آن درگاه سعادت پرورد توجه نمودند . همین که بمنزل نزدیک
رسیدند حضرت نواب ظفر انتساب فرمودند که پادشاه زاده محمد سلطان
شرف اندوز ملازمت گردید . و در همین منزل میرزا جعفر اعتماد مظفرخان
که از [illegible] مستعد [illegible] آورده است و [illegible]
[illegible] نموده با سلطان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] مظفرخان حکم
[illegible] فرمودند چون مظفرخان [illegible] که سوای [illegible]
[illegible] [illegible] بود چند اسپ [illegible]
[illegible] و [illegible] نمودند . [illegible] پادشاه
زاده محمد سلطان [illegible] فرمودند [illegible] مظفرخان با [illegible] و [illegible]
خان [illegible] و [illegible] خان و [illegible] خان را [illegible]
پادشاه زاده [illegible] نموده . و [illegible] خان را با چند امیر [illegible]
[illegible] پادشاه زاده قرار داده و [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] پادشاه زاده
محمد اعظم [illegible] و [illegible] و [illegible] از امرای [illegible]
[illegible] [illegible] فرمودند و [illegible] خان و [illegible] خان را با
جمعی از [illegible] [illegible] طرح [illegible] قرار دادند . و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
قرار گرفت و [illegible] خان را با محمد [illegible] خان [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوای [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را با [illegible] و [illegible]

جنگ آزمای دادند عقب توپخانه و همراه همه سرداران قدیم موجود و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و کنور رامسنگه و دیگر بهادران جانبین دست راست و چپ موکب خاص و بادشاهزادها تعین کردند و بادشاهزاده محمد اعظم را در حوضه قول سواری خود جا دادند بدین تجمل چنان لشکری آراسته و مستعد گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد دشتهای نیلی صف را و سطح زمین گذار مبارزان لمعهٔ تیغ میبرد. نود هزار سوار موجودی معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *

زمانه شور محشر عرض میداد * زمین از جوش و دهشت لرزه میکرد
چنان از جوش لشکر تنگ جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب ریزی چو باران * بغلطیدی بر سنان نیزه داران

و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بود اکبر پسر خود را که در شجاعت بر سرداران تفوق می جست با سید عالم بارهه و جمعی از امیران کارزار دیده تیز آزما هراول نمود و شیخ ولی فرملی را با جمعی معتمدان مبارز پیشه بهراولی التمش نمود و زین الدین پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خویشگی را با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با سید اسحق و جمعی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را بالتمش قرار داده التمش توپخانه بابو المعالی میر آتش سپرد و میر عالی دیوان خود را چنداولی و محمد قلی اوزبک را با جوقی قزاقی گذاشت و خود با اله وردی خان و ... محمد خان و عبد الرحمن

خان و لشکر همراهي میرزا ببدخشان فرستاد جهانبانیت و ولایه
لوهور شد و بعد انقضاي مدت محاصره ... ربیع الثاني
هنگامیکه میرزا مي شد ... از ... صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته مي شد و در نظم و نثر و ...
و اشعار ... معتقد ... بیعت ... اسیر خسرو ... تاریخ
گفت تاریخ فتح گفته رفت میرزا گفته * بیت *
اي میرزا تو ... بادا * ... تا ... بادا
... فتح تاریخ * ... گفت ... مبارک ...
... فتح مبارک ... میرزا ... محمد ...
فتح و نصرت ... میرزا شد ... تمام
با ... تمام و ... در ... خان
... میرزا ... رواني ... سه ...
... با ... جویبار ... و ...
... لشکر ... تاخت ... حرکت ...
... و ... میرزا ... آن ...
به ... لشکر ... و ... بر ...
... و ... بر ... و ...
... و ... از ... آمده ... چون ...
... میرزا ... و به ... گوش ...
... شب ... میرزا چه زند ... بر ...
... مقابل ... عمر میرزا واقع شده ...
... میرزا ...

اطلاع یافته چهل توپ آتشی کوب را که از جای چیده بودند در
سواد اول تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل مورچ خصم
نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتصدی دلاوران مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از
درگاه بی نیاز چون پاس صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانیدند
هر صدل پاس چهارم ناگاه بیکبارگی غلغلهٔ عظیم هوش ربا از لشکر
ابیر بیج برین رسید و غریب آشوب برپا گردید. تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز اول جامهٔ بدنامی
فرار برقد آن ناپکار دوخته بودند و بدسرشتی آن تیره کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و ارادهٔ فاسد اول شب
زبانی محرم همراز شجاع پیغام اتفاق آمیز مبنی بر ارادهٔ خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برای حادثه اطلاع یافته بتعاقب می
خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهاس (مهیس داس) بعساس با لشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که
باخود بدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشانی فراهم آورده بود از جای
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهی و پادشاه زادها
آنچه سر راه او بود دراز کرده هرته قدم مسافت پیش میگذاشت

از [illegible] ناهموار شربت شهادت می چشیدند خصوصاً بر لشکر
و [illegible] و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان قریب [illegible]
و فوج شجاع خورد و [illegible] از آفت شکست بود و تاراج [illegible]
سالم ماند و تمام خزانه و توپخانه سرکار پادشاه زاده که [illegible]
[illegible] نظر آورده بودیم دیگر قسمت نموده بودند [illegible] از مال و
ناموس سپاه پامال حادثهٔ ناهمواری عاقبت و [illegible] گردید بلکه دست
تطاول [illegible] و [illegible] و [illegible] رقعه طلب [illegible] و کار
خانجات و دواب [illegible] رسید [illegible] طرف [illegible] خیمه
نماند که از دست [illegible] [illegible] ماند و [illegible]
سبب [illegible] و [illegible] و [illegible] لباس
[illegible] از اندازه عقل می بود و [illegible] و
[illegible]
[illegible] و جمعی [illegible] و [illegible]
و [illegible] خود [illegible] و [illegible]
[illegible] پادشاه و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قدم بادشاه بلندمرتبه ازانجا تبدیل مکان ظاهر گردد و بندگان اعلی
سواران تیزگام و تفنگچیان چنان شدید تعین فرمودند که سواران
فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و
هرکرا از جا بجا یابند عنان کشان بخدمت حضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سررشتهٔ تدبیر رزم و کارفرمائی از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع که مطلقاً اثر بیدماغی و تند
خوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بی زحمت
کاوش میسر آمد و این معنی را از عطیهٔ الهی و اثر فتح و
فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بداندیشی مآل
کار خود کشته این معنی را آئین و برهان تظاهر غلبهٔ غنیم تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانیدند که سزای تمام و خیال خام خویش
خواهند رسید - بالاخره زیاده از نصف لشکر بیدولت تاراج و فرار
که بیشتری بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ مشرق
برآورد و غبار ظلمات شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید
بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار نخست بجانب طرف مستقر الخلافه
اکبرآباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر
آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گردون شکوه بتمکین
و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر
گردد بدستور مقرری بعزم کارزار آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] و

[illegible] و [illegible] را

[illegible] از [illegible] لشکر [illegible] را

یک [illegible]

لشکر را با [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و از [illegible]

[illegible]

* بیت *

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

در این حالت از [illegible]

سلطان [illegible] العالمین [illegible] اگرچه [illegible] و [illegible]

یک [illegible] و یک [illegible]

[illegible] از [illegible]

بعد از آنکه کار از گرمی بازار آتش وزنبورک و توپ گذشت و کار بآمد و شد تیر و شست پردازی ناوک اندازان بخطای خطا و روم منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانهٔ کمان و شصت سواران حکم اندازان خدنگ جگر دوز در آمد و از بارش تیر کجای آسمانی خون از هر سو جداول روان گشت و از گرد و جوش بلاد و دشت و هامون بصفات فلکستان تیر نمود گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * شده ابر بارانی خود زره پوش
نهفتند در آمد دو دریای خون * شد از موج خونش زمین لاله گون

درین هنگامهٔ داروگیر سید عالم بارهه با صد فیل مست جنگی بر جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمهٔ فیلان کوه منظر و حملهٔ ساکنان در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر دل باختگان این فوج عنان فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در لشکر فیروزی اثر راه یافت و از اثر غلبهٔ فوج خصم و هزیمت یافتن جرنغار میسره تفرقهٔ تمام در فوج مبارک فیروزی راه یافت و کار بجائی کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهدهٔ این حال بخیال محال گند وان هم بغرا شدهٔ غرور آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی بمدد تایید یزدانی چون شیر ژیان بر فیل دمن ثبات دل و قدم از دست نداده بنفس نفیس تشجیع سپاه دلباخته پرداخته بدست مبارک تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان از میسره و بهادر خان از پیش و حسن قلی خان از دست چپ

آن بلای سیاه بزیر انداخت و یکی از فیلهای سرکار جلادت و
چنچال برو سوار شده فیل کوه تمثال را باختیار خود آورد و آن
دو فیل دیگر از مشاهدهٔ آن حال از فیل‌هامون گشته بجانب
دست راست جنود مسعود حمله آور گردیدند درین حال بلنداختر
با چند سردار جرار مثل شیخ میر و شیخ ظریف و حسن خویشگی که
از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج
برداد و فیل سواری اسلام خان از صدمهٔ بان زخم خورده و بسیاری
از ان فوج رو بفرار گذاشتند. سیف خان و اکرام خان که هراول برنغار
بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین
ضمن اگرچه بعضی از مبرزان نا آزموده کار صلاح دانستند که بادشاه
گردون وقار خود را بکومک فوج برنغار برسانند اما ازانکه برابر بادشاه
نیز فوج سنگین گرم دار و گیر بود و اغلبهٔ خصم اکثر دل باخته در فکر
فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظهٔ آنکه مبادا اگر رخ فیل سواری
خاصه بقصد مدد مخالفان گردانند اسپ خواهی برانها براند
احتمال داشت که پیدا زیاده از حساب توپخانهٔ خونبار خصم
بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم
خورده مخصوصاً فلک لعبت باز چه نقش بروی کار آرد لهذا
تا برداشتن خصم روی استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام
ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن
خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بختاور (بختیار) ابیک
روزبهانی که کار رستمی نواخته بود از زخم بدایی در لشکر شجاع دلاع
حیات نمود و جان بیگ بسبب زخم کاری برداشته از اسپ افتاد

۲ قشون آن خیره سران فوج فوج مقابل نموده آغاز شجاعت و جنگ نمود
شهنشاه ظفر مآل با افواج خود را بسمت پیشقراول رسانده و از اینسو
خصم گمراه نیز بجمعی پیوسته بقصد مقابل جرأت نمود. از طرفین
توپ و بان و تفنگ و بهادران نیز جنگ و پیکار نمودند و از هر طرف
صدای بان بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه روان
ساختند درین اثنا خود شجاع را که صدا توپ
بود با توپخانه خود بدانجا رسید و جمعی بیگ خان همراهش
از جانب راست مقابل گردید و از هر دو جانب آتش جنگ
افروخته گردید و کار بجائی رسید که آن گروه بجنگ دست
از مقابله آن دست و بازو برداشتند گریزان گشته هر جا
پناه بردند و لشکر ظفر اثر عقب ایشان شتافته
درین حال لشکر مخالف که بقتال ساخته بودند راه
اختیار کرده بود از جا قدم خود را بصورت پریشانی
بیرون نهادند و مغلوب گردیده گشته که در
هر جا پناه بردند و منصوب گشته بودند بحال
غنیمت خان و محمد بیگ و آنها ...
بصوب بلند فیروزی ... گردیدند ...
زدند گرفت و مرزا ... شجاع ...
نصیب گردید و ... بجهت ...
شد و صدای ... گردیده و ... و ...
سعی انور عبادت گشت

* بیت *

از توپ فتح شکسته ... * ... 

و انواع ظروف بر بنگاه شجاع برگشته دست زدند خزانه و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردید بضبط سرکار در آمد . و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب دران دانستند که شجاع را مجال فرارگیری نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری بادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او و بادشاهی هرچه توانست رفاقت نموده تعین فرموده جیغهٔ پرتلهٔ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بوده نیز عنایت فرموده در آنجا خیریت خوانده رخصت ارزانی داشتند چون اردو و کارخانجات بادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر هم نموده با سه تقوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای بادشاه زاده از عقب روانه نمایند . و یک هفته دران مکان نصرت نشان مجلس آرای عنایات بی پایان امرای رکاب عالی گشته هریکی را فراخور پایه و تردداتی که ازانها بظهور آمده بود از عطای اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند . ازان جمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که دوازده هزار سوار دو اسپه باشد نموده بعطای ده لک روپیه و دیگر عنایات بادشاهانه برهمه امرا ممتاز بخشیدند . و بیست و هفتم

ماه منظور از محل آمده [illegible] برمیدارند . و [illegible] نمیرسید
وطن کرده بنده بود حضور رسیده شرف ملازمت گردیده . و
سلخ ماه [illegible] . قدم نموده معظم خان و فوجدار خان و اسلام
خان و [illegible] و داود خان وغیرهم با جمعی از پادشاهی
کار طلب و نواخته عظیم بیمرادهی پادشاه زاده مقرر و مرخص نموده
هر یکی را بعطای خلعت و اسپ و [illegible] و مرصع
آلات و شمشیر و جمدهر و اضافه مناسب سرفرازی دادند .

احوال [illegible] از احوال پر ملال [illegible] شکوه برگشته اختر بیرون قلم
میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقت ایام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بغیر ایلغار و تلف شدن اسب و باربردار و دیگر صدمات زیاد ضایع
و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان
مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان صادر شد . و بادشاه
انجم سپاه غرهٔ جمادی الاولی متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل
دوم عرضه داشت بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر مژدهٔ فتح ثانی
و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل
آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری
اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ
رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ تعلقهٔ خود رسانده
باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بمنزلهای متصل
اطاعت ننموده بعد رسیدن اردوی گیهان آرای جریده برآمده بشجاع
ملاقات نموده بسبب ترفیع و ضیافت آنجا آورده قرار و مدار گرفته
از وی مرخص گردید و بعد رسیدن بادشاه زاده به نزدیک اله آباد عرضهٔ
مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع
کلید قلعه بخدمت بادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگهداشته سید قاسم را استمالت
نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
که عسکر اردوی لشکر و مقابله نمودن با فوج بادشاهی داشت از
سر نوشت و با باخته مرحله پیمای وادی حیرانی گردید . محمد
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای
تنبیه و گوشمال راجه جسونت بخصال مرخص فرمودند و رای
سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت می شد و با عموی

[illegible] و خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و [illegible]

[illegible] استقبال [illegible]

[illegible]

متصل باغ [illegible]

[illegible] روپیه نقد و [illegible] امیرالامرا

[illegible]

اعلی حضرت [illegible]

[illegible] امیرالامرا [illegible]

[illegible]

کچهه را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای
سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و اعتبار بعد تقدیم ضیافت پدرانه
داده از حد خود گذرانیده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن
احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمد آباد که یک صبیهٔ او
در حبالهٔ عقد بادشاه و دختر دوم در خانهٔ محمد مراد بخش بود
برفاقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان برآمده استقبال نمود بعد
ملاقات شرط امانت در سر انجام ضروری بجا آورده قریب ده لک
روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد
آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه
پرداخته مردم را بعطای خلعت و اضافه و خطاب و جواهر خورسند
ساخته جذب قلوب مینماید - و حکم و عمال در بندر سورت و ولایت
و بهروچ و برگنات سیر حاصل تعین نموده ضبط خود در آورده
و در عرصت توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم
آمده - و بحکم بجا بود و حیدر آباد تعزیت و پیغام برای طلب
نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن
براجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی
اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر
واقعی و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه
جسونت مشتمل برالتماس طلب دارا شکوه رسید و غرهٔ جمادی الاخری
با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سی چهل توپ
طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشتهٔ ابله فریب
راجه جسونت بتمهید استماله و افسون رسیدن خود می رسید و این

[illegible] آخر آن بر گشته اختر می گردید بعد

استماع [illegible] مذکور [illegible] این [illegible] آن نمود که جرأت

[illegible] احمد نگر [illegible] راجه جسونت که [illegible]

[illegible] راجه جیسنگه گشته بود استمالت [illegible] تقصیرات او و

[illegible] منصب و خطاب مهاراجگی باستصواب راجه جیسنگه

مرحمت نمایند و فرمودند که از [illegible] مطلوب [illegible]

بار نوشته [illegible] مربع [illegible] راجه سازد •

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملازمت کنند •

[illegible]

[illegible] طریقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملازمت کنند • [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هزار سوار و خطاب شجاعت خان سرافرازی بخشیدند - طاهر خان را
سوای قراولی و خبر تحقیق دارا شکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن
بمنزل امیر نعمت الله راجه جیسنگه حکم کوچ بنقدی فرمودند راجه
جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران
هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه
مامور فرمودند و شیخ میر را با امیر خان برادر او سر فوج برنغار
ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سرداران
رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداری جرنغار بنام بادشاه
زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و همچنین
دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان ابن
نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلادت نشان
و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول
مقرر گشتند و فرمودند که تا متصل شدن بفوج خصم همچنین ترک
در راه وقت سواری نقاره را نمایند ه

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شکوه آنکه بعد که منهزمات
و رقم مزورات خفیه باترشیحات راجه جیسنگه و دیگر هواخواهان
براجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کروهی
جودهپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت دارا شکوه بر آمده
بود فسخ آن عزیمت نموده رحل صفت رجعت بمکان خود نمود -
خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متوحش خاطر گشته
رسل و رسائل دوستی آورده حکم استظهار تملق و ابرام بجهت نمود
ناشده نداد و این معنی باعث [illegible] خاطر [illegible]

سرانجام [illegible] مجربي گويند . و بيست گرفتي [illegible]
چنانچه سابق مرقوم شد [illegible] خود را [illegible]
واسطه [illegible] تربيت [illegible] از مرحمت [illegible]
رسيده به [illegible] تمام معاني آورد . از در جواب [illegible]
من بر قول خود رسيدم اما في الحال [illegible]
نيست . لذا [illegible] باحصير [illegible]
از ديگر [illegible] نموده نزد خود طلب ساخته [illegible]
ديگر نزد از [illegible] خود را [illegible]
پاس قدر [illegible] . [illegible]
[illegible]
[illegible] . [illegible]
نموده هرچند [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
از نزد [illegible]
[illegible] . [illegible] صاحب غرض [illegible] گفته اند و [illegible]
را [illegible] مزاج مي [illegible] وجود [illegible]
نزد آن [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آورد [illegible]
[illegible] . و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] نزد پدر آمد • بيت •
[illegible] • [illegible]

صاحب بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست که چه کند چهارم درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار داده و آن که وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ در آمدن بکنار اسلین نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداخته و هرکه الی خود حرکت نموده در دره در آمد بعضی راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشاندن تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان با جمعی از برقندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که بشجاعت و تردد کارطلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه و جمعی دیگر از مبارز پیشگان سپرد و رو بروی خود سپهر شکوه را بایستادن از آلات آتشبازی و توپهای قلعی صف ریا قائم ساخت و خود درمیان جا گرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح ترده و تقسیم مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع دیورای که از آنجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و از مکان مورچال خصم نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعیین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

[illegible] نوشته‌اند [illegible] پیش [illegible]
[illegible] و نقب [illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
دست و [illegible] گوله توپ [illegible]
[illegible] حرکت پیش [illegible]
[illegible] خصوص [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible] در دل محصوران [illegible]
[illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible] مورچال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با مدربهٔ کوهی که به بهادری شهرت داشت و آن طرف که
کوهی شیر کمان یورش داشتند و از این گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن
سنگ چه قصه هم می بارید لحظهٔ فرصت نمی دادند و مساهلت
و پاس از بیدادان شیر جنگ دامن همت بر کمر بسته افتان و خیزان
با [illegible] سختی بسی گذار مقابل مورچال آسد به یورش نموده
هرگاه نمی [illegible] اجل او می رسید زینه بر پا ساخته نشان راجه
راجپوت بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه با راجپوت کفار شب
جان بازان مستعد گشته چشم براه از بالا برآمدن اینها بودند و چون
فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مغلان در مقابل بهادران راجه
راجپوت از جلادت اینجا قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گولهٔ
تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساختند خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیرخان که میان
افغانان در بهادری و یکه تازی شهرت داشت از [illegible] جرأت راجه
راجپوت دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن میان کوه نموده
داد تهوری داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ بازی زده از طرف
دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و
شجاعت روز بکار بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان بکار
جو بحرکت در آمده ترک بهادرانه بروی کار آورد و امیر الامرا با
بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در
صف معرکه آرا گشتند اگرچه تازه یورش نمودن جانفشانی از حد

[illegible] که [illegible] بهشت نشانی از مردم
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] بود که در مقابل آب
[illegible] و [illegible] با [illegible] گرفته و
[illegible] می [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] گشته [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] * بیت *

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]

زیر سینهٔ آن ظل الله سرگردان بر خود گویا نمی توانست نمود مردانه و از آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکهٔ دار و گیر رخت هستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک غروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها از هر دو طرف سامعه افروز مخالف و موافق گردید بوضوح میرسید که از شهامت ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیلهٔ قتال و جدال باستقبال اجل می شتافت آن جان سپارانه وار جلادت را کار فرموده در عالم یاس حق نمک وقت رسیدن گلولهٔ تفنگ که بسینهٔ او رسید و خود را در معرض تلف دید بیان اخلاص بیان را بدین زمزمه گویا ساخت * بیت *

جان دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت تربیت بآو داشت و سمت خدمتگاری عقب حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست از کمربند من زده مرا چنان نگاه دار که تا بلندی شدن صدای شادیانهٔ فتح که همین دم نسیم فیروزی بر پرچم لشکر عدو مال بیزوال خواهد وزید و علامت و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دلبستگی و الفت است که با وجود بدرود دادن نقد بی بهای جان که ازین قصور سخن در میان نیامی گذارد باید که در چنین حالت سوای یاد ذات بار

بادشاه حقیقی که خالق [illegible] و [illegible] کلیه [illegible] و [illegible]
در محل [illegible] حوادث اشتعال که [illegible] در دیار [illegible]
و [illegible] وسیله [illegible] باشد بجهت [illegible] ملک را [illegible]
منظور می [illegible] گردید [illegible] جلی [illegible] که [illegible]
و [illegible] از [illegible] ظهور امید پادشاه [illegible]
است [illegible] حرکت [illegible] و آن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] حرکت که [illegible]
[illegible] است بعضی آمده و [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] و درست [illegible] و [illegible]
[illegible] ملک [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] کشتی [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] که [illegible]

متوجه احمد آباد گردید و خزانه فیل و اسپان و شتران پر از بار
خزانه و دیگر اسباب انتخابی عاقبت دار و بسیاری از خدمة
محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما باخود نتوانست گرفت
و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای
معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادۀ برقنداز یکسر
حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی
خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشته وادی حیرانی
بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه الذی از لشکر بدست یافتند
بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعی
بعزم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس
پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و برباد دادن اسباب و سامان
که فرار نمودن نفرات تاراج گردیده درآن کوه و دره حیران و سرگردان
گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات دارا شکوه
مع همراهان بعلاوۀ تاراج رفت - و چون درآن شب تار و درۀ پر از
درد باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دو سه ساعت بعومی در هرکو
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هردو طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا
درجای خود کرم دارو گیر مانده برقندازی می نمودند تا آنکه
بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جملۀ همراهان دارا شکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

نسب حرکت مفتوح می‌نمودند و سوسهٔ تفرقهٔ خاطر ملازم
خان که در ... دارالخلافه بود ... که در خاطر او ...
روز بروز در گذشت اگرچه بعنایت ... خاطر ...
زخم کاری ... رسانیده بود اما ... و ...
و سید ... دارالخلافه ... و ...
خوش که ... رفت ... انداخت ...
... آمده ... گرفته ...
گرفتند و مورد عنایات گشتند .

بر ضمایر ... ظاهر است که
چون چهار ملک ... عبرت و ... شده
شهامت که هرگاه ... و از ... دولت ...
در وقت انقلاب ... حالات که ... جاری گشته از ...
در ... از دست ... و ... و ...
آمده را ... و فضل الهی و ...
عالمگیر پادشاه غازی ... نمود ...
آنروی دارالخلافه و ... نصرت ... و ...
پادشاه حقیقی ... از ... و ... اسمی
... که ... را ... حضرت
... و ... و ...
بعد از ... و ... آنجا
... نموده ... حکم ... چهار ...
... و ... را یک ... و ... خان با ...

روبه مقاومت فرموده بانهیمی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت و اسپ و فیل
مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
بموجب التماس راجه جیسنگه از سرنو مرحمت عطوفت عنوان مبنی
بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر
بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ
نمایانی عطا فرموده رعایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که
داراشکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید
ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و
جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
رجب سنهٔ مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
الدین تشریف برده متوجه دار الخلافت شدند - درینولا بعرض رسید
که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر
گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده
حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور به شرف نزول

واقع شد و بمشاهدهٔ آن خاطر مهر مظاهر مسرت اندوز گشت فتح و ظفر از نظر
گذشت . و در نهم ماه رجب بالوکه و بیستم بالقامت متصل
مستقر اعلام گشتند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار
الہ آباد بطریق ڈاک رسید مشتمل بر اینکه قلعهٔ چنار که در
تصرف داراشکوه بتصرف خدام درآمده بود بتصرف اولیای دولت درآمد

## ذکر جشن جلوس ثانی مقدس اقدس
## تعیین سکه و خطبه و القاب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی این برگزیدهٔ توفیق سبحانی
موقوف بر طلوع بخت مه سال و زوال ملک سعود موقوف
ایام نصرت انجام بود ... و چهارم رمضان المبارک
سنه هزار و هفتاد و یک هجری که بعد از فتح و ظفر
سال دوم جلوس بود ...
عشرت سروری افزا ... ترتیب ...
حسب ... طراب دولت خانه ... و ... ایوان چهل
خانه را آرایش ... و ...
... و آنقدر زربفت ... و ... و ...
و دیگر ... بصرف درآمد که ...
... و ... طرز ...
آرا ... گوئی ...
گرم ساختند * بیت *

معنی ... گردد ... *
... *

تخت مرصع که از مدتی [illegible] بدین گونه تخت خویش را صورت
می شود بر طور بائینه [illegible] مشرف شده وس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف [illegible] ریکبوای گشود و مقرر از حضرت ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی [illegible] بر سکه [illegible] زد. در عهد سابق بطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و اسامی خلفای راشدین مزین میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ [illegible] بر زر و دینار که اکثر جائی با صاحب
می افتد و زیر پای [illegible] می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند *

* بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر

و در روپیه ابیاتی [illegible] بهر سکوک ساختند

* بیت *

از سکه اقبال شد [illegible] مهر منیر * مهر و ماه [illegible] شد نقش پذیر
از سکه او [illegible] بفرح [illegible] * گردید زر ز سکه او عالمگیر

چون در تاریخ فتح [illegible] در بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جلوس هر هفته مقرر ساختند. اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن [illegible] پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسامی [illegible] خاص اختصار می نماید سوای آنچه بارباب
طرب و [illegible] خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
ببخشش در آمد [illegible] را پنج لک روپیه بیگم صاحب و چهار لک روپیه
بزیب النسا بیگم [illegible] و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک
و شصت هزار [illegible] روپیه ببدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النسا [illegible] و [illegible] مرحمت [illegible] و دو لک روپیه بشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نمودند تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بپادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود [illegible]
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جمدهر
مرصع با علاقه مروارید و دو اسپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و بفاضل خان خانسامان را اضافه هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
بپایه چهار هزاری دو هزار سوار رسانیدند و برای رعایا که از [illegible]
گردها و پیش آمدهای سعد الله خان بود و [illegible]
سر براه می نمود بمنصب [illegible] [illegible] [illegible]
از سی هزار نفر دیگر از روشنان [illegible] [illegible]
اضافه منظور گردیدند و استقلال ایام جشن [illegible] و نیم ماه [illegible]
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی [illegible] دیگر صورت و
انواع فانوس و چراغ [illegible] و چینی را طاق [illegible]
می نمودند و [illegible] از [illegible] آتش و روشنائی [illegible]
بر روی دریای زیر [illegible] در نظر تماشائیان جلوه گر [illegible]
[illegible] که از گوشه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
تاریخ جلوس بنظم آورده حضرت پادشاه [illegible] [illegible]
از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] * بیت *

شمع دل می جوی گل خورشید [illegible]
[illegible] حق و غبار باطل را [illegible]

تاریخ جلوس شاه حق آگه را
قل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعهٔ ملک شرقی بعرض رسید که اعتماد خان عرف محمد قاسم در جنگ شجاع نقد حیات در باخت *

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه حساب ابتدای سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غرهٔ فروردین که هنگام تحویل نیر اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی بماه الهی ساخته بودند ازانکه بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس دین پاس شریعت کوشیده حساب سال جلوس و جشن در سال و ماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز بحال مقرر فرمودند که ماه و سال عربی بر سال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلی از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی بهره داشته و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی اسم ماههای آنها بعینه نامهای فروردین واردی بهشت تا اسفندار زبان زدند اما جدا موضوع گشته اند که ابتدای آنها بقسم ابتدای سال در تقاویم بطرس قدیم موجود ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فروردین آنها باشد در کرمان و بقدر سورت مجوسها مینمایند و این نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر سال و ماه ایران و توران برسال ماههای عرب قدیم است و نوروز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندوستان جا[illegible] ای و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال میشمایند و مدار

فصول ثلاثه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف
و ربیع و ... و مبدا هر فصل و آغاز ... و
منصبداران همه از ... و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه
هجری در رعایت آن سهل است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید
رعایت تقوی خواست که بسبب مطابقت ... لوازم ... و ماه
هجری امر شد که نوروز سلطانی معتبر باشد . در همین ایام
سال ملا عوض وجیه را که از فضلای معتبر توران بود و بالمره هزار
روپیه از عهد اعلی حضرت ... داشت منصب ... مرحمت
... تمیز عالمی ... مقدم ...
منصبداران و ... همراه او ... گرفته و امر نمودند که ...
خرابات ... و ... بجهت ... باشد ... .
الحال ... در ... که ...
که بعد از ... جنگ ... نمود ...
... گشته ... و ... و ...
جواهر و ... و ... نمودند ...
... و ... و ...
... و ... نموده ...
... و ... بجهت ... نموده ...
که ... ازان ...
راه طی نمودند ... و ...
نموده ... و ... آمد و ...
... بکار ... .

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شترهای بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هر طرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا سیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج بادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه رخت بیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سروسامانی و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر بادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشورت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند - بعد که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی از همه جا استقبال و پیشقدمی مینماید دل از تصرف شهر برگرفته

بهرکنه تری بحر گریهی احمد آباد رفته از آنجا بکامی لوحی که
از جمله سرکشان دره زبان مشهور آن ضلع گشته مستعد القیا
بر آمده بصدای اطاعت نمود ◦ بیت ◦
آنکه عنبران را کنه ورده صراع ◦ [illegible]
و کامی رفیق او گشته از سرحد گجرات سر آورده [illegible]
ملک کچه [illegible] غرس گل [illegible] از [illegible] او که حاکم
بلند صورت و [illegible] ساخته بود با فریب [illegible] و [illegible]
برقندار با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه [illegible]
با همه آبادی شرط عبادت و خدمتگاری بتقدیم رسانیده [illegible]
را بطریق پیشکش [illegible] کوچ [illegible]
بود و دارا شکوه [illegible] و [illegible]
انجام [illegible] احوال پرملال او نگردید [illegible]
بکمال [illegible] ساخته نمود ◦ بیت ◦
بوقتی که دولت ورا یار بود ◦ [illegible]
بوقتی که [illegible] ◦ [illegible]
آخر [illegible] روز باشی [illegible] زمیندار [illegible]
برده ناچار [illegible] اختیار کرده
چون بکنار [illegible] رسید [illegible] روز [illegible]
[illegible] تا [illegible] آن [illegible]
[illegible] گشته طریق [illegible]
نمود بعد که آن [illegible] حیرت [illegible]
[illegible] آن دیار [illegible] گشته [illegible]

جهنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت و بولایت ملکجیون سر بر آورد میرزا ملکی که سرگروه آن قوم بود باستقبال برآمده باعزاز تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نموني روانه ملحقش ایران خواست که بدرقهٔ راه گشته از انجا بقندهار که دوازده منزل مانده بود رساند و دربن باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوي باز زده بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال منصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادهٔ سمت تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعاي بندگي و اخلاص خاص در عرصهٔ بیان می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کند کش نباید بکار

چون بعد و طی آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون برآمده چون اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و امتاد پیش • کشان صید دام نفاسوي خویش

همیرفت غلتان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین ازمیان

چون میزبان مهمان کش حق ناشناس بخانهٔ خود برده فرود آورده کمر بمهمانداري بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره دربن سفر از غصه کشیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل داراشکوه راه یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددي چرخ عقل نیز بجاي نمي ماند نظر برعاقبت اندیشي نموده تابوت او را

همراه کرد [illegible] که [illegible] رونق [illegible] روز [illegible] و [illegible]
با اخلاص بود و راضی [illegible] گردید [illegible] و خواجه [illegible] که
رجوع رفت از [illegible] با چند نفر [illegible] بود [illegible]
سلطنت که در سفر [illegible] دارا شکوه [illegible] و
خود با چند [illegible] و خواجه [illegible] تا کوه [illegible] و [illegible]
قرار [illegible] ایران [illegible] که باستعداد [illegible] و [illegible] و [illegible]
چون [illegible] ایران [illegible] مرحله [illegible] گردید [illegible]
[illegible] رفت تا ایران [illegible] بود [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] رفت [illegible] آمده [illegible]
[illegible] خود را [illegible] آن [illegible]
[illegible] گذاشته خود [illegible] آمد [illegible]
[illegible] ایران [illegible] گرفته [illegible]
گرفته [illegible] نمود [illegible] که همراه داشت [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] آن [illegible]
[illegible] آورده [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] خود [illegible] و [illegible] که از [illegible]
دارا شکوه [illegible] و [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بنده
که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داده تا
رسیدن خبر ثاني در اخفاي آن کوشیده لب و زبان را باظهار
شعف و خوشوقتی آشنا ساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند
تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
دارا شکوه بسعي ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود
برنافت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ
عالي شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی
گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
داري دکن مامور ساخته پادشاهزاده محمد معظم را طلب حضور
فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطاي منصب هزاری
در صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که
سلیمان شکوه در تعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد
براجه رای روپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح
بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
از تعلقهٔ خود بر آرد و الا پامال غضب سلطاني خواهد گردید ◦

از وقائع ملک شرقي بعرض رسید که شجاع وقت رفتن
از اکبر نگر به بانده برادر از جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
را مع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
و سپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

در آراستگی نساختند و آنچه در نظر خلق جلوه داده از [illegible]
هر در چوک چاندنی و بازار سعدالله خان بر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] آورده در [illegible] [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
گردید روز [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یافته بود وقت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
کوچه و بازار و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بود [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و [illegible] [illegible] [illegible]
تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رسیده [illegible] آشوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
روز دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ظاهر شد که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گشته [illegible]
[illegible] و آشوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هیبت را بقتل رسانند روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام بلفظ فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضهٔ فیل انداخته هر باره زنده و مرده او را از وسط بازار چوکها گذرانده در نظر تماشائیان که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند آری • بیت •

تخت دارا پایدار ار دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

• بیت •

عیش دنیا امتلاء خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند •

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد غربی و شمالی تا دو سال لشکرکشی بمیان آمد که بعضی جا کمی باران نیز علاوهٔ آن گردید غله رو بگرانی آورد نظر بر رافت حال خلق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی راهداری که برسر هر گذر و سرحد و معبر آنها می گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پاندری که در هر ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکانی که همه اصنافگران و کسبیان ممالک محروسه از قصاب و کلال و حجری فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و محروسه نشسته و دکان

ماهانه خریده و فروخت می نمودند در هر شهر محصول جزوی
می‌گرفتند از قبیل زکات از کالا مانند پشت خراج می‌گرفتند و اموال
مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و گذرشماری و امثال
و جز آن با جواز و خلعت و محاصل ایام بازار هر جا و جاهای که از
معبد هندوی مانند پرگنات دور و نزدیک هر سال بنام بجانب
کی آمده فراهم آمده خرید و فروخت می نمودند و از
مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و سرچه و شلوار و جامه
همه وجوه ابواب فرض که داخلیت حکم وصول فرض شده بود
می شد و عبور و مرور خلق بلاست که از همه ابواب ایام بازار گیرها
و غلات مزرعه و پرگنه از قسم محصول صاحب سر جلوه
و سوای آن عقود حصص شده که بیست و پانزده لک روپیه گروهی
مقرر دیوانی محصول شرعی آن بود و پانزده لک تصرف گردید
شده صاحب نموده و سرحد اعمال این حکم جا بجا در سواد
اطراف ممالک محروسه جمع گردید و احکام و احکام
می‌نمودند اما بعضی از ارباب تیولها که چون پادشاه عالم مؤید
بود حکم عالی ابواب مذکوره نمودند و احکام مطاع آن به تعمیل
حاضر شد اما سوای محصول ظاهری که مقرر آن محصول در
پای تخت و حکم نشین مشهور بعضی نمی آمد موقوف
بعد آمده بالای ابواب هر چند از طرف پادشاه مقرر گردید ولی
فوجداران و جاگیرداران دراز دست بر سبیل  ابقا
کوتاه نموده الا این حاصلات که نمی و دستار
جاگیر داران و فوجداران و متصدیان حکم حاضر

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نماند دوم آنکه داهداري
اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشي
دیوانیان خلاف مرضي که بایستي از نسخهٔ دیواني منها نموده
وقت تنخواه بطریق طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده
تنخواه مینمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حیثیت
که داهداري این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده
طلبي و ظلم علاوهٔ آن گردیده راهداري و بسیاري از ابواب مذکوره
بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدي میستانند اگر از روي
سوانح و وقائع بعضي پرگنات بعرض میرسید بکمي منصب و تعیین
گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته مي آمدند و بعد انقضاي ایام معدود بوسیلهٔ
مربي و ساخت و کار کمي منصب بحال میگردید لهذا بدستور
معافي بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص از راهداري که نزد خدا
ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاری ست
و مبلغ کلي محصول آن مي شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت ره نوردان محتاج
فوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختي میگرفتند و امسال
هم میگیرند و زمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن درتعلقهٔ خودها
زیاده از راهداري تعلقهٔ حکام بادشاهي شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
کار بجائي رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالي که از ارنک
و بنادر خرید مي شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرج در مي آمد
و بر سر منجت و تعدي راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسلم و متفرقتن ابواب ... ما حیوه
خصوص مردمان مسلمه بیضه دلی قتل العام و بعد از سلم که اللهٔ الله
تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر ... قلم حالی
خواهد گردید و دیگر ... و ظلم ...
بجای رسیده اند که از ... مگر حق سبحانه
و تعالی پادشاه مثل ضابط حق پرستی را ... شاهد بعنایت
تسلط بخشد که چندین را بجزای کردار رسانده بانواع سیاست
عبرت ساز قرین صورت شاید این ظلم را بصافی صراوح القلم گرده •

### ذکر محاربات که با شجاع رو داده و فرستادن
### پادشاه زاده محمد سلطان و عزیمت خود خاص باد

بعد که پادشاه زاده محمد سلطان بمقابلهٔ و سپه سالاری
معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده بمطالب کلی که
قرین ملحق چندین مقابله و محاربه عظیم روی داده صورت آن ابلاغ
شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سر نو بسر انجام و گرد آوردن فوج و
توپخانه پرداخت اگرچه در همه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل
آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هربار مغلوب گردید
اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعلق امرا بتجویز معظم
خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گران می‌نمود و امرای معظم
شجاع اطلاع یافته بفکر مشکل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود
افتاد و از راه رنگ سازی غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه
و تحف که دام و کمند رام ساختن و تسخیر بدست آوردن دل جوانان
است نموده کار دست خالی در غیبت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشتهٔ تدبیر
تزویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بتقبل از دواج صبیهٔ خود که از
سابق نامزد بود پیغامهای ابله فریب دیگر رخنه و لغزش تمام در بنیاد
عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمالان
بدسگال که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبرو اند زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
تمام پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاده میگردید کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمدمهٔ همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از
صواب اواخر ماه مقصل شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علی میر تزک که
مادهٔ شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا باقدری از
خزانه که توانست و جواهر و عمدهٔ محل خود را بکشتیهای آب
گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باتجان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند انشای این راز

سررشته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح شنفته اکثر را که
خود بتهیه نقل غلات برآ و بهر گشت کمال استقلال در جلوه
پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته
حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
نهایت متفکر و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
پادشاه زاده را مساوی دانسته سر رشته استقلال از دست نداده
باستقلال و ترک تمام سوار شده در خبر این سوانح و تسلی سپاه
و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح فاما لم پرداخته
لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستگی دل
امواج و چهار طرف فرو گرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
و سوای این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهای
کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومکی فوج او از ساحل و حال
شده رسیده بودند بتفاوت سی کروهی از اکبر نگر در محل وسیع مرتفع
فرود آمده برای رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند. داود خان صوبه دار
بهار که برای کومک مامور گردیده بود برای خبر اطلاع یافته بقصد
ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت. و خبر متعین شدن
دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانیده و غافل ساخته
برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود ترده نمایان که از
معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق وزیدن

بعضي کومکیان فوج پادشاهي مغلوب گردید و پاي استقامت بسیاري از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعي از قول برآمده بدلدهي دلیاختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامي شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گردهر راتهور کشته و زخمي گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهي ملحق گردید و خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطاي چند تقوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و صد نقد اورا معزز ساخت - کوتاهي سخن شجاع با کبر نگر رفته صبیة خود را بعقد از دواج پادشاه زاده درآورده از زرینه و جواهر وافرو اسپهاي عربي و عراقي و فیلهاي آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره در جهاز مختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند و خود از سر نو سر انجام محاربه و مقابلة معظم خان نموده بآراستگي لشکر و ترتیب توپخانه خشکي و چند هزار کشتي نواره که مدار جنگ آن سر زمین بر مصالح نوارة و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهي فوج کشي نمود اگر بتفصیل محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانة معظم خان که بعد

اتصالی برشکال و پیوستن دلیرخان از عظیم‌آباد آمده و روانه شدند
کار باقتضا میکشید حاصل کلام در وقت پیوستن بالغ بر یک‌ماه جنگهای
عظیم بمیان آمده و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج بادشاهی
گردید و شجاع فرار نموده باز بفوج نوارا جنگی که بیشتر بر لب
دریا از کشتیهای نواره نصب و موجود بمقابله می‌پرداخت
و درین ماه یکه تازخان و بسیاری از مردم کاری بادشاهی
بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داؤد
خان ترددات نمایان بروی کار آمده خصوص جنگی که بادشاه زاده
محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم
پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هر بار از هر طرف غالب
و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند روداده و کشتیهای
جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند . از جمله جنگها
که مابین هردو لشکر روداده نقل یک جنگ که خالی از غرابت
نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه
میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداری بلند اختر
و دیگر سرداران جنگ جو بتوپخانهٔ جرار آشوب که کنار آب بر
معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند بسیار مستعد
گردیدند چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج بادشاهی داشتند
که فوج معظم خان که هراولی از طریق قراولی بآن خان تعلق
داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
و بعضی پایاب هر طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
از ملاحظهٔ بسیاری آب و بیم صدمهٔ آتش‌گولهٔ توپ و تفنگ از دور

قدم جلو پیش نمی گذشت آغرخان اسپ خود بآب زده و از عقب آن دلیرخان فیل سواری خود بآب رانده بعد آن پسر دلیر خان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدریا در آمدند وبغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زدند بال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد وبهرکه میرسید سوای آنکه سر بآب فرو می برد نشان از پیدا نمیگردید و درین هنگامهٔ عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری تودهٔ سپاه و چهارپایان ریگ زیرپا خالی گردید و پایاب بالکل برطرف شد لهذا سوار و پیادهٔ بیشمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیرخان از تموج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مردهٔ او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی را که اسپ شنا کرده برآورد نجات یافت وبعضی کشتکاری میدانستند و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان برگرفته از آب گذشتند آغرخان که پیش فیل دلیرخان شمشیرزنان انبوه هجوم سوار و پیادهٔ فوج خصم را ازهم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغرخان باشارهٔ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار روبروی فیل حمله آورده شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنانی بر زمین زد که راکب و مرکوب بمقدار
ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمهٔ ضرب رسید اما
روداء اسپ شکست و آفرخان در همان گرمی بهٔ خود را جمع
ساخته به چستی و چالاکی تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر
فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت تردد
نمانده و دانست که باز روی بالای سیاه آمدن بایگی جان بباد
دادنی است از عقب فیل خود را برابر فیلبانان رسانیده بضرب شمشیر
فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته
بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کمک فیل بدست نیامده و فیل
در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران
او کفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوشش او رسانند درین
حالت دلاور خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب گرفتار
می آمد و ازانجا تردد رستمانهٔ آن بهادر فیل نبرد مشاهده مینمود
فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف
فیل بطریق تصدق شدن گردید آفرخان گفت من این فیل
را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبانان سرکار
خود بفرمایند که داخل فیل خانه نمایند و برای سواری من از
اسپهای کوتل مرحمت کنند دلاور خان بار دیگر زبان بتحسین
کشاده گفت که فیل هم شما ارزانی باد و اسپ عربی و ترکی
بانوکران تواضع نموده و یکی از فیلبانان خود فرمود که بر فیل سوار
شود و آفرخان خود را به پشت اسپ رسانده با سپاهی از مقابل
جداشده کیش و افغانی قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش دو

گردیده دست بقبضهاي کمان در آورده صدای دار وگیر بچرخ برین رسانیدند

بیت •

دما دم برآمد ز هر پهلوي • چکاچاک بر خاست از هر سوي
ز کشتی هوا تیر باره همي • سراسر جهان تیغ باره همي

و بعد حملهای پیاپي و چپقلشهای بهادرانه که در مه سردار شجاع با بسیاري از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعي از فوج بادشاهي نیز بکار آمدند و زخمهاي سرخروئي برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدي نام شاعري بود که شعرهاي بر جسته ابدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجاي مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان عرض گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند •

• بیت •

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکي
لا جرم از روی غیرت بر پدر تهرید و رفت
گرد بادي بود از خاشاك و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطة روز مرة بعضه که دلیر خان ازین اشعار اطلاع یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدي گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برد مال بسته غنیمت دلیرخان آمد و دلیرخان معظم
نقد را خالصه با ارتفاع نموده مصاحب خود ساخت .

القصه بهمین وقوع محاربات صعب بر سر تهانجات قلب و
سرحدی دربار گنگ جنگ نواره و بمقابله صف در سواد الزاب
گذرد که از معمورهای مشهور آن ضلع و ملک ماتحت پادشاه زاده
محمد سلطان که بعد از آن فدائی مقرر گشته بود بسیار می آمد
و مردم نامی بسیار طرفین کشته و زخمی میگردیدند .

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از تشخیص
پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و ترددهای نمایانه معظم
خان اعتبار افزوده از راه احتیاط و مصلحت ملک داری بتاریخ ربیع
الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند . چون
آوازه رایت نصرت را بالاقدس محمد امین خان و اعتقاد خان
عرف عبد القوی از سر نو مطلب بجا آورده ساختند همه جا جشن
کنان و داد دهان و شکار افکنان طی مسافت میفرمودند . بیست
و دوم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و دلیرخان از دکن بسعادت
شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند . سوغات عالی
بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است
و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید
بر فیل بسته سوار شده بداروغهٔ زرگرخانه و زرگری که آن را ساخته
بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند . در منزلی از منازل
کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیهٔ میرزا
سلطان نیم ثانی خراسانی بنام نور النسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زادهٔ محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانی که لازمهٔ ایام جوانیست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتی که باوجود عاصی گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار صوری برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید بعهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و نقدی که توانست ترفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته رف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان با توپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

بادشاه زاده و منع کشتیهای مخالف پرداخت و از هر دو طرف توپ
زنی شروع نمودند اگرچه بادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که درآن بعضی کارخانه
و قدری از خدمهٔ محل بودند و گرانی بار بود نرسیده گرفته بسبب
خشب ساحلی بکنار رسیده غرق گردید اصحاب آن کشتی چند نفر از
ذکور و اناث بشمر فنا درافتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن
کشتی اسلام خان از آفت غرق محفوظ ماندند این خبر که
بمعظم خان رسید گل گل شکفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ
مختصر و حاضری و میوه برای بادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
روز بدیدن بادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شعف در خیمهٔ
پیهم حکایت مختصر بیرون برگشته مع عرضه داشت بادشاه زاده
ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن بادشاه زاده بفوج بادشاهی
شجاع شکست و با باختگی بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب
میان هر دو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه از خزانهٔ عالمگیر و اطراف آن ملک نزد معظم خان رسید و ابرای
لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس
گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن برزبان
قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی
گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم بادشاه زاده
محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از امرای دیگر و معتمد
نامهٔ خبرداری و ارادت خان منصب که مادهٔ شریک فساد بادشاه
زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که افتخار خان

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از هماتجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارک دهلي کهنه است رسالند- باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب برطرف و از مجرا ممنوع ساختند •

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیرپادشاه نوشتجات‌گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خصومت انگیز بسیار بمیان‌آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است ونقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد باکم و زیاد بزبان قلم میدهد •

در جواب خطي که از نزد اعلی حضرت مشتمل برطلب خواجه سراي چهنّي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نگاشتهٔ قلم مبارک که بانجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید واز مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیردستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلی حضرت هویدا نباشد - چونکه از درگاه ایزد مسئلت
می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی
و تدارک مافات عذر خواهی ذات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی
که موجب خشنودی قبله و کعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند .
و از فیض بیزوال و بخت نیکوی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای
خیر این گناهکار را که محروم از توفیق حسنات و خدمت گذاری
ولی نعمت است یاد میفرموده باشند . تعویذ و ظهر سطحی امر
چنانچه قبل ازین نگاشته انتظاری است و ازین رهگذر چشم امیدوار
که اندارد - خواجه سرای چینی توس را همراه کاری ده فعلا حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد .

نامهٔ دوم در ایامی که شجاع بعد از جنگ در مقابل عالمگیر
بادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خطه منگل گرفت و امر فیصل می بود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای ایمای
خاطر و تسلی خاطر اعلی حضرت که مشفق و موافق نوشته
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشته خط عطوفت
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
درجواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عبودیت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پیش
از تسلی ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
مرحمت سعادت حاصل نمود کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت دیگر خطوط استفسار شده بود مرحمت نوشته

بخاطر پوشیده نماند که این مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفته کوشش نفرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند می‌شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد متحریک آنحضرت است و برادران بفرمودهٔ اقدس دست و پا میزنند و جانی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن ازانجا که اخبار بی‌توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط هندوی بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته هویداست یقین حاصل شدکه آنحضرت این مرید را نمی‌خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که در قلعه چوکه قوی با بیجاپوری در جوار
قرار داده گرفته اند از ممالک محروسه بعد رفته با یکروزی این
مستقر گردیده همراه برادر […] خود بفرستند • بیت •
صورت ملک تا برای است • این ملک را تنه بیرونی است
انشاء الله تعالی بعد از انتظار ممالک […] این در وجه ساختن
خود چرا این همه […] احتیاطا خواهد نمود - در باب ابتدا […]
قلمی بود آب خاصه در فصل خانه […] آن حضرت […]
در محل می یافته چه درکار است - و […] مانوس […]
[…] الصدق شدن خواجه محصور می شد الحال که دیگر […]
مامور گردید پوشاک مبارک بحضور […] خواهد رسید •

نامهٔ ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر
عذر تمرض تقصیرات مع تحفی جواهر بابت پوشاک […]
در محل […] بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته‌اند
بعد اداء وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا نوشته‌ای
عنوان که در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود در احسن
اوصال و بهترین ساعات ورود ارزانی داشت از وصول نوید […]
[…] و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و […]
[…] مرشد و قبلهٔ خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید الحمد لله
اعلی حضرت بمقتضای لطف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح
داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال […]
[…] بخشیدند رها بکرم ایزدی واثق است که من بعد […]
[…] امری که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید […]

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در جمیع ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدیدآید و غبار فتنه فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا جوئی و تیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت نگذرد و مردم محل از خدمت والی سعادت جدا باشند از آنجاکه شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد پاله داد رسیده شورش بر انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدری خاطر جمعی حاصل نموده تفصی فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهی و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الٰهی و اعانت حضرت رسالت پناهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

باشد نگردد - برای حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع
خود را بکسی که از عهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگهبانی برایا
برآید می سپارد بر عقلاء ظاهر و هویداست که از گرگ شبانی نیاید
و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال
حق سبحانه و تعالی این مهد را از خجالت آن حضرت بر آرد -
تسلیمات عفو تقصیرات رفات و عنایت فرمودن جواهر بابت
پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم
میرساند •

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهرخانه بود مسموع گردیده
که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل
خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت مرحمت همراه گرفتن
نیافت فردوس آشیانی بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع
نامه که طومار کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر
درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک
تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت
چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام
میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند
بعد که معزول ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحفه که
از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف
پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بمساجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسی را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسلیم فرمودند که این انرا خوانده می شود هرچه از گویند و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب نفرمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکانی تا روز واقعه روداد قابل تحریر نیست •

جشن جلوس سال سوم مطابق سنه هزار و هفتاد هجری مشتمل بر احوال و کیفیات ابتهاج

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سوم جلوس چنان آراستگی یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هر طرف و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند • بیت •

صدای مطربان با نغمهٔ ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسو شوخ و شنگی • بکار دلربائی تیز چنگی
همه رنگین دهان از صرف تبی تبی • چو مینا از سرود قلقل می

همه سلاطین و امرا و فضلا و علما و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیهٔ هموزن او

بران در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
بنظر گذشت و هرچه انفاقه نقد و جنس سلطانی و فیلان و اسپان
مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ کلام دور افتادن
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم قبول مجلس جوش و خروش عشرت آرائی داشت •

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ
فتحهای پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید تمامی
دربالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت
مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار درکشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده
خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگی برقعها
پوشانده درکشتی جاداده درازده فیل دیگر بر از بار اسباب کارخانجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
افواج بادشاهی که باشنده کوب رسیده بود بارها بتاراج و دست برد
اوباشان هر دو نرج رفته و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نموده
که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش
و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان متوکل جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست تعدی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •

• بیت •

بقهر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای بر سر نهند
چو بینند که اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست بر سر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بینی قبل ازین با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل صحبت آنرا بارسال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بنای دوستی را استحکام داده بود و نمیدانست که کسی را که مآل کار او خواری و زاری و بی اعتباری سرنوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و دنیوی چه رسد •

• بیت •

کسی را که اقبال ازو برنتافت • نهیب قضا بر سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند و باقی همراهان و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از وجدائی نمودند تهیهٔ گرفتن قلعهٔ از قلعهای سرحدی متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصهٔ ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی از

نشان نیابت - و لفایت انتهای ایام تگل سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی قلم با دوازده نفر که جمله بجهل نموسیده با وشیط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرصوص برایجه کی

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بوم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاده و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که دربرج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم الرخانۀ زهرا چنگی بر روی اهل نشاط کشاده میزانی اثر فیض میزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و ماریاب مستحقان قسمت گردید *

* بیت *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلۀ میزان چو درآمد گوئی * خورشید نشست در امن تا بکمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی برسم تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه با جواهر گذرانید باقی نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال مرج خان معظم خان با خطاب خان خانان و اضافۀ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاری و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه بلند معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند . نیابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی براق بحضور می‌آمد حکم شد با براق بمجرامی آمده باشد . راجه‌کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بحکم از دکن بر خاسته آمده و روی ندامت باین درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی در جواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ تکل خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسری سنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست ٭

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن و قوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسلهٔ رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهچو خود

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال نطفهٔ قوم کمتر از و يا کمتر از
برهمن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید
همان اعتبار کنیز و غلام دارد . گویند از اجداد سیواي مرهته که او
ملقب به بهونسله است در اطراف ملک زنا مستلي داشت با
يکي از زنان غير قوم به امل تعلق مرشد بهم رسانده این مقدمه
بدستوري که میان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و
پسري متولد گردید از ملاحظهٔ طعن خویش و تبار آن مولود را در
گرفته و کنار جبال بامر شخصی که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از
مردم پنهان اورا پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دلبستگی تمام
داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا
نمایند قبول ننمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و
پرورش یافتن پسر میان درست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
خود را از مکانی که پنهان نموده بود خفیه برآورده با والدهٔ او
برداشته روانهٔ دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت
کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
نسبت بار نه نمودند ناچار با قوم مرهته که اینها نیز خود را از
راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نموده از آن تا کنون پشت
هفتم یا هشتم ساهو بهونسله بهم رسید و وجه تسمیهٔ بهونسله که بهونسله
نیز زبان زدست بروایتی این است که بزبان هندوی گهونسله مکانی
را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حال
زادهٔ صحیح الاصل را در چنین مکان بقصد نقل مکان الی پرورش
میداد ملقب به بهونسله گردید و وجه دیگر هم مذکور این قول شنیده

شد - الحاصل بعد که ملک نظام الملک بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عرض چند محال بیجاپور که بتصرف بادشاه در آمده بعض تعلقهٔ کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و تندهٔ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بسرحد ملک بیجاپور گرفته بوده و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد ضبط بندهای بادشاهي منصوب کرده دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریاي شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت نموده او این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هر دو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمده عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیده از جملهٔ اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بوده سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و درهمان ایام در پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیواي بد سیر از طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدبیر فرزند رشید ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار حاصل داشت بطریق
زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعهای
کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گدهی نامند می
پرداخت و در همین ایام عادل خان بیجاپوری بعارضهٔ بدنی گرفتار
گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت
بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و محاصل
زیاده دارد بهم رسید و چون ملا احمد که در همین ایام ارادهٔ حضور
اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر گرگی بر خاسته آمد
سیواجی بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در آن طمع
از جوهر ناپاکی که علاوه آن جبلت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی
در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بیان فساد او و اولاد او
چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقی و
در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و شهر حاصل
پر از رعایای مال دار می شنید تاخته بتاراج و تصرف خود در آورده
قبل از آنکه نوبهٔ جاگیرداران دران ایام بر فساد به بیجاپور رسد
عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
آنکه تلافی محال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیر دار
و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بخاطران به تنبیه آن
پرداخته و جمیع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ
سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور دران آشوب که هیچ احدی
بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیرداران که
بیهوده فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتکب متوجه

ارزني شد و ازين که ملک دکن هميشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعايا و سپاه آنجا بقاتير سرزمين بمرض حسد و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کارپردازان علاوة ايام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواي آن وا بهمگرديد موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احکام اختيارزمام آن ملک بکام او مي رسيد رفته رفته کار بجائي کشيد که از جملهٔ سرکشان مشهور گرديد و از قوم مرهته مردم انتخابي قزاق پيشه جمع کرده فراهم آورده کمر همت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندور را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام بر ديگر قلاع که از ذخيره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و کار آزمو خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت بيجاپور روداد سکندر علي عادل خان ثاني که در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو بود در معرض قائم مقام پدر گرديد و بي نسقي و خرابي ملک بيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگير در ايام شاه زادگي بحکم حضرت اعلي و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط يافته و بمرور ايام صاحب مکنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بيجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههاي دور نزديک بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاکنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاي دريا را بمدد فراهم آوردن

کنکنها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بعض پیشگاه مشهور آفاق
گردید بعده که سکندر علی عادل خان بعد شعور رسیده و بمهمات
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعین نموده افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
سیوا کار بر و تنگ آورده و آن مفسد بمسکن چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن عهده او نمی کند حیله و تزویر و
روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار
ندامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورده رجوع آمد و رفت
میان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمده که در محل مقرری [illegible]
خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمر وا آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنج
خدمتگار بی یراق دیپای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
میان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه نیز اخلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم خدمات
روانه بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
ملازمت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام تحفه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را چنان رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار های
[illegible] اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

بی یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکانی مرصود رفته همه همراه
خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار
بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان
نمودار شد چون بپای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر
میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو گشاده بلابه وسالوسی
سراپا تر، و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم
اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند دورشوند و حربهٔ که باصطلاح دکن
بچهوه گوینده در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده
بود که اصلا معلوم نمی‌گردید و مردم خود را مسلح ومکمل در پی و
کنار هر غار و اطراف نشیب و فرازکوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز
را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین
حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر
انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن
نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاختند هم
قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود
و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می‌آید وجود
و عدم او را مساوی دانسته از جملهٔ چند نفری که گرد پالکی ...
بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان
انداخت وقتی که سرازرا برداشته خواست دستهٔ

گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زهر آبداری را
بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
بر فور موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف رکیشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
کشودند و آن ستمگر خونخوار عالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورد و سپاه را بپیغام نوکری نوید داده از خود ساخت و بعنایت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود برو تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پهناله میان هر دو جنگ رو داد رستم خان مغلوب گردید القصه از این
دست بردها که فلک سفله پرور غدار در همه کار بمدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
و احداث نموده در آبادانی ملک غصبی خود و ویرانی ملک بادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت
برد [illegible] نسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
[illegible] هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
ادب نگهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
[illegible] ساخته که گرفتار می آمدند [illegible]

آن نبودکه نظر بد بر آنها انداخته در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان از آمده بقدر حالت زر عرض ارادهٔ خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او ظاهر می شد از ملك زرخرید خود دانسته متصرف می شد و چنان تسق نموده بود که هرجا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظرف برنجی و مسی که بدست هرکه هرچه می افتاد از وبود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در می آمد زهرهٔ آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبهٔ او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه‌دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او بردازد ه

## متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ماوای او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرهٔ رجب سنه‌مذکور بموضع سیوگانو که‌ازمحال‌تعلقهٔ آن ملعون بود رسید و سیواکه دران روزها طرف قصبهٔ سوبه آوارگی داشت از شنیدن خبرامیر الامرا آنجا راخالی گذاشته دشت پیمای‌سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبهٔ سوبه را بی قتال و جدال متصرف‌گردیده جادورای را در آنجا گذاشت و برای‌خبرداری آنجا و رسانیدن رسد غله بلاد

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور
نمود هر طرف که کمی فوج امیر الامرا برآید بغارت و تاراج آن
پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا این معنی اطلاع یافته
چهار هزار سوار با سردار عملی کار دیده به نوبت همراهی مقرر نموده
و در هر منزل و هر روز که بکمی بر می آمدند دکنیهای آن نابکار
از اطراف نمودار شده بطریق قزاقی ناگهان برسر کمی رسیده از لشکر
و اسب و آدم هرچه بدست می آمد تا خبردار شدن لشکر میکشتند
و بتاراج می بردند بهادران فوج پادشاهی تا مقدور تعاقب نموده
بتیغ سر افشانی و دست بازی برندهاران حکم انتقام و تیراندازان
بخطا دماغ از دمار آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگریز نموده هر
طرف متفرق میگردیدند تا به پونه رسیدند که آباد کرده آن سگ
بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هر در مکان را از تصرف غنیم
برآورده در پونه داخل شده جای سکونت خود قرار داده از آنجا
سوار شده بپای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور
درآورده مورچال تعیین و تقسیم نموده به بستن دمدمه و نقب
خندق گرد لشکر خود و دوانیدن نقب امر نموده آن حصار را بکمر
وار درمیان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند با وجود
وفور بارش که دران سرزمین چهار ماه متصل شب و روز می بارد
و فرصت سر برآوردن از خانها نمیدهد و از مراهم آمدن ابر تیره
که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر چراغ احتیاج
می افتد و آدم را آدم در میدان تشخیص نمی کند و با وجود آن اکثر روزها
بندوق و باروت و از جا افتادن کمانها چیزی نمی گشت بکار رفت

که از ضرب گولهای پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید و مفسدان را سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تیره کار در عوض تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي غریب می نمودند و گاه گاه توپهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون روز روشن غلو آورده شوخي لبهاي میرساندند که مورچالها را در تزلزل می آوردند چون هفتاد و شش روز محاصره بدین منوال گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پریده و سنگ و خشت و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را پیش رو گرفته یورش نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی شرط سر بازی بتقدیم رسانیدند اما چون کافران اندرون قلعه پشتهٔ خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم بادشاهی جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار بر خود قرار نداده بخور و خواب تمام شب بهزاران تب و تاب میان خاک و خون بسر برده بصبح رسانیدند همین که آفتاب عالمگیر سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر بحملهای پي در پی جمعی کثیر کافران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک رسانیدند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و ذخیرهٔ عمله و دمدمهٔ قلعه گیری بکار آمد برتبهٔ شرافت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آتش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان محضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک کار بر محصوران تنگ گردید راه چهار سنگ را مفتوح خود ساخته قلعه را به بندهای بادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیره و سامان ارک خان را درآنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده متوجه تکیه سیواجی مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند ۰

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه
سنه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتل و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بفاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگی که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشی پادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گردیدند - و در همان ایام [illegible] انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج پادشاه بسرکردگی تربیت خان ملک اورا پامال سم سمندان پای پیما می ساختند بوسیلهٔ راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حوالهٔ نمودن سلیمان شکوه فرستاده کنور رام سنگه پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانهٔ حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان بخطا بخشی و امان جان او درر بار فرموده به تسلی آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه‌داری گوالیار نیز باو فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهی سنگ زمیندار سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نموده دو هزاری هزار سوار منصب و سی و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و پهنچی و اربسی و فیل برای پرتهی سنگ حوالهٔ پسر او نمودند

خواجه تُرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات مقرر تقصیرش
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته
مورد دیگر عنایات گردید و تسلیمات ادای فرمودند خبر رسیدن قاسم
آقا فرستادهٔ حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان
با نامه و تحف توران و خبر اسحاق بیگ نام ایلچی ایران که
با نامه و اسپان بسنگی رسیده بتفاوت هفته هر سه ایلچی بحضور
رسیدند ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت بانعام ده هزار روپیه و
قمرینگهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
بوده بود از این جهان رحلت نمود و برای اسحاق بیگ ایلچی شاه عباس
ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ستلی و
خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا
ایلچی ایران رسد بدستور همشیرخان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان
پرستی درهمه باب بجا آرند .

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
غله و عسرت حال بی بضاعتان بجایی کشید که اکثر پرگنات
رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای لنگر

خانهٔ خام و پختهٔ ... ـه عراقي ده لک خانهٔ دیگر در شهر و قراوبه ...

خانه در قصبـ ... زارید قلمرو الخلافت و بر سر هزار ها مقرر نمایند و

داروغهای خـ ... زربیه متدین بر آنها تعیین نموده و بهمه امیران

عمده نیز حکـ ... ج لک هریک فراخور حال تا هزاری موافق مراتب

لشکر جاری ... ـران بابرای گرد آوری غله معافي محصول چنانچه

بذکر در آمـ ... ر رویه احکام مجدده صادر شد و سزاولی منصوب

گردیدند اهلی امیسله تفاوت در حال خلق روداد •

## جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجري

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پردازان ترتیب یافت و حجر هاي که تیاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هریک حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و رامشگران خوش ادا و مغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم ازمیان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای خوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سیوم رساندند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر بادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء در بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت •

• بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز • هزاران دل ربایند در یک انداز

ز دست افشانی رقاص دهش • رضیع مهر آتش
حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا ابواب مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه مصحوب نمایند - آب پاشی از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب درآن را بذکر آن
آشنا ساختن تفصیل حاصل داشته بتحریر [illegible]
بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد تربیت خان بعد
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نموده و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق امر و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات و دیگر لوازمات بر
سرمقرر آورده وطعامها اش با ظروف نقره‌آلات و غوره‌های بیش قیمت
بهمراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تقوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نموده و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسد خان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذرانیدن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی جعفر خان
تمام فرش مرکز نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که برای گذرانیدن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

ل اسپ عراقي و عربى مع ساز مرصع مروارید و مروارید و
ک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان
مت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
بقیمت پنج لک روپیه در آمده از طرف شاه و سواي آن اسپان و
شتران واستران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
ش هزار روپیه و یک مادهٔ فیل ببداق بیگ و ده هزار روپیه
بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دویم پنجاه هزار
روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ
بندوق ببداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
صوار عطا نمودند - روز عید الضحي سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله
و سه عدد روپیه بوزن پانصد توله ببداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل
دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس
بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و براي جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه یکی از بنده هاي حضور روانه خواهم
نمود - و عاقل خان استعفاي منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه
مقرر نمودند - چابت بندیله که از ایام عهد اعلی حضرت در ماوا
طریقهٔ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعین افواج قلع
ریشهٔ فساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که بادشاه
عالمستان از دکن متوجه دار الخلافت بودند باظهار ندامت و ترک
افعال شنیعهٔ سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختیار
کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دارشکوه در جرگهٔ بنده ها حاضر

بود ازآنجا برهنمونی بد سرشتی ذاتی للعکر چون بلند علی عاصی
گویز با راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق
بقطاع الطریقی پرداخته بود و در ایام عروج شجاع و دارا شکوه
شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبکی بندیله را برای تادیب او رخصت فرموده بودند
تالهٔ نیفشیده بعد که دیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمینداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غارها در آمده بسر
میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای
عالمیان گشت * بیت *

بسی دیدم درین دیر پر آفات * جفای را جز بدی نبود مکافات

صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظارگیان عالم بالا ابصار
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و صحنهای بازار چوک هرچهار
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شمع
روز زمین و آسمان گردید * بیت *

ز بس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته
ز الوان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت درو هر یک تیره روز

ترتیب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم
عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلاونتان عطا رسیدند •

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدانی نزد امیر الامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رعایت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد) درین سال حکم تسخیر ولایت پلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیدار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در ملصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی مینمودند بداود خان فرمودند - ترددي که در تسخیرآن از داود خان برفافت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعدکه ازروی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرسامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نذر حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان نعشهٔ آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ او کوشیده بعنایت غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد فیل فرستادهٔ خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پانج آدمی زنده شکر بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمدة امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیدران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا خود را از اولاد پیدران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام از کافران بت‌پرست غیر مکرر هندو گشتند و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان موزون نسخص معتقدند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آنجا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار درآن دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار درآن جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک و طلای ریگی ازجملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کمیاب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هر نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتي صورت و سیرت موصوفند و غلهٔ آن سرزمین لیجز برنج گندم و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات بر آنست سوای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعي که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرري بسرکار راجهٔ آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا در بندر سورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و اننناس زیاده از اندازهٔ قیاس منجملهٔ مداخل آنجاست اسپ کلان و درازگوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی ماند واگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد گونت که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند بتحفگی می برند کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - وهرگاه زمیندار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و مرد عمدهٔ آنجا می‌میرد و ازجملهٔ ظروف و ادوات بقدر کفاف
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمهٔ که زیر زمین بر صفت
خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ
آخرت او نامیده در نا امیدی بر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان‌خانان که بامطالعهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و فساد بر افراخته اکثر جاهای متعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای ساکنان بهتاهی را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رسانید اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب آنکه در
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت بار مقرر فرمودند آن مهم
بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به بنگاله زمیندار رنگ که
یکی از زمینداران آن حدود بود رسانید و اکثر از مال تا شجاع ظاهر
نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر متعلقهٔ بنگاله
وجه همت بر صوب آن مرز و بوم بسته بکار آوری سپاه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آسام و زمیندار کوچ بهار باهم
بعلم آنکه بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هردو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی رو بآن ولایت گذاشته آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار اران شیر بیشهٔ شجاعت دران دیار بر روی کار آمد و برصفحهٔ روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود دران کوهستان نمودند و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی برتبهٔ شهادت رسیدند آذان دین محمدی که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ تحریر در آورد دفتر وجلد علاحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن محروم ساخته فقرهٔ چند از تردد آن رستم زمان برصفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار آسام و کوچ بهار ولایت ایشام ترابی کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ ترابی باعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند و دران سرزمین بتها همه بصورة اسم ترابی تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ ترابی را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزنند صورتهای معبود بران نقش نموده باسم ترابائی رائج می سازند و راجه آنجا دائم مست باده غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذرانند. و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت روئی بر یکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و حوض و مکانهای مرغوب و عطرهای محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند. و پیکان تیر و سنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زهر حربه دست نهاب آنها بهر که میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگیرد و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کمیرو که قند پنج قسمی از نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوهای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیارند و مخلص خان و احتشام خان را باجمعی از کومکیان

در اکبر نگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بملک فراین سه راه بودکه ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن تفنگ افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر فضل آلهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار بارنار مصلحة پیاده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی کرده و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی کرده بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پژوه پاش آمده سد راه مبارزان شیر شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظهٔ

خطر سیلاب امواج بحر امواج پامال و متاع هر بحصرا و هوا
گذاشت با ترود تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران
در آمد در ابتدا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد از آن سید محمد
صادق صدر بنگاله را فرمود که جابجا تفحص چنان ضابطه تعیین
نماید و حدود همه جا باهتمام بپردازد که احدی بمال و عیال
رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهم فراهم باشد
بضبط آن و بیت شکنی و اجرای احکام اسلام بپردازد و سید مذکور
تفحص تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی
نتوانند گردید و مبالغه برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی
غارت پیشگان نمود و بفضلی امان جان و مال رعایا و غربا
پرداخت و اول سر و روی بت خرابی کنان بضرب کلنگ و بازوی
اسلام شکسته بعده بقیهٔ دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته
بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین
محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش ساکنان
آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده
صدای امن و امان را سامعه افروز متوطنان و رعایای دلباخته
می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی تعداد
نموده بودند بطرق امانت بهمه تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار
این خبر ترحمی که اهل و مال و عیال رعایا با وجود ثبات دار
الحرب که از این سبب حال دیگر بظهور آمد گروه گروه از هر
صنف و قوم خروج با امنی نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت
و بیش تر این بصر بهم رسانید که از بیم فتنه احوال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمده و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کارپرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش توپ خورده و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاده بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران سال خوردهٔ معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هردو زنجیر را در هردو کنار آب بمیخ و بیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند و مابین آن هردو زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل بر پنج چکله بجمع نه لک روپیه بحساب نرایفی رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و امیر جمله لشکر خسته را با ... و چهار صد سوار و ...
هزار بندوقچی همراه از خاور نموده الغ تیمور را بدیوانی آن ضلع
فرمود و شاهزاده عالم برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر
آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و ... خان را هراول ساخته
میر مرتضی را با توپخانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا
بهمقدمی فوج همراه داشته درین جنگل خونخوار پر از اشجار خار
دار و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ
تردد ازین بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا
متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب
دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبر داران
و سطح جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار
بسیاری بیشه و انواع اهتمام کوشیده آن بیشه وحشت زا راه عبور لشکریان
ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نورد
آن ولایت که از اطراف بیمی و بیشتر ... می پرداخته
اگرچه چندی از دد نژادان نسکلی صورت آن سر زمین که بکمند
قید در آمده بودند باظهار رهنمونیت راه شناسی راه بی نصب
می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار بر گفته و حرف آن جماعة
نابکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا
نالهٔ لب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت
و بشتارهای بانس بریده یا که بسیار انداخته از بالای آن چوب
موج ... روی ... می گذشتند بدین کشاله گاه نیم کروه و گاه
یک کروه راه بهمعنانی نواره طی مسافت می شد و خان ... بالفعل

پیاده شده برای تسلی و جذب قلوب مجاهدین همدمان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید *
* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان صعوبت و تردد یکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بوده محرک تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیر کوهی رسیدند که سر از بفلک برون کشیده بود و بر سر آن کوه در قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند وسی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لشکر اقامت انداخته سپاه را فرموده که بکمال خبرداری فرود آیند و مشعلها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حالبجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقند از آن دیار را باغرخان سرکار مقاتله و پیکار افتاد و تیر اندازان
بخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت گرد
بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که درآنوقت
مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
وچند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و درچنان
حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسیده و همان ساعت ورم
و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت
وچند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند
ازانکه مدار جنگ و نبرد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و هر
خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر
ازان کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ
بادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود بر آورده برای کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه
و دبدبهٔ زهره شگاف بقصد مصاف آن مخذولان تیغ ادبار سوار گشته
و بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند ا

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش فشان غرش کنان آوازهٔ مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند ازانکه از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افکن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته درگوشها بپیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه فرار اختیار نمودند و نوارهٔ بادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را از زدن بان وگولهای توپکوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیلهٔ شناوری جان برگردیده تا از آب برآمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد بکار زار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال بادشاه ذو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چندی با آسانی
بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و
ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنسی
و نقدی ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهی که
آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
تصدیعات و صدمات شداند راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
و منازل پر تعب نموده لجائی رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوی همسری
می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان
هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
سنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند [illegible]
هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها
مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری
بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمهٔ سم اسپان مبارزان
کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان
جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغر خان که همه جا پیش
قدم دلاور خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگلی و قلعهای آسمان شکوه آن ملک را که مرز و بوم وار پر از مردان شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطراب فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جاها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف بادشاهی می آوردند - و از انکه بعضی سرفوجان مبارز پیشه را برسر مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار و بیست هزار پیاده آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل برسر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص در پهر آخر شب تا سفیدهٔ صبح برناقت جمعی سرا چشم برهم نمی‌گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم زخمهای عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج بادشاهی می رسید - آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزونی سپاه نیست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند
و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعهٔ بیم گد
که از اعظم قلعهای ناکه هانه آن قلع و حاکم نشین بود روزی
قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره
و ریختن تگرگهای کلان و ژالهای جان ستان که چند گهری
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم
و پشت چارپا می ریخت و هرجا می رسید مجروح و زخمی می
ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و
بی آرامی لشکر گردید نه آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد
سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای
قلعه رسیده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال
استواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
[illegible]

خان و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن حقه‌های نیل و بانهای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیرمردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیرخان ترددی که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضایع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست الغانان دلیرخان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیرخان و دیگر بهادر رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده - بر فضل الهی را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدتی در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده ودائم دم از قدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همهٔ تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

از خود، راهنمائی نرح با او مرمود بعده که دلیرخان و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن افغانی به انجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم و در وسط شب راهگرای سمت مقصود گردیدند - چون صحاری دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را گفت که بزدن گولهٔ رامجنگی و تفنگ پیهم اشقیا را طرف خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته اند برای دیوار کوه زنگان صرف شود و میر مرتضی باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح ناشده بسر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار گردیدند و از اطراف گوله و حقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان باوجود مشاهدهٔ نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهور میدادند بخصوص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان و خروشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقی سپرده توکل بذات پاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و طریقهٔ پیش آهنگی جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش نه از سرگذشته بوده دیل

میراندند هرچند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضاي راي صایب آنست که هنوز قابوي وقت باقي است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار نتموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و یهادران جانفشان دیگرمثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازي زدند * بیت *

نه تیغ نهنگي سر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست ززمي زبالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست

بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند ازرسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعي دیگر ازان نهنگان بحر جلادت ازرخم بندوق و سنگ سرخروئي ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسیده که که ببدن او نرسیده سرد گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمي رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوي خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ شجاعت مانند شهبازي که خود را بقصد صید زند بالاي دیوار

گرد آسمانی شکوه برآمده وبعد بالا برآمدن شیر جنگی داد تهوری
داد که اگر رستم دستان شیوهٔ ازان داستان می شنید زبان بتحسین
کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید واگر افراسیاب آن جرأت
و جلادت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید
بالجمله همین که آن دلاوران را آن معرکه دلباخته مقابله افتاد
باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار انبوه
آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از برجی قلعه
صدای شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند
و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از سپاهیان بنام ونگ
را فاصلهٔ فرصت بدین جان بازان پیشقدم بودند و آشنایان از
هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کثیر بسیاری در
وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده
چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه
خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و تهنیت
بحال همهٔ همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود وفرموده
منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس زمینداران دراز
ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن
ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت
کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که
هر روز هزارها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند
خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود صعب
قلعها بعنایت بعد تسخیر و مفتوح گردیدن فتح و مکانهای زر طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورد سال و عيال رعاياي مجهز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازي بر آنها تقيد زياد مي نمود ومي گفت كه عورات و اطفال بحد تكليف نرسيده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان براي معمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صداي اذان دين محمدي و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعي كه از رعاياي بلاد پادشاهي در قيد آن جماعه بودند آنها را رخصت و خرچ راه داده روانهٔ او طان آنها ساخت - خبر تسخير چنين قلعه بچنان جرأت وجلادت بهادران كه بقلعهاي اطراف ديگر آشام رسيد اكثر مكانهاي خود را خالي نموده و ذخيرها را سوخته وبآب انداخته - توپها را در دريا غرق نموده بگرد آوري نواره پرداختند و قريب هشتصد كشتي جنگي مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهي غافل رسيده نايرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ همرهان خان خانان را درميان گرفتند ازان كه دران روز قريب صد كشتي از جملهٔ نوارهٔ پادشاهي براي امور ضروري اطراف رفته متفرق گرديده بود و زين الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار كار فرمانداشتند ازبسياري نوارهٔ كفار كار بر مردم نوارهٔ پادشاهي تنگ گرديد معهذا استقامت ورزيده چهار پنج پهر نرده و كار زار مردانه نمودند و تا مقدور مي كوشيدند چون فاصله از نواره تا خان خانان همه كوهي جربجي بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنكه بعد انقضاي دو پاس شب صداي توپهاي هردو طرف بگوش

خان خانان رسیده و دانست که نوارهٔ اطراف غنیم مقابلهٔ روانه
همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانهٔ همراه
خود عجالةً هرچه توانستند رفاقت نموده همراه ابن الحسین داده روانه
ساخت و در این تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تا شب
باقی است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای
نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در
فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب
خود را نزدیک نواره نتوانست رسید اما قریب نزدیکی طلوع
آفتاب که نزدیک بود زورق عمر حیات مردم نوارهٔ بادشاهی بتمام
غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد
چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری
قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهای نوارهٔ
بادشاهی که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد
مومن و ابن الحسین نزدیک نواره رسیده اول کرنائیهای همراه
را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ
شادیانه را بگوش هوش باختگان نوارهٔ بادشاهی رسانیده باعث تقویت
دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همین حالت از
صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ اعادی
راه یافت و مردم نوارهٔ بادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه
لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان شست و دل باخته
استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد این تدبیر در وقت
که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمراتب به از لشکرک

سزاوار است که سردار مغرور نا تجربه‌کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان
بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز
برای بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بتخانه مسجد
عالی بنا نهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیمای سمت قلعهٔ
کهرگانو که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصل برد و راجهٔ آن
ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجهٔ آنجا برهمنان
چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات
گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا
بخدمت خان خانان روانه نموده و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر
اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه
هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا
خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام
دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تذویر آمیز
نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ است و امان جان
و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه
بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی
پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش
روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور
معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن
عریضهٔ یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه
از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر آشوب قلعه کشایان

کرده نبرد پیغام قدر آمیز برای امان فرصت فرار میان آورده - درین
مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس ماحضر در ظرف فرستاده
توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود فرار آواره
دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام مهر و گشت
جابجا نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود
داخل نوارهٔ پادشاهی ساخت و بتعاقب را مستعد نموده بنای مسجد
گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی
که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرج راه نموده
بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و
ضرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار
نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر
از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله
آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و بار
نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین
از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
مدفون بعد تفحص بهمرسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد
هرکدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس سالوکت
کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبارهای غله که باعث رفاه
خلق الله و سپاه گردید خان خانان نهایت مشعوف گشت و وتمن

نمودکه‌صد و پنجاه انبارپاحتیاط تمام برای ایامبرشگال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارنده باقي و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده متقدمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبیده و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالم‌ستان غازي خوانده‌سیم و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نرایني را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق مالي و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه‌میسر نیامد - دریں‌ضمن از زباني کهن سالان ظاهرگردید که زر نقد و جنس بی‌شمار که همراه زمینداران عمده و راجهاي‌گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیرخاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع‌جنس‌بي‌شمار سواي‌آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگانون وگرد آوری‌آلات و ادوات توپ خانه‌که سرانجام‌عمدهٔ آن‌ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و کروري معامله فهم ومتدین وآبادان کار و فوجداران‌کارزار دیده جابجا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته بادهٔ دوازده کلید طلا و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت وبعد فراغ تهانه

بندی همه جا نموده خان‌خانان سه دمدمه کوهی کهرگانو در موضع متهرا پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن سیلاب نداشت برای بسر بردن پنجماه برشکال چهاونی مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروهی فوج معقول با سرداران کارزار دیدهٔ تجربه‌کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون بیارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران خونخوار مردم آزار در شبهای تار مانند مور و ملخ فراهم آمده برسر لشکر غافل شب خون می آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهید می ساختند چون این تردد کارکشی و تسخیر ملک و قلعجات از عرضه داشت خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید باعث سرور و خوشوقتی تمام خاطر بادشاه گشت و محمد امین‌خان خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات دیگر که دیارا خان‌خانان بعد و رود تسخیر اضافه و فرمان آفرین و تحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر می آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار و هفتاد

دو هجری مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان را در عوض جمیع ترددی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضهٔ بدني روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردیده و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمری سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهاني کامیاب فیض گشت - هفتم جمادي الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران برای صاف نمودن راه مرخص فرمودند •

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضي قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زباني والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمهٔ دریاي قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زباني مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن باني را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند وآنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعي از مغلان که در پای حصار قلعه تقیر شده نشسته بودند و منلاني که

مسافر وارد می شدند مخبرانه تا آنکه مقالی بمدت تبدیل جامه بانواع
تدبیر یک طرف بتفصیل تامکشته بسته بان محبوس بند بلا بانفراد
رفت و مکان معین خبر نمودند وآن ساده لوح غافل از دغل بازی
فلک غدار بعد در پاس شب که مور و ماهی در خواب بودند
محبوس باقی را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت بآن مضمون
بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسید
و الا بخدا سپردیم محبوس باقی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان
آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محافظان و نگهبانان
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جست
وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر
قلع ریشهٔ وسواس نگهداشتن مدعی سلطنت افتادند. برهنمائی بعضی
دولتخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیختند پسر
کلان از رایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
منصوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد ازانکه
در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنهٔ هزار و هفتاد و
دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
رسانند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند. چون
پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود بادشاه قدردان از فرمودن
خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند. و چون بوقت

زمیندار جام فوت نمود پسر او باسم ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پور نسل باغوای بد سگال آن مرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود ترابهم آورده گرد هن راتهور را که جد مادری ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز بپیچیده شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقهٔ سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد قام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد و هفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شهید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم پادشاهی درآمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید ٭

الحال نقرهٔ چند از پاتی ذکر مهم و مآل کار آشامیان و خان‌خانان بزبان قلم میدهد اگرچه خان‌خانان در حق جلادت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کارزارهای بهادرانه که از آغرخان و همراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد اورا بدل و جان درست می‌داشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکه بعضی مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغرخان ممنوع نمیگردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان که درتاکید منع دست اندازی نهایت

تقید میشود بظهور می آمد متوجه حال ویرداخت آقر خان نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ همراهان می باشد درحق او ظهور نیامده لهذا آقر خان اکثر آزرده خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت تلاوت قران و اوراد خواندن خان خانان بود آقر خان با سلاح همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد چوبداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند آقر خان بی محابا اندرون درآمده جائی که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آقر خان بدان هیئت وسواس و هراس تمام بهم رسانده و بزبان خوش و دلجوئی تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آقر خان در جواب گفت که درین مدت مرتردد جانفشانی و تقدیم خدمات مامورهٔ از ما بان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال بادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن کار فرمای قدردان درمادهٔ مانا بکارها برنیامده لهذا بودن و نبودن خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که فاتحه بدرقهٔ راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آقر خان برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست بدفعيهٔ وقت پردازد آغرخان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا همراه برده بود پيش خان‌خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم كه نواب بدست مبارك دستك نويسند خان‌خانان نظر برانكه حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي نداشت طوعا و كرها ناچار دستك رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما برسر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دراند كه بعد رسيدن آغرخان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه از آنها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيده و ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان اسپان بحافظ بر و بحر سپرده شنا كنان گذشت و در بعضي درياهاي قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خان‌خانان بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغرخان اگرچه از شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم نمائي برطرفي منصب نموده باز بدلاساي او پرداخته كار ازو بايد گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه ازملازمت

معزول و از منصب برطرف ساخته باز خود عمدة الملک اسد خان رفته
نزد بادشاه آورده شفیع جرائم گردیده تعلیم تعالی منصب فرموده
از جملهٔ کومکیهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خلق
خدا که بعد قرار رابطهٔ آشام متهرا پور را مکان چهاونی قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هر طرف ترشح سحاب سیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پر وحشت بپیچید و از ملاحظهٔ لبریزی
آب و فرو ریختن بعد نزول قطرات نالها و رود خانها بجوش و خروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آرستان
جیر بجار و ترکش بدل آبشار و سیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و بنه
توده سپاه و اسپ ناپدید گردید بمرتبهٔ سیلها الطرف لشکر
زور آورد که خیمها بالای پشتها حباب آسا بشنا در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انتظار غروب چنین ایام
بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بسد تعدد بر پرتگاههای
بادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها بوزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز [illegible]ند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب بلا از جا بر نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف
می ساختند و بمرتبهٔ هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم لشکر
رجا شهادت پسیدند چهارپایی بی‌شمار بغارت میبردند و انبوه بیک

قلم تپانه دار کپهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد نرود نمایان مغلوب گردیده چنان زیر تیغ آوردند که یک نفری آنکشتند و زخمی نکشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار تجرات و شوخی تمام پیش آمده بعد بلندگردیدن صدای دارو گیر که جمع کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر برسر مورچال دلیرخان ریخته رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیرخان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد نرود رستمانه و سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میدان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا برسر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی برآوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثربند ساخته شوخی از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران نصرت نشان نظر برکثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب می آمدند ومیرمرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار درخبرداری وبیداری شبها را بروزمی آورد معهذا بعدمکرر شبخون آوردن وهزیمت یافتن یک شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجاي حصار از چوب باریک فراز سر زمین میسازند آتش زده
سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر
بمدد تایید الهي که دلاوران جانفشان بدفع شر آنها پرداختند مغلوب
گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ
بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول بار مقرر گردیده بود نموده بودند
بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب
تردد ابتداء براي جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري
جابجا تعین ساختند درین هنگام چون حکام آن مکان در معاملات
مالي با رعایا سختي و بي اعتدالي خلاف مرضي خان خانان بظهور
آورده بودند رعایا ازین معني بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد
راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود
نموده آن کوه برآورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هر
حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول محمد صالح پیغام
نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر
خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیهٔ کارزار افتاد بعد
مقابله و مقاتله که روداد با جمع کثیر همراهان که لشکرکشي آن خراب
بالآخره باسعد درجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن
دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باخته
او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهورا گهات که متصل
سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ پادشاهي بود رساند این خبر که بخان خانان
رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید -
حاصل تمام جرأتهاي دیگر که اول کارش بد انجام بنقضاي ایام

بظهور آمده و ترددات که از بهادران اسلام در دفع شرر شور آن جماعهٔ بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکریکي ازان ترددات که خالي از غرائب نیست مي پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضي کشتیهاي نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باداجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج براي مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهاي خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یک وجب زمین براي پاگذاشتن نیافتند و پیادها سواي آن که تاکمر در آب ایستاده بودند و بعضي را شدت صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدید گردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهانه داري مي نمود و ازان سرزمین پارهٔ واقف گشته بود خبر یافته شتافته شتاکنان خود را با جمعي از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید تدري راه که بتصدیع قطع نمودند جائي رسیدند که آشامیان بد کردار گودالها و جدولهاي عمیق کندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یاي قابوي وقت بودند درین ضمن چند کشتي جنگي نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسیده و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعه که بر پشتها دام [illegible] بسته
در انتظار شکار بودند از طرف دیگر رو آوردند و مردم بادشاهی را
درمیان آب و آتش محاصره نمودند فرقهٔ [illegible] و جمعی که دران
گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بجز تصدیع
طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانیده بودند از صدمهٔ گوله و
تیر و سنان مجروح گشتند اما چون دو سه روز در آب بشدت تصدیع
گذرانیده بودند در کشتیها و زنجیر [illegible] گرداب
بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه [illegible]
زندانی بدان عذاب [illegible] گرفتار گشتند باز [illegible] خود
پرداختند [illegible] که [illegible] مضطر گشته [illegible] را
با محمد مومن [illegible] [illegible] ببینند [illegible] را از
[illegible] [illegible] [illegible]
رسیده و [illegible] خود از شدت آب و صلابت [illegible] ساخته
[illegible] آن [illegible] گرداب عذاب [illegible] و آب [illegible]
دل که [illegible] [illegible] مرا [illegible] کشته می شد
[illegible] می [illegible] همه [illegible] آب [illegible] خون
دل [illegible] نمی [illegible] گردید و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ساخته بر آتشی که از [illegible] دست [illegible] می [illegible]
آتش رسیده و نا رسیده [illegible] واجب می گردید و جمعی
که [illegible] بودند [illegible] ساختند و [illegible] جانی می
گذرانیدند و [illegible] از طرف [illegible] می [illegible] و دست [illegible]

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع شر آن جماعه مي کوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بباد رود دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشت و گریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار درین است که مصلحة کفار را بطریق هزیمت طرف خود کشیده از نوارهٔ جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه بارهٔ از نوارهٔ خود دور افتادند و ازراه غرور غلبهٔ که داشتند بیبا کانه قدم از قدم بر نمي داشتند درین حالت فرهاد خان و قزلباش خان با جمعي آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جاني که داشتند داد جلادت و تهوری دادند ازانکه کافران آن سرزمین بی استظهار نوارهٔ در جنگ صف مقابل شیران نبرد جو از روباه کمترند بتدبیر مبارزان دین تقدیر موافقت نمود و درفرصت نیم ساعت نجومي که معرکهٔ دارگیر گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دامن درماندند که یکي از آنها خود را بنوارهٔ نتوانست رسانید و مردم نوارهٔ نیز بمدد آنها نتوانستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار بودند بریدهٔ درلا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاری بزور بازوی شناوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ کفار بر آوردند و قریب چهل کشتي بدست آوردند از جملهٔ غنیمت میان کشتیها از جنس خوردني خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقي مسلمانان قسمت نموده خورده آبي بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد ازان که باران بر تخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید و دران سر زمینهاي قلب هرگاه و هرجا شب خون مي آوردند بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار مي گردیدند و هرطرف از اطراف هزار ها بقتل مي رسیدند و بسبب قحط و وبا که علاوهٔ لشکرکشي و کافرکشي گردید آن قدر آشامیان بجهنم واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بحدی که کار بر راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچي زبان فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب سابق مبني بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده کار طلب داشته بردند و خان خانان برخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بد ظني از نا هموارى اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت بر زنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات
راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ
خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید
و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت
و روز بروز از ناموافقت آب و هوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر
اختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمي سازد خصوص در
طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه مي یابد خاصه در
دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار مي باشد و بیخ
درختها که سمیت دارند شست و شو مي یابند از آن آب هر
مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثرمي باشد و از وزیدن باد گل
بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم مي
رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت مي بخشد چنانچه مابین
صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور
رودخانه ایست مسمی بسابن یعنی مارکه آب آنجا في الواقع در
اول فصل خریف حکم زهر مار بهم مي رساند هر مسافری که دران
موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روي احتیاط نخورد
هواي آن قطع زمین کار خود مي نماید و ممکن نیست از صد
مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائي یابد مطلب انواع مرض
جسماني و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در
لشکر اسلام بپیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکي برای خبر گرفتن
دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائي مهلك علاوهٔ مرضهاي دیگر
گردید و گراني و کمیابي غله مزید علتهای جسماني گشت و

صد وهفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود از آن جمله چند انبار بخرج لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبارها برای ذخیرهٔ چندین روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری بودند ومردم آشام وقت شب خون ریزش قابوی وقت یافته بکشتی نشست بدست آب در آنجا ها سر می دادند و هرجا غله بالا می یافتند آتش می زدند و ضایع و نابود می ساختند پوسیده و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام لشکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان بدشواری می دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگی جان برنشده باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد نیم نموده بخصه بیه او که نام روغن وچربی ونمک نایدید بود کباب ساخته بالقدی برنج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم می نمودند و در اصقند تمام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجائی رسید که چون معاودت نجم البطر موند نوع مرض سودائی است علاوه اختلاف آب و هوا گشت رفتن و آمدن مردم ها و بیمار شدن مرضهای نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید و بیشی آنهائی خیر مقرر عمده تهیه دادان بر مردم بقا گذاشتند یا با همرهان بکاوش دودآسامی کشته شود یا بلشکر رسانند ولیکن

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر
علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوهٔ مشهور
آنجا است و لیمو و نارنج که درانجا بسیار است می نمایند و از
آب نارنج که مفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر
موافق آمده برد علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها می گردید
و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض
گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده
خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان
برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که
خیمه طرفي که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه
در دلا سای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت
چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار
این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع
بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیرخان به تنبیه آنجماعه پرداخته
هزار ها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود
که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - درین ضمن
پهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه باوجود
ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان
رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت
و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی پهوکن نظر بر اصلاح
کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

باست که فی الحال یک لک و بیست هزار تولهٔ نقره و بیست هزار توله
طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی زیک اختر خود برای خدمت
پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و برای دلیرخان که در اصلاح و تقدیم مقدمه
میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آورند و عذر ویرانی ملک
و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم
خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل
گرفتار گشته بود و صدمه‌ای لشکر برای کوچ تنگ آورده بود بمعهذا آزار
خود را پنهان می نمود لهذا راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر
گشت که از جملهٔ مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که در هندی
اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
الاولی سال پنجم جلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضی مشرف بر هلاک بودند و بیشتر از عمدها مرحله پیمای
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بیرهم
نراین از راه کجلانی که صعوبت سبیل بیشتر صعب گذشته بود کوچ
مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را با ترکاب
سفر دار القرار عنقریب نظر میفتد تا نفس واپسین در کار ولی نعمت
[illegible] خود داری نموده مرض خود را پنهان و صحت وانمی نمود و
شب [illegible] روز [illegible] اجرای کارهای رفتنی و نشانی سپاه صرف

ارقات نموده همت بر تسخیر دربارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت میتمود تا انکه کار از مدارا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر انها اعتماد قدوریت و نظر بر کار سرکار پادشاهي داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکري که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضي و خشنود باشد که اورا برچنان فرزند رشید تسلط بخشیده رباجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه وآن در انواع تهلکه میگذشت صرف ارقات نموده آخر در راه ولي نعمت جان شیرین نثار نماید ●

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که بر امیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسي بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که درخدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمور هاي آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آرده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهٹه سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد ؛ قوم مرهٹه را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوار گذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگۀ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارۀ شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي دیگر سر ریسمانهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالتي که نوبت دو پهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچۀ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمي که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دریچۀ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرۀ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

در جواب از روی اعتراض گفت باورچیها پختن سحور و دیگدان درست
نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپاهیان پیهم خبر شگافتن دریچه
بهم رسیدن در دیوار آوردند امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهی
در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته
از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر بر یکی
ازانها انداخت مرهته خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که
انگشت از دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهته
درحوض پر از آب افتادند و یک مرهته دیگر را امیر الامرا
بضرب برچهی انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته
شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جای
محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهته بر سر چوکی خانه
رفته غافل ریخته بربالین هرخفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می
گرفتند رمی گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را
بنقارخانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب
بنوازند و صدای نقارخانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز
دیگری را نمی شنید وشورش دارو گیر نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها
را مسدود ساختند آدرین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان
که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دو سه نفر را کشته
و زخمی ساخته بدرجهٔ شهادت رسیده و یکی از جماعه دران عمده
که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون
و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای
دیوار انداخت چون او در [illegible] و ضعف بنیه پارهٔ بشایسته خان

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت نائده نداد
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پاد شاهانه بعمل آید مرخص فرمردند اعخانهٔ که
برای اوتنچویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا
سالیات
مده باشد ●
دنیا بمثال
...باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته
پیوسته‌سمند ال...
...و ترددات راجه جی سنگه یا...
( شاه جهان کرد...
...منصور و بعد
شمهٔ از رعیت پرور...
خامه در آبادی ملک و نیک...
آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر سورت
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران در
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آبادکاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
سر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهربار گشته فاتحهٔ
بعد ...رزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف بردند همه

نمایان بکار بردند و بتفصیل آن

... محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و

و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر

شهید گشتند و یک صد و سی و دو کشتی

و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپ

در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالم

ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب ...

از آواز روح پرور اذان برخود بالید

با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور ...

... راریها

... ی نموده

... شکه در خرابی

... سر ... اندازی

... از پایهٔ هفت

... که از

... را خوشدل و امیدوار

... بکار آن دیگر در دل پادشاه

... شود و برای استقبال

... زاده عطای خلعت

... آید عرق جهالت

... با جلوهٔ دیگر در

... گردید و

... بگوشهٔ رنده خود را

... انداخته بود ساعتی

... سکه را مضطرب

... خود ساخت و هرچند ...

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت مانده تدا
جون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرمودند بخانهٔ ک
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرد
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشت
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیو
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بحضر
می آمده باشد ٭

الحال باقی ذکر آن تیره کار بر محل موقوف داشت
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با ...
شدن سیوا بحضور و بعد ...
جی سنگه مع ...

رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال
سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی
سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص
سیوا و تتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه‌چهار هفته سه قلعه سنگل
از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
غلهٔ ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
از بیمین ویسار زیاده از
صد دلی تراولی

سیلاب کوه‌ربا خود را برفوج پادشاهي زدند ودلیر خان عبر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم هرچنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آورده فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسیده وکارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو رایي نامی دکنی باهمراهان بانام ونشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره ( 5 ) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

( 5 ) ن - پهره - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته *

بیجاپور قریب بیست هزار سوار بقصد تاراج قلعه رسیده از گوله
توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قایم نموده اند هر روز فوج دیگر
بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد
رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک
قلعه‌دار نیز از قلعه برآمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
برداشته جمعی را بکشتن دادند فوج بر سر قلعه برداشتند - سپاهیان
بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهی بیجاپور
رسیدند و دویم رجب سنهٔ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک بادشاهی
شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای ازبرای مقابلهٔ فوج
واجبه و زدن کمپی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالی ساختند
و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پرکردند
و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالی متصل قلعه را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبهٔ باغات و عمارات را خراب از هر
طرف ساختند که درین حال تا زمانه آبادی بیان شهر گذاشته نشد
و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که ان شاء الله تعالی بظهور
خواهد درآمد مزا زندگی نیافتند - درین ضمن نجابت خان
خواجه سرا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ صاحب اختیار حیدرآباد
گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ
بخشیدن یکی از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی
نشاه شراب بخانهٔ او فرستاده بود و او برای خلاصی جان خود از
غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای معتبر قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپایی که برای کهي میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهي غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان می‌رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهاي صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجي و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند و نتهوجي را سرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
بازی سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور مانده بمد روانه هندوستان میرزا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهی گشته بود دو ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي فيل ربا که ازبالای قلعه متصل تا مه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت مرخاریدن و چشم وانمودن نمی دادند و هرطرف که حمله می آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهی بدرسته دلاوریها بکار می برد هردو بهادر شیر تبرد را علي رخم شهیشی مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکی می خواست حق نمک قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد دریں حالت دلیرخان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

( 6 ) ن - ابو علي ·

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودندخصم مقابل خود را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیادهٔ بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چهتری و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد وتا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد وسی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار واسپ و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود واز نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیرخان مصلحت دران دانستندکه چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهاردر که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند دریں ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کلند گشتن دم شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجز و امان کشادند و ازانکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و راوتان صاحب الف و کذاف سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد •

الحال عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کارزار صفوف پای قلعهٔ بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف می‌سازد که بعده که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده سراسیمهٔ کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پرتذویر رسیده ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دل رابطهٔ التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سوز بی تابی زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار متغیر گشتن بمرض دق رسل
بمدارا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیرینی نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا می فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار بان رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهار ده
کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفاق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید
باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلاتی پارچهٔ باریک
بر سر خود کشیده کرهٔ دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
متردّدین اندرون و بیرون خود را بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا
آخر روز اواخر ماه صفر سنهٔ مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رسانده و از آنجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده در آنجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند نفیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار نموده و باتفاق هرکارهاي تیز رفتار دکن که بتغییر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار طی مسافت می نموده و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پرکرده با خود بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که بخدمت جاسوسی و رسانیدن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکرهٔ دست او از زیر پارچهٔ بکلائی باریک پیدا است کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی ننموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بوبن جرأت اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام ازمهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوی آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفارت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر بار نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون دار داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبر هاي ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدارالخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دربار احاتهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردیده محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید مورد اعتراض آمد و بکمی منصب معاتب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالةً پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار و پیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتهیهٔ سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای موبجات و

تیاری کارخانجات فرموده جابجا گرز برداء تعین نمودند *

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوی رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوی که از فضلای مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاری رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستی و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبتش بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و فیضرسانی اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون عالمی بود و درهمان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سر کلمه زدن بامیران نامی آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشی صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امرای ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی با رود و سرود مبلغها صرف می آورد هرکارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیری چنان اوقات بسر می برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشهٔ دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان بزو گمان جاسوس شاه ایران برده بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کرتاهي سخن بسعي بسیار اورا دستگیر ساخته طوق درگردن وزنجیر درپا انداخته هردو دست اورا در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت ونفس الامر از واستفسار نمایند اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبیده گفت اگر جان خویش را عزیز میداري براستی حقیقت بمعرض اظهار بیار او درجواب گفت فقیر میاج گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که بهیچ وجه رهائی نیست و راستي مقرون بقبول نمي افتد التماس نمودکه اگر جان بخشي نمایند در گوش نواب حقیقت واقعي ظاهر مي سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون ساخت سوزني که زیر پاي اعتماد خان ته کرده بطول و عرض نیم ذرعه یکسر مي انداختند و بالای آن نیمچهٔ شمشیري گذاشته بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هیچ عضو او سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود را نزد گوش او رساندن بجلدي و چابکي تمام بسر انگشتان شمشیر از بالاي مسند اعتماد خان برداشته چنان ضربه مع غلاف بر بسر او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نوکران پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهرحال پادشاه فیرالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعهٔ ملتان و تندرها خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند ●

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ ملک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانسته که قلعها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج وبارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر قرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد از عبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با رائدوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران آن نواح نیز رفاقت نموده چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیندار مذکور کمربلد منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براي پادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار دادت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در عرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواري که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهرپناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیگده که بسرحد چانده متصل است گردیده و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف برهلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسیده - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قاد ردادخان را گذاشته روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جی سنگه بحضور رسیده حکم شد که باحتیاط مسلسل نگاه دارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است ٭

## ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار که بر آوردي پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت •

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میرخان صوبه دار کابل وکامل خان فوجدار اتک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمك صوبه دار نکشیده با جمعیت خود براي تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کارزار هاي صعب که چندین هزار افغان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ بادشاهي بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغان که مکرر نوبت کشي بمیان آمد و شمشیرخان از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زني ومفسدي ومردم آزاري زیاده از سابق مي کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشي را که صوبهداري لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی‌قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نموده برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بپای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بعطای منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای امل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیدار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سامانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و ساده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفرخان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده تا بندر سورت رسانیدند و بحکام بنادر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداري احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت رخصت ده لک روپیه بعنایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد *

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشي پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروي اطناب و نامربوطي کلام گردد و بعضي سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئي آن چشم پوشي نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضاي ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضي مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخي از احوال مهم ذکر را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندرابن احوال چند سال عشر ثاني و ثالث را مجمل نوشته تاریخي که احوال چهل سال باقي مجمل و مفصل دران درج باشد دیده ویافته نشد لهذا ازسنه یازده هجري لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثاني حضرت خلد مکاني تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعي و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روي دفتر وقائع و زباني راویان ثقه و بعضي محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سي چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است از استماع آن بغایت مشعوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ نهایت تفحص بکار برد ـ بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي غور من اوله الی آخره بمطالعه درآورد ـ نصف آنچه راقم حروف جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان درآورده بنظر نیامد ـ بهرحال درخدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معاني التماس دارد که اگر در وقت مطالعه درذکر سوانحي تصوربنظر آید یا بر اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی عیب پوشي معذور شناسند •

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام برای منع اخذ راه داري و پانديري و غیره که لکها حاصل آن هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات و خرابات خانها و اجتماع جاترہ که هرسال در روز و تاریخ معین در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند ـ و کلانوتان و قوالان بانام ونشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازدحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاونتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید *

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای جمنای اکبرآباد و شاهجهان آباد ساخته بودند سر از جهرکه برمی آوردند سوای امرای حضوری آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نامشروع دانسته درپای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهانپور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محلهٔ احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر ؟

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت برمي آمدند شبي در وقت گشت با تابوت مردم کهرکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهرکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهرکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد وچنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهرکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهرکي پوره بر در و بام دکانها سوار شدند که یک سفال بر خانهٔ هیچ احدي از دکان دار نمانده و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شده هاي حدي پوره بتاراج رفت ـ بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر مي بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بند هاي پادشاهي و رشناس نوکر مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهاي شمسي و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقریم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت ازروي تقويم نمودن و تقويم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران از روي تقويم نگاه ميداشتند ممنوع گرديد و بدون تقويم حساب طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي •

• بیت •

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است • لل كط وكط لل شهور كوته است

سر رشته ماههاي شمسي نگاهدارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي لا ولا جنتري نموده حساب نگاه ميدارند اما اينكه موافق تقويم حساب تحويل آفتاب راست آيد و در غرة شمسي تفاوت راه نيابد محالست چرا که موافق قاعدهٔ منجمان اگر لمحهٔ قبل از وقت زوال تحويل شود آن روز را غرة حساب مي نمايند و در صورت آنکه اگر عشر عشير ساعت زماني از وقت زوال گذشته تحويل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ ميگيرند و اين باريکي حساب بدون استخراج منجمان که در تقاويم ثبت مي گردد دريافتن متعذر بلکه سخن در تقويمهاي اين عهد ميگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر ديواني صوبهٔ دکن [illegible]ر الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقيق نموده همه جا باختلاف [illegible]وت دو سه روز تا نه و ده روز از روي استخراج منجمان بنظر آمد [illegible]ه بمرور ايام تفاوت راه يافته اگر محاسبان نقد سنج كه از سال و ماه [illegible]مسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمايند [illegible]راي ارباب طلب منصبداران كه بعد سرگرداني سالها تنخواه مي يابند مبلغ كلي علاوهٔ نقصان ايام گذشته مي شود - و قصات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلي چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امراي با نام و نشان از ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود دربن ضمن خبر باو رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي درین باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کارش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبارنویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیواجي مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا ازحد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام
می کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه
منبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکاره ها و دیگر
وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت نقیران هنود
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند
و یکدانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار
آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه نقیدان فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفتیش درمیان آرده و یک روز و یک شب همهٔ
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده ارسال داری و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بر دار- علی قلی سودای نقد را بر امید نسیهٔ مجرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست ازهمه فقیران و مسافرین برداشت سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثی جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خودگرفته براهی و نسمی که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما باختیار وخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

ننمائي و برهمن معتمد قديمي خود را كه بسبب او كيكلس را بهمرسانده بود باخرج چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختيار نمود قضارا روزي كه داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوازمي كه هنود بجامي آرند دوگهري شب مانده بكنار دريا رفت هنوز از ريش تراشي وشست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاريكي بود كه شورو غوغاى خبر گريختن سيوا از حضور و رسيدن گرز برداران و صداي گرفت وگير بلند گرديد •

در ايامي كه محرر سوانح در بندر سورت بود بانبها نام زناردار طبيب پيشه نقل مي نمود كه چون در قوم ما ضابطه است كه براي تحصيل علم نجوم و طبابت و شاستربرهمنان بي سر و مايه از دور و نزديك ببنارس رفته يكي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار ميدهند و نزد او درس ميخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود كنار آب گنگ رفته موافق دابي كه مقرر است مردمي را كه براى غسل مي آيند بدستور و آئين مقرري خدمت مي نمايند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خيانت نزد استاد خود مي برند و خرج خوراكي و پوشاك شاگردان بر ذمهٔ استاد است كه بقدر كفاف ضرور خبر مي گيرند من نيز به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت يكي از برهمنان مي نمودم و هرچه كنار دريا بدستور ديگران بهم ميرسانده در خدمت استاد ميبردم و او بسيار به تنگي وسختي خبر قوت من ميگرفت تا آنكه روزي كه هنوز اثر تاريكي بود كنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتي پراز جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سواي جواهر و اشرفی بنظر نیامده و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغاي گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران براي سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او مي نمودم درطرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حویلي ملکي که دارم از همان زر است •

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر ازتراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سواي بیوپاري تولي و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهاي مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ حرفهاي او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدي قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیري شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیري بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوري رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سواي قلعهاي شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه‌بمدد وکومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در اداي حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بنده هاي دستگرفته و غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال ننموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرارداده سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه‌گیري ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي آورد و منصوبان عبد الله شاه را که براي قلعه سپردن و قلعه‌دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که في الحال شما بازي مدید به ازین قلعهٔ دیگر بشماخواهم سپرد امیدوارساخته برعایت نقد و جنس که ازان قلاع بدست مي آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد تا آنکه ستاره و پرناله وغیره ده دوازده قلعهٔ‌نامي مشهور بیجاپوري را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خودآورد و به تسخیر قلعهٔ راجگده وغیره که از سعي راجه جیسنگه و دلیر خان و دیگر بنده هاي پادشاهي که خود کلید هاي آنها را سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله فریبي باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردیده و از سرنو علم طغیان بر افراخته درایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کارطلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهی و عربی فراهم آورده بود که هرجا فوج تعین می نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهای جنگی ساخته دریای قلعها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجای قدیم اوبود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجگده برای ماندن خود بهم رساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت بآسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بناف چرخ زمردی تمام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه می شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکی واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سرفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد وتعلق بکوکن نظام‌الملکي دارد اختیارنموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قلبي قرارداده ترک ماندن راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجاي ماندن خودمقرر ساخت از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راهٔ‌گرده اطراف‌که همان‌یک راه قلب‌گذاشت روزي مجمعي ساخته خریطهٔ زر و کرهٔ طلای‌صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادي نمایند که هرکه سوای راهي که مقرر نموده شدبراهٔي دیگر بالاي قلعه بلا مدد زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکرهٔ طلا بخشیده شود یکي از قوم ڈهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالاي کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ڈهیر بانشان بالاي قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدي فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کرهٔ طلا باو بدهند و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهي که آن ڈهیر بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیري ابتداء اطراف آن تعلق‌بکوکن نظام‌الملکي داشت بعده‌که ملک او را و بعضي تعلقهٔ بیجاپوري را صاحب قران ثاني متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان‌شدند عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود ـ و قلعهٔ دندا راجپوري که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکي است حاکم نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که برآ پوي جزیرهٔ اندرون دریاي

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نموده هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورده همت بتسخیر دندا راجپوري گماشت - فتح خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوري را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که باز همراه هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هرسه غلام حبشي برغلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد سوار براي سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند/و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باستحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحداث آن مردود برروی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروري و آباد کاري و منصوبه بازي
میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهاي
پر از مصالح جنگي و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تودهٔ دریا فوردي
پرداخته شب و روز مصلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجاي
ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
بر روي دریا گرفته سر مرهٹه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت مي نمود واقعاتهاي نمایان پیهم
براي از بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورده و
توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف
دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع
تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره مي کوشید و بسرداران همراه که در فن
قلعه کشائي ممتاز بودند یك من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
مي نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه
از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست
یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبي که کفار اندرون حصار
دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند
سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و ابله
و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نموده
و خود با سي و چهل کشتي پر از مصالح یورش از طرف دریا
خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سید
خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

یادهٔ ناب یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت که از کشتیها بپای حصار رسانده بودند بچلدی و چابکی تمام که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیده و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار رسانده صدای بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفری که با سردار برای وا نمودن کوتهٔ باروت خانه و بر آوردن باروت و تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگهٔ جانبازان داخل شهیدان گردیده و سیدی یاقوت که لفظ خسرو خسرو تکیهٔ کلام او بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسرو خسرو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو برکشتن و بستن کفار بقیة النار کشادند درین حالت سیدی خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند رسانده قلعه را مفتوح ساختند ـ محرر سوانح که مدت دران ضلع بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که سقف باروت خانه باعمله و فعلهٔ آن پرید سیوا باوجود مسافت بیست کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهای تیزرو برای آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکی که چهار پنج کروهی دندا راجپوری واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعداران شش قلعه در تردد دوسه روز امان نخواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهای هوائی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تاک آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیر و بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زادهٔ محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر تردداتی که از حبشیها بظهور آمده برمحل بگزارش خواهد آمد ٭

الحال کلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله‌آباد نزد کبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت نوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضي امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه پار نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستي شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمي که براي میت مي باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند ( خس کم جهان پاک ) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس از آله آباد رسید و صداي شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر به که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمئن خاطر نمي ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقي آن کافر جهنمي و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور مي پردازد حکم معافي محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسي که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند
باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال
تجارت خود برای معافی محصول بدعاوی آورده میفروشند و مال
هنود را بنام خود مي نویسانند و زکوة که حق کافهٔ انام موافق
شریعت ست تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق موافق
شریعت غرا في صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنج روپیه از هنود
مي گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئی سمت کابل
در عمل صوبه داري سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان
میر جمله بي حصول رضاي او بپاي اعتراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبي او مورد عنایات ساخته بطریق کومکي
تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشي نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند -
بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغرخان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیواي بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
مي رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده براي تنبیه
غنیم دکن بطریق کومکي سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشي زیاد در دکن بر عرصهٔ ظهور رسیده خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّنه جلادت وتهوري بکار برده و تردّدي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ تردّدات بگزارش مي‌آید که دریکي از محاربات‌که دلیر خان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعده طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغر خان هراول باوجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادرشیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که‌مرهتّه فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازه هر طرف که رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبارآن تیره بختان را نشست و شر میداد و حملهاي رستمانه مي آورد بعده که عرصه بر مرهتّه تنگ گردید و دو سه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي‌مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخر از ضرب شمشیر آغر به بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر
خان که از بسیاري غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده
آفرین گفت چنانچه در آفرنامه بنظم آورده • بیت •
بهر یک از ایشان هزاران غنیم • مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدد بیحساب • ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز زجنگ • براه گریز آمده بیدرنگ
دلیرخان رسیده از قفا آن زمان • بکرد آفرین بر جهان پهلوان
في الجمله در نشان و چهتري بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجاي اصل سیواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته
آغر خان ثاني خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان نقح نمایان
پدر با خود نگاه میدارد •

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سرداران افغانان که از مور و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ
محمد امین خان با بسیاري از مردم پادشاهي بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاده
وکار بجائي رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با ی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والدهٔ محمد ن خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن راه غیرت و خجالت نزد شوهرآمدن قبول نه نموده همانجا لباس اده و کرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبرفساد ایمل خان ید نهاد بمرتبهٔ انتشاریافت که آن مردود دونژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود درسنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمردند *

درین ایام آمدن اسلام خان رومی ( 7 ) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثي او راه یافت و فساد و نزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بي شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

---

( 7 ) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغرآباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خاني یافت *

ساخته بپنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند *

درین سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امراي متاخرین مثل او در خوش وضعي و میرزا منشي که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشده - گویند روزي هندوانهٔ کرکن که در تمام هندوستان به ازآنجا هندوانه نمي باشد براي جعفر خان آوردند بعد که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدري خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفرخان گفت آري درشیریني و شادابي و سکندگي وبیجرمي و کلاني به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهي از وقت خوردن مي‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که مي کارندگرد آن ریزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گندیده مي‌نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیزبمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند *

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

( 8 ) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده بیافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه‌وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهم‌رسانده بار مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته رو برو رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت دوچلک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشعوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند •

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود وا میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل داشتند بادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و صمصمه رفیع برادرزادهٔ وزیرخان را بخشی سرکار بادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیرخان و رفاقت اسلامخان آن طرف آب بهیمره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که ابچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رزمی تردد نمایان می‌نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی‌را پرکار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواري اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف فیل او فروگرفته از فیل فرودآورده بقتل رساندند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادر بکار آمدند بمرتبهٔ آتش پیکار شعله‌ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سرجنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان وگوی

آخرالامر کاربرفوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان رامپان در تعاقب دکنیان طي نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که ازروي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن امام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان هنده اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت افراشته بودند تلافي تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موقوف داشتند - خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده وبنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمنه وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوار معرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

پیشه بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نموده و مال و مواشي بسيار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بلدیها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند و هرطرف که آغرخان رو می آورد از کشتهای آن بیرگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون برآغرخان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغرخان باوجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برسنها دست آنها بسته پیش اسپ انداخته میدراند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آغر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابي سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغرخان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اساری بسیار بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع اضافه و مومیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغرخان و دیگر بندهای بادشاهی بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد ملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد و نفاق همراهان علاوه مزید نقصان آن گروه میگردید - عبور فدائی خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغرخان بموجب حکم

هراول فدائي خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر امکنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلي و سلطان لشکری که از سلاطین زادهاي کهکر گفته مي شدند و جمعی از راجپوتیه و اناغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالي نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالي نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که درغلاظت رضع و بدی اعمال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر و بزنهار در آمدند و راه چلک که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رنده استقامت ورزیده و باز اناغنهٔ دد نژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند سي چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباختند بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقارت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاده از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید اناغنهٔ بدنهادزیاده از شمار فراهم آمده سدراه گردیدند ومحاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائي خان براه نمائي حاسدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراولی سفان نگردیده یکی از رؤس الوس مرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رسانده و بر سر کتل چلك که درهای قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای فیل ربا از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افاغنی ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم درتهیهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد انقضای سه سال اواخر سنه هیجده یا نوزده جلوس از حسن ابدال متوجه دار الخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری چند امیر مبارزپیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه
زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و
بگرد آوری مصالح و تیاري قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رسانده • بیت •

حصاری دران عرصه بنیاد کرد • باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام • شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای
قمان آنها خلل خواهد پذیرفت • بیت •

ازین رهگذر دل تنگ وحیران شدند • مراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو بر انگیخت سر • همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اتک تا حد قندهار • پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف • تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین • رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی
بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردي خان برادر حقیقی خود را باجمعیت (؟) از مبارز پیشگان
نبرد آزما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش
بسرداری سلطان زادهلي کهکر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل خان بدنهاد باچندي از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ صعب و زد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و کوه پر وحشت پیچید و هر طرف سرهاي سران چون گوي غلطان در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آوازي صداي کوس و کرناي رزم حمله مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال مي ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاري لشکر حملهاي صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که مي تاخت از کشته پشته مي ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته مي شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بکرد اسلحه استوار
بیاراست شمشیر مثل هلال * به پهلوی خودخان گردون خصال

طلادوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست * سواری نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد * زهر دو طرف فوج آماده شد
زهر جانبی صف بیاراستند * دلیران پی جنگ برخاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و فغان کرد نای * تو گوئی بجنبید کوها ز جای
صدای نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدی گزند
چنان سنج زرین فغانها بکرد * که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب * بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان * زهم یکدگر می ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صدای تراقا تراق و تراق * زلمعان رسیدی بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیری در آغوش جان
چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ * که می سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سر زد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شد تلف
فغانها به پیچیده باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدال * که دریای لمغان بخون شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چنان رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامي از خانهٔ زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *
چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیري که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد افگنان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت جمعي از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی خود را بکشتن دادند و بعضي او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند۔ و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر • به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود • گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکنها می سازند میرماندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سوای صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند •
القصه آغرخان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سر وقولی
واسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و بتفکری دردی خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند وآوازهٔ شمشیر و افغان کشی آغرخان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن و الاتژاد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکی امیرخان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رسانند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ تهته مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی ودیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودان انتقال نمود و ازو چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرهٔ عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگهٔ قضات کم بعرصهٔ روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد درآمد از جمله متروکهٔ پدر خود که دولک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - داؤد خان را از تغیر خان‌جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه‌دار سالیر که از قلعهای آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ ملهیر بکلانه است مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافقت ایام درسنه هفده جلوس عمل صوبه داری خان‌جهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه‌دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه‌دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر
ساختند و ناموس قلعه‌دار را بانوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام
دادند که قلعه را زود خالی نماید و الا فضیحت و بی ناموسی تمام
برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نمود و جهد
بکار برد که بتدبیر و دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از
دست آن ظالمان کوشید فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصورت
برآمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن
قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاده تمام برسر عیال گرفتار
دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن
آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم
داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان
قلعهٔ سر بآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان
بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تا خجسته
بنیاد و دارالسرور برهانپور باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در
آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه قلعهٔ
دیگر باسم ناهیه وغیره تعلقهٔ سرکار بکلانه به تسخیر کفار درآمد بعد
عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند
درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را
بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لیئم بر آرد و دلیرخان مع
توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان کزاردیده بپای قلعه آمده بمحاصره
پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در
یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضلع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

دریں سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه بر ذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنود را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمدهٔ تجار بندر مذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبس الیول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد پدر جی بهورة عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مرادبخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود دریفولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری بادشاه اصالةً و وکالةً از طرف پسر پدرجی بهورة معرفت محمد علي خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چندین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علي خان که مربي او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعاً اثبات نماید حکم شد درهر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علي خان روایت

از روی فتاوای عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده مسمی بفتاوای عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی‌به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکهٔ میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت برو واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفی منجملهٔ زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و ویرجی تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بنده ها موافق التماس که نموده‌ایم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح مربی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بیچاره تلاش نزد پادشاه برکرسی نشانده باشم بدین اضطراب که از من مصلحت

نپرسیدی که عرض آن برای تو کاری از معانی عمور و غیر ذلک میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوی حق خود نمودن و بانبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل شرعی از طرف بادشاه عالمگیر درهرشهر و صوبه و اطراف مقرر شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود بر طرف شدند و بجلی آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند * ||

دیگر از سوانحی که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ فقیران ستنامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران هنود مشهور بستنامي که منډیه نیز زبان زد بودند و تریب چهار پنج هزار خانه‌دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن منډیها اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سواي کسب حلال اقدام نمي نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق و اسلحه میباشند در ایامی که بادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي يكى از آنها را كه نزديك قصبهٔ نارنول زراعت مينمود با پيادهٔكه نگاهبهاني خرمن مى نمايدگفت و گوى سخت بميان آمد و از ضرب چوب دست آن پياده سرآن ستنامي شكست جمعي ازان گروه بران پياده انبوه نموده چنان زدند كه بصورت ميت ساختندايں خبر كهبشقدار رسيد جمعي از پيادها براى گرفتن و آوردن آنجماعه تعين نمود ستنامى بسيار فراهم آمده با كسان شقدار بجنگ پيش آمدند و چند نفر را زخمي ساخته و غالب آمده يراق همه را كشيده گرفتند و هر ساعت بر جمعيت و غلبهٔ آن گروه مى افزود تا آنكه كار طلب خان فوجدار نارنول خبر يافته سوار و پيادهٔ بسيار براي امداد شقدار و تنبيه و گرفتن آنها تعين نمود با جمعيت فوجدار نيز مقابله نموده جمعي را كشته و زخمى ساخته هزيمت دادند و كار بجائي كشيد كه فوجدار بنگاهداشت سوار و پياده و گرد آورى كومك زميداران پرداخته با تمامي فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زميداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع كثيربكشتن داده كاري نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر كار كه تفصيل آن طول كلام دارد بعد مقاتله و محاربه كه مكرر روداد فوجدار كشته گرديد و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آورى محصول ديهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانكه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقيقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسيد و فوجها از حضور تعين گرديد هر فوجي كه مقابل ميرسيد بغارت و تاراج مى رفت ازانكه شهرت تمام يافته بودكه بآنها تيغ و تير و تفنگ اصلا كار گر نمى

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز ترددِ رستمانه بظهور آمد جمعی از آنها کشته شدند و بقیة
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن شورش نمودند وگرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار تیجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر
و نواح اکبر آباد گشته بود بحکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود بکوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکمی ضوابط صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف نائی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سر و دست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و نیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهررا فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور بهبندو بست استحکام در و دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و باشندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهري و باطني آراسته بود وفوجداري جنوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضي نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه‌گرز برداران که براي آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفاي آن احتیاط نموده خودرا بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

بعدم انشای حکم پیغام طلب او نموده بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفیظ الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالهٔ وارثان قاضي نمودکه بقصاص رساندند چون بر قوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاده آورده بودند سلامت برآمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهي مردم عام از راه شهر و بازار سلامت برآمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه درپالکي پرده دار برآمده روانهٔ حضور گردد بدین دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده که بحضور رسید پسر قاضي باتفاق جمع کثیر مدعي خون پدر گردید - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضي بسیار برسر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل ازطرف خود براي جواب دعوي نماید و بر پالکي و اسپ سوار گشته بمحکمهٔ آید و در پي خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازانکه خود قوام الدین خان بهرهٔ تمام از فضیلت داشت و قاضي شیخ الاسلام که طریقهٔ نیک نفسي و خداترسي او نسبت بقضات دیگر زمانه بتحریر راست نمي آید حکم براثبات خون در حق او نمي نمود بنابران مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید بمرض جسماني علاوهٔ غم و الم روحاني گردید باآنحالت نیز بمحکمه مي آوردند تا ازین تنگناي سراي فاني درگذشت • • بیت •

خلاف راي سلطان راي جستن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان روهد خبر فوت راجه جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بي آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمده با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمي ساختن میر بحر و جمعي رسانده بسرپنجگي عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهاي خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارك جا گرفته بود و این شوخي راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف بارهپله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعي از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهاي وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعي از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهاي راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشاي راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعي از راجپوتان جانباز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر نزد خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشاني بتقدیم رسانده یک دو پهر سدراه توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهاي جعلي راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسیده و مردم عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاري بقتل رسیدند و جمعي راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضي اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسي نشانند در اثبات گذاشته بردن پسران بمرتبهٔ مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهي تا بیست کروهي دار الخلافت تعاقب نموده براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندي برداشتند و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن مي نمودند که براي اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که راناي چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه ازدل خلد مکان بر طرف نشد ٭

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر بر ینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و براي پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دو هزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداء در دیواني لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز براي قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ مرحد جود پور براناي چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج برای تاخت و تاراج معمورهای تعلقهٔ جودهپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلای معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را برای باقی و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشیده - اما ازانکه باز معروض گردیده که رانای کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجمیر رسانده چشم براه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق یلغار نیز شرف صدور یافت بعده که نزدیک اجمیر حضرت خیام وقع شد پادشاه زادهٔ محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر شایسته مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهاي دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاري از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسي از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندي از دلاوران کارزار دیده را براي تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادي یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طي نموده جریده با فوج جنگي خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهاي قلب رانا و تعلقهٔ راتهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک راناي تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده نموده شرط جانبازي بتقدیم رساندند و تاخت برگهي و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهي را طرف درهاي قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهاي جهالت کیش سر راههاي درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل برسر لشکر بادشاهزاده
شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان بالتهور پیشگي دیگر داد
جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملك و مسمار
نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر
نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي تلب پناه برده بودند خود را
معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد
نیز صادر فرمودندکه بالفواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه
و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد
باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادرکوکلتاش را بدستور سابق
صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیرکه
بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشته و کشت وکار زراعت
متعذرگردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود
سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند
پادشاه زاده گوش برحرف آنها نغموده و نواب بائي یعني والدهٔ
پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام
شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس
که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و دمیدند و امیدوار از رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند و بعضي همراهان به عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید * * بیت *

با بد منشین و باش بیگانهٔ او * در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید * دیدي که چگونه جست از خانهٔ او

چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم در حسن ابدال ازین مقوله بدنامي بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که درین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضی مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار بر رفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سوای اسد خان و بهره مند خان که با جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص برای پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقی سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طی نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضی هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بینی وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با
هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده
دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از
رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر
پادشاه‌زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان
بهادر که اثر جوهر رشادت‌وشجاعت از جبین حال او پیدا بود برای
آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعین فرمودند -
آن‌شهسوار معرکهٔ جلادت‌همین‌که رو بفوج محمداکبر آورد مجاهد خان
برادر شهاب‌الدین‌که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود‌بتقاضای‌وقت
ومصلحت رفاقت اختیارنموده درانتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک
رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر
التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده
باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با
خودبرداشته باقی‌اسباب همانجا انداخته خود را ببرادررساند و هردو
باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - درحالتی که از انتشار اخبار
مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر
معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان
وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند
که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب‌الدین خان نموده
تسلیم‌بفرماید و از زبانی مجاهدخان که‌او نیز مورد عنایات‌بیکران‌گردید
بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع
گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر
محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان
معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر
رسانده بعده دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم
زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید
که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج
خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال
باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور
خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره
بر گشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض
رسانید که تهور خان باظهار تهوري و اراده ناسد برخصت و مصلحت
و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ
آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه
آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ
آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي اوزده
بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از
چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او
ریخته کشته سر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او
زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر
مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان
مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود و خسر او میشد از روي ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن براق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عائبت تباه افتاده و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاري رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که پادشاه از روي تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و فراوانی و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگرآنها را هراول نموده آن وحشي نژادان را از هردو طرف برسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاده و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاري فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یک دو نفر دیگر معتمد راناکه مع فوج قلیل دو سه هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمي او باو مانده بودند دیگر رفیقي و فوجیي که بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر و عقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود ۰

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجري

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند - ازانکه سیواي جهنمي با توجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد *

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته بوسر قصبهٔ دهرنگانو که از جملهٔ پتّنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چو پره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهاي معمور پر از مال تجار تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه مي آورد جمعي از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ مي ماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمي اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطني آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهاني داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعي بدار البوار پیوست - بهرحال در همان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجاي پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهآباد همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغي که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل مي آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که بامهوری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی از ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بد بخت از خلاف پدر در گرد آوری زنان غیر قوم خود دست اندازی بر ناموس رعایای مکانی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمی نمی نمود اما بر خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند از راه دور بینی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه این ست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدار البوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنامی نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته پسنبها سیوای علم طغیان برافراخت و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیادهٔ از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سی و پنج کروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلو ریز بر سر بهادر پور که یک رنیم کروهی برهانپور از پوره های معمور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس هفت اقليم ومال بيشمار همه بنادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند وچنان بی خبر رسيده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي ديگر شهر را که بيرون حصار شهرپناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بيخبر رسيدند که احدي دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عيال و ناموس بيرون نتوانسته برد و کاکرخان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود شعلهاي آتش سوختن پور هاي مذکور بآسمان رسيده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نيافت محصور گرديد و باستحکام دروازها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غيره هفده پورهٔ نامي ديگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات کشادند بعضي شرفاي صاحب غيرت ناموس خود را زير تيغ آورده خود نيز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسيدند و بسياري تن برضا و قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه بودند دست عيال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را دران آشوب قيامت اندرون چار ديوار شهر رسانيدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهاي خطير که زيرزمين از مدتها مدفون بود و بسيار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زينها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند درآمد و سوای از سرخ و سفید از طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و قرنفل و دارچیني و چوبچینی و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاش رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طي نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار یا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل غنیها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بگلانه که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آیلده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ماخود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند ●

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نمانده از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو دختر بتصرف بادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه مانده که با خود بردند و محمد اکبر سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه باراده شاهجهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم بادشاه سد راه می گردیدند و بادشاهزاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشهور بادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتقارت هست کروه نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر صحری صحرز سوانح بوده عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله پسر سادر میرزی قلعه‌دار تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه‌دار دکن و همه فوجداران بدین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید وفرمان اعتراض امیز دربن ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه‌دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا وزیان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر راکه بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار برسر آن چیله رسیده اورا زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازپای قلعهٔ راهیری سه کروه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر برمحل بزبان قلم خواهد داد ،

## (( ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي ابحپور و قطب شاهي و مرهتهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند از آنکه کفار بلده و پرگنات در اداي جزیه بسیار بدبختي با منصب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزادهٔ پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیادهٔ همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش آرد بسزا رساند. در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و درآن مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تلور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که درآن سرا بود مسقف خانه پریده

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کلهٔ باروت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه مي بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت مي پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکارسازي و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند - سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامراني بسر برده متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه رفت شب بدیدن دلیرخان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رسانند او خودرا مسموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سایر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه که از چله سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام درهٔ کرکن مامور گردیده بود ملک آباد گروهٔ کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهای قلب و کوههای سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند از دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کارس و کودرن که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فوفل بهم نمی رسد و بسبب و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپی کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسدکه کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگانی بر لشکر بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

## ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجري

پادشاه‌زاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعۀ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعۀ سالیرنه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعۀ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاه‌زاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهاي التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلي از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاري برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نموده که کار بمحاصرۀ محمد اعظم نکشیده و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهي درآمد - اگرچه این معني خلاف مرضي پادشاه‌زاده بوقوع آمد و شکوۀ زیادۀ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد وسعی نیکنام خان موافق مرضي حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشي منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثاني شاه جهان بادشاه دفعۀ ثاني بدکن رسیده براي تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکي افواج تعین نموده بودند اول بار قلعۀ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیدهٔ دیگر کوهی صحت مختصر
قلب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای
بادشاهي درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای
نامی دیگر نیز با امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
بسرداري شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند
و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعي در محاصره نمودن و کندن
نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتهای آزموده کار و تجربه دیدهٔ
روزگار بود درمقابل خبرداري وتلاش و تردد افواج بادشاهي بجائي
نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه توپ
آهني نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
گرفته بر وقت قابوآتش میداد که کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
بادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداري و تردد در ایام محاصره
بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب
فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
آتش بار و جمعي از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و نعلهٔ بازار
باغلوي عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آرند
همان طرف شرط قلعه‌داري و احتیاطي که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیري مشت بر مناره می بستند و در قلعه کشائي یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاري قلعه باجمعي از تهور پیشگان با نفیري ونقاره و فریاد و غوغا در دفعیه مي کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمي نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفرجانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی‌هنگامهٔ شور و شر که صدا و نداي آدم بر نمی خاست نشانده انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمده سر ازان‌مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر آنهابرآوردند بصدمهٔ پیاپي‌از راهي که‌بدشواري‌تمام باختیار خودآمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند بپایین رسیدند - بعده روزیی یکي از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان برسینهٔ او رسیدکه ارطلا از دست او پریده و خود او غلطک زنان تاپایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن بخرچ مبلغ کلي در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند مردم قلعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقاره حرفهای ناگفتني بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرماني که در سپه سالاري و کار طلبي شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمد اما کاري ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعهدار رام سیج را بفرستادن خلعت رکرا میجع و مبلغ نقد بر قلعهداران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامي دیگر مقرر فرموده نیک نام خان قلعهدار طایر معروف عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعهدار جدید آن قلعه را بتصرف و تسخیر پادشاهي در آورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهبري رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمي که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضي آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش‌آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحماقت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداری اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان برای تسخیر قلعهٔ راهیری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند از دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه درجهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداءً سیدی یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس اناالملکی میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن همراه پادشاه‌زاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعی و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفری نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی‌پردازد - آخر جهاز ازناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد ومسقطیان پادشاه‌زاده‌راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با پادشاه‌زاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرده که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافی عشور آنچه جنس مسقط بندر رسوت بالای جهازات میرود همراه یکی از بنده های پادشاهی بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجی فاضل نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات بادشاهی و خانه‌زادان موروثی بادشاهی باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط و ارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید والا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار بادشاهزاده محمد اکبر را همراه مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را بسرانجام مهمانداری تعین فرمود و مصور چابک دست مانی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته روانهٔ اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع بادشاهزاده و همراهان

او باشد بخصوص برای بهم رساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه‌زاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبوسات و خوشبوئي که درهندوستان بهم میرسد تاکید زیاده فرمود بعد ازان که محمد اکبر سه کروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب ست شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعري از شعر هاى حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضري هردو بر اسپ سوار شده بالای پاینداري که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندري تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل مي نمود که چون شاه براهيي که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسپ پادشاه‌زاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رساند و محمد اکبر هم بچابکي تمام چنین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا مي شد جلوي اسپ کشیده باحترام تمام بمکاني که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته برده مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاه‌زاده رفته لمحهٔ نشسته کلمات دلبري و دلداري بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای فرآئین می نمود چون فصل ایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندي نمایند بعده که پادشاه‌زاده محمداکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد روبشاه نموده گفت چون دریاهاي مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ ازمروارید آبدار شگوفه‌کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندي باغ می توانند نمود - روزي از بنادر تعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداري براي آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاه‌زاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمداکبر درمنع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داري بنویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسري و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او مبالغه از حد گذراندند تا آنکه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمد اکبر ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از حلق او بر آوردند و شاه روز مرهٔ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پسری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاویز نوشتهٔ عمدة الملک اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلد مکاني داده تکلیف امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه نگاران خفیهٔ ما در تهتهه و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را می نویسند بعد رسیدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بیاید خود را معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زیاده کشیده در عزت و آبروي او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف این معني بمیان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری رعیتی همراه نماینده - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته بخوشی و ناخوشی اوقات بسر می برد تا آنکه در آرزوی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت ٭ بیت ٭

نزاع برسر دنیای دون مکن درویش ٭ که مرخضر و ماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری ٭

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دو سه سال که مفصل اطلاع حاصل نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر بجز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن ملتبسند توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیناتی بودن برادری غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر راه دره و محاربت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از پیش و کم بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان زوی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف می‌فرمایند ٭

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف متصوبان سنبهای جهنمی تبکار بود و آن طرفها هرگز فوج پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکني که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتّهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورده های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدي سرفرازي داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازي و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندي بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاري کل‌دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ وفیل و خلعت و اضافه سرفرازي بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشاهي بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشاني بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامي دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده‌که داخل ملک رام‌دره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کهي میزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکهي برمیگذشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غلهٔ کودرن که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گراني و کم یابي غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جاني که داشتند زار نزار گشته هر نفسي که میزدند از باقي عمر غنیمت می شمردند اسپ در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواري آید تا بسپاه ناسرد چه رسد بعده که خبر این معوبت لشکر بعرض رسید برای متصدي بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیم خبر یافته ما بین راه که همه جا در دریا تهیجات احداث کرده آنها است سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتي که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید بدبار هر امیری که در لشکر بود زیاده از می چهار پاله غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رساندند •

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن مخاطب تانا شاه فرمان روای حیدر آباد بافعال قبیح از هیدن ملک بمادنا و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند وسختي و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذشت و فسق و فجور عمده از رواج منکرات و لهو و لعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکنا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنهٔ میر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که از یکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازي بخشیده برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند ●

و در همان ایام میرزا محمد مشرف فیلخانه را که از تربیت یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیغام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نفرستادیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضي امور عمده که ازطرف او بعرض ما رسیده مي فرستیم و کنیهٔ غرض ما این است که چون ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج دانهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال مربقهٔ و رشوی و موافق مرضي او بخوش آمد و تملق گري بلکه درکلمه و کلامیهای بي محابا و درشت پیش آئي که او هم با تو درشتي نماید و برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور با او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قسمهاي شدیده جواب داد که ندارم اگر میداشتم سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود- و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع یاقوتهای رمانی که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد که ماهم پادشاه این الکهٔ مختصر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ برآشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادهٔ گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد- ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیررا پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که درهیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت * القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاش بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زمینداران صاحب السیف و القلم و مظهر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار سوار در مقابل فوج پادشاهی مرخص فرمود - بعده که فوج مابین سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده محمد معظم نمی خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفو تقصیر پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاه نموده مقید سازد دویم آنکه پرگنات میرم و رامگیر وغیره که بغصب از تصرف بندهای پادشاهی بدعوی بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز حوالهٔ منصوبان پادشاهی نماید دیگر آنکه باقی پیشکش سابق و لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از راه غرور بجوابهای مهمل پیش آمده در دفعیهٔ غضب پادشاهی نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که با خان جهان بهادر کوکلتاس روی داده اگرچه همه را درین انتخاب کلام بزبان خامه نمی توان داد اما مجملی از ذکر یک جنگ باحاطهٔ بیان می آورد - روزی محاربهٔ که با خلیل الله خان روداد همراه خان جهان بهادر زیاده از دوازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان بپیچید و چنان محاربهٔ عظیم روداد که تا سه‌پهر رزز از هرطرف پشتهای کشتها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمي گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصي خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت برهجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هاتف بهتّه که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گولي بلدرق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید وهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمغزی در ذهن او داده اورا راکرده میان فوج همت خان بهادر
هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل
تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان درسه سردار نامی
برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین
بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زده مرصود
و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
پادشاهزاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد
تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود
و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خانهٔ مادنا و رستم راو که در
اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
فوجها مقابل پادشاهزاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان معارکهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان‌سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج پادشاهي لشکر دکن رو بفرار آورد راجه‌رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان‌جهان‌بهادر مصلحت در تعاقب‌فوج‌دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتی بود که از پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و درتعاقب پادشاه‌زاده محمد اکبر هم‌باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان‌جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاه‌زاده پهلو تهي نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میرمیران فوجدار پرگنهٔ تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکي و مالي بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر مي شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت مي نمود و سر دیوان نشسته بدعوي نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتني بزبان مي آورد و بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور مي آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگراو نیز بر غبار مزاج مي افزود ؛

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق یک هزار و نوه د پنج هجري

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجراي حسن تردد باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معاني باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهي نموده بزدن بان مبادرت میفمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرسانیدند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درآنجا نشسته گذرانیدند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکایش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع مایهٔ نسان مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر انسردگی خاطر از طرف پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضي پادشاه بعمل نیاید و بقصد گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت میذمایند سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب پادشاه گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل شاه بمحمد ابراهیم سرفوج رسید بر محمد ابراهیم که این پیغام موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکهني ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که قلعهٔ سرحد سیرم برسر نوک شمشیر و سنان نیزهای ما را بسته است و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان شوخي نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالي بسیار آتش داده صدای شلک پی درپی سامع افروز پادشاه زاده و مردم لشکر ساختند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهي نمودند ازین شوخي دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برذات راجهای جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله خان را باچند تنی از بهادران شعله خو چنداول ساخته ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را درقول با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کارزار گذاشتند ازانطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران دانستند که بهیر را از مکاني که بود سه چهار کروه جانب دست راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

درمغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
ویک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان وخروشان جلوریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کار زار آمد
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کار زار از
خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *
زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوري
داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول خرو گرفتند واز شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمدة الملک تردداث بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا دوپهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهي فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و
تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از
طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ
مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر
حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازي مال
و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار
نموده طرف گدهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از
هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه
بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر
گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات
رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو
فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج
و رستم راو زخم برداشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي
ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله
خان باوجود که درهمان حالت صدمهٔ چوب چهري بان بدهن
او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را
خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در
حرضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر
فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام
و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر
رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ
صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بي آنکه پاي فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و گردد سپاهگري امتحان زور بازوي خود بروي کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاوري میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت آري شما از راه غرور استعمال شمشیر بازي که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش مي نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ مي‌گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاهگري میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپاي فیل‌سواري خود زنجیر انداخته بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپاي فیل سواري خود زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوري بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سوارهٔ پا بزنجیر جنگ نمي نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمي‌توانیم‌نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد هرکار ها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضي همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت
نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد
یکبارگی بوقت اول پاس شب با جمعی از خدمهٔ محل و
صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
خودگرفته که بسیاری را مجال برقعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانهٔ
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
ز دیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالینهاي گران بها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته درگرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه عالم عجالةً سزاولان شدید براي زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابی سکنهٔ حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشی و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زنار دار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دو سه دختر که خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام که از سادات و فضلای موروثی عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و گل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زادهٔ مااند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان نمام پیشه که به تیشهٔ سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزای در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده نبهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروسا که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم ومعاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان ازطاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق می باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزبان بمایوسی تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در بارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد ازروی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب نوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هرگوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محلدار و سعی و تردد مادنا و آکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقی میر احمد حسدی که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن
مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که
چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت
پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او
راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود
تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
میگردد و مادهٔ فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال
همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بسر تکالیف شاقه
نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه
هنگامهٔ فساد و خونریزی برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر
نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار
خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور
ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر
را باستمالت امیدوار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته
باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پر و بال گردانیدند قلمدان
وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی اورا بحال داشته منزوی
ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او بآکنا
برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک
حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید ٭

از دور نيفتد قدح تلخ مكافات
زهري كه چشيدن نتواني نچشاني

چون درين ايام براي طلب سيد مظفر كه بطريق محبوسان منزوي بود بموجب تلاش مير هاشم پسر او حكم بنام بادشاه زاده رسيد بادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را براي آوردن او تعين نمود - و نصرت خان بقصبهٔ كوهير رسيده ابلاغ حكم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسيدن حضور كه مورد عنايات ظل سبحاني گرديد و تكليف عطاي منصب نمودند برعايت پاس نمك خاندان قطب الملك از قبول ابا نموده رخصت كعبة الله حاصل نموده و بقولي در لشكر وديعت حيات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمكان رسيد اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را كه ديوان فوج خان جهان بهادر و از تربيت كردهاي حضور بود بحجابت مقرر كرده براي وصول زر پيشكش باقي سابق و حال تاكيد بليغ بكار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفيه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر كار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانكه ميان بادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضي اداهاي خارج او سوء مزاج طرفين بميان آمده بود و دران ايام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان كه علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر پادشاه ميكوشيد و حضرت
خلد مكان متوجه پيش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابو المكارم و غيره دو سه خان زاد جوهر
تهوري و كار طلبي كه مشاهده نموده بودند در تربيت آنها مي
كوشيدند مكرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آميز مشتمل
بر تعريف اعتقاد خان و تهور خان بدين عبارت كه خانه زاداني
كه هنوز بوي شير از دهان آنها مي آيد نسبت بآن پير سال
خورده زياده شرط فدويت و جان نشاني بجا مي آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعينهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض اين معني را در دل خود جا داده خفيه بسرداران
دكنيها كه پنهان و آشكارا در اعانت بيجاپوري و حيدر آبادي
ميكوشيدند خطي نوشت مشتمل برانيكه بسبب عسرت و گراني
لشكر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المكارم و تهور خان
و غيره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود بايد كه شما بافواج
زياده چنان تاخت برسر آنها آريد كه اسير يا قتيل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان ديوان فوج خان جهان بهادر كه
داروغهٔ هركارها نيز بود افتاد ازانكه سعادت خان را باوجو سابقهٔ كه با
خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري كل دكن بود طرف
حق نمك پادشاه و خاطر جمدة الملك زياده منظور ميداشت و
پاسشلي واز زبان آشنا نمودن مناسب نميدانست خفيه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقيقت كار اطلاع داد اعتقاد
خان نهايت متوهم گرديد و بناي مصلحت بران قرار يافت كه درخلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده این
معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی
و کمیابی غله وکاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثانی بعضی مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزول
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد
عنایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی
باقدری جواهر و خلعت که مصلحة برای ابو الحسن بموجب التماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی
و تسلی ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده
فوج ابو الحسن بسرداری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهی زدند ازانکه آنها
غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه
عالم از گذار حیدرآباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارك بود بشهرت وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسر پالکي گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای نهمانیدن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها براي معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را غارت‌نمایند و این معني نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدهي سنسي (۱) احداث کردهٔ آن کافر که بعپناه آن گدهي در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک هم نبود معهذا باغنیم رفاقت مینمود متواتر بعرض رسیده و مکرر

---

(۱) ن - سنسني

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
نالند نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را باامرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الرؤف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گرانی رو داده
بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبهٔ گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
با مجاهدخان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که
غازی الدین خان بهادر با رسد فرزده بیست هزار کار نزدیک پرگنهٔ
ایندی تا پانزده شانزده کروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهی از ماده راکب و مرکوب بپوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالای فیل بدست خود تیر میزد و در تسلی
و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیادهٔ جنگی کرناتکی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شتافتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوای برق تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غباری سپاه دکن نمی نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهي نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعني غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاري فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله وفتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون ر دیده چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صداي دار وگیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشاني نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف رود خانهٔ خون پیدا گشت • بیت •

بر انگیخت رزمی چو بارنده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهاي پیاپي بهادران خصوص تردد‌ي که از مجاهد خان بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال بر قصهٔ شهرت رستم داستان کشیده صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصرهٔ چنان آفت جاني نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازي الدین خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطای اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از فرزند فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد •

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بودبرای بعضی مقدمات امور عمدهٔ ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم تهتهی که مخاطب بامیرخان گردیده و از معتمدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند •

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور در افراشتندو بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکي براي اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی
بلیغ می نمودند وجوهرشجاعت و تهوري برروي کار مي آوردند ازانکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوك و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي
نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام
آمیز نزد پادشاه زاده مي آورد و شاه قلي غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها ||

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوندش
مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلي میداد از طرف
قلعه بشما آسیب نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردیده رنیز خبر رسانند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختندکه سید عالم‌نام وقت شب از قلعه برآمده
بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زبانی روح‌الله‌خان
کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌خان
صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعی و جاسوسی نموده سید عالم
را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
شاه قلي نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ
آنکه شخصی را نزد قاضي بر شاه قلي استغاثه نموده اعلام کرده
دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
استفسار احوال آمد و رفت و سوال رجواب قلعه نمودند او انکار بلیغ
نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته
نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثاني و سید عبدالله خان
بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
بد نامي خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت
طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که
شاه‌قلي نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند و چون از سابق مادهٔ
کم توجهي پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود الحال
که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
ولوازم ولی عهدي شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهي روز بروز
می افزود - چون روح الله خان‌که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله
خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند *

## ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعدهٔ سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ردو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند از بدنام ابوالحسن د

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجای تسلي آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودي توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلي خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابو الحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاوای و تقید زیاده بکار برد ابو الحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه‌سرا ابا نمود و بعد گفتگوي چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابو الحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته‌دار جواهر خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند || از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران ڈالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسیده و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نماند خوانچهای امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر برپاس حق نمک و خانه زادي آن درگاه خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچهاي جواهر سرو جان من حاضر و فداي نام پادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیدان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دریکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم پادشاه و پاس

حق نمک غلامی خود در روانه نمودن خوانچها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در رستگاری شما بحد مقدور خواهم بست - ازانکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود ٭

در همان ایام روزی درمجلس ابو الحسن فضلای حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سررشتهٔ سخن بانجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نخوت او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشی کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعای تقوی بچنین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستي که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می‌نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغي
شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم‌نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام‌جاري‌گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه
آخته بیگي اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام‌الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقي معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتي نماز فرض قضا
گردیده حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت‌درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواري آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند . علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین‌صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاري

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد درصورتیکه یکجا ذبح می نمودند ازدحام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع می گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که ازروی نوشتهٔ واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بر سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحهٔ مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که * ع *

باران بي محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطرنشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد
یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولا اختیار ملک و سلطنت
بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب
و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن
و خود از بادہ پرستی برپاست و بدمستی دولت در انواع کبائر
شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق
از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود
را در عدم اطاعت اوامر و مناهی الهی خصوص در مادهٔ منع
ممارنت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد
خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین
نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر
شد و پنبهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن
لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستی
بادهٔ ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود ننمودن و امید
رستگاری در هردو جهان داشتن * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین
عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه
خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را
مقرر و مرخص فرموده رقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه
بر پادشاه ظفریابند تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردد و باعزاز
بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمر پر از ابلهٔ اخگر بهمرسانده
بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضي سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پاي لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره
نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصرهٔ ابراهیم گذه مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزاي
حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمدهٔ آسمان رفعت شرف صدور یافت و پیهم
اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي
پیش آمدن معروض مي‌گردید - بعده‌که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله
میان هردو فوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندی از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم
زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوري

زاده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوري مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امراي
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحلهٔ پیماي منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهاي محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هرد و صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولي عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معني آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروي او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامي او از بام افتاد و نقفه جویان واقعه طلب
بربن مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامي بعضي بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثاني گفته مي شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندي

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پر ساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر ببادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که سوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد - آخر هیجدهم ربیع الثاني سال بیست و نه جلوس بموجب التماس حیات خان یکي از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای منزوي ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضي مذکورات در خلوت باید گفت و شاه را باخود گرفته بمکاني که مقرر نموده بودند برده تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید درهمان حالت معز الدین و رفیع القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یرای یکي

از پسران شاه خواست بارادهٔ باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود
برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
پادشاه زادهٔ محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم
محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان
یافت و در درشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که
نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه
وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد
بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي
تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي
و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که
نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کردهٔ او بود حالا که
می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
سلوک و سختی نمائي بعده که شکوهٔ نور النسا بیگم زباني خواجه
یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیرهٔ
بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

بادشاه روز بروز سختي زياده بکار ميرفت - گويند بعد از چند روز ازيد بشاه پيغام نمودند که اقرار بتقصير خود نموده استغفار نمايد تا از سر تقصيرات لاتعداد او گذريم شاه از قبول و اعتراف تقصيرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصيرم اما در ظاهر تقصيريکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نميبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازين جواب آتش غضب حضرت خلدمکان بيشتر از پيشتر شعلهور گرديده و حکم منع سرتراشي و ناخن گرفتن نموده از غذاي خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشيدن مانع آمدند و راني چترباني و ديگر زوجهاي شاه مغضوب که بي تقصير بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نوبد خواجهسراي معلي را که محرم راز نور النسا بيگم گفته مي شد فرمودند که مقيد ساخته خانهٔ او را ضبط نمايند و براي تحقيق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بيگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بسياست استفسار کردن نمودند هرچند او را بانواع زجروتوبيخ بند وديگر عقوبت سياست کردند سواي اظهار عقيدت و رسوخيت شاه و تدبيت نور النسا بيگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزديک بهلاک رسيد دست ازو بر داشتند و ميرزا شکرالله عموي نور النسا بيگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگويان ميانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسيده بود او را نيز بخفت مقيد ساختند و دو خواجه سراي ديگر شاه را نيزبقيد در آورده بعد تحقيقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند ٭

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محبوسي و خلاصي شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده مي پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزي از روز ها که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم مي نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند و چند نفر نامي دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هرچند مردم فوج پادشاهي جلادت بکاربردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و آنها لاشهاي خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز بار کمتر چنان شوخي بظهور مي آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي مي یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت روآورده بود بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندي یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي در تسخیر قلعه مي نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند -

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددي که از اندازهٔ قبول عقل بیرون است از بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاري عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاري ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه بود شبانه روز لاینقطع از درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاري آتشبازي و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب بادشاهي تلف نشدند و زخمي نگردیدند و بهادران فوج پادشاهي ترددنمایان بروزي کار مي آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندي از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشاني ثبات قدم ورزیده بودند کاري که در مدت یکسال صورت بستن محال مینمود در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانیدند و حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلدمکان رضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بر بالاي آن برده بمحاذي قلعه مهرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گراني و کمیابي غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال در تمام دکن از کمي باران بوقت برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربایی آن ملک است از گلري اطفال نباتات بر نیامده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشي و کمي باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر آباد اطراف اشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایات بادشاهي خطاب و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدرداني باو حکم فرمودند میرزا یار علي نظر برینکه از صدمات چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت امر از قبول آن پیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاچی را چه یارا که از فرمودهٔ ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقهٔ جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله ترددانی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و ضعت بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوهٔ صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علحده مطلوب گردد ٭

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصرهٔ حیدر آباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته مهه سالار
با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعیین تابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار نوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دو تن رونین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نرد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نمودند همینکه هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هردو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نموده

و چندی تفان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراده آنکه در رساندن خبر فتح دیگری بر و سبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشعوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند وحکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید ٭

٭ ابیات ٭

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقهقاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریک از طرزی
که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکی دوانده پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
چپر شکانتم این‌ست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ افتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به‌بینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن تبیع کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی یکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بجز فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازی پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند ٭

سخن را بود در تقارب قبول ٭ فعولن فعولن فعولن فعول
آله است الله و رحمن خدای ٭ مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار ٭ ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان ٭ که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن ٭ ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار ٭ چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد ٭ پر از مرده زیر و زبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای ٭ همه زخم خورده است در جنگگاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی ٭ همه شد ز آسیب گوله تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای ٭ خدا ز افت یان دارد نگاه
بعیر اشتر است و جرس چه درای ٭ غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدیگر سال و ماه
کران عود و بربط ترنم سرود * شکستہ این همه بسبب گناه
ولی سنج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو واه واه
چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار رسیده و درین زودي کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *

سابق اشاره بدین رفته بود که خلد مکان از قاضي شیخ الاسلام درباب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضي که از مدت شوق زیارت بیت الله در دل او راه یافته بود و بعد بعزل آمدن این مقال استعفای قضا نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضي عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزي بعرض رساند که ابو الحسن مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ که بمیان آمده هر روز جمعي از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه بتنقیح قضایا مشغول بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مسمی بشهر آشوب ساخته نوشته می شود *

✓ درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخواندم هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرهٔ پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینهٔ بفروشد
که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوائی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زگهریالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دیده شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلکنده بکن ایجاد طوفانی

یکي مي‌گفت بهر قرض دادن خلق‌کن یارب
یهودي هندوی نصرانئي گبري مسلماني
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است
بخاموشي ادا کردم سخن را نیست پایاني

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شده وبرای مردم لشکر واردو رحمت الهي بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوري ننماید و چادر و سراچه بنظر نمي آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غني و فقیر بود باقي همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهي رسید و محنت و سعي که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر مرحله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهاي حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوانهٔ شمشیرهای آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کارخانجات آلات ناری و خاکي که هریکي بحال خود درمانده و بفکر بلاي گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشي که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را مي گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار در جان عالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیغار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن فیلان مغربیت منظر
برلب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند || بالجمله جمعی که
باسیری در آمده بودند همه آنها را بقلعه برده نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
با از کمال وحشت خویش را باخته بعده که تفنگ بندوق به
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن در سه
روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ
غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیدهٔ غله
را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که
هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال براي پیغام زباني التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیادهٔ از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروري ز سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت آبادي بهمرساند بنده هرآنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده‌گاه میرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلي که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد د هر یورشي که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریقهٔ نذر قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجامي آرم که زیاده ازین خونریزي مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي نیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حضر آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان بنادر مع گرز برادران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرپاس بطول دو درعه و عرض یک درعه دوخته با گاو وسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انداخته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روز گار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال داشتند • • شعر •

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبري
چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
امر کار و قول گفت وفعل کرد واسم نام
رسم دادن از جهان رفت وگرفتن مانده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کزیاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان ومان کو تا کسی داند که اینها نیزهست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن وپوشیدن ما محض نام
عام وحول و حجه سال و اسبوع هفته شهرماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
ایلك از کلفت ندنم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه یکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غیث و غیم میغ
زرد و منتن تندو نا خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کارفرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
فراغ کار نقابان تیزدست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مثلثهٔ ناري که همراه از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمقد فرمودندکه اول آن جماعهٔ که درموچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعرهای رهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دلباخته خبریافته کنار برج و حصار مانند کنگرهٔ کوکنار فراهم آیند بعده درنقبها آتش زنند ازانکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چندروز بسعي و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاري سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیلهٔ آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدري باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پارهٔ جمع گردید و درانحالت صداي دار و گیر مدارزان قلعه‌گیر بلند گشت و جمعي بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشارهٔ آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پارهٔ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفة العین بیشتر از عملهٔ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی
بکار آمدند و معدودی چندازان طرف نیز نقد حیات درباختند اگرچه
بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و راه یورش
و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس روداد چنان
واویلای کشته شدن و زخمي گردیدن و دست و پا باختن مردم کاري
کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف
مردم پادشاهي پیش نظرهای مبارز پیشگان گرفت که مردم قلعه
فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان
چون بلای آسمان از بالا رسانده آتش جان باقی ماندگان مرحله و
عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند - بعد عرض حکم
تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعي بسیار که جمعي
از هردو طرف کشته و زخمي گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز
جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که
نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون
طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری برسر مردم
پادشاهي فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان براوج
سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا
موافقت مي نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض
جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و واویلا کنان مي گفتند
بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدرآباد آمده بودیم و
دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم
نمي دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع برباد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سر و پا شکسته مینالیدند که هرچند سر بسنگ و سنگ برسرمي زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از عقب حصار برآمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار که از سعي بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته بود رحل اقامت ورزند غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کفار بر روي کار آمد و دران زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشرگاه پر وحشت برپا گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ ترددد رستمانه بظهور آورد علاج شوخي آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعلهٔ زرگردید و حکم طلب سواری فرموده بافوج قاهرهٔ رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو بی باکانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشته بیورش پرداختند باوجود رسیدن گوله و پریدن دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز از آن پادشاه

عدو سال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره
اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان
تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده
بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و
وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل
مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد
کومک قلعگیان چتر ابر برسر داشته علم گرد و باد بر افراشته کوس
رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل
افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو
گرفت و از هرطرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش در آمد * نظم *
بر آمد یکی میغ از تیغ کوه * بغـرید غـریدن با شکـوه
بجنبش درآمد زمین و زمان * توگفتي بخواهد پریدن جهان
چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر
وزان سو بربن لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گوله بارید و سنگ
و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند
و آنها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ اسپان گذشت و قابوی تردد
نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ فلك اساس
بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را
غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای
اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه
برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند
و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که باچندین هزار جوال پر از خاک بخرچ مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان دد نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان بزوری کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن برجها بهم رسیده بود ساختند وبزبان حال میگفتند * مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار |

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ د پای رکاب‌کمی نیاورده در دریای لاوگی غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مردانه می نمودند لیکن فائده بزوری کار نمي آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان‌خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می‌نمود هرکه یک جوز گولهٔ باروق خورد فی الحال از خود رفت و هرکه تخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرسید و از هر برج که صدای قهقهٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زبر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوتی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری درجواب برآشفت

که نمی بینی دود باروت پردهٔ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی اورا گرفته و هوامی ریزش باران علاوهٔ آن گشته برج شکسته دعالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمي بينند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی ازروی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودي دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابله خانه جنگي کشید و بمرتبهٔ برهمزدند که مخالفان از مشاهدهٔ آن خنده کنان آفرین گفتند و مصلحان از هر گوشه و کنار دویده میانجي دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجاي خود آرام گرفت * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور ستان غازي باهمه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب هیوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواري فرمودند *

* بیت *

بطوس نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهي زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعي که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود بیش * رای همچو غنچه همه سر به پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده یا غنیم
یکی غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کچلک بر کف فیلبان می‌نمود * چو ماه نو از آسمان کبود

بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند در نگرفت دربی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه کچ وکاو نمودند فائده نه‌بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست‌گفتار برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن‌را پاک رفته فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند بلکه چون دران ترده بفیروز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و اختیار ترده تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چندروز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدرآباد بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز به پناه حصار دست و پای الحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلاي ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و سادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و فرزندان آنها مي نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو برجریدهٔ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا مي نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار
یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز
یکي را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقرهٔ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند ✱
چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهي دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از اعیان سوای عبد الرزاق لاري که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله خان پني افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن می کوشیدند و شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند آخر کار عبد الله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام دمساز و همراز گشته وعدهٔ انفتاح دروازه برروي لشکر پادشاهي بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاري فرمان و قول شش هزاري شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهي رفت از قبول ابا نمود بلکه آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روي بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجیده نمی دارد پاره نموده انداخت و زباني جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند و عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقي ست در جرگهٔ بیست و دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئي دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهري فرمودند زهي بدبخت لاري بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پراز خاک وخس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که ازقحط ووبا مرحله‌پیمای سفر آخرت مي گردیدند و در یورش و مرحلها بکار مي آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآساني طي نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازي کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان مي آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید ۞

ذکر سوانح سال سي و یک جلوس عالمگیر پادشاه
مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدهٔ شروع سال سي و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعي روح الله خان که بوساطت رنمست خان افغان پني برسل و پیغام با عبد الله خان پني نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهڑکي بود ساخت بمیان آمده پاسي از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان و صف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلادوی ترود یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم براه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهورذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه را نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رساند باوجود انه دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد یا ذره که با خورشید همسري نماید برفوج زد و از راه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خودش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم نقط بر چهرهٔ او رسید بعده که پوست پیشانی
پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه برچشم هم یک زخم کاری رسید
و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای
بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود
را بخون داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی
که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن
سال رسانید و او باتکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه
صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه
مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار
پایه برداشته بخانهٔ او رسانیدند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او
پرداختند این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
انتهای نمک حلالی آن بهادر شیر دبره انشاء الله تعالی بگزارش
خواهد آورد ٭

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر
خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته
با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده بر مسند
تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون
وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرموده
بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سروکار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کار بکارزار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید • نظم •

با تیر قضا سپر نجوید هشیار • بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم • با خیل حوادث چو بیفتند پیکار

تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان با یك دو کس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که میگویید اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او بار میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
بیرفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوي در دلم نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرا در مکافات بعضي اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده • نظم •

مر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواري طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بردروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذرانده - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت اورده بتسلي و دلاساي آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوك که درخور سلاطین خطا بخش جرم پذیر مي باشد نمودهٔ باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروري از خوراک و پوشاک و خوشبوئي که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خون خبر نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند - همینکه نظر صفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاری ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بحکم بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که حضرت خلدمکان بر سرگذشت جرأت و جلادت و انتهای شرط نمک حلالی او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدردانی حکم نمودند که دو جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بغور هر دو چشم او آفت برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستند که بمنصب سرفرازي یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعد که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدرداني جواب داد که هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رسانیدن مراسم نوکري متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسي که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست تن او پرورش یافته باشد نوکري عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدري اثر ملال برچهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتري بحادثهٔ تاراج رفت و قدري بتصرف متغلبان در آمده باقي را بدو بخشیدند تتمه ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامي یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسري دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد ( فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد ) گفته گذرانید پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن سرزبوم اگر بپردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای آنجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالای تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتی فوت گردید و بر تتبع اسم

بهاگ نگر پي برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانیدن اما درالسنهٔ عوام تاحال بیهاگ‌نگر شهرت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود وفرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش مي نمودند و ابو الحسن زیاده برسلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام‌گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر پادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم‌ساختند - بعدازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک ببرنج است اگرچهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک نبارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید *

القصه چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که ازمعمورهاي مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درایام‌محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده‌بود پادشاه آفاق گیر در ایامي که بمحاصرهٔ گلکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیدهٔ آن عهد مي برد براي تاخت

و تاراج و خرابیٔ ملک پریه نایک و تسخیر قلعهٔ سکر تعین فرمودند -
بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
معمورهای اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعهٔ مذکور
انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامی خود در امان
خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجی
بخانه زادخان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات
بادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همین سال
پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود
و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز
بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت و
مسجد بر بالای تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و
قلعه‌داری آنجا را بموجب حکم حضور بدکی از بنده های بادشاهی
مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
پریه چنانچه ببدی آفرینش درقوم کفار که از جمله مردارخواران
بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
عجب کریه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نیل
و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسانی مجسم گردیده اگرچه بعد
ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار
سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکی از امرای حضور برو می
افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن
زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد و کلمهٔ لاحول
بزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدر سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمناصب زیاده از حوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرموده نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت باقر و شکوه عالم ستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسودراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاونی و تعمیر عمارات و دلهای شکستهٔ مکدهٔ آنجا نمودند *

## ذکر سوانح سال سي و دوم جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و نود و نه هجري

بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملکانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشي نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعي که ازقلعه بشوخي برآمده دستگیر مي گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمد آن مدهوش بیهوده کوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود و خود

---

( 10 ) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده چندگاه با خود نگاه‌داشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای پادشاهي درآمد *

## ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش امروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه
مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان از و بظهور آمده بود ازان جمله
فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع
مبارک رسیده و سعادت خان بحضور معروض نداشت و بگناه
مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت
نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد(۱) سوار از منصب او کم و از خطاب
بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام
حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
اما نه عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ
زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
بجانبازی تمام سر بمهر نزد خود نگاهداشته بود و در ایام کم توجهی
پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
در گرفتن خوانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
می باشد بتحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن
متزلزل خاطر می بود چنانچه بربن مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچهٔ جواهر که
نقش مهر موم آن پیدا نیست و در اوراق سیاهه آن بمهر متصدیان

(۱) ن — در صدی دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بجواهرخانه مي‌سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد پروري فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و در دورش وکذار ما بازي کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکمي او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزند و بمنزل خطاب پای اعتراض می‌آئیم مدت باید که تا اصل اسم در السنه زبان‌زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم‌نمی دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند •

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بر وضع و اطوار او مدت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ‌منش نظر بر امانت ولي‌نعمت راضي نشد و اصلا تصرف و خیانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت درچنان ایام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - هر چند بسیاري از متصدي پیشهای این زمانه و

صاحب فرمان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي باز خواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان پدر دیانت و کم آزاري خلق الله است * بیت *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري از محض برای رضای خدا و عدم قصد ایذا و ترساندن حضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن * بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک

و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را برآنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسودهٔ سوانح بر احوال آنها اطلاع داردبزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار تغیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را برکفایت و گردواری مال پادشاه رجحان میداد ازجملهٔ نیکنامي احسان اوکه در بارهٔ رعایای مالگذار و زمیندارانِ صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیواني دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقي سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلي پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یک قلم معاف نمود - روزي بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلدمکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگري نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیهٔ مال ولی‌نعمت را برعایا و عمال که باقي دار بودند معاف می‌نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزي رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت پروانهای معافي جزیه را که امانت خان با دستآویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه سند معافي بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهزار دشواری برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهای واقعي بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید *

بعده میرزا یارعلي که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطای اضافهای پیاپي و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا مي نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت گیري و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جایي مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا مدتی میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امردي را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیوانی تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داده *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندیده و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئي و کلي دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ دوستي غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقي او که تجارت مي نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندیده

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه وجای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازي داشتند به نیکنامي و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهاي خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسرسربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامي و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بدبختی زبان زد گردیدند *

و از متصدیی پیشهای کم منصب عبد الوهاب استر ابادی که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهای حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز می‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

* درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام درا گرفت - و کار بجائی کشیدکه چون هریک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سپهٔ کاسهٔ مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخی حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر میسر می‌آمد - از مردم نامی که بوسیلهٔ اجل ناگهانی و با رخت هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد وانتها بهفت وهشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پاره تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یك هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهرتردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته که برابر موئي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بسلبهای سوائي ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زياده از آباي ملعون خويش بر افراشته بود تعين نمود از اتفاقات آن بد اصل از اصل مكان خود كه راهبري باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ كهيلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و ديگر بند و بست اطراف براهنمائي طالع واژگون كه از رسيدن افواج پادشاهي غافل بود بارادهٔ سير و غسل آب مان گنگا كه نزديک حد پرگنهٔ سنگمنير يک منزلی دريای شور واقع است در درهٔ كوهای قلب دشوار گذار كه كبكلس ديوان ناپاک آن سگ نابكار درانجا عمارت عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار والهزار احداث كرده بود باتفاق كبكلس و عيال و ساهو نام پسر بد مآل و جمعي از هوا خواهان ديگر و دوسه هزار سوار بی خبر از انديشهٔ شاهين قضا و قدر رسيده بعد فراغ غسل نظر برقاب مكان و راههای پرتعب سرا پا نشيب و فراز و تراكم اشجار خار دار درانجا توقف ورزيده بود ازانكه خلاف طريقهٔ پدر جفا كار بخوردن شراب و صحبت مه جبينان لاله رخسار رغبت تمام داشت بعيش پرداخت هر كارهاي بادپيمای تيز رفتار مقرب خان رسيده از غفلت او در شغل لهو و لعب كه خانه ويران كن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ قلع ريشهٔ آن شقي اللعين ملاحظهٔ جان خود و مكان قلب ننموده وستمانه كمر همت بسته از كولا پور كه بنگاه او بود تا مكان آن كافر بد مآل چهل و پنج كروه مسافت داشت با دو هزار سوار يكه تاز و هزار پيادهٔ تدرانداز جانباز انتخابي روان شد - باوجوديكه همراهان مانع آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند كه مابين راه چندين كتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل اندا کهاتهه و غیره درهاي قلب واقع شده اگر سي
چهل پیادهٔ بي یراق سرراه گرفته باندا ختن سنگ پره زند عبور
فوجهای کلان خیال محال است * آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد
جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ
غازیان علم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهاي آن سگ نابکار او را از رسیدن
فوج پادشاهي که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامي بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواري و هوچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شمار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجي که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهتهای نامي بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر بازوي او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت بانجي من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و کبکلس دستگیر گردید وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جستجوی که سراغ اورا یافتند دست و پاي لاحاصل زدن گرفت آخر چندکس از نا کسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سرپنجهٔ تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او که دریکي از قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پاي فیل سواري مقرب خان آوردند باوجودي که دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روي ماليده تغییر لباس داده بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردیده و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پاي اسپ بود شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضي را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعي را بر اسپ سوار نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بعزم و احتیاط سپاهانه برآورده روبدرگاه خودآورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسیده و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و درهمان روزها خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتي این مژده که غمزداي دل چندین لک هندو و مسلمان که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجر باغي طاغي بودند گردید و اثر فرحت جان فزاي روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادي نواخته مي گردید و هرجا گذر مي نمودند درو بام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا مي کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا می آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلائق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضای او در شکنجهٔ عذاب بود سوای چشم و زبان از قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بادای دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ چشم و زبان سنبهارا مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو پادشاه عالمگیر را با چندان فر و حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صوب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهای قلعجات را از نزد منصبداران طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده آنهارا در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي
حرفهاي ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
هرزه گوئی نسبت به بنده هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان
از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت نداده بقطع
شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول
امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
هردو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهای
آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای
مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای
مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ
بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال
بار نگاهدارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب
هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز
مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاهداشتن
و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن تمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان
چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر حضي عورات راکه مادرسنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسیده پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محررِ اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمي بود و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته دو سه فقره مي نگارد - که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت وهمه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر سکنهٔ آنجا نهایت تصدیع می گذرد سواي جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده برسرباولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درآنجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا براي آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام مید اد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف مازد بعده که نوبت راج بسنبهاي ناپاک رسید برسرهمان چبوترهٔ برباولي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پرکرده برسر گذاشته یکدست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت مي رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهري دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کردهٔ پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیک است آوردند و خود جزاي کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمده از هیچ پادشاهزادهٔ نامدار و امرای ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان می خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و دکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح ندادند دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهرحال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پرتلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاري هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواختند ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند *

درهمین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغي حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعي بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاري رسیده مدتي قلعه داري قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او درفن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجگده مقرر ساخته بودند دریندولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائي از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع در سه تولي سواي زنانه که باقي همه مستورات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و از نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراگنده گشته انتظار برآمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتي گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر دیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف وگرز بردار شدید رفته اورا روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه و ابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گردادن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندرسورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - في الجمله پادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت د وان

---

( 12 ) ن - کوتی گاون - کورة گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکی از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخی تمام پیش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد تضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بهطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم خنده جو و آوردن صلابت خان از خانه بد رباز سوار شده به تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکمی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند *

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو هلی عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغر خان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسیده مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم ماموربا وجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و درمسمار ساختن گدهی سنسنی(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاری ساخته نشد بنابران ازانکه از سابق بسبب بعضی اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزادهٔ محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبه‌دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخی و قیمتی که

---

(13) ن - سستی

بخواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند . دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بدعهای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند . ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکاربرذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه‌سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند . بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد . و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی ( 14 ) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و در عوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

( 14 ) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود سچلکاي عدم تقاضاي طلب من ابتداي ایام تنخواه زیادتي وقت محاسبه مبلغ کلي طلب منصبدار در سرکار پادشاهي برمي آمد لهذا هرچند منصبداران براى محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبهٔ منصبدار نمی دادند و درصورتیکه منصبداران بجوهر سعي و بهم رسانیدن مربي و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سرکار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاوني فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان برسر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و ارادهٔ صافي الضمیر او را در یابند روزي قلمدان باساز ضروري و همراه آن قلمتراش بدست یکي از خواجه سراي محرم براى پادشاه زاده فرستاده ازانکه کارد و حربهٔ خرد و کلان براى محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد را نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي مي تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید مي باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله مي نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرند و ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طا ظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر مي آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمي آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف مي نویسند و بمخرج الف نیز مي خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتدای اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و دران سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و کلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت
در قید سنبها می‌بود بعضی نامردان مرهته او را بجای پدر
و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده
بارادهٔ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود
خلعت و کرهٔ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدهٔ فوجها
کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت
و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی
اشارهٔ بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان
خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و
بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای ناب قلعها
ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری
و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کردهٔ خود میکوشند و برای
مسلمانان پورهٔ علیحده قرار دادهٔ مسلمانی را میان آنها بجای قاضی
سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذشته اند
اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافری نامراد در
تعلقهٔ آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای
نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقهٔ انگریز
بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها
موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که
مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت
می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر در دست محبوب تباه

گشته بدست آنها افتدشکار خود میدانند - وظلم عمدهٔ آنها این است
که اگر یکي از رعایای تعلقهٔ آن طائفهٔ بد کیش باجل خویش
وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال
او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانهٔ کلیساکه همه
جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام
ملت نصراني تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا
برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو
خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعهٔ
معمورهٔ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان
مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر بنادر و دیهات
سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده
کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعهٔ منبئي
تعلقهٔ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند
درپناه کوههاي عقب پرگنات بگلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن
آباد هفت هشت قلعهٔ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو
قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلهٔ قول
و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده
اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در
عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پاي دامن کوهها
را کشتکار می کنند واز جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می
کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلي محصول ازان بر
میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع کردهٔ آنها که مراد از نقرهٔ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه ریزه مسی است بنام بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی گذارند وزنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهی که تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رسانیدند و جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمده و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و بسي فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکپتان گووه تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي گیرد رسید ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا تردد‌ی که ازانها مي آید از هیچ قوم دیگر نمي آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روي دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائیم در صورتیکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه براي مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت ازانکه مبلغي تحف و هدایا براي خوشی و صاحب مداران حضور نیزفرستاده بودند مقربان پادشاهي خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکي و قلع ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سي سال فرمان رواي ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجاي او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غنا و دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک گلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هردو برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد / چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام در سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کام بخش را باتالیقي جملة الملک اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جملة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداري کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گروه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبد الرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر ارادهٔ وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهیری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودند او برحقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان بي بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم ۱ احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای باغهای پادشاهي که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمودکه باغات صوابجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گردد * بیت *

دیگران بکشند و ستمها بمانند * ظلمها بکنند و لعنتها بماند

باقي سخنهای او که باعث بیدینی و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست ریختن در حرم محرم شوهر خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقي اذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر کلان

عقد کند ر بیجاپوری درآورده بار در حبس همدم ساختند ودختر
دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی
از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت
خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشي که از امرای
مزاج گرفتهٔ موروثي گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میکوشید ردیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشي بود
و نیابت وزارت ضمیمهٔ ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان
را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشي مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر مامور گردید || درین سال بسبب شهرت خبر خلاصي
پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از ارادهٔ باطل
پادشاهزاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی
پادشاهي سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعد که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگي فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاهزاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت انزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت
نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان ست که
بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورہ
باید رسید وسواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لشکر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار مي آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که ازدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجدداً حکم بنام پادشاه زاده صادر شدکه جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دوصد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زباندان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلو دار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعدهٔ که پادشاه زاده همراه والاجاه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذرانند از روي عنایت بپادشاه زادهٔ مرحمت فرمودند
و چندکلمهٔ وعظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر بوابستهاي شما رسیده باشد و همه در کمال
مایوسي مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص
ساختن پادشاه زاده جاني بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاري پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروي همه آمد - نقل
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر مي شد
و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمي یافت وقت سوار شدن
باستقبال فرمان تا برمضمون اطلاع یابد چندان متزلزل خاطر مي
گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علي که داروغهٔ
ڈاک بود و بکمال دیانت واستغناء خدمات مرجوعه‌را سرانجام میداد
سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودندکه في الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند -
دریں ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع
تقصیري تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جملهٔ فضلاي متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت
اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر مي فرمودند
و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد مي نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که
عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض
هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما
درجواب خلاف هربارکه بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب
الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت
پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید
باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم
که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه
دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول
خدمت برنفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت
ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه
بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاري ارباب طلب ازحد
گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو
ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري
نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم
نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله
خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان
ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس
دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض
نمودن امریست واجب‌القبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي‌نعمت
است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروي خلق الله کشاده گردد
و در مثل گذراندن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد در هر دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزي ازروی
بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجر نمودند
که هردو بخشي آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند و در
ترده برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي که از سالها مي دویدند
مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ
تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدي از جد
وآبای توبه بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت
پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایت و قدر داني

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برسانند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

دریں ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بگردد و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه‌دار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد که خود را باعانت مرزبانان چنجی رسانده درگرد آوری فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روی داد پارهٔ بحر مراقبهٔ فکر فرو رفته بعده به بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعاین مزاولان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - دریں اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوری تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

## ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا باندلختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبویها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمدآباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزد عیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخلع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین فرمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادر گده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رساند و قلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغاز شوخی ودست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا گهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
کمر نمی بست و هر سمتی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
دل شیر مردان رزم آزما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
خان یکه‌تاز که از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته می شد و بشرح
و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از
جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن
دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را
رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو
نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بچنگ آن کافر گرفتار
آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
خان عرف حسینی بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ
ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیده
و چند روز نگاه داشته دو لک روپیه ازو و مبلغی از همراهان او گرفته
دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه
عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
بنگاله و غیرهٔ معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجائي رسيده بود که خلد مکان بإظهار حسن تردد انها مكرر
خان‌جهان بهادررا مطعون ساخته ازروي قدرداني زبان بتوصيف
شجاعت و تهوري هردو آشنا مي ساختند - در همان اوان بعرض
رسيد که مابين سرحد کرنا ٹک سنتا رابا جان‌نثار خان و تهور خان
و غيره که به تنبيه اشقيا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
زدو خوردي که بميان آمد جمعي از هردو طرف کشته و زخمي
گرديدند بمرتبهٔ‌هزيمت‌بفوج پادشاهي روی‌داد‌که‌تمام فوج و توپخانه
و بهير بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعي فراوان جان
بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را ميان مردها و زخميها که
در لاو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره يافتن غنيمت
دانست - هم چنان باکثر مردم عمدهٔ روشناس که دران فوج بودند
چشم زخم بدنامي مآل و آبرو بباد دادن رسيد و بسياری دستگير
گشتند و بعضي بحيل جان بدر بردند - بعده که‌اين‌خبر بعرض‌پادشاه
رسيد‌اگرچه نهايت بركدورت‌خاطر افزود اما در ظاهر برزبان‌آوردند که
اختيار بنده نيست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفيق بود از دربار
برگشته بديدن خان جهان بهادر رفت از انکه اين خبر نا خوش‌خيمه
بخيمه انتشار يافته بودخان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
مراد خان استفسار نمودکه حقيقت شوخي‌سنتا و تردد خانه‌زادان
كار طلب پادشاهي که بعرض رسيد چه فرمودند - محمد مراد خان
گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصير دارند
همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خبر‌در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوجکشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

## ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعد که پادشاهزاده محمد کام بخش و جمدة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام بنام علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کهی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل برسر مورچال ریخته دست برد نمایان برروی کار می آوردند و تزازل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که درانجا از ترددات فوج بادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز بیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلع بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زادهٔ محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاهزادهٔ که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ برزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلهٔ ا روز پادشاه زاده بمیان آورده علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر پادشاهي و سرراه را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از بادشاه زاده و جمدة الملك بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را برحقیقت و خبر سلامتي حضور اطلاع حاصل مي شد - و پیغامهای توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جمدة الملك و نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جمدة الملك و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر پادشاهي آماده گردیده بود سنتاي نابکار با بیست و پنج هزار سوار یکه تاز جنگي رسیده اطراف افواج پادشاهي را چنان فروگرفت که تزلزل عظیم در دل برنا و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج سنتاداده خود را به پناه جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بدمعاقب حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجاني ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتي مبلغی بدانها رسید قلعها را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جملة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منډي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین حیلها جهاز را یا غنیم دریا زنده دستگیر خواهم
نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر
جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز
رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز بادشاهي بسیار خرد بود و سیوم
و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا
گردید بعده که بتفاوت گوله رس نزدیک هم رسیدند توپ اول
دفعه از جهاز بادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید
و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و
تلف گشتند و در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج
سوائی که باصطلاح دریا نوردان دول جهاز نامند و مدار سلامت
روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز
اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز بادشاهي
رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن
نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند
و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز بادشاهي بود که اگر ناخدا
استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شر آنها بر مي آمدند اما بمجرد
اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز
میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیز هاي
ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه
چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می
نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه
زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي بکارد و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت ازروی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیهٔ سکهٔ انگریز که در منبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه اوراق سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندر سورت که نظر بر بندر بستن و استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کوش و شورش باکله پوشان سواي مادهٔ فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند بحسب ظاهر کماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریزمي کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجاکه نام منصب دار پادشاهی بررزی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز مذبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد مذبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ صحبت قدیم بابت حیدر آباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه بالار نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسیدکه بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریزکه دراصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمهٔ وکلامه نمایند

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار
قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پیش رفت جوانان خط
آغاز مطبوع بالباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دوطرف بنظر
در آمدند بازکه گامی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز
هم‌عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متریش
جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق
بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
سال خورد مقطع‌که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور
هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب
هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق حمله استاده یافتم بعد
ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظهار
خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس
اظهار اخلاص و صحبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله
آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این
فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوجودیکه شعاع
آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما ازکجا یقین شده که این کار
از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر
فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز
بودند و بر دست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
خود میگفتندکه این داغیست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت
خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
رفیق آنها بود و زبان هندي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن
خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
آنها جمعي ازان انگریزند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم
برداشته بقیه یاقوت خان درآمدند و بعضي خود از نزد ما جدا
شده بدان حبشي پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند
الحال نزد ڈینک‌مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي
آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و
تهمت آن برما مي بندند درجواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم
آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور و حیدرآباد وسنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیرهٔ منبي معلوم وگفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکهٔ پادشاه هندوستان را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیهٔ سکهٔ هند قلب و غش بسیار بر مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان مي آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم - دیگر ازین مقوله کلمه وکلام بسیار بمیان آمد پارهٔ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پاي رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرهٔ منبی که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد و از بیست لک روپیه مایهٔ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقي مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان میبرد سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت مي نمایند اگرچه مرهٹه

که قلعهٔ کهندیری و قلایه و کاسه و کثوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهای جنگی اطراف قلعه فراهم آورده بروی دریا بر وقت قابو دست اندازی می نمایند و هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما جرأت مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پیهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی بادشاه زادهٔ محمد کام بخش مع فوج بادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج‌هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیهٔ آن کافر بد نهاد مرخص نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیری که سنتا در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانهٔ آراسته داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسمخان و روح الله خان حائل گشته شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسمخان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران دیگر رساند از هرطرف صداي دار وگیر بلند گردید وآن روز تاغروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهي بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني براي آدم و چار پا میسر نیامد سرداران بالاي فیل وسپاه تمام شب جلوی اسپان بدست گرفته از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند همین که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق برآورد فوجهای مرهته ازاطراف شوخي آغاز نمودند ومحاربهٔ صعب رويداد و دران جنگ میرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعهٔ کثیراز مردم غیر مشهور بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهته بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گڈهی دندیری تعلقهٔ فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گڈهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گڈهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گڈهی روبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرساندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهته میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گڈهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالای دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بیچقلاش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگی برآشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یکماه
دران چار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده می خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گدهی باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیده نه قاسم خان برای همرهان مردم قامی که

بقیمت اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرده و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و بواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر نوبت گدهی رو باتمام آورد و کثافت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها دروجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار بر سر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط درآوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ وجه قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یافت رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت‌خان شتافت بتفاوت شانزده‌کروه بافوج اول‌که سنتا دران
فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد
نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار
بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت
رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت‌گذاشته فوج‌بادشاهی را طرف فوج
دویم‌کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا برای
سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین
فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته‌بودند همینکه
سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر
پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و
تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه
تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق
سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه
غنیم طرف کهرپه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج
بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور
فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور
برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی
که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معنی بعرض
رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي بادهٔ ایام جواني حرف اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه زاده وهمراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سر میزد - وسط ماه جمادي الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذرانده - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هندو نام کوکهٔ بادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هرپنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او باظهار بی تقصیري او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضي ساخته تابدر دولتخانه و لا آورد از انجا بسبب وسواسي و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را درمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده مي آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامي خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همرهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفي و خیمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشك ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید باز دیگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که اورا بیرون نگاهدارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا ازخود جدا نمی‌نمایم و یالا بند کمرخود را وا نموده دست خود واو را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام دلپذیر فائده نه بخشید بلکه زیادهٔ مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین‌خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از بادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمرخود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انکشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری ولابدی باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمسه از خدا درخواست می‌نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو بر نمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بنای خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطانی نداد تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضی القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائی بیغرض هم راضی نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی مینمود که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت ؛ * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتی داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بذو

پست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاه ندارند و زیاده ازین که بسبب سفارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا ده منجمله شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور ایام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زادها حکم پاینافی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقبضهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد ازان افغان پخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر ریشهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر بپادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بی منصب ساخته گرزبردار شدید براو سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگزیر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحه چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانهٔ بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته
برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف
منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او می
شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعی نمود که
شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که تا خجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بود که ازان بآسانی آیهٔ کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تاحال دیگری باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه ازروی بیدماغی بداروغهٔ کتب خانه فرمودند
که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

[illegible] قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عالم [illegible] آب محفوظ ماند *

[illegible] که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر [illegible] پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد [illegible] خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه [illegible] آن را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه [illegible] گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد [illegible] میگردید تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف [illegible] پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت [illegible] طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز [illegible] آن سنگ برکمر وا نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان [illegible] ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند [illegible] اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زمانی عقب [illegible] ایستاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ [illegible] طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم‌شاه پیچ و تاب بسیار [illegible] و نزدیک بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط [illegible] کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود [illegible] پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود [illegible] بر آبه بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت [illegible] و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند [illegible] شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم [illegible] خص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر اباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف کی می نمود
ملتان که فرقهٔ مشهور بلبچی بپای سه نقط هن شته با جمعی
فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب ب معقول گفته
در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع ب ند شریف
بندوبست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده مع ث و بعد
بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند * یان بعد

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساخ ار می
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست نمود که
مصلی ظاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک رسیدن
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند وی عفو
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماد ه نظر بر
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاض ل و روز
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باد خصت
رساند درجواب آن از روی بیدماغی فرمودند که اینقدر جاهل بود -
نیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعده در ش آیهٔ کلام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بع ه زاده
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - ک خان
امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدی بند شاه زاده
بود حاجی عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوا میتوان
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن فرمودند
مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی ه بدست
جواب داد که خوب نمی کنند - و مگر عرض نمود بود از ضرر

زیاد این عبد چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان
ملا عبد دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بد و
و بواسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو
میرانی با آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوای معتبر
انظر شاه اند - حاجي عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
اذا بن عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم مي آید - اولا طهارت
لحال عمري دست و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن
اظر شامل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
می برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان
نشنیدند مدید دران حوض وضو میفرمودند ❊

بعد درین سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
سر... واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه درباب کشته شدن
آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
ویان ثقه که دران لشکربودند شنیده شد چندکلمه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه
سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و درهمان
ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کوسگیان نامی صاحب
فوج بر آسوده بسبب غبار خاطري که دران روزها با پدر بهم رسانده
... فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

داشت و از جملهٔ متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان
رف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
می نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور برای نابکار با فوج بیست
پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
ظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بیاد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگر سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقهٔ
سلوک و سلامت روی مرعی میداشت سنتا برو تفوق می جست
لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - دهنا

هنونت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده پهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهاي نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعي کشته و زخمي گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودي سنتاي ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار بافرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعي نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بي ریو و رنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (15) نام که یکي از سرداران مرهته گفته مي شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت ازانکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

---

( 15 ) ن - ناکویا - ناکوما میدا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پر و بال گشته بر سر ناله رسیده غسل میذمود - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست هرکارهای که سرا و راهی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارکباد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال ابراه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر اورا در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند - و دریں ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خانجهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپایی اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشته به نیکنا به پایان رساند *

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن بطرف بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک می نمود دربارۀ بموجب شکوۀ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفاي منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدۀ شجاعت و نمک حلالي او در نوکري ابو الحسن از راه قدرداني بسيار ازو راضي بودند و همیشه در استمالت او کوشیده‌ترغیب طلب مردم لاری می نمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبدالرزاق‌خان پردازد - و اورا از ارادۀ مرکوزخاطر باز داود - عبدالرزاق خان راضي نگشت و دستك رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضي نگشته درحضور ماندند - و هیچ‌نوکر ابوالحسن در نوکري پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلۀ عمربپایان رساند *

## ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو[16] رخصت‌فرمودند - دریں اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهاي جهنمی که از قلعه جات ضلع

---

[16] ن - بیر گانو

راجگده برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهاي قلب پناه برده
مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و ذخیره رسانده هفت ماه
در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را براي
مصلحت طلبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینولا
از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که
سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین
بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای
هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه درجواب
فرمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد برصدق این
خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از
خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
بمزاج من نمي سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر
برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهنره که چهاونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بود ند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوهٔ هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کارخانجات پادشاه و پادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رسانیدند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواري خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کارخانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب‌اندازند تا آب رو به تنزل آورد - درآن حالت چهپری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادرگده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی نبود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات درانجا برده استداد کرده هرچند آن زمین را سه چهار جا کنده‌بدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفرآباد بعرض رسید که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه منزوری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخصت بدن او همه بحال و اثر سوختگی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بندر و بست باری و پای قلعهٔ راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکهٔ خیریت خان را که از نقد و جنس مبالغ کلی می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان می رساند - درین سال از روی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسی که زنان هنود و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مساح و مستعد بیرون نشسته
بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نموده
بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
بدستور هرشب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
برو اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده
بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او
نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
حبشي با مشعل وچوب دستي بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
نمودند و از بیرون دیگران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست
و تعذیب او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت
و خوب می دانست کهبا او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت
اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگری است لهذا به تسلي او
پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته
ازروي دلیری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
بدلاسا اقرار ازو کشیده برحقیقت سرکار آگاهي یافت - و نام جمعي

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت- اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکی از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیله از محل با زرینهٔ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند-

مخلص خان بخشي نبيرهٔ قوام الدين خان که بحليهٔ صلاح و تدين و کمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافته بجاي او روح الله خان را بخشي نمودند *

## ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و يک صد و نه هجري

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسيد که نيما سندهيا و دهنا و ديگر فا سرداران غنيم لئيم با فوج عظيم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با ديگر بندهاي پادشاهي برآمده در دفع شر مقهوران کوشيده تا سه شبان روز از بالاي فيل فرود نيامده ترددِ نمايان بر روي کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بيجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور براي دست اندازي صوبهٔ مالوه آواره گشتند و فيروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبيه واقعي نموده جمعي کثير از مقهوران علف تيغ و هدف تير و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرين ياد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسيد که مير علي نقي از نباير خليفه سلطان که با بادشاه ايران نيز نسبت قرابت قريبه دارد باميد بندگي درگاه آسمان جاه از ايران رسيده - حکم شد دوهزار روپيه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمايند و مهماندار از حضور تعين فرمودند - سيد حسن علي خان ولد سيد عبد الله خان باره که از خدمت فوجداري سلطان پور ندربار و غيره تغير شده فوجداري سهونئي هوشنگ آباد يافته آنجا رفته بود بعد انقضاي يکسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ ندربار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ ندربار رسیده بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علی خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم نااندیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداری خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداد و حسین علی خان تردد و حملهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهتّه را از پیش رو برداشت آخر کار نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین علي خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه دو سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت ترددی نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند دولک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهته عاید گردیده و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمده فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاری که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدردانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاري دیگري تا بقای عمر پابرو بسر نبود *

## ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهي و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاوني در اسلام پوري که مردم درانجا عمارات عالي و مکانهاي دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدهٔ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدة الملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادي نمایند که همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتي و تمام خلایق همراه کارخانجات پادشاهي دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي تبیله و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه که از بیرگانون ( 18 ) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

---

( 18 ) ن - بیدگانون - برگانون - پیرگانو - برگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای دشوار گذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابي بسیار بقصبه جات و معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیدار بخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پرناله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمده که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک
مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعدادای
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان
که کوچ واقع شد سه کروهی بسمت گدّه نزدیک تهانه مسوری نام
نزول و مقام فرمودند - تربیت خان‌را که میر آتش و صاحب اهتمام
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند
و قلعه نشینان از فرازِ کوه بسرِ دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي
پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش
گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
فرمودند که یراق همه‌را گرفته حضرت جائي بانها نرسانده بگذارند -
وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
خود گرفته چندان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که
نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح
بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و
اشیای دیگر بتصرف بنده های پادشاهي درآمد - و آن قلعه را
مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده
معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة‌الملک

مرحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لئي ( 19 ) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهار خان ( 20 ) با جمعي از بند هاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لئي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

## فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زیر چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته * بیت *

بالای سرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

( 19 ) ن - لبي - لبشي *

( 20 ) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندك تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صدای آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رسانیدند و از بالا و پایئن آتشبازیهای کهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هردم چندین هزار مستانه وار سرقدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چارپا رسیده و نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رهد شوخي می نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کلا بیشتر بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلک پایه بارتفاع بیست و چهار ذرع مقابل کوه برپا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لك و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماولیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان پایه و جامهای جرمیی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي وغیرة بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و تابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از
باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمی دادند یورش بهادران صورت
نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و میا رز پیشگان
کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثانی نداشت مامور
گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری
نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز
تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکی نشاندند که بر
وقت کار زار ازانها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبهٔ که
مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه دادهٔ آن هردو
طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده
بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای
جان نثار بسرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
چند هزار پیادهٔ غزی (21) و کرناٹکی نیز رفیق گردیدند در پای
کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت تردد
و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب
چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ
بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

---

( 21 ) ن - عنبری

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهم رسانده مردانه قدم پیش نهادند - درهمان حالت باروت حفر دویم را آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود برسر بندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت - و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند در چشم برهم زدن زیر سنگ ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل و کفن و دفن بالای همخوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطرق ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد - بذوق‌وشوقِ تمام فریاد برآوردند که عرصهٔ تردد خالی است بهادران جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از صدای آنها محصوران خبر یافته برسر آنها رسیدند و کمک نرسیده همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد پردلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوي شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب برسر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبري سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز غنیم
لیئم بر شما دست بردی ننموده جمعي که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهاي درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاري آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان دربدن دارید بکوشید - و بسرافرازخان دکهني حکم شد که باهمراهان
سرباز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعي
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چندان بهادران کارطلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که * بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهر چه سازی و چرا می شکنی

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کنج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را می شناخت بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مجر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه می زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

درهمین آوان منهیان خبر رسانیدند که رانایي مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعي بماوای اصلي خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمي خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهي زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبها که رانا برادر اورا موجود نمي دانستند و مي گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد - الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهتهٔ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندو بست مرهتهٔ

گردیده سال بسال برمحل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلی بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی صلاح قلعه دار برآمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشود کلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلي را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بنده‌های پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعدهٔ که برهنمان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهاي فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یورشهائي که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن مي کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد وجانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه ازباریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالهها کهی نمي رسید بر فوج پادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گراني و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی می فروختند کسي

بجوی نمی خرید - و اگر همه قطرهٔ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درکاستن از اسپ و بار بردار سوای نام نمانده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب وهوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمی سازد نام ونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابهٔ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخواه باقی نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند بر داشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند و نامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس ( ؟ ) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها برآنها گران باری می نمود میان دره‌ها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیرباد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هرکرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهي می نمود * بیت *

چه دریا سایهٔ قهر الٰهی * ازو در رعشه از مه تا بماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعان شدن گرز بردارها که زبردستان بر زیردستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روزیکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمي و غرق نگردیدند - ترک تازخان و دیگر مغلان توران دو کشتی بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر تفکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند ومضمون این بیت بگوش پند نیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است

گر همه عیسي است در فکر خر و بار خود است

و بسیاري از جان سیر آمده‌ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بي بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و باراني که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضي ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشاني حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبه‌داري اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بنده‌های بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاهداشته ششماهه پیشگی از خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانی پر از سبزه و گاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از ارزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت

* بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود بادشاه عالمگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پروسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعی که مدهوش بادهٔ عشرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هرطرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامی اسباب وسرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیئم برآن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی‌آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدار القرار جاودانی شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهرهٔ مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بسزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پورنگده که بقلعهٔ پرناله چسپیده بودکنارد، یا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دوین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافت گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند ٭

## ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسیده مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او می شد و بهپسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر برینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند و غرور قدم خدمت و ترددداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این کم خدمتی روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ پادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد
سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده
بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقهٔ
فوجداری نائب گذاشته خودرا با جمعی که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی
درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و
متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب
مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون
آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر
فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چندان حق نمک و عنایات بی‌پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسر برده باشد در چنین وقتی
که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولیت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریاي مست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در مي آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود مي دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور مي نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسري شش ماهه نقد پیشگي داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضي شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پيغام تهديد آميز منع
نوکري اختيار نمودن مي نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعي
بسيار قريب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدايت الله نام را
که سابق بخشي شاگرد پيشهٔ شجاعت خان بود اميد وار ساخت
که بعد رسيدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان ديگر
ملازمت نمايد بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر
خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ايام شروع محاصرهٔ
پرناله بحضور رسيدند و بعرض رسانيدکه هر دو بر سر چوکی رسيده اند
محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغير
رخت بدن نمايد بتاکيد طلبيده وقت ملازمت مورد عنايات ساخته
مع متعينه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه
محمد مراد خان آمده بود اورا نيز بعطای اضافه سرافرازی بخشيدند
بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ
گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که
نظر علی خان را گرز بردار نياورده همچشمي محمد مراد خان
آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد
خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي يابند تصديق
آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصديق بعرض مکرر رسد و
بخشيان را دران دخل نباشد چنانچه هدايت الله را که سر مثل
نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوارنمودند - درين ضمن بالتماس
روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علی خان و ديگر متعينهٔ
صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسيده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد
مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جاي
دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضاي چند
روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که
محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمنصب سرافرازي
یافته‌اند همه از قوم اردال و بازاري احمد آباد و نوکران خانه‌زادان
موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و
بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد
که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای
محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند
این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بندههای قدیم
پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ
شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و
همین خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون
محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل
نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت
خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست
نوشته‌گواه صدق قول‌او این‌است که بوقت گذراندن مثل اول‌بخشي
پاجیان پاجي سارا سر مثل‌کرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان
و امرازادههای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي
رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدي تا پانصدي سرافرازي یافته بودند همه‌را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی‌نمود وعدهٔ سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید ۰

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده‌که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه‌کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند ـ چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد میرآتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جانبازی بر روی کار آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو معمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباری غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان درپیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد ردیمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رسانده بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کردهٔ آن پادشاه قدر افزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هرکارهها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمد مراد خان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کارطلب بودند و درهمان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاهزاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کذار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریده‌ئی پیش انداخته خواستندکه بالا برند محمد جوان پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند و از بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکي از خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین درلشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمي کشود عداوت بهم رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده
شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند
که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده
نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب
مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه
شقهٔ بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مور چال
بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند -
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغهٔ کوه آمده پیغام
بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی بیجا نموده مارا
برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادی که توقع دارید بعمل
آمدن متعذر اگر شما بذات خود وهمرهان خود مورچال قائم می توانند
نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته
فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز
بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل
مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط
چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود
آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان
پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان
مصحوب محرم خاص پیغام دادندکه شما راضی اید که ما تعینات
شما باشیم و ترود تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد
آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خان مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین بادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد بادشاه ازروی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده نیامده اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوران کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که ترددت بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده درت بهم فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته که ازخان زمان شنام و

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال
بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتندکه در مقابل آن خدمت قدردانی
و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي یکي
از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون
احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای
خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائي رسد بتو که گمان کمال
راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدهٔ و به تربیت خان
براي یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او درجواب التماس نمود
که مصالح قلعه گیري و یورش موجود است و بمحمد مراد خان
که از وي سعي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز
یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه
ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین
نزاع هم‌چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم برآورده بود
امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد
مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت
باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید *

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر
بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط
جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ
شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش داز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغهٔکوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد ترددِ بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعي رسل و رسائل بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبلغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذي الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي درآمد و قلعهٔ پرناله را مسمی به بني شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سربفلک کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبود که طناب او آن روز ازباد تند گسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان پي آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بيحجاب در جامه نمي گنجیدند ۰

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که براي آرام سپاه علف زار بسیار و آرزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادری سرافرازي بخشیدنه و فرمودند که براي تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیرنبرد خودرا بآن طرف رسانده بسیاري ازکفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و برکمر گاه هرچهار قلعهٔ که دران ضاع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه برروي کار آورد و جمعي کثیر را طعمهٔ تیغ و تیرو سنان ساخته و اسیران و مواشی بسیاربدست آورده بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمدآمد رایت ظفرآیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه گانون باردهٔ چهاونی مضرب خیام واقع شد قلعهٔ پارس گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان براي تسخیر قلعهٔ چندن مندن مع فوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعها بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعهٔ کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصد تسخیر قلعهٔ کهلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیعات و کساله که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانیا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای تنبیه مفسدان طرف کوکا مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند مي کوشید و هم در خدمت ماموره مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - عمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و ديگر بهادران رزم جوي كارزار ديده را مورد عنايات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته براى محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حميد الدين خان بطريق قراولان داخل دره شدند ازانكه مكاني را كه فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن ديده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود كافران تيره روزگار شورش آورده آن مكان را متصرف شده ديوار درانجا كشيده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهتّه باستقبال لشكر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلك كشيده و پارچهٔ سنگهاي كوه شكوه بزدن گولهٔ بندوق ولغزاندن سنگهاي فيل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر باديگر بهادران شعله خوتردد نمايان نموده بدفع اعدا كوشيده سينها سپر ساخته بضرب شمشير آبدار بسياري را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهي بكار آمدند آخر چنان كار برسر آن كفاربدكردار تنگ ساختند كه راه فرار يافته خودرا از بالاي كريوها انداخته بجهنم واصل گرديدند و جمعي كثير را كه دستگير ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي كوه سرنگون نمودند و دران روز كه تمام روز شمشير بهادران از خون ريختن دمي نياسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمايان و تردد رستمانه بظهور آمد

* بيت *

بروز وغا آن يل زور مند * بچك چاك شمشير و خم كمند
زدشمن بسي كشت و آورد بند * خدا دادش اين دست و نام بلند

بعد عرض اين فتح نمايان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطاي علم و خنجر مرصع و حميد الدين خان را كتار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندي بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادري او موافق پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردیده و بدواندن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن می کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کارنامه برروی کار بزور بازو و تدابیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه بر مورچلها تاخته سر و دست آنهارا بریده می آورد پوست سر آنهارا پرازکاه نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جائي که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که بررستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کساله بر خلق گذشت و از غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چارپاها و آدم از بالای کوهها بمغاک افتادند و زیر دست
و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج
مرهتها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سر از تن و یراق و رخت
از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک
مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده
بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف
بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که
بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف
متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار
نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق
گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر
جان بسلامت برآورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه
رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را
نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیا سر راه آن طرف
که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران
قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند
که درآنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران
برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید / همچنان محمد امین خان
را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج
متعلقه زیرگهات انبا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه
بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد
خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین خان تردد های نمایان برروی کار آورده شریک کافر کشي گردید *

کلمهٔ چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار مي نمودند و از بالاي قلعه متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا مي بارید اما فتح الله خان چنان سعي و تردد در گرد آوري مصالح و استادان چابکدستمي نمود و زربجاي خرمهره مي پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند و اره بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي اسمان پایهٔ دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد منی باکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده
بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده
آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتح الله
خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر
او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند
گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون
حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت
سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست
از کجاوه بر نداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او
رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی
خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث
شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده
که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین
باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -
گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
جلادت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بینی بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل می افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمهٔ که خلاف مرضی بادشاه ازو بظهور آمده بود *مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازانکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هرانسان کامل العقل که سال عمراو بخانهٔ هشتاد و نود رسید درعقل او خلل تمام راه می یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی کثیر از غنیم لیئم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریخته ازدو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره‌بختان رسانده چندی را بدست خود زیرتیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز دوهزار پیادهٔ کومکی بابت سیدی یاقوت خان که با مصالح قلعه گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار بخت را از بنی شاه درگ طلب حضور نمودند - تردد محمد امین خان از کافرکشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ درصد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل و فرمان آمدن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مرتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلنا و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بهای رستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمي از تردد و سعي نمی آسود اما از زیاده سري او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمي پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه چیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم بادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباري چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدي هزار سوار بود باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سرافرازي یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشي سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روي اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدي سرافرازي یافته بود و ازو درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت مدبحری کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کڑک بجلي و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریوني برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعي داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعي
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست و پا باخته برهمنهاي
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت براي پیغام عفو تقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبي او
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمي‌داد آخر کار بقول
مشهور شاه‌زاده و امرایي صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

محرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم
و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها
اندرون قلعه نبايد خود قلعه دار آمده نشان بدست خويش گرفته
با ساز و صداي نقاره بالاي قلعه برده شب امان خواسته‌ازخجالت
باعيال و مالي که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود
که جمع کثير از غنيم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه
رحيم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگرديد و از قلعه برآمده راه
ويرانهاي خود گرفتند و صداي شاديانهٔ فتح بلند آوازه گرديد از
جملهٔ تاريخهاي صاحب طبعان که بعرض رسيد ( فتح شد قلعهٔ
کهيلنا ) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام‌الله که آيهٔ کريمهٔ الحمدلله
الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض
گرديد قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و
اقسام‌اشجار پر از خار و انواع‌مارهاي‌زهردار دران درهاي‌دشوار گذار
آنقدر دامنگير خلق گرديده بود که رخت سالم بربدن احدی نماند
اما بقول حافظ شيراز * مصرع *

عيب می جمله بگفتي هنرش نيز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمين چندين قسم سبزه زمردين
فام و اقسام گل خوشبو و رنگين که تا نظر کار ميکرد تختهاي گل
مهندي قسم اول هزاره و عباسي الوان در مدچشم جلوه گر بود و
انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجيل که از
اندازهٔ شمار و قياس زياده توان گفت و الايچي و قهوه و عاقرقره و
صندل سرخ و سفيد و ملاگير بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت‌که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدهٔ لشکر ذخیرها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندیده است کس

همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه به اندرون و به عمارت واقع شده * بیت *

وز بیرون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یک لک روپیه انعام نموده برای چهاونی و آرام لشکر طرف راهی باغ رخصت فرمودند و حمیدالدین خان را دو صد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاری پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعیناتی کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضلع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد درآمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری وخبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر
قلعجات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار
رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد
و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه
بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به‌تعیین مبلغ میرساندند اکثر
چنان می شد که حضرت خلد‌مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاده
بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری
بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا
مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان
سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و
مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگراني غله و اختلاف
هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام
بقصد سمت بیر گانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت
بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه
دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب
نالها و سیلاب کوههای سرشارولا و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ
فرو میرفت گذشته و در دکن قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل
و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید
تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در
ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع
شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ
آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چیقلش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند
در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند
اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غني و
و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان
گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در
تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر
می آمد والا درمیان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسالة قطع راه
پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تا پاجي
و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست
گرفته اسباب ضروري بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه
آمیز از زبان بر آورده مرحله پیما بودند و جمعي که ازان کم ظرف بودند
هرزه و فحش و کفر گویان میرفتند تا بر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان
آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواري و بار بردار
چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهي و امرای نامي
سوای فیلان و فقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان
ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر ناله
مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات
و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید
بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که
بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا
برهنه اکثر با زیورهاي گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و
عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفي بلكه زدور ميدادند از بسكه بسيار هجوم مي آوردند هر كه اجل
او دامنگير مي گرديد بالاي فيل نارسيده سر بآب فرو برده غرق
بحر فنا ميگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گرديد و نام
و نشان خوردني پيدا نبود و هريكي را بجز غم عدم عبور
وابستهها اصلا جنس خوردني ميسر نمي آمد - جمدة الملك
اميرالامرا با خيمهٔ بسيار مختصر بتصديع تمام از آب گذشته هرچند
خواستند كه جاي خشك خيمه زدن ميسر آيد بهم نرسيد چون
ناچار راوتي كه در لا و كل برپا نموده بودند و ميخها خوب قائم
نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالاي سر
جمدة الملك افتاد كه آخر تمام شب فراشان طنابهاي خيمه
را بدست گرفته ايستاده بودند و چيزي پختن و خوردن دست بهم
نداد بدين تصديع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برين قياس
بايد نمود - بسياري از كارخانجات پادشاهي كه چند روز در لا و كل
افتاده بود حركت دادن آن بر فراشان دشوار گرديد تا بگذرانيدن از
آب چه رسد حكم شد كه حيات خان كه قلعهدار سخرلنا مقرر شده
رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنكه همان نالهٔ
آدم خوار فيل رباي مردم آزار كه دهان را بفروبردن آدم و چارپا
كشاده و دمي نمي آسود و بهيچ وجه سيري نداشت دو بار عبور
نمودن ضرور گرديد و جاندار بيشمار غرق بحر فنا گرديد و كار بجائي
رسيد كه فيلبانان در طلب حق السعي گذرانيدن از ناله بجز اشرفي
نام روپيه بر زبان آنها جاري نمي گرديد - هر كه بزور بازو و شناوري
و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حيات

دوباره یافتن از فضل الهي دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار نالہ ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمهٔ تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند * بیت *

تا چند ز مفلسي خود ناله کنیم

زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای قطرات رحمت حق ابر قهر الهي دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ غفلت و خود کامي و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار نمی گردید القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سوای آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع سرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سو تدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت یکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از ذالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جانیافتندکه زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدارعزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بنی شاه درک رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشي باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقی عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان دریوزه کنان می آمدند از ضرر آدم و جانور موذی محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش مردم اردوی هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازهٔ زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه‌کروه درشانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک‌کروه بدریا مانده حالتی بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلی دلباختگان می دادند * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که‌دریا دریا خون بجای‌آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتي معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتي طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله برسر مردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - واز لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتي حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهاي خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابي چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز براي تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادرگده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم دردلهاي رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سیزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالاي کوه چون بلاي ناگهاني رسیده دست بردهاي نمایان مي نمودند و هر روز جمعي کشته و و شهید مي گردیدند و بهادران تردد نمایان برروي کار مي آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجري مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کندانه

کوتاهي سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغي قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام برشگال درراه پونا و مقامات حوالي قصبهٔ مذکور که از جملهٔ مکانهاي آباد کردهٔ سیواي جهنمي گفته مي شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلي چنانچه بگذارش آمده رسیده بود براي آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محي الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن راني منوهرپوري بود و زیاده برده سال تمتع زندگاني عارض نیافته باجل طبعي مرحله پیماي جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحي آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بسرخی زد و در دو سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاری بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت آرزانی و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارادهٔ تسخیر قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافربانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع وکسالهٔ آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جاده دران پیدا نبود سوای مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا ارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور مانده بسبب مقام چند گاه بامید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداری در شان همان پارچهٔ کوه گفته

* بیت *

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر
بسزاولی مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند
آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات
دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار
بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه
و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه
بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تیرپرتاب راه طی
می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته
بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
افتادند و طعمهٔ وحوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت
راه که بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی
بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -
اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبی به پیمایش آمده
بود محاصرهٔ واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیری کمرهمت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگده پیوسته بود که سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن برای چندین روز ها میکوشید محصوران هرسه کوه در زدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن غله بالای قلعه کمی ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا برآمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود برسر دروازهٔ آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق برآورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند (حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینهٔ او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند) و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانی و کمیابی غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و کاه روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا راجپوری که بندر و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهی نمی پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجرای راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهای خرد و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ می کوشید که هرکه دران ضلع و مکان برفتند رسیده میدانند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهای پادشاهی نبود اما ازانکه سیدی خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش
حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال
وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری
بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن
غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این
ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و درهمان ایام خبر
فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور
بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و
جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان
آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
قلعه‌داری راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند
بادشاه نیز بغور وتقاضای مصلحت وا رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند (چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقی بضبط سرکار در آوردند *)

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدوما چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بندهای عاصی قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر. تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبادی معمور های خود و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مندسور وصوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلدمکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابي خان و مان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود مغصوبان تارا باثي بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته به‌بندوبست کمایش‌دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد مي نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهي صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغهٔ صوبه‌دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با هفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معمورة پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهار برابر راهداري نوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و نوجدار گشته راه جاري نماید - درهرصوبه یک‌دو گدهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي‌آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران
کفار گدهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي
در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و
پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه
خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و
قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا
گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات
قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي
که دران ایام قلعه گیري که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهته
نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاري و آب
نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ
احمدآباد بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه
پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت
بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمدآباد فرستاده بود درین
ضمن فوج غنیم لئیم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح
بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند
بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمدآباد و بندر سورت
واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد
باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ
خان و نظرعلی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان
فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمدآباد که
قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدهمال از آب نربدا عبور نموده کذار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده فرود آمد ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتری بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدلی و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایمکمرها وا نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضی بخواب رفتند وجمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که درانوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خودرا

ازیکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده

خواست جان بدر برد چون بسیار تشنهٔ آب بود و غنیم تمام فوج

پادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب

اختیار بناي قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران

عمدهٔ راني مشتمل برطلب حضور صادرگردد بعده که نزدیک اردوي

معلی برسند راجهرا ساهو - درخدمت پادشاه زاده محمد کام بخش

داده چهار پنج کروهي لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه

ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را

ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز

ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان

بنام ذا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق

مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بیني و روباه بازی

آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با

چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر

راجه ساهورا با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیماني

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند

و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده سرراه

گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم

کفار از اقبال بادشاهي بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ

کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید *

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بلنی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگده واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دو کروه بپای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردي خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کردة بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست ذرع مورچال پیش بردة و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید وبحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدي دو صد سوار فرمودند - و در ایام کم تردد زیاده که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر پادشاه کشورستان در محاصرهٔ و تسخیر این قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماواله که در فن قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با صر بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان هم دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پنج نفر مسلح بچستي وچابکي با یک نفیر قواز خودرا بهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء اللهخان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هردو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صدای نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضی که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسیده بقصد چهارنیی حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبدر که در تصرف مردم پادشاهي وملک نوآباد نواح گلشن آباد بود نمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات تهیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات افواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالي
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پدم
نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ
باز گشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق
احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک
فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمور های مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ
ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت
ودر عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمینداران
مالگذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزوني
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهورگشت و با غنیم ایندم

مقرري دکن همداستان گردید و چگنا ( 22 ) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به منصب سرفرازی یافته سند زمینداري آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را براي تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده ملازمت پادشاه‌زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطائف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام بادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطاني رهائي یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقهٔ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با لشکر گران براي استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازي الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونا و چهاولي سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعهٔ غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

( 22 ) ن - چکیا

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنکیرا بر آوردند *

## ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح واکنگیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا بدو نمیرسید طلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - درهمان زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یك کروه مضرب خیام حکم نموده بهادران کارطلب را سرگرم تردد جانفشاني وکافر کشي ساختند وآن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مرهتهٔ رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعي از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیان می آمد و از هردو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزي وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر مي نمودند بر پشتهٔ که بلال تیکري شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار ان معمورة بود جلو ریز رسیده جمعي از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - ودرین ضمن شورة بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار بر آمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهي فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما ماندة بررري

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق سذان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که مکانی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینته گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه ڈهیڑان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بمردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال ٹیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال ٹیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ
دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال
گوله و اقسام آتشبازي و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائي رسد و آثار
فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاري گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن
فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه تا سردار نامی
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت
نه‌هزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج
پادشاهي مي پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح
گشتهٔ دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآرند و هم منت و احسان
کمک بران کافر بگذارند خود را رسانده از یکطرف فوج سنگین آنها
مقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده بغلبهٔ تمام‌نمودند - درین حال
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرگ و ژالهٔ بلا می رسید
سرداران پادشاهي را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران وائي بآن تیره روزگار
پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر
مقابل افواج بحر امواج پادشاهي دست و پا زیقم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثي خود بعجز و فرمان برداري نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ نخوت گفتهٔ آنهارا بگوش ننموده مبلغي نقد وجنس ماکولات ومشروبات بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامردان خرچ مقرري قرارداده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهتّه گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخي آغاز مي نمودند جمعی کشته و زخمي میگردیدند و روز بروز برفوج مرهتّه مي افزود و بسیاري از بندهای پادشاهي نیز بکار مي آمدند و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاري تمهید و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیري که بوسیلهٔ دست فروشي و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمي آمد و رفت بهمرسانده و از فوج پادشاهي اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغني آن التماس را نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکي و مالی قلمرو هندوستان نزد او مي باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده سرا گرفته بردند و آن بیدر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خلق

پادشاهید فرستاده هدایت‌کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت
پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضاي وقت
و غلبهٔ کفار بد کردار بحکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ
التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنگر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطاي خلعت و اسپ و جواهر و منصب
سرافرازي یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روي
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافي را که دران ایام
بي منصب و معزولي بود و کشمیري مذکور مبلغ ازو که سوداي
نقد و جنس مدام باو مي نمود طلب داشته قلعه‌دار و اکنکیرا
بشرط آنکه تا خالي نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهي اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد
نمایند ـ اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنگر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطاي خلعت
و اسپ و جواهر و منصب سرافرازي یافته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهي و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه
فردا ساعت ملاقات برپا است که بعد ازان بدستگیري قلعه دار
ملازمت نماید گذرانند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صداي
شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت‌کیش بریں حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازي يافت وبعبد الغني كشميري در دلالي تقديم اين خدمت منصب سه صدي مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را بلشکر مرهتّه رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاري و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطرجمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالي مي نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقي مال و عیال از قلعه برائم پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم سنکر را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار دنایه ثاني بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد و رفت بر روی مردم پادشاهي بسته محتشم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله و بردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی
بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سلوک
مرعی داشتند - درین اوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج
رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
باز آغاز شوخی نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت
ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
کم حوصله بیدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس
برهم سائیده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهی
تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چنین نجس ترین قوم مردار
خوار چنان پادشاه سراپا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - و شوخی
مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده
بود روز بروز زیاده میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ و داود خان پنی صاحب مدار تسخیر چنجی و
جمشید خان بیجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت
بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری
از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط
مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کدار
زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پیشها
رسیده سر سواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایت
طرفین بمیان آید نظر بر ینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان و سلطان حسن مورچال بسته مي پرداز در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته سر عنان طرف اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان برروی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن زمرهٔ بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگی آب فوج ظفر موج بران
شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگرها و چوبهای عمارت
و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید
و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده
مورچال خود زیر حصار رسانیدند - روزي که یورش کوه نجردان قرار
یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و
آرزوی شهادت که وقت تردد محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در
دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان
گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند
و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب
دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر
از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهای صف ربا
نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری
از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای
توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو
آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب
برپا گردید و جمعي از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

وکفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که
بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمده و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته فوسه هزار بند و قیچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوری که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف که برای گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج موهته رسانیدند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان و منصور خان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری ازان جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهی بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه می گردید درآنجا یافتند . چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهی درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهاي اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشاني بتقدیم رسانده بودند هر کدام بعطاي اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف الله خان میر تزک که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بروایتي چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتداء مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن براي تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشش و طلایه نیز ترددات ازانها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند و قلعهٔ و انکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بناي مسجد درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده براي بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید - و جا بجا حکام فهمیده کار براي ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین نمودند - و ذوالفقار خان را براي تنبیه و تادیب بعضي زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلي از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیغوري قلعه دار و حیله پردازي غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان براي تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند ه

درین آوان عارضهٔ بدنی بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هرچند هر روز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبر های نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داری او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی داود به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذرانیدن فرمودند ●

## ذکر سوانح سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و ادای صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگردیدند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

( اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیوای جهنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سرافرازی بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرموده که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضای بیست و دو سال بهم عنانی نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خاص مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت‌جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام‌حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هواي احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شدکه ماهم‌درایام‌انحراف مزاج‌اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسیدکه هواي‌همه‌جا بانسان سازگار است‌مگرهوای‌نفس اماره بعده که محمداعظم‌شاه مکرر معروض داشت‌صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه‌زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن‌خود عرضه داشت نموده طوعا و کرها طلب حضور فرمودندو بطریق‌استعجال‌طي‌مسافت راه دورنموده اواخرماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت‌گردید - صوبهٔ احمدآباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگاله بود مقرر فرمودند ونظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم‌صادرشد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمداباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالی از غرائب نیست چند سطری ازان می‌نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصا ورداي مشائخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و مامورم برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفی و قدری پرسیده او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ
طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد واو آن
اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود
که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را بعجالهٔ
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصداي بوق و روشني
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدن درو طلب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را
حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامي
تاهزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ
آنها نمایید و یکدام ندهید بتسلي صاحب خانهٔ مي پرداخت
و هر لحظه بر سماجت رواج مي افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید
طلای غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده
آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق
صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
است و درین مابین هرچند به و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر
لباس می‌نمود او بلباس بی‌طمعی التماس اورد می‌نمود - و در
هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که
عقل در غور آن حیران بود بجلوهٔ ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم‌خان
یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان
می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود باخر
رسید وفرمودکه دیگی که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف
جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ
گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویهٔ
عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال
بالای همچیده سر اورا بگل حکمت گرفته گودال کنده زغال بسیار
مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب
و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطرار هرجا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادهها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد وقصهٔ سربسته باوجود احتیاط اخفا برملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری عیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشایی که دیدم باو بخشیدم برد *

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت و وجودی برادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ مي پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار چند مدت صوبه‌دار بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعي و غیر وقوعي خاطرنشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دریغولا از زبانی محمد اعظم شاه بثبوت پیوست ه

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجري

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوري لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جمدة الملک اسد خان را با جمعي دیگر امرای صاحب‌مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه مي جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون دریں مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زادهٔ محمد کام بخش که حافظ کلام الله و از علم عقلي و نقلي بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بي اعتدالي و حرکتهای بیجا وقت قابو ظاهر مي گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده مي باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشي کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار مي آمد با جمعي از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت مي نمود و چند روز وشب کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه باني پادشاه زاده مي کوشید - پادشاه زادهٔ محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوهٔ این معنی بخدمت پادشاه نمود جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا بیگم همشیرهٔ اعیانی خود مشتمل برگلهٔ بی ادبی حسن خان که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسید بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس گردد ما محمد کام بخش را جائی مرخص می نماییم - اگرچه محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز زیاده مشاهده می نمودند مانند هردو شیر زنجیر گسیخته بعد ارتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم شاه چون مار زهردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در همان دوسه روز محمد اعظم شاه را نیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعین سزاولان شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و همه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یك دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاك سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند وصیت نامه برای تقسیم ملك بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یك جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح مشغول بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رسانده و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت *

* بیت *

اگر صد سال مانی وریکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودي که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بي نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمي فرمودند - و بدو و بست ملک بی سیاست صورت نمي گیرد و میان امرا بسبب همچشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار مي بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که مي نمودند بطول مي کشید و بآخر نمي رسید || باوجود طی نمودن نود سال از مرحلهٔ عمر در حواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم بدیگری معلوم نمي شد - و شب اکثر در بیداري و عبادت بسر مي بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند ٭

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم تاکید مستدر ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده بار دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار دادهٔ ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما حکم سیاست یك دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود سچلکا گرفته برگشته می آمدند ٭

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یک صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد ٭

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوی بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهای الهی گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند [و] مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و اثر ازایشان بعمل می آمد ٭

دیگرشیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمی را پر آوازه ساخته بود که اکثری از مسلمین و هنود و مستفیدان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و درماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمی بی یاد الهی نمی بودند - بعدهٔکه سیدی یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربي عالمي اند و من سه عيب دارم اولا غلام
بيع زده و دويم قوم حبشي كه درشت روى و درشت گوي بدترين
انسانند سيوم كوتوال كه كسب و كار او به بيروئي است الحال
كه تشريف آورده براى اين جماعه مي فرمايند بجان منت داشته
قبول دارم اما بار ديگر كه تصديع كشند قبول نخواهم نمود - شيخ
گفت اگر باز آمده باعث تصديع گردم سر مرا تراشيده برخر سوار
نموده تشهير نمايند - سيدى يحيى جمعي را كه شيخ برده بودند چهره
نوشته صحيح نمود بعد دو سه روز ديگر باز سه چهار نفر آمده
بخدمت شيخ ازروى سماجت بجد شدند كه مارا هم برده نوكر نمايند
هرچند شيخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شيخ حجام
و خري همراه گرفته نزد سيدي رفته گفت چون شرط كرده بودم
كه اگر باز تصديع دهم سر مرا تراشيده تشهير نمايند و اين خر و
حجام همراه آورده ام الحال سزا كه بايد داد قبول دارم اما اين چند نفر
را نوكر بايد نمود - سيدى يحيى شنيده تبسم كنان فرموده شيخ را
قبول نمود - روزى در مسجد جامع حضرت خلد مكان را مخاطب
ساخته بطريق وعظ گفتند كه هرگاه سيد كونين رسول الثقلين صلى الله
عليه و آله وسلم دختر خودرا كدخدا نموده باشد توكه بادشاه ديندار
باشي دخترهارا چرا كدخدا نمي نمائي - ديگر اوصاف حميده
ايشان زياده ازانست كه بتعداد آيد ٭

ل بعده سيد حسن رسول نما كه مجموعه فضل و كمال و از
مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسير و
حديث و عبادت و رياضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دل که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع
می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم
نفرت گیرند سلوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را
می کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن
می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو می گفتند اما
از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را
بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته
بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند *

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص
حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت
در خدمت ایشان باارادهٔ تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان
می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند
و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان
دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم
است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوک و مشربیت را کار می
فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند -
و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص
و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ
دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین
ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدون
اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته
نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه‌نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ ما فقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بارادهٔ حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث
روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته
بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان
نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ
پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب و روز
درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا في الشیخ گشته در عالم
بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ
هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد
آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته
بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی
از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضي فرستاده پیغام نمودند که تا
مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع بر آنها جاري
سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه
دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم
فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل
حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق
لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته
مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم دریاي جنازه
میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي
نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود *
و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ
دولتمندان کنار دریای پتي دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کتخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند که ما را شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یکدست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کتب سلوک نموده وجه معاش خود بهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد انطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجومی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از وجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تاکه دو چند سه چند آن بهر وجه بازعائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را ظرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی با خلق الله می نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق می نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهمرسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیواني از حضور عطا شود بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت هرچه حضرت فرمایند و هردیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین غلطي و گمان هم اسمي دیگري شاید نزد من آوردید اما درین حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمي توان نمود و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند آري شخصي که تو محتاج اوئي لک و کرور مثل او محتاج آنند او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالي نسب که در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب حقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار موثر میگردید و باآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دومقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می‌نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سیدکه بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می‌شد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می‌یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح‌نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سید مدعا بعرض رسیداگرچه بحال نمودند اما فرمودنددر جواب حسب الحکم بنویسندکه شمارا که‌فقیر و فاضل و پرهیزگاراز علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگرضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشرب
و سلوکی که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضی اعتقاد صوفیه
سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که
هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود
بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهرنامش که خوانی سر برآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروی شرع محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم می نمود که هرجا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور می کوشید و در محلهٔ که
سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمی خورد - و جمع کثیر باو
گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو
می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهي‌کرد
یانه او درجواب میگفت‌که هرچه‌حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
که فرمودهٔ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده
اطاعت خواهم نمود و باز بار مي پرسید که اگر زن تو بتو کاوش
نماید که اگربشادی فرزند من راضي نیستي درخانهٔتو نمي مانم
برضامندي زن خواهی کوشید یا فرمودهٔ خدا و رسول خدا بجا
خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
ازین مقوله‌گفتگوي نموده‌توبه‌میداد و تائب مي نمود تا آنکه‌سه‌چهار
هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند
هرکه براي او نذر و نیاز مي آورد بعد کمال تحقیق که کسب و
و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن
و فرزندان بر مي آمده باشد‌میگرفت‌و از جملهٔ نذرمي که‌مي آوردند
پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود
ساخته بود و حکام تا پادشاه‌که‌تکلیف‌مددمعاش مي نمودند قبول
نمیکرد و اکثر صائم و در عبادت حق‌سبحانه تعالی قائم و شب زنده‌دار
و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که
مصاحب حکام براي ترقي معاش میگردند و در مزاج گوئي
و جذب قلوب‌اهل دول مي‌کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف
فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود
مي شنوند و رقص‌وسماع‌برمقابر‌بزرگان‌مي نمایند میفرمود - و دیگر
دردکردم جمعی‌که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که درشب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و دربرانداختن
رواج طعامي که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر
مي فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف روبهٔ
عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین ومستحقین برسر سفره
فاتحه مي خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالاي آن طعام قبل
از صرف آن فاتحه خوانده صرف مي نمایند هرچند عمل مشایخ
شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو
بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان مي آورد لهذا بهر شهري که
میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ باو عداوت بهم رسانده
در خفت او مي کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع
خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضي اکرم که آخر قاضي القضات
حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر
مرتضي درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و
جمعي که بامیر مرتضي از راه ارادت رفیق بودند خواستندکه بهیئت
مجموعي بر قاضي هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلي
در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضي حاضر
گردید قاضي برسر حرمت تنباکوکه در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر
شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو مي نمایید
سوال کرد میرمرتضي انکار نمود که بدین عبارت من نگفته‌ام وگفتگوي
زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضي گرفته بعده قاضي
گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند براي
مسلمانان دیگر که بنماز مي آیند جا تنگي مي نماید شما براي

وعظ جای دیگر اختیار نمایید و کلمه و کلام درشت از طرفین درمیان
آمد میر درجواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد
حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ایامی که
حضرت خلد مکان بمهم تسخیر قلعجات در پونا تشریف داشتند و
قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود
میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی
بحق گو تالیف نموده بود گذرانید پادشاه دین پرور دو سه ورق آن
مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند
الحمدلله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند -
بپادشاه زاده محمد کام‌بخش فرمودند شما سید را نزد خانهٔ خود
جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل
نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والاقدر از قبول ابا نمود
و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که بشما
خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق
باشد بفرمایم سید درجواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص
می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده
اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان
که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و
مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند برسر قبر
هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود
مینمایند استخوان آن بزرگ را برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند
که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما نانده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیري مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعي مي خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختي جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت *

## ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلد مکان بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل گلال بار گردید - همه امرا سوای اسد خان و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون گلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی جمدة الملک اسد خان و دیگر امرای عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولان شدید برای سرانجام باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذي الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شدکه بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تا رسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمي جرأت نغماید - دران ایام محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداري سرکار تهانیسر و گودره داشته بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیري که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماري پادشاه رسیده بود پرسید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارد یانه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته باچشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبیده محمد مراد خان خطی که باخود برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند روز آسمان برمراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد- بعد ازان ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رفته خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند- و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون می ساخت در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور روپیه سوای اشرفی و روپیه شریف نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد و طلا و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملک هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود بعمل می آید *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پرینده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان بار رسید - محمد امین خان باتفاق جمعی بدون اذن و اطلاع محمد کام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد و شد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهای نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطرجمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاری سرافرازی داده بخدمت بخشیگری مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود * بیت *

در دکن زد سکه برخورشید و ماه * پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دار نموده پیشتر بقصد واکنکیرا که بعد خبر واقعهٔ حضرت خلد مکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمي سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگي نمود و بدنامي آن باحسن خان عائد گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معاني محصول داده درگرد آوري رسد میکوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادي بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهي مي گردد و کام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت این معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشاني که در خدمت کام بخش مي نمود بسیار ناگوار گردید و جهندهٔ بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده براى تسخیر قلعهٔ کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از سپردن قلعه سر وازده بعد پیغامهاى وعده و وعید و دواندن مورچال سه لک روپیه براى سرکار داده احسن خان را راضي ساخته برخیزاند - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پني فوجدار آن ضلع بود احسن خان براى ملک گیري مامور گردید و تردد هاى که از احسن خان در جانفشاني باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه مى گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن پردازد باطناب کلام مى کشد لهذا باقي ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه مى پردازد *

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدین سکه دکن را پر آوازه ساخت * بیت *

سکه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه

و امراى قدیم پادشاهى و والاشاهي و اکثر امیران رکاب را بعطاى خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهاي لطف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملك امیرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین
محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت
بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و
چین قلیچ خان بهادر که درهمان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده
بود و محمدامین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان‌خان
دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و
سید مظفر خان اسدخاني و راجه رام‌سنگه‌هاره و دلپت راو بندیله و
جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر مي گردد بقصد
مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته
مجاور گردیده بعدهکه برای فاتحهٔ مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر
برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علي رخصت کعبة الله
حاصل نمود - بعدهکه بسواد دار السرور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از
بعضی وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذي الحجه خبر واقعهٔ پادشاه به پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثاني فتح الله خان است در سرحد اکبراباد با پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معز الدین که صوبه دار تهته بود و اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعي که گمان نمویت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ بکوچ طي منازل مي نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و منعم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمت نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم و غرهٔ صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه و خواندن خطبه بنام نامي خود حکم فرمودند و امیران همرکاب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقرهٔ سفید بخت را شرف رواج زیاده از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن سابق محسوب مي نمودند رائج نگردید - و براي طلب پادشاه زاده محمد معز الدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب هشت هزاري سه‌هزارسوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبرآباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده‌هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاري ده هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاري دو هزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدي مراتب چهار هزاری دوهزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان‌زمان را اضافه و خطاب خانه‌زاد خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندي دادند و عنایت‌خان پسر لطف‌الله مرحوم نبیرهٔ سعدالله خان را بمنصب چهار هزاري سه هزارسوار و علم و نقارهٔ سرفرازساخته بهراولي فوج پادشاه زادهٔ کلان محمد معزالدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدي بود سه هزاری دوهزار سوار نموده از عطاي نقاره بلند آوازه‌گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیچ خان عطا نمودە وسید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و
محمد سعید ولد اصالت خان را بخطاب سیف الله خان امتیاز بخشدند
دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند
بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاري از خانه
زادان روشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را که اگر بتحریر تفصیل
هریک پردازد از سررشتهٔ اختصار باز مي ماند بعطای اضافه و عنایات
دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آینده خورسند
گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانهٔ لاهور گرفته کوچ فرمودند
بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که
صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پیشکش نمود و اواخر صفر
المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خیام ظفر انجام
فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن
برینکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور بر خبر واقعهٔ ناگزیر جد بزرگوار
اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاسای
تمن داران عمدهٔ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب فوج
پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل
از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان
صوبه دار را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته اموال اورا بضبط
در آورده باقیخان قلعه دار را نیز مستمال نموده براي سپردن مقالید
خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم
هند بران زیبندهٔ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال
همایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد ) رسید - بعد عرض این مژدهٔ

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که برای سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظارمقدم‌سعادت اثرمي‌کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت‌پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که‌اگرچه قلعه و خزائن‌تعلق بهر دو وارث‌تاج وتخت‌دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم‌شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید * ر

القصه بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم‌شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود فرستاده به‌پیغام عنایت‌آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان‌زمان فرستاد که از طرف محمد یارخان‌آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بند هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست‌آوردن سي لک‌روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروري اوائل ربيع الاول كوس توجه رايت ظفر آيت طرف مستقر الخلافت اكبرآباد بلندآوازه ساختند و وسط ماه مذكور در سواد باغ دهره نواح اكبرآباد مضرب خيام ظفر انجام فرمودند - و پادشاهزاده محمد عظيم مع پسر شاه زادهٔ محمد كريم شرف اندوز ملازمت گرديد - باقيخان قلعه‌دار با مقاليد قلعه و خزائن سعادت آستان بوس دريافته آداب تهنيت جلوس بتقديم رسانده و مورد الطاف و عنايات بي پايان گرديد مبلغ نه كرور روپيه را اشرفي و روپيه باختلاف روايت سواي طلاآلات و نقرهٔ غير مسكوك كه از جملهٔ بيست و چهار كرور روپيهٔ فراهم‌آوردهٔ صاحبقران ثاني بعد ازخرچ نمودن حضرت خلدمكان كه بيشتر در مهم ملك دكن بصرف درآمده بود و بروايت ديگر مع اشرفي و روپيهٔ غريب نواز كه از صد توله تا پانصد توله مخصوص انعام مسكوك نموده بودند و اشرفيهاي دوازده ماشه و سيزده ماشهٔ عهد محمد اكبر پادشاه سيزده كرور محسوب مي نمودند بعرض رسيد حكم شدكه عجالة چهار كرور روپيه را اشرفي و روپيه برآورده ازان جمله سه لك روپيه بهريك از پادشاه زادهٔ ركاب كه‌نه لك روپيه باشد و سه لك روپيه بخان زمان بهادر مع پسران و لك روپيه بسادات بارهه و لك روپيه بآغرخان و مغليهٔ همراه او بدهند و بهمين دستور بهمه بند هاي پادشاهي كه در ركاب بودند و نوكران سابق كه هشت ماهه نه‌ماهه طلب داشتند - و دو ماهه بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام كارخانجات و خدمهٔ محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درويشان صاحب رياضت و ارباب حاجت خرمن خرمن روپيه و دامن دامن اشرفي ببخشش

در آوردند جمله دو کرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکي از
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاری
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پندی پرداخته امرای
کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمش و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولي مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سي هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمك قدیم و فدویت او چشم
برراه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمك قدیم شاه عالم را نیز مي خواست
که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت بتحیر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صایب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهاي عقیدت نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواري زنانه میسر نمي آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پسر غلام فوج براي گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه تفضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مددسواري و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشاني بسته محمد اعظم شاه فوج براي بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده براي طرف ثاني عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه با سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدري باربردار ازطرف

پادشازاده محمد عظیم نیز درراه رسیده خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم وگذراندن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داري و فوجداري و جاگیر میرحاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رسانیدند که با سه چهار فیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپخانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودي که بحساب فوج بندي از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیده مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاري که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل وطی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني وطلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرسانیدند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد و في الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق رویهٔ او که داشت علاوه خراش خاطر ها و افسردگی دلهای همراهان مي گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رسانده و او پارهٔ سرانجام ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذرانده و ازآنجا آنبو نام مرهتهٔ معروف بپاند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می‌شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان‌پور درتصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت یا او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

بتصرف غنيم لئيم رفته بود رماند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائي زن رام راجا رفاقت نموده خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگر آمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و دریغولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازي نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف مي سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلد مکان و توابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری وخزانه و جواهر آلات مع قبیله اکثری از امرای همراه
در قلعهٔ گوالیار نگاه‌داشت و چندی از پرده گیان محل را با قدری
جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه دادهٔ شاه زادهٔ
بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خان زمان حیدرآبادی و راو دلپت بندیله و رامسنگه
هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان‌الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده وسید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن
داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زادهٔ محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبني بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما ارزاني داشته سواي آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع مي نمایم و نمی خواهم که خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی که ناحق ریخته شود خراج ملکي اگر بکفارت آن دهند تلافی نمي تواند شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر راضي شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمي دارند و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم خداوند حقیقي وصیت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت و تهوري خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم عالمي بشآمت ما و شما زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین بمقابله پردازیم و * بیت *

به بینیم کرما بلندی کراست

و پادشاه حقیقي باعانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کارزار است باز واهب بي منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیندان خورده گیر نظر بر تهوري و بردلی که محمد اعظم شاه فیل پیکار داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از زاوي ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد که شخصي که واسطهٔ پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفيق بودم - و نيز از زباني جمعي که مدت بر رويهٔ هردو زبدهٔ اولاد تيموري محرم و همدم بودند و طريقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند بريذکه هرچند مقابل تيز جلوئي محمد اعظم شاه که کوس دلاوري او عالمي را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمي نمود و بخونريزي مسلمانان راضي نمي شد ليکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشيد هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذيرفت چنانچه شاهد اين مقال است که اگر جبن او برشجاعت غالب مي بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نميداشت بعد فتح و جلوس برتخت وارثان تاج و سلطنت و مدعيان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق العنان باخود نگاه نمي داشت - و درين مابين هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسياري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور برزبان مي آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته ميگفت تکيه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طريقهٔ ديندار يست اختيار پادشاه حقيقي است * بيت *

سراورا رسد کبريا و مني * که ملکش قديم است و ذاتش غني

آري گاه گاه برزبان او جاري مي گرديد که برادر ما بشجاعت و پردلي خويش آن قدر غره است که شايد در حملهٔ اول از راه تيز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد *

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسیده برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این شعر خوانده ● بیت ●

چو فردا برآید بلند آفتاب ● من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیچده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه مي خواهد که از گذر طرف سمو گدهٔ گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیر نامی صاحب فوج و بیشتري از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندي پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چین قلیچ خان بهادر فتح جنگ و حسن علی خان و حسین علی خان مع برادران و دیگر سادات شیر نبرد بارهه و بهادر علی خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و سادات خان و سیف خان و شهامت خان و عنایت خان نبیرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبیرهٔ راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان افغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پیشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفي مستعد کارزار و چشم برراه فوج خصم گردیدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمنصوبه و تدبیر جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شیر غران که خود را برگلهٔ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و منور خان که از تهور پیشگان دکن گفته مي شدند و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بندیله و رام سنگه هارا و ستر سال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بیگ رنگنه که از بندهای قدیم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و خدمت داروغگي توپخانه سربلندي یافته بود با دیگر نام آوران جنگجو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبیرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعي از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول
و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پني و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمي و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیرخان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمدخان صفوي و صفوی خان که هردو ازخاندان
پادشاه ایران گفته می شدند وجمعي دیگر از جلادت کیشان ایران و
افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت‌کیش که ترتیب فوج بندی از تیز
جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسرپیش خانهٔ شاه عالم
رسیدند - رستم علي‌خان و جمعي دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم‌توپ خانه ساعتي بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفربکشتن داده
روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج
رفت و خیمه راآتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند
و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم‌شاه آوردند
گفت کیستي عرض نمود داروغهٔ‌توپخانه بودم و میدام‌گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم‌که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بودخبر یافته
با فوج‌سنگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب
بلامقابل‌فوج هراول اعظم‌شاه پیهم‌رسیدند ازین خبرکه‌در فوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم‌شاه عرض نمودند که صلاح دولت دربن‌ست که امروز
شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم‌خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط فوج

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از
نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی
دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ گشاد - القصه باوجودی که بیشتری
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعین نمود - هیجدهم ربیع‌الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کورهٔ حدادی شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت کروه
اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *
رقم سنج شهنامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلها چو در بحر موج
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم
و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازشان و چندی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
از هردو طرف صدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و
کرنای رزم غیرت افزای دلاوران آن دشت پر وحشت گردید و دلاوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز عظیم برپا می گردید • بیت •

چوگشت از دو سو لشکر آراسته • جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد ز هر پهلوی • چکاچاک برخاست از هرسوی
زبس خون که از کشتگان شد روان • محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ تیز • نه دست نبرد و نه پای گریز

درین دار وگیر و باریدن گوله و تیر راو دلپت بندیله و راجه رام سنگه هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند - و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر دست دیگری کشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ نیل پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و ازگلولهٔ تفنگ جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و بسیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علی خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگی داده بحملهای پیاپی عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علی خان و حسین علی خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعی از دلاوران حملهای رستمانه بروی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رسانددند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامی بود و مست علی خان بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارههٔ فوج بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاری از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهای پیاپی جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستی که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رساند و حملهای رستمانه و نبرد بهادرانه می نمود و بهر تیری صفدری را از خانهٔ زین سرنگون می ساخت از هر خدنگی حوضهٔ فیل بهادری رنگین می نمود و هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک می افتاد *

* نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تني را ز پیوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار * چو شیري که گور افگند در شکار
برآمد خروشي ده و دار و گیر * چو باران ببار ید ژوبین و تیر
گران جنگ رستم ندیدي بخواب * شدي از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوري که ازان زیبندهٔ دودمان تیموري دران معرکهٔ کارزار
بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششي که ازان تهمتن والا نسب
بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
اگر داستان بي لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
مي رسید کوس شهرت تهمتني آن منجر بافسانه و داستان کذب
آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزي که ازمبارزان مشهور
گفته مي شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود
الحال تردد و جانفشاني شیر خوددرین میدان ملاحظه نمایند و از
اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگي داده ازپا
درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ
احدي بحال دیگري نمي توانست پرداخت گولهٔ زنبورك بشاهزادهٔ
والا جاه برادرخرد بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از
زخمهاي پیاپي افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و در همان حال
گولهٔ اجل اندرون عماري حوضهٔ فیل والا جاه رسید و زوجهٔ او
جان بحق تسلیم نمود - و فیل عماري والا جاه که دران آشوب
قیامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهاي شرر بار لاش آن نو نهال
سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار مي گردید و بروایتي
از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدي از لشکر طرفین ،

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه مى خواست
که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع یابد دران آشوب اثري پیدا
نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیرهٔ
سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قلیج
خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظیم
و دیگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صداي دار و گیر باد
تندي که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم
چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیري که
بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه مى رسید از زره
و بکتر مي گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد
و ثمود نشان مى داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد مي آمد حکم
ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تیر و گولهٔ لشکر محمد
اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل
نارسیده بر زمین مى افتاد - نقل مي نمایند که دران حالت تربیت
خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظیم الشان خالی
نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسینهٔ او خورده و
در همین آن تیر هوائی نیز بردهن او رسید و جان درباخت - بهرحال
دران بگرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود *

* بیت *

ز گردي که برخاست در رزم گاه * جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می جست باصد چراغش سپهر
دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از حملهاي رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهاي کاري در اولاد چغته یسکه و مهرختم بهادري رساند نزدیک بود که بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریاي غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند - وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیره سعد الله خان وسلطان خان و تهور خان و چندي از سادات نامی بارهه جمله چهارده پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشي تازه از ایران آمده و مرشد قلي خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده زینها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشي داشت و امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها ودیعت
حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي وعمرخان و
ظفرعلي‌خان با جمعي دیگراز مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
درین ضمن برلب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دیدکه
کار از دست رفت وبسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي
گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
نجات نمانده خود را بمحمداعظم شاه رسانده‌گفت بر دیگر پادشاهان
و جد وآبایي شما نیز ازین قسم‌ماجرا گذشته‌که‌بریده‌از لشکر برآمده
تقاضاي وقت‌را از دست ندادند في الحال مصلحت‌درین است
که پا از معرکهٔ کارزار کشیده‌خود را جائي باید رساند تا باز اگر طالع
مدد نماید بتدارک مي توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان‌خود را در هرجا که خواهید
بسلامت ببرید حرکت ما ازین‌گل زمین متعذر است پادشاهان را
تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه
گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسی
بار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ
آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي
نماید خدا ازمن برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي
تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت
او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان
سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون دو سه فیلبان فیل سواري محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری مي نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پاي خود دررکاب سفر آخرت مي دید ازراه غیرت و شجاعت خودداري نموده پاي خود از حوضهٔ بر آورده فیل را مي خواست نگاهدارد و پیش راند نمي توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیک بغروب بود تیري بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علي خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالاي فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صداي شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند های محمد اعظم * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علي خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروي غضب گزید بعد ازان بر پاي فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیدهٔ گردانید - و هرچهار شاهزاده و خانخانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت نقم بجا آوردند - و شاه زادهٔ عالي تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سوای جواهر و اشرفی که در حوضهٔ فیل محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالي تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلي و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدرداني فرمودند که آنچه یافتم از سعي و تردد و جانفشاني شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر اورا بهیچ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار
نموده خلعت بخشي سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
بخطاب خانه‌زاد خان بهادر ساخته سربلندي بخشيده تسليم چهار
هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه
زاده را منصب سي سي هزاري بيست هزار سوار از اصل و اضافه
مقرر فرمودند و محمد معز الدين مهين اختر سلطنت را مخاطب
بجهاندار شاه بهادر و محمد عظيم را ملقب بعظيم الشان بهادر و
و رفيع القدر را بخطاب رفيع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب
بجهانشاه بهادر ساخته هرچهار اختر برج سلطنت را حكم نواختن نوبت
بحضور وسوار شدن برنالكي كه بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
و ارسلان خان كاشغري را كه خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه
بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاري هفت
هزار سوار نمودند و ديگر همه خانه‌زادان قديم و امراي ركاب كه ازانها
تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافهٔ نمايان و فيل و
جواهر و تبديل خطاب كه اگر بتعداد آنها پردازد باطناب كلام منجر
مي گردد مگر هرجا كه ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد
برهمديگر امتياز بخشيدند - بعده كه خبر فتح بهادر شاه و كشته شدن
محمد اعظم شاه بگواليار رسيد خيمه بخيمه صداي زاري و نوحهٔ آشوب
قيامت برپا گرديد امير الامرا اسد خان بخدمت زيب النسا بيگم
كه خواهر اعياني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزيت
بتقديم رساند و به تسلي ديگر پرده گيان حرم پرداخته باتفاق
عنايت‌الله خان كه ديوان خزانه وتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیهٔ روانه شدن حضور پرداخت - دریں ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خلعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که گر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عمومی خود نمایند - ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ ساخته بخدمت میر بخشیگری بدستور سابق بحال داشتند - و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد - حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهی و والاشاهی بانعام لکها و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان تقاضای مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و ازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا حرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و
ملکي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امورسلطنت
نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می‌نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامي و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام‌می داد و دراجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که
کاغذارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب‌عظیم‌که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان می نگارد که درزمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودندکه منصبداری که برو خوراک دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بنان شب محتاج بودند بعد
سعی و تردد بسیار ازجملهٔ قلیلي جاگیر می یافتند هرچند
جاگیر ویراني باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفت‌تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست مي نمودند و هرچند وکلا استغاثهٔ این تعدي بخدمت
پادشاه نمودند داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي قسمي خاطر نشان
پادشاه مي کردند که فریاد آن جماعه بجاي نمی رسید و عالمي
ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفاي وکالت
مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد
بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرچ دواب
دامها از جملهٔ طلب ذول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمایند درینصورت
کسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وکلا بالکل ساقط گردید
بلکه في الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند *

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز
بهرهٔ داشت کتابي مسمی بالهامیه در علم سلوک و تصوف
تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات
پا از جادهٔ شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در سکهٔ روپیه
و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده
نویسند و در خطبه امر نمودند که نام نامي شاه عالم بلفظ سید
مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلکه از شروع
سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکي از پادشاهان سلف
هندوستان از روي تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت
نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و اسم جد و آباي او قوم
افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلي کامروا
گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مور خان
عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخاله منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گرديد بذکر خواهد درآمد به برهان و دليلي که خود را ملقب بسيد ساخته هرچندکه دران نيز اختلاف قول مسموع گرديده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامهٔ صدق بيان ميدهد گويند سيد شاه مير نام از اولاد حضرت خيرالانام غوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني قدس سره درکوهها و ملک جد مادري خاله منزل که از توابع اطراف کشمير واقع شده آمده منزوي گرديد و راجهٔ آنجا اطلاع يافته بخدمت سيد رسيده بمرور ايام عقيدت تمام بهم رسانده صبيهٔ خود را بخدمت سيد شاه ميرگذرانده و آن سيد ذو الاحترام آن دختررا بشرف اسلام و عقد ازدواج خود درآورده ازو يک دختر و يک پسر تولد شد و راجه در تربيت و غم خواری آنها می کوشيد بعد ازانکه آن سيد ازان مکان بقصد طواف بيت الله سفر اختيار نمود و باز ازان سيد اثري ظاهر نگرديد راجه در تربيت اطفال آن سيد کوشيده باهل اسلام پيوند نداده در عالم عاقبت انديشي باخفاي آن کمال احتياط بکار برده در همان جبال پرورش ميدادتا آنکه فردوس آشياني صاحبقران ثاني ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد همان سيد دختري که بحسن صورت و سيرت وذکا موصوف بود باتحف و پيشکش بطريق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آذرا بتعيين معلم و انگه و مغلانيهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در ساعت مسعود بعقد پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زيب درآورد که ازبطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود درآمد که مراد از نواب بائي بيگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سراي نرداپور

وسط سرحد خاندیس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگیر
او بود و باني جي پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کردهٔ اوست
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت مي گردد *

الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد
بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده
هجری در سواد مستقر الخلافت اکبرآباد بکمال زینت و فیض بخشي
انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیهٔ سمت اودي پور
وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملي از تفصیل آن
بگزارش می آرد از نوشته اخبارنویسان صوبهٔ اجمیر و پرگنات اطراف
جودپور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول النسب
راجه جسونت گفته مي شد در ابتدای نشو و نما باغوای درگاداس
و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابیه از آوان عهد حضرت
خلد مکان مادهٔ فساد بوده و اداهای ناخوش ازو سر میزد درین ایام
بعد از واقعهٔ ناگزیر پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طریقهٔ نا فرماني
و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشي و بانگ صلوة
و بر انداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهاي
خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد نوج رانای اودیپور
ورفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبهٔ
مست بادهٔ ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از سعادت ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیدند
براه آنبیرو طن جیسنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان‌خانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال وجان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان‌خانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگی بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بجود پرور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
وقلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خط

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمورهای اطراف تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس

بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش درآمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند * بیت *

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمي ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل برنگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند -
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود را برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هرچند
ازطرف محمدکام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملنگ اثر کم توجهي ظاهر مي شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سواي طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه‌دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه‌دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بنای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه‌دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضای روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جواني و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمي مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود و ارشد خان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت هم دیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی بربای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم
دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب
نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند
رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد
کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام ازخود دور
نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینند که من حاضري
خورده می‌آیم وبرای شماآش‌الوش میفرستم بعدفراغ چیزی‌خوردن
باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت
همان زمان منصوبان محمدکام بخش برسر او فراهم‌آمده مع پسران
دستگیر نموده مقید ساختند - چون‌اگوش زد محمدکام بخش ساخته
بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی
ازطرف سیف‌خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمدکه آنچه
از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب‌مدار دین پناه استفسار نموده‌آید
بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن‌خان که سرفوج و میر بخشي
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان
و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي
نامبردها بظن غلطنزد او بهثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته برپاي فیل سواري
همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواست‌موافق
حکم‌محمد کام بخش مضرت جاني ازطرف آن فیل برستم‌دل‌خان

بهمین فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل که متصل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند - و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستوره را به بیحرمتی تمام مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هرچند بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام بی تقصیر بریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین حالت مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و احمد خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسپهای

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و یعقوب‌خان نیز از آن
هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند ودیعت حیات نمود -
ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصاحبت
مقید ساختن من می‌نموده باشند - و بعضی جماعه‌داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمدکام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چندین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از
خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام
نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهاي
احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفي و
هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغانی که از مدت آشنا و
مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط
در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز برقید و شکنجهٔ آن مجبور
بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست رجوی مدعیان
و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا
نمودند از مشاهدهٔ خریطهاي هون و اشرفی گفت که این خریطها
است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود
و آتش غضب او زیاده شعله ورگردید و هرروز بر آثار قهاری
و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار گهچری با
نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و
آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دو سه ماه
بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و
دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکي‌که از محمدکام‌بخش
بدون تحقیق بظهور آمد این بود‌که بعد رسیدن ایلچی از نزد بهادر شاه
بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که
معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباک را همراه خود
بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رسانده
از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکی برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطهٔ آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده ؍ یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودند که والدهٔ آنها آمده هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر درآمدهٔ فتوی خواست آن خدا پرست حق‌گو بیباکانه و بی محابا درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوی ظن و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک ماندن حیدرآباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآية كريمة كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزاي دیگر که پیاپي
بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاري
خواهد گردید رسید بکوچهای طولانی از ملاحظهٔ رسیدن برشکال
متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام
فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمهاي کهنه را گذاشته بعضي را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر برتقاضاي وقت نا شنیده انگاشته -
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالي به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد
آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود
و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب ترده و
امراي عمده گفته مي شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود درینولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه
گردید - محمد مراد خان که خالوي احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشي محمد کام بخش مي شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خاني داشت ازطرف خلد مکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگري
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتي و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف آمیز امیدوار نتائج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده دربنولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری
وسوانح نگاری کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری کودره و فهامره
در سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن
خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ
احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب
اختیار فوج محمد کام‌بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پردازد
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که
واقعه نگاري و سوانح نگاري ديگر تعين نمايند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد
مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعهٔ نگارى و سوانح نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته بحالى فوجداري كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خاصت خدمت داغ تصحيحهٔ حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدا غير واقف خبر انتشار گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع يار خان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته بسياست كشت اما غلط محض بود از يك ماه زياده قبل از رسيدن خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادى الاولى در سواد دار السرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تپتي که زیر قلعهٔ برهانپور جاری ست چنان طغیان نمودکه عبور لشکریان پانزده بیست روز متعذر می‌نمود و روپیه را پنج‌توله‌کاه دفروخت رسید بعد مقام‌سه چهار روزطغیان‌آب بپایاب مبدل‌گردید - باوجود رسیدن‌موسم برشکال ایام فرصت‌را غنیمت دانسته از برهان پورکوچ‌نموده‌یک‌کوچ ویک‌مقام‌مقرر گرده‌از راه ملکاپور و ناندیرطی‌مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال‌سنه احد جلوس‌نزدیک دوسه‌منزلي حیدرآباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق‌شده بود و زیاده از پانصد شش‌صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزال و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي‌نمي‌نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان روشناس حضرت خلدمکان بود ونشهٔ‌جنون‌بمرتبهٔ‌داشت پادشاه اورا ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبة‌الله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان باذام و نشان رسانده بوکالت و حمایت محمد کام بخش با آنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد رفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب او موجود شده بشاه جهان‌آباد برده بر تخت نشانند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود باميد اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاري نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا ووسوس آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید و ساختگي با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت درینجا سواي زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمي آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بار ملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبهٔ سودا و بی بضاعتي که لشکر وخزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها قریب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان رنیبا ( ن ) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

---

( ن ) نیمبا

کشته شود و خونریزي مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمده خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاهزاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان خانان و طرف دست چپ ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداري عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمي گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفي یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و داود خان و نیبا سیندهیاکه چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار
زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق
جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش
رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن
سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار
سوار حمله آور گردید که تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک
بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو
ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه
از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار
طرف فیل او در آمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل
با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری
همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران
معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او
بار دیگی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خود شاهزاده که
فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش
گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید
ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند
هیچ احدی بفیل محی السنة نمی پرداخت و تاراجیان بالای
فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط
هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر
برآمده راه صحرا گرفت مرهتهای لشکر که برای جست و جوی
غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذو الفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یك از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن بر گشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خاد منزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائي که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خانخانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خانخانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیپاسیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ سر فوجهای مقهوران لعین ذکر گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري و تجویز ذو الفقار خان روي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک نردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري كه جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانكه اسناد منصب تيار شود بلكه پيش ازانكه بعرض مكرر رسد حكم فرمودند كه پرگنات جيد سير حاصل سركار نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار منصبدار كم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند - بنازم كارخانهٔ قدرت الهي را كه بعد از نادم شدن آن كافر حربي كه از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحاي هر قوم گرديد راست گفته اند پر عقاب را كه زياده از همه طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او كه پر تير مي سازند باز باعث هلاک چندين جاندار مي شود *

وكيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ كه بخدمت صوبه داري كل دكن ضميمهٔ مير بخشي گري مفوض گشته بود براي حصول فرمان سرديسمكهي چوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ويران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانكه جملة الملک معظم خان خانخانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را كه به برار پايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي و محمد اكبر پادشاه از شش صوبهٔ دكن برآورده داخل صوبهاي توابع شاه جهان آباد كه اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست كه اختيار امور ملكي و مالي و عزل و نصب حكام بنام مهابت خان پسر كلان خود مقرر نمايد بر سر اين ميان ذوالفقار خان و معظم خان سوي مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي دکن ديگري دخيل و صاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا که زن عموی راجه ساهو ميشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تا ده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای ده روپيه سرصد سرديسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون درينولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان ده روپيه سرديسمکهي که پای چوتهه درميان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان ديگر بندوبست ملک نمايد درخواست نمود ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درين ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بميان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هيچ احدي را از ادني و اعلی رد ننمايم چنانچه مدعي و مدعي عليه که برضد مدعای همديگر بعرض اقدس ميرسانيدند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا ميفرمودند درمقدمهٔ سرديسمکهي نيز موافق درخواست جملة الملک و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همديگر مقدمهٔ سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند *

ديگر از ابتدای عهد تيموريه مقرر بود که يک خطاب بدوکس عطا نمي فرمودند البته تفاوت يکي دو حرف می نمودند درين عهد صفدر خان بابي متعينهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدين

خطاب موروثي مفتخر بود بديگري يكي از بندهاي قديم ركاب عطا فرمودند صفدر خان بابي درباب بحالي خطاب و بي تقصيري خود عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودندكه بحال بحال بحال گو ديگري هم داشته باشد ازان روز قبح آن كه يک خطاب بنام دو سه كس باشد از ميان برخاست و بهمين دستور اعتبار منصب و نوبت و نقاره و فيل وجيغه وسرپيچ نظر برپايه و مراتب نماند - چون درين ايام اخلاص خان جديد الاسلام كه بحلية فضيلت و ديانت آراسته بود و درمتصديگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مكرر معزز گرديد و نظر بر همت و عدم غور پادشاه دريا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظة مراتب كه چون آب سيل رايگان گشته بود متحمل اجراي عرض مكررآن نگشته بخدمت جملة الملک التماس نمود كه موافق همت پادشاه اقليم بخش بادولت سلطنت هفت اقليم وفا نمودن خيال محال و دور از عقل است و تمام عالم بيش طلب پس درين صورت شجر فيض بخشي پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه‌زادان بادام و نشان ثمر بيچاكري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشير اين همت پادشاه وفا نخواهدنمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست كه درين ماده تدبيرو بندوبستي بكار رودكه سد راه آب سيل و سر بسر شدن مداخل پرومعت هندوستان براي بخشش پادشاه كم و بيش تواند گرديد اگرچه اين كلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب ظاهر نزد كافة انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار يافته بود في الواقع مانع خيرو باني خلل رزق خلق الله گرديدن بدترين

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن
راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست‌که هرگاه یاد داشت
منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رسانده بیاید بعد تحقیق
و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید
خان خانان بد نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق
بر خود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن
گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار
بران یافت که برین خدمت نواحداث سرا پا ملامت مستعد خان
عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک
رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این
کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ‌شده برای عرض
مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه
سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
یومیهٔ وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امورکه بسیار
دیرمی کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. واکثر بیشتری یادداشت
بتعیین سزاوالان‌شدید مهرپرور و امة‌الحبیب هردو محل پادشاه و دیگر
مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

اما بار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق و خطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاک حق واقع شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را ( شه بی‌خبر ) یافته‌اند - و شبها اکثر بهبیداري بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذرانیدند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفاي سرکار مذکور از ظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان مي آرد که درعهد خلد مکان که رستمدل خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهي فروشان بي‌اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه داشته بالای پارچهٔ کوهي رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزني و دست اندازي بر مسافرین ورعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهمرساند فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه‌داري نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه‌دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازي مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدي هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماري شدید بهمرسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جاي قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالاي پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گدهي در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علاقه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مال هنود و مسلمین مي شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعي از بیوپاریان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم‌خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده‌که قاسم‌خان به‌کلپاک رسید به بندوبست پرگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه درفکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخي زیاد مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزي بریکي ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت آورد قاسم‌خان خبر یافته‌خود را برای تنبیه او رسانده و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچهٔ کوه‌قلب رسانید‌قاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید دریں حالت گولي از دست همراهان پاپرا بر پیشاني او رسیده و از درجهٔ شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بسرداري یکي از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ
می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدهي را
مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان
باز آمده گدهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ
و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده * بیت *

درختي که اکنو گرفته است پاي * به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي * بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان
او را گدهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه
شهرت یافت که رستم دل خان براي گرمي بازار خود نزد
پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته براي
تنبیه و استیصال آن کافر تن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ
فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه
شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي نمود - درین ضمن میان
سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید
که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکدنگي که در
دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رسانیدن زخم کاري بر
پاي سروا خود هم کشته گردید وبعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم
واصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانده
روز بروز بگرد آوري فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف
مي کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیري بمرتبهٔ افتاد که
رستم دل خان مکرر براو سواري نموده دوسه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار بالا ساخته مبلغی گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشهٔ لکوک و قالینهای بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمین و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دوسه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوارخود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند وبست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسیده و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادها بمددکمند و زینهای رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساري درآورده و دوسه روز بخاطر جمعی مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي برای خلاصی ناموس خود بالحاح وزاري کوشید فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر
بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه
خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی
و اسپ سواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از بنجار های
نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده
هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای
ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا
فرستاد که برای او زراعت و سبزی نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ
بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از
از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه
عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفای مسلمین قبائل
خود را برای فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک
طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپای قلعه
رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی
و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن
از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالای چهپر مردم
چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و
سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز
بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند
گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست
آن ملعون نیامد اما قصبه و پته را تا یک پهر روز تاراج و رفته
د رزمه نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم او بکندن زمین وجستن و جوی زر نقد
پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ
و گولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالی را
که سر راه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بچه و قصبه باخود گرفته باسیری برد - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکی از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکی از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچهٔ گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلمانی که رشتهٔ خویشی دور و نزدیک بسلسلهٔ شیخ زین الدین
داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر
رسید وگریه کنان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان
دانسته برحال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصی آن

دختر نمود پیاده بتندی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک
من آمدی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد
سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده
راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل اسیر گشته احوال
قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند
خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کم زنان
و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن
جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان
دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن
دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر سر و سینهٔ
درد آلوده دست می زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت
اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از
شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل
بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیر آن پر کوته قرارداده
برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ
وافر همه ما یحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان
صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت
زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود باستداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده مي طلبید بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته مي شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا مناسب نیست که برای تنبیه سنده‌ی فروش خود متوجه شویم یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر مي فرمایئم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسماني را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهاني را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه آن شقي بدکیش قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار درباب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتي درقلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خود گفت که براي من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و
محرم خود ساخته بود نموده چشم براه عطیهٔ الهی داشت تا آنکه
روزیکه آن سگ ناپاک برای شکارماهي دو کروه از شاه پور رفته بود
و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه
آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده
از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل
بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم
زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم
دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه
آن شقی بشکار رود زباني زن خودبزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده
بود که چشم براه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف
با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی
مردود رسیداول خنده کنان زبان شخصي که خبر آورده بود بریدن فرمود
بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل
دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد
رسیدن صدای توپ به کلپاك که هرکارهای جلد رو نیزخبر رساندند
دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل
از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که
دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای
دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهني و سنگهای عریض
چندان تعبیه نموده بودکه هرگاه دروازهٔ چوبي سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ
آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

ر احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند گاومیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاک نیز رسید و با مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رساند مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان مي کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبي خود را رستم ثاني مي شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجیي که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دوانیدن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود اما فائدهٔ برروی کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت بارجود محاصره نمودن ده دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح قیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داري که ازان کافر جهنمی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله و سنگ ضائع میگردید کار بجائي رسید که یوسف خان جهنمی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم‌قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هردم ازقلعه برآمده زیر جهنمی قولی رسیده بیوسف خان مي پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعدهٔکه ذخیرهٔ باروت رو باتمام‌آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بند و پرکوته و باره و برج اطراف‌قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران‌قلعه زیر زمین جائي بود که دروازه و زینها برای پایین رفتن‌داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مفسد عیار کفش نجس محقهٔ‌نکبتي خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدي حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد که آباد کردهٔ او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد تازی فروشی درانجا بار در خورد باو گفت تازي خوب برای من بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازي خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خسرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد و همان لمحه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پاي او رسید بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر مي آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای اورا بدروازهٔ حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رساندند * بیت *

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانح که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش مي آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود درینولا گرگین خان نام از طرف سلطان حسین شاه ایران قلعه دار ضابط بحراست قلعهٔ مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داري سلسلهٔ اورا میر مي خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاه گاه میان قلعه‌دار و میراویس نا خوشي ملال افزا بمیان مي آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت مي گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار مي یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تدبیر براي بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود شب براي مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه‌دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنگ پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشي و نا خوشي منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده مصلحة خطبه بنام قطب الدین بهادر شاه پادشاه براي رفع بدنامي و استحکام بند و بست خوانده کلید طلائي تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای منصب پنج هزاري بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام و سند قلعه داري بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي كه بشاه ايران داشت و آرزوي ديرينهٔ او اين بود كه غبار و
ملالي كه از عهد خلد مكان بسبب ايلچيان ناهموار بميان آمده
بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب
داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هداياي بيش بها
همراه سفير سخن فهم جهان ديده رشتهٔ اخلاص موروثي را از سرنو
استحكام دهد في الحال تقاضاي مصلحت وقت دران دانست كه
خلعت و فرمان آفرين باد و سند قلعه‌داري مع عطاي منصب
پنج‌هزاري براي خوداو وهمرهان او فراخور پايه‌ارسال داشت و خفيه
زباني تجار بسلطان حسين شاه ايران پيغام نمودند كه جرأت نمك
حرامي كه ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
ما گرديده و بسيار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ اين فساد كه استحكام
بنياد افغان بدنهاد براي ملك و ملت طرفين خلاف راي صائب
است زودتر بايدكوشيد و ازطرف ما در رسيدن كمك بآن افغان خاطر
جمع دارندليكن ازانكه بتقاضاي عهد دور فلكي شاه ايران‌نيز بمرتبهٔ
از بند وبست سلطنت بي‌خبر و عاري بود كه اصلا بفوج‌كشي
و تعين لشكر و مردم‌كشي راضي نبود سواي صحبت علما و فضلا و
شكستن‌وساختن‌عمارات بامور ملكي‌ومالي‌نمي پرداخت و خلاف
طريقهٔ جد وآباي خود بقتل هيچ اميري صاحب تقصير و بي
تقصير راضي نمي گرديد بلكه در سپردن خوني بوارث بعد ثبوت
شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سركار بوارث مقتول
مي رساند اين‌معني منافي‌نسق سلطنت‌الكهٔ ايران مي‌گرديد لهذا
زود بفكر تلافي تسخير قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاري نتوانست ساخت چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان دار الجهاد می‌نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق
سنه هزار [۱] و بیست هجري

هیجدهم ماه ذي حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن بر اسپ وقت سواری و دیگر عنایات سر افرازي بخشیده مکرر از طرف امان جان و عطای آبرو تسلي داده مطمئن ساختند - جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذو الفقار خان بهادر را ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر پالکی سوار شوند ذو الفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه فضل و کرم آن خداوند آبرو بخشش برآمد و فرقی که میان ما خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت ست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه هزاری دوهزار سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند *

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین قوم صوبجات دکهند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغة الهي تقاضای آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال دولت و موجب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انسانیي است که همان کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بی بضاعتان محتاج بنان شب می شود * * بیت *

بسا شکست کزو کار ها درست شود

کلید رزق گدا پای لنگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهي در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سرراه مترددین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدراباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بحد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشي و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نموده طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او
نزد محمد کام بخش و انصرام کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود
ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامرا
اسد خان برهم‌زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون
جملة الملک معظم خان خان‌خانان رجوع آورده اظهار ندامت
امید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن
منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند -
سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبهٔ حسب
خواست خود را پابندنوکری ساخت - وسط جمادي‌الاولی (۱۱۲۱)
کنار سواد خجسته بنیاد رسیده بضرب خیام و حکم مقام یک ونیم
ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور
ملکي و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت
خلدمکان و رساندن مبلغ کلي بخدام آنجا و حکم فرمودن برای
جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد
بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن
و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن
و منصوب‌نمودن متولي در آخر جمادی‌الاخری (۱۱۲۱) از خجسته
بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا
ذوالفقار خان باظهار مدعي صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان
بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعده که
خان‌خانان حقیقت بی‌تقصیری و حسن‌عقیدت وفدویت و حقوق
قدیمی خدمتي ایام پادشاه زادگي عرض نموده حکم بحالي خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافي نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه‌از طرف خود متوجه‌احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خانان گراني نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کم‌توجه‌بحال او گردیده ازطرف دانش جگیر کم‌حاصل وزود تغیر نمودن که علاوهٔ پریشاني سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پني مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد دار السرور برهانپور مضرب خیام واقع شد اگرچه‌میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رسدا و باغات وتفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت افزاي دلکشای شکار گاه و سیرگاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدارالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیري در آمدند و بتخانهاي بسیار مسمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقي حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید- توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسي در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملي از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعي از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشواي آنها بلباس فقیري نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هرکه از جملهٔ معتقدان گروي آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقي بلا خیانت برای او رساند- خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گویند نام
از سرگروهان آن قوم بنده نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار
نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند
خود را عوض گرو گوبند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغییر صورت
ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ
نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده
علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا
پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت
و تاراج نمودهٔ در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم
شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد
تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و تاخت پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را باخود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رسانده - آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چندان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجهٔ شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و امیان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا بسهرند رسانید - ازانکه سهرند شهری بود پرازمال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان علما و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیرخان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یک دو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا
کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
انداختند اما بعضی شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را
یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ
سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوري و تمن داری دران ضلع علم شهرت بر افراشته
بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن گروه
ضال بد مآل پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
چهار کروهی رسیده برده موضع توابع جلال آباد که گدهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخته آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بنی عم بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاري از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند وصدای دار وگیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل تیزتردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعي کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد وبعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بارهزیمت یافته باز بمحاصره جلال آباد مي پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با دوصد سه صد مورچال روان که از تختهاي چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران قرارداده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار درمیان گرفتند اماترددی که ازان افغانان جلادت نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام مي پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کلند واقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شوخي از حد مي گذرانند - و افغانان سرباز دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها برو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد دو صد نفر از کفاربدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می‌رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطانپور و پرگنات دوابهٔ جالندهرگردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل‌بر قبول اطاعت و سرانجام‌نمودن بعضي فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته‌مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل‌بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدري سرب و باروت که از جملهٔ فرمایش سرب و باروت‌نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمودکه‌چون سواري و باربرداري برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن سرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار نموده فرستاده‌آید - بعده‌شمس‌خان‌با قریب چهار پنج‌هزار سوار وسی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از باشندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محلهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطانپور است رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه گاج خشتها را بجای گذهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار باراده غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ما درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گوله رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبار گي قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تگرگ وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام ثلث اول و دویم کفار به فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صداي تکبیر همت افزا بلند نموده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رساندند و زخمي ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید و شب از گذهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعي از مسلمين و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع حضرت طائفهٔ کفار می کوشیدند - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دو کروهی شهر واقع ست خرابي بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور هاي مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمي بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود ومسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موي سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بي اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت والی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند ×

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کار طلب تعیین فرمودند ×

درین اوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند ×

بعد ازانکه افواج عدومال برای تاخت و خرابی معمورهای میر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضي پادشاه عالی جاه بظهور نیامده اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پاي تخت چنان قرار ملازمت بمیان‌آمد که راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس نام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا بررومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروهی بد مآل رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب بر افراشتند - چون قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اوده مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسیدکه میرزا محمد هاشم نام که بیک واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند وسوای آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمدآباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمدآباد سرانجام ما یحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد درعهد خلدمکان برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلاي لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده برای خواندن خطبه
بقیدلفظ وصي مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ
دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع
خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و
بهمین مضمون از نوشتهٔ اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - ودر
همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد
جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل
رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه ومحبوس گردیدن
مهر علی خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد که بعد کشتن خطیب
روز یکشنبه بفرمودهٔ فیروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ کوتوالي
مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت
اما ازانکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و
تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگارد بعده العلم
عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد برای
حاصل نمودن اذن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشته
در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که
روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از
مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب
و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور
داشتیم درجمعهٔ آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق
حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد ازانکه روز جمعهٔ دویم
خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ وصي برزبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی
ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دوم
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند اگاه فیروزجنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ
که بصوبه‌داری اوده گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ
خود باوجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبریهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند
گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای مرهته تلسی بائی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانویر که هفت کروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانویر را که جمعی کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسی بائی و خبر شوخی آن زن جنگی بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربی مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد - مخذولان خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتّهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خود زخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصرهٔ نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیک آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت زیر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان مرهتّه خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
می نمایند حرف میزد بعده که تا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمد تقی نام جوان که از نبیرهای
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهرم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چوراس جات که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان و چورامن جاتهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفی آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل می رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه می چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس گویان چون سیل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای دار وگیر و مردکشی بلندگردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فیروز خان میواتي و چندی دیگر از سادات بارهه از فیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد ازانکه در شادهوره بقصد تعیین افواج برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چلهٔ زمستان می باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چندان باد زمهریر آسا بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئي آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام کرده کلمات ناگفتني بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم آزار که بیرکهي و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدار نامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجهٔ شهادت رسیدند متواتر بعرض میرسید جملة الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی و چوراسن جاتهه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای استیصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکی از مکانهای قلب مسمی بلوه گده که میان جبال قلب نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زرپرستی و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی یافته بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سگان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مورچال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند - اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در کشته شدن و عوض او همانندم بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و جاتهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را با مسلمانان واجب‌القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد دو صد سوار باشند که بجوهرشجاعت وارادت پاس مرعات حق‌نمک در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان سگ سیرت بد مآل‌مي‌گردید و مردم عام‌سست اعتقاد آنرا حمل بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن محاصره که از هردوطرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد وذخیرهٔ اندرون‌حصار بآخر رسیدبمرتبهٔ عرصهٔ تردد برمحصوران‌بدعاقبت‌تنگ گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته بقیمت‌دو روپیه وسه روپیه‌آثار غلهٔداد و ستدمی نمودند و چادراز بالا

انداخته
یک مشه
چهار هزا
را ذبح کرده
کبوتري که گلابو ز
در راه پیر و مرش
مکان مرشد خود آمد
طرف مورچال پادشاهي
گرفته بدر رفت. بعد در
ملعون را بدان زینت نشد
خوشوقتي پیش خان خانان
مبارکباد و آواز شادیانهٔ نقص بلند
پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفر
همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیده
و اسیر سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آور
او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پرده از روی
دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بي ا
قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی
عمدا گرفتار دا اخته ازین معنی خان خانا
ماندهٔ خجالت اد نهایت افسوس خورده.
را بعد سرزنش ب سود که همه پیاده
درآیند اگر آن ملعون ر ر یابند

١١٢١ﻫ

آن گ
روه

بيدن آن

ن قفص

صيب راجهٔ

بر خود دانسته

دشت نرستادند -

اه عظيم ميدانستند

نري و جائيه در لشکر

مصالح دفتر بودند حکم

و جمع کثير در پاداش آن

راشي درآمدند و چند روز

پش داران صاحب اسم و رسم

داشتند بباد فنا دادند - چين قليچ

ه که از بعضي وضع بهادر شاه پادشاه و

ه از ابتدا بميان آمد و با کراه صوبهٔ اوده را

و از ديگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نصب

يدولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر داني پادشاه

نصب و خدمت نموده منزوي گرديد و اکثر از نقد

و مساکين تقسيم نمود چنانچه در يک روز پنج لک

اجات رسيد - دريغولا خللي در مزاج خان خانان

الت گريختن گرو براي او رو داده بود

بد بسبب عارضهٔ مختلف بدني

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت *

مردي بود صوفي مزاج فقیردوست که در عالم حکومت او ایذائي بخلق نرسید و بدعتي که اثر ضرر آن بهیچ احدي از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان سرا پا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهي است همان بظهور مي آید بسیار دیده و شنیده شدکه آدم بعضي کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیري جاري باشد مي نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر مي گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهري سرائی و مسجدي و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات براي خریدن زمین و بناي سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هندویهاي مبلغ خطیرفرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحي آسماني دانسته درفکر احداث سراها درون آبادی شهرافتادند اما بعضي جا زمیني که برضامندي بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسرآمد و بعضي جا چنان اتفاق افتادکه هرچند خواستندکه زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندي مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانیي خود و رضامند داشتن خانخانان خانهاي بسیار را بدین طریق بدست آوردندکه صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته‌بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثي
آنها برآورده خاک نشين ساختند و جمع کثير از قوم مسلمين و
سادات و هنود آه کشان و نفرين کنان ازانجا برآمدند چنانچه که
در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همين‌که شروع بساختن
سرا و دکاکين براي سکنۀ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرچ
درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعۀ خان خانان
انتشار يافت و حکام که براي حصول رضاي مخلوقي نظر بر غضب
خالق ننموده مي خواستند دل خلقي را بيازارند تا دل مخلوقي
بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن
خانهاي نيم ساخته که سر راه‌گذر عيدگاه برهان پور واقع شده بود
مثل خانهاي نيم سوخته مزبلۀ محله و راه رو گرديد و قصد ثواب
آن بيچارۀ ميت موقوف بر فضل الهي ماند - ازين مقدمه محرر
اوراق بسيار ازروي غور مشاهده‌کرده‌که هيچ‌کار ظالم بانصرام نرسيده و
فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود نديده بمراد خود نرسيدند و باني
بدعتهاي مردم آزاري هم درين دنيا انگشت نماي عالمي‌گرديده
بسزاي افعال خود رسيدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و
رسوائي چند منجر گرديد که زبان قلم را بتحرير آن آشنا ساختن
ساتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق
باوجود ابتداي نشو و نماي عمر خود در کاروبار سرا پا معصيت
و خدمات بذاقيت ضائع ساخته و خود را بدترين مغضوبان درگاه
الهي ميداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر
گردد نگرديده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سي و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمي داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوي بظلم منجر گردد بعده
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داختن
پردهٔ روسیاهي خود را از میان بر داشتن است با خداي خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالي که سگبانی و
خوك چرائي بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داري کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهي
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داري دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهردوپسران
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست ازملک دکن و بخشي الملک بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا برپدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از طرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکي از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند از طرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تغنی چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از و سختی و تعدی بسیار در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخلع شده باردیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او ظاهر گردید حکم فرمودند که درخس خانه برده بنشانند و آب یخ پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب منصب و عطای خدمت عمدهٔ ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو سلام می نمود درجواب دست برسینه می گذاشت حتی که در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضی نویساند که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود به نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه زادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاری که سبقت سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعده که برسر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نوازخان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - در ینولا خبر واقعهٔ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان متصدي بندر سورت از شنیدن خبر واقعهٔ فیروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و شاگردپیشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطریق یلغار باحمدآباد رسانده بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیري بود فتح نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان آمیر با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شیرین کلامی میان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار دیده و شنیده شده - گویند قریب نه لک روپیه متصدیان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپیها پل سیاه در خریطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر این تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه گردیده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضی زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دغدغهٔ فضلای لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار فضلای لاهور نمودند ازانجمله حاجي یار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات درباب اثبات لفظ وصي برانها خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجي یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمي ترسي که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام میثمائي حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت الهي کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقي مانده امید دارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجي یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضي نمود بر عرضي دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضي الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصي نباشد - اما چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیاسهای غلط در فکر شورشاند اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فسان داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه ازهفتاد سال قمري تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پاشاه بهمرسید و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعي بغتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهي از دار الخلافت مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهي نمود - و در اواخر سنهٔ چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرج وفا نمي نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگي خرج بجائي کشید که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغي بطریق دستگر دان میرسید *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده
مرگ بر درش میزند خنده

## ذکر سلطنت جهاندارشاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال درمیان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت میذمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروت و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هرچهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان رفت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقي صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه مي گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیري مغضوب ساخته و آویخته مبلغي از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتي تمام گرفت و عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بوده که سه چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر براي مقابلهٔ عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش نشان بفوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثاني صفر المظفر طبل مخالفت صبح از هرچهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان بر نیست خود را درمیان دریا انداخت که باز اثري ازو ظاهر نگردید و اُچهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سربازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه پیزاوهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف درجست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع

الشان که بااو نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نموده رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کارآورده آخر باچندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هردو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردي خان را که از تعدي ظاهری و افعال دیگر باطني او جهاني در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته بند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندري خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمي بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضي ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکي از مردم نامراد رفته نهان شده انگشتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گرديد نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغوای ذوالفقار خان و بقولی براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه اللعنة کشتند *

و درعهد نا پايدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و ته آرهی گرم گرديد که نزديک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پياله نوش گردد - و همه برادران وخويشان دور و نزديک لعل‌کنور بمنصب چهار هزاری و پنج هزاري و عطاي فيل و نقاره و جواهر بيش بها سرفرازی يافته ميان هم قوم خود سرفراز گرديدند و اعتبار خانه‌زادان و ديگر صاحب‌کمالان و علما از ميان برخاست وظريفان شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل نمايند که بنام برادر لعل‌کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد بعطاي منصب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالک در تياري فرمان و اسناد ديگر چند روز عمدا تکاهل و تغافل ورزيد آنکه لعل کنور شکوهٔ بخشي الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب تعويق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چيست چون ذوالفقار خان که پيش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ايم بدون رشوت کار جاری نمی سازيم جهاندار شاه تبسم کنان گفت که از لعل کنور چه رشوت مي خراهيد عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشي مى خواهیم گفت هزار طنبوره چه خواهید کرد گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدین قوم مى فرمایند خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پیشهٔ این طائفهٔ آبرو طلب اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده این ست که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار شده با خاصان چند برای سیر و تفرج بازار و خرابات خانها تشریف می بردند شبی از شبها که در رتهه هر دو همدم جانی سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردندکه وقت مراجعت مست و لایعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبهٔ هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده خود را بیهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغیان نشهٔ شراب خوابش ربود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان درمیان رتهه بیهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور نیافتند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بیهوشي پارهٔ بحال آمده پادشاه را قرین خود نیافت مضطرب گشته هوشی که داشت باخته گریه‌کنان هر طرف میدوید تا آنکه پادشاه را در رتهه یافتند و این نقل درشهر ها بدین مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید * و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم چندان ازو سر میزدکه اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد فحش و هرزه گوئي آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بودکه ازبوی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب جنگ گرفتن فرخ سیر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادي الاولی داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که درشجاعت و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبري پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه‌دار اله اباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بسمت صوبهٔ اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ آله اباد گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص گردیده بود سه کروهي کره مانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهرتهوریهای بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز درمحاصرهٔ فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بود که عرصه برفوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی از پا در آمد درین ضمن چنین گرد و بادتند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن
سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبدالغفار
مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار
فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند
گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان
فرمان صوبه داري اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان
مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که
هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر
و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان
فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید
عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه
بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري
احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت
خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ
دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه
اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربي امانت خان و راجه
روز بروز نیز عداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود
که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته
بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن
امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه
گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ
نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و جمعي كثير دران تهانه كشته شدند و بعضي اسير گرديدند امانت خان بمجرد شنيدن اين خبر غيرت افزا شجاعت را كار فرموده بتهيهٔ سواري پرداخت باوجودي كه مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمي رسيد كه ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه زير تيغ آمدند و فوج آن جديد الاسلام كه باوجود شهرت قبول اسلام در طريقهٔ كفر و تعصب ورزيدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني زياده از ايام كفر طغيان مي ورزيد از بيست هزار سوار كه سپاهي سي چهل هزار سوار ميزد زياده داشت و بيشتري ازلشكر او افغانهاي با نام و نشان مثل دوست محمد روهيله كه هميشه چهار پنج هزار سوار بااو بودند و دلير خان صاحب فوج و راجپوتهاي جهالت كيش بوده بعد رسيدن نزديك نالهٔ سارنگ پور كه از دار الفتح اجين چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشكر اسلام خان كه تا نظر كار ميكرد روي زمين را سوار و پياده گرفته بود نمودار گرديد دلير خان با پنج شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسيده بحملهاي صف ربا صداي بگير و بزن بفلك برين رساند باوجود آنكه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر كرده بود كه چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگير نمايند و عرصه بر لشكر امانت خان بمرتبهٔ تنگ كرده بودند كه هيچ احدي از مردم لشكر و بازار اميد جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن بل فيل پيكار شير افگن اصلا انديشهٔ كميت جمعيت خود و كثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقيقي تكيه كرده جنگ رستمانه و تردد مردانه كه جاي

صد آفرین داشت بذات خود تمي نمود و کارنرمائيي ميکرد و از چهارطرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند - و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندرسورت داشت وخدمات چند درتعلقهٔ سورت از حضور بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازي و برق اندازي دران دشت پر وحشت برملا گردید تا سه گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریاي شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواري خود را محاذي فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علي الاتصال تیر بیخطا برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را برقامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي ديگر كشته گرديدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین‌ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی‌که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اكثر اطوار ناپسندهٔ او بجان رنجيده در قابوي چنین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید و چنان بي خبر كشته گرديد كه تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه‌مالیت‌دیگر برداشته‌فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زروافر بضبط سرکار امانت‌خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -
بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن باحمدآباد زود تغیر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست *
بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات بارهه بجهاندار شاه رسید اعز الدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند -
اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف راي ملایم دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان عداوت همچشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطرداری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان ایمان ارگردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چین قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم از عقب روانه گردید بعده که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد ازانکه قلیچ خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که چند روز در اکبرآباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوره و کره بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته برآمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار های اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر می بود و بی اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صدای مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زرنقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنها افتاد ربودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبراباد رساند چون قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم برراه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست او اطلاع یافته عقل و هوشي که از تاراج لشکر عشق مانده بود یکبارگي در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعده سنه بیست وسه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت برآمد - فوجي که همراه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بشمار آمد از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان بمحله در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیر گردیده خودرا بسموگته متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروري و پیش آوردن کم اصلان بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار جهاندار شاه راضي نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که هر دو سر گروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدهي و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بند های
عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر
در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند
و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کوکلتاش خان
برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت
میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله
باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که
محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن
روی آب مقابل اکبرآباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران
باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از
ملاحظهٔ شب خون‌آوردن‌فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را
لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن
دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران
هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه
در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد
آورد - سیزدهم‌ماه ذی‌الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم‌دی ماه الهی
بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان
بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه
امرایي توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه
داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید
عبد الله خان نیز متوجه‌پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار
خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذو الفقار خان نیز چنان صدای دار و گیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علی اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سرو پا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مردانه صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف حسین علی خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان کوکهٔ شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا درآمدند و بر حسین علی خان چنان عرصهٔ کارزار تنگ گردید که بدستور بهادران تیر پیشهٔ هندوستان [illegible] افتاد با چندی از شجاعت پیشگان [illegible] تردد [illegible] بعد برداشتن [illegible] کاری بی خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان نمي دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد شد و مي خواست که خود را به پیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائي رسيد که صداي شاديانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گرديد - درين ضمن سيد عبدالله خان بمدد طالع برپشتهٔ رسيد که مشرف برفوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تيررس بود درين حالت جمعي از مردم بارهه بدو پيوستند عبد الله خان قابو و تقويت يافته با مردم کم جرأت زياده نموده شروع بزدن تير و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهيئت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و ميان فيلهاي سواري زنانه آشوب غريب وشيون عجيب روي داد جهاندار شاه تا بتحقيق خبر پردازد فيل سواري لعل کنور و ديگر نغمه سرايان و خواجه سرايان از صدمهٔ تير باران بجوش و خروش برقص درآمده هيچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نيز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درين حال فيل سواري جهاندار شاه نيز چنان به بيتابي درآمد که اختيار فيلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روي داد - درين ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قليخان داروغهٔ توپخانه رسيد و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فيل سواري لعل کنور رسانده نزديک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختيار نمود - ذو الفقار خان که برين ماجرا اطلاع يافت و باوجوديکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشته بود تا يکپاس شب براي تحقيق خبر جهاندار شاه و اعز الدين مقابل فوج محمد فرخ سير استقامت ورزيده در جست و جوي پادشاه زاده اعز الدين بود که اگر اورا بيابند زود بيارند که بهپشت گرمي او خصم را از پيش رو بردارم نشاني ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري ردیف گشته راه دار الخلافت اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آري ثمر شجر غفلت پروري که ترک اوامر الهی و اصرار در مناهي ورزیدن علاوهٔ آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم راني جهاندار شاه یازده ماه نکشیده که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتي می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داند که دنیای بی اعتبار زاني عجب مکافات خانهٔ درگاه الهي است هیهات هیهات با این همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این هیچي سرا که في الحقیقت دولت

است یکي درین جهان که با آن همه ثروت و کامراني همیشه در غم و غصهٔ ابناي زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامراني می گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بي بدل را صرف مناهی الهي می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قرباني تصور می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید ٭

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادی برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف و مدارا پیش آمده سوای پادشاه‌زادها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید برآورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیدهاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید ـ واز انتشار این خبر خانه بخانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و منذل خوش صدا

از خجالت فریادهای عشرت افزاکه آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دائرهٔ که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد * بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله درگذر دیدم

## ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامي که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میاني خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسید درصوبهٔ مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر درآمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق مي نمود بعد رسیدن پټنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال ناگزر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پټنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضي درویشان ریاضي دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان مرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید *

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقي رسانده بود فرمان جهای قلعه‌داري قلعهٔ رهتاس گذه که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعي از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف شده ام کاسیت که از تصرف من بر آرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظیم الشان براي تنبیه و تادیب آن متغلب بي ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمد فرخ سیر از همراهان صاحب راي مشورت سرانجام نکال آن

به انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بي مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگرفت و دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود ازسر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن محصوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من بعنایت آن سربلندي ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و مستمال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادردل تهور نشان باجمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت پیشه دست از جان شسته بچلدي و چابکی تمام کارد آزبکی

به تهیگاه او رسانده بیگ زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعلهٔ قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضي هواخواهان و خود مقتول چندزخم‌کاری بلاچین بیگ و همراهان او رسانده رفقاي او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جاي * نبرد رگي تا نخواهد خداي

چون اجل لاچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهاي کاري جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهاي پادشاهي غلو نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سرقلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهي و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن چندین منصوبهٔ عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز مستحسن افتاد - و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه پادشاه ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني رسید و محمدفرخ سیر بعد استماع این خبر بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضي درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه خود دراینجا صاحب سکه و خطبه شوي صلاح دولت نیست - و درین آوان حسین علي خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری پتنه داشت و طرف پرگنات براي تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

ديگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سير در خاطر بهم رسانيد و همچنان نظر بر شجاعت ذاتي سادات بارهه و تسلط حسين علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظيم در دل محمد فرخ سير نيز راه يافت و بنامه و پيغام مودت التيام او را مستمال ساخته نزد خود طلبيد و والدهٔ محمد فرخ سير نيز ملتجي بحسين علي خان شده از زباني محمد فرخ سير قول و عهد ايفاى اختيار و مدار سلطنت بميان آورده چنان مطمئن ساخت كه وسواس هراس طرفين باتحاد اخوت مبدل گرديد - و دران زودي خبر كشته شدن عظيم الشان مع ديگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغايت بيستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسيد - و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر اوائل ربيع الاول سنه هزار و صد و بيست و سه هجري مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهي سكه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسين علي خان و استقلال محمد فرخ سير مي افزود - چون سيد عبد الله خان عرف حسن علي خان صوبه‌دار مستقل اله آباد كه درين هنگامهٔ بتبديل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب راى گفته مي شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سير مي خليد با و فرمان تسلي و قراري كه با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغيب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسين علي خان نيز درين ماده آنچه بايست به سيد عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئي از آئينهٔ خاطر او زدود بعد آنكه هردو برادر كه از روساي سادات شجاعت نشان

بارهه بوده‌ند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورده هاى خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار اله آباد مقرر کرده سید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کرّه مانکپور رسید سید عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابو الحسن خان بخشي خود که اصلی از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود براى مقابلهٔ سید عبد الغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سراى عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادي الاولی سید عبدالغفار بآراستگي وآهستگي تمام بهمعناني غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان‌روز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضي تیز جلوئي نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمي گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که‌کار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعي نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

وبا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینهٔ مهر ساخته بودند و امید
نجات بقیة السیف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین
گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که
سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمي شد - درین ضمن
آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم
سید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه
اشارهٔ بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند
و رگ هاشمي سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار
مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعي که مشغول
تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست
و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از
غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار
هرچند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدحام سپاه
دل باخته گوش بحرف او نمي‌نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز
چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاده پور که فاصلهٔ یک منزل
داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار
بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت
دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب
چهار هزاري او دو هزاري افزوده آن صوبه را باو اصالة بحال داشته
و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت
روانه ساخت *

## ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعد که محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه‌سالار با وقار و صف‌شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوڈیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوي سربلند خان فوجدار کڑا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقي خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار براي مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که برزهٔ کوکلتاش خان مي شد و پنج هزاري بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گرديده بود مستمال ساخته بمدد شاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسيدن قليچ خان بهادر باکبر آباد چون شنيد که شاه زاده قبل ازان از درياى جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختيار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عافيت انديشي و رهنموني راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروى کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سير که سيد عبد الله خان و حسين علي خان و ديگر بهادران جان نثار بطريق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل مى نمود - و چهبيله رام که فوجدار کرّا بود و علي اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداري اِتاوه داشت در راه آمده مصلحةً بشاه زاده اعز الدين ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو يافته خود را با خزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سير رساندند - همينکه اعز الدين نزديک قصبهٔ کهجوه رسيد و آوازهٔ نزديک رسيدن محمد فرخ سير شنيد هنوز فاصلهٔ سيزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشير سادات دردل او راه يافت و اواخر شوال نزديک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خيمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلير نمود بعده که جهنڈهاى پيش خانهٔ سيد عبد الله خان و حسين علي خان بتفاوت يک دو کروه نصب و نمودار گرديدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سيد عبد الله خان ديوارهاي اطراف

دیهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب می بود و بی اختیار بودن دربن مهم از تسلط خان دوران علاوهٔ آن گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبن و دل باختن از جبین و چهرهٔ حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانهٔ اشرفی که بقدر مقدور توانستند باخود گرفتند باقی از جمله خزانه وخیمه وتوشک خانه و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد فرخ سیر رسانیدند سوار و پیادهٔ بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد تاخت و تاراج نموده جمعي که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها بفاقه بسر مي بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملهٔ اموال که بعد تاراج رفتن بضبط درآمد آن قدر رخت زنانه از توشکخانهٔ خان دوران برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخرهٔ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه شود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر
مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافه اکبر آباد ز رسیدن
حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی
داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون
بر قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش
که از بقیة السیف لشکر مشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ
برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست
و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده
بهرارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش
خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران
ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان
آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم
آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و
عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد
فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و
حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم
حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و
عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت
اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه
سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد
عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه
وپیش آوردن مردم کم اصل بهدم امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند
و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف
جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام
رابطهٔ التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد
موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و
کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بنده های عقیدت نشان
جان نثار می شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند
و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کارهای عمده را علی الرغم
همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم
میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت
خلاف رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب
جمنا بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نباید گذاشت
که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید
پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف
باید کشید چراکه اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد
هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و
و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد
فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر
بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه
مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روی آب مقابل
اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران
بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر
داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان
و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس
چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم
ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا
سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر
جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل
طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع است عبور نموده
باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار
گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان
جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی
خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن
بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت
یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی
خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر
از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند
متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن
توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود
و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا
گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی
از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و ديگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرايش فوج گشتند و راجي محمد خان و اسلام خان و مرتضى خان و حفيظ الله خان و رضا قلى خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهكله و شترنال و هتهنال وزنبورک بيشمار مع ديگر امراي كارطلب رزم جو و جمعي از افغانان پلنگ خو كه اگر بتعداد اسم هريک پردازد بطول كلام مي كشد بمين و يسار و يلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سيزدهم ماه ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بيست و سه كه تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پيدا نبود قريب به پهر روز مانده اول سيد عبد الله خان هراول با جمعي از نامداران تهور پيشهٔ بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گرديد - اگرچه امراى توران بسبب بيدلي كه از بعضي اطوار پادشاه داشتند چنانچه بايد دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تيري كه برروي سيد عبد الله خان انداختند سيد عبد الله خان متوجه پيكار بهادران توران نگشته بمقابلهٔ ديگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمايان برروى كار آورده از توپخانه گذشته خود را نزديک فوج رسانده و از طرف ديگر حسين علي خان و صف شكن خان عرف حسن بيگ كه از تركان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سير و مير اشرف و زين الدين خان با بعضي از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معركه آرا گشتند و خان زمان عرف علي اصغر و چهبيله رام ناگر با چندى از مبارز پيشگان برابر كوكلتاش خان صف بياراستند غريب دار و گير و عجيب زد و خورد بميان آمد تا نظر كار ميكرد از برق شمشير آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سرباژان جان سپار معرکهٔ کار زار گلزار ارغوان می نمود * بیت

بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزه سر سبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستی زجا جوهرش چون سپند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باجمی نقد حیات درباختند - و خان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علی خان که عرصهٔ کار زار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آئین بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعی از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام بر فوج او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با اونمانده بودند دران حالت سید عبد الغفار روبروی فیل سید عبد الله خان آمده گفت منم سید عبد الغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبد الله خان انداخت همراهان سید عبد الله خان برو تاختند و سید عبد الله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار
زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که
نمي دانست کجا ميرود و مآل کار بکجا منجر خواهد گرديد و
از حال برادر نيز بواقعي آگاهي نيافته بود درين حالت جمعی
از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست
از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهير خصم رساند اما از
صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد
و درين ضمن بمدد طالع برپشتهٔ رسيد که مشرف بر قول و فيل
سواري جهاندار شاه بتفاوت تيررس بود باوجود بلند شدن صدای
شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته‌اختر از اثر بد مددی ايام که از رسيدن
فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سيد عبد الله خان قابو يافته با
مردم کم شروع بزدن تير نمود و سادات بارهه بيکبار جلوريز بخانهای
کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد
هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فيلان سواري
لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران
بجوش و خروش آمده جا خالي نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه
مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بيخبر و غافل از نيرنگي
زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فيل
سواري او نيز برفاقت فيلان ديگر شوخي آغاز نمود و اختيار
فيلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سيد عبدالله خان که هردم از
اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دليرانه
قدم جرأت پيش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهم رسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیله رام که بر تابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان برکوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم برداشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بلبخود

انقاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذو الفقار خان و جهاندار شاه بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ آزموده کار بود چون دید که سررشتهٔ کار از دست رفته و معز الدین قابل فرمانروائي نمانده و سواي شورش ملک و بجز خرابي خلق فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده بطریق نظربند نگاه دارد و ذو الفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر بریم و باعث فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیمست که مآل کار بکجا منجر گردد - اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما نمي دانست که بحکم یضحک التقدیر علي التدبیر دستگیر بلاي

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد * بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه‌درازست و چوب را دو سر است

و نیز گفته اند * بیت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست .

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بیت *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد * کزین بستاند و آنرا سپارد

برهوشمندان نکته سنج مخفي نماند که در ابتدای دیباجه بزبان قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعني بامید نفع و بیم زجر موافق رویهٔ مولفان مجبور عهد طریقهٔ طرفداري و عداوت ورزي دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا بدهطیر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته‌شده و واقعات غریبه و حادثات عجیبهٔ ناشدني از تغیر اوضاع عالم بعرصهٔ ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهي گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از حد گذرانده هرطرف که نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثاني را بچشم پوشي مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بیرون‌گذاشته اند و محرر

اوراق‌که بجاذبهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین‌تالیف می نماید
و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم روبهٔ مزاج گوئی میر
و وزیر اختیار ننموده آنچه‌خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که
مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم
بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف
قول آنچه مقرون بصدق دانسته بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد
معهذا چون اندراج وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه
دران ایام تالیف از پریشانی و بد مددي زمانه کاغذ برای
مسوده میسر نمي آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر
در بعضي مقدمات از روي تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید
که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در
کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت مي باشد مسود حکایات
را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو
بر جریدهٔ گفتار او کشند *

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم
بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت
و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر
سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت
بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع
لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت
مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [ ۱۱۲۴ ] درباره پله متصل سواد دار الخلافت
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار
وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
فرمودند و حسین علي خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ
و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را
ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دویم
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت
هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ
عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالة
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري
شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ
معز الدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سیوم فرمودند و
قاضي عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از
توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات
خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار معزز
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگي ڈاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفررا که منشي‌گري ضمیمهٔ بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف‌الدین علي‌خان و نجم الدین علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضي والاشاهیهاي کارطلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگربتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکي فراخور قسمت و حسن خدمت میان همچشمان ازعطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکي پرداخت اول علت غائي مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیواني تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که درابتدای استقلال وزارت
که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله
و دیگر بعضی مقربان حسد پیشه نیزدرین ماده خاطرنشان
پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که
حد خودرا دانند نوکر را چه یارا که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات
عمدهٔ صدارت ونیابت ووزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی
بود بوسعت خلق و قدر دانی موصوف درمقابل خدمت و تردد
هریک می‌خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و
خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار
نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از
خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و
مستقل برای غیرکه استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت
و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده
بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت
و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد
سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید) انشاء الله تعالی
بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانبانی
بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
باشند بعد امتحان مرورایام مقرر می‌فرمودند که اگراول پایهٔ وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد
فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی
در سلطنت سي و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت
بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي دیوانی یکي از صوبجات
یا متصدي‌گري یکي از پادشاه‌زادها بروُس بارهه می فرمودند
بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و
برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمی‌گشتند
که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ
خود گرفته آخر کار کار بجائي رسانند که مطعون عالمي گردیدند
و بد نامي آقا کشي آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم
رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار
باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردند | چنانچه عنقریب
باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری
آفریده اند - القصة اگرچه نزاع صدارت و دیواني خالصهٔ تن چنین
صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل
خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
نمودند و چهبیله رام را بصوبه داري اکبر آباد تعین نمودند اما تخم
عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاري شیطان صفتان تمام پیشه
کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرساني و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمي ازو کامیاب مي گردید اما چون نمي خواست که زمام مدار فرمان فرمائي هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمي و حسد برو گوارا نمي نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهي و همدمي مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه مي گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثي و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقهٔ آنها دخل مي نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضي السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم مي آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علي خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدي کم نمي تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلیي او
نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت
جاني و مالي فائدهٔ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
افعالي که در ایام حکم راني و سر فوجيي بر غربا و ضعفا و سادات
از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور مي آمد
چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
مرهتّه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در
اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا
بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند
القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي
ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه
کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
عرض نمود ازروی مهرباني ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي
خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمهٔ
بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل
مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود
و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب بهبهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه بگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - و همان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را وازو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * بیت *

ای برادر مادر دهر از خورد خونت مرنج
چون ترا خون برادر همچو شیر مادر است

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که في الحقيقت مغضوب درگاه الهي بودند بقيد ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازي مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه سرزبان اورا از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سيدي قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب مغضوب نمودن او بثبوت نه پيوست و همچنان هدايت‌کيش خان را که تربيت نمودهٔ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدايت الله خان پسر عنايت الله خان را که مدتي ديواني تن و خالصه با نيابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسياست تسمه کشي لاچين بيگ مرحله پيماي سفر آخرت گرديدند و خطاب بهادر دلي لاچين بيگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصير گذشته و حال مردم‌را بدين سياست مبتلا مي ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد مکاني و خلد منزلي راه يافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجراي پادشاه از فرزندان و عيال رخصت و بهلي حاصل نموده مي رفتند و کار بجائي کشيد که مقلدان و معرکه آرايان بازار تقليد بدعت تازهٔ سياست تسمه‌کشي را وسيلهٔ رزق خود ساخته بودند - و تقصيري‌که برهدايت کيش خان بستند اين بود که هادي فيل محمدکريم برادر محمد فرخ‌سير نزد جهاندار شاه گرديده بود و سبب کشتن هدايت الله خان هيچ ظاهر نشد مگر آنکه گويند ازطرف پادشاه بيگم رقعهٔ جعلي مشتمل‌بر اشارهٔ استيصال‌هدايت‌الله‌خان‌که خانساماني بيگم نيز داشت بنام محمد فرخ‌سير رسيده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن ایلچای
هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که
بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی
نمود - و غریب ترآنکه شاه قدرت الله نام درویش که از
تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا
عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت
مي نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته مي‌شد
براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله‌اورا بطریق مهمان بخانه
طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او
نصب نموده اورا بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر
اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفاف ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت
پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی
و اطوار مذموم‌تربیت خان‌ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان
بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود
با نامهٔ تهنیت جلوس‌خلد منزل‌بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان
مع سه صد اسپ‌انتخابی‌عربي و عراقی‌نژاد و زین و سازهاي مرصع
مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مروارید بیش بها و زر بفتهای
مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و
روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد
روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که
اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسيده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گرديده كه آنقدر تحف بيش بها باخود داشت كه هيچ يك از پادشاهان سلف ايران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سيزده اسپ با ديگر جنس كه قريب پانصد تومان كه دوازده هزار روپيه باشد ارزش داشت ازطرف ايلچي از نظر گذشت لك روپيه و يك اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپيه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جيغه و سرپيچ مرصع و خنجر و شمشير با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مينا مرحمت نمودند - و ديگر فرمودند كه ايام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتداي سال جلوس محمد فرخ سير از غرهٔ ربيع الاول مطابق سنه هزار و صد و بيست و سه نويسند - بعده كه نظام الملك بهادر فتح جنگ بدكن رسيد از صدمهٔ شمشير موروثي و راي صائب او بي آنكه پاي قتال و جدال با غنيم لئيم مرهتهٔ دكن بميان آمد نسبت بايام سابق تخفيف تمام در تاخت و تاراج ملك وقافله بهمرسيد اما بدستور عمل نصرت جنگ و داؤد خان هرجا كه دست آنها ميرسيد دار و مدار نموده چوتهه مي گرفتند و باقي ذكر ايام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذكر سوانح سال دويم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

الحال چند كلمه از مهم راجه اجيت سنگه مي نگارد راجه اجيت سنگه كه بعد رحلت خلدمكان از كردار ناهموارش مثل تعمير بتخانه و تخريب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه
بارجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر
راجپوتان بدکیش فرصت رقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای
مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه
پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته
چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشی
نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروی خسران مآل آن
مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تنبیه آن شقي
بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده
بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته
خان خالوي خود و جمعي از امرا و فوج شایسته برای تنبیه او
مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
عیال خود را بکوهستان و مکانهاي قلب روانه ساخته ملک خود را
خالي نموده وکلاي معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده
التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم‌کاران حضور که
مفصل بزبان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید
لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ
خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا
صلح نموده شایسته خان خالوي پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان
و امیر الامرا می‌خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت
بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه
از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده
بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط
ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب
راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و
وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازي عمده که برای سید
عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید
و بمیر جمله هر صاحب مطلبي که رجوع می آورد از عطای
منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط
نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت
و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر
می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه
را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان
پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از
حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمکحرامی
ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت
دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر
پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت
دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده
بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت مي ساخت پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور رادهٔ پادشاه نظر بر قول و عهدي که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلي خان عظیم الشانی را که از پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار داني و کار طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیواني کل دکن که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب چهارده پانزده دیواني دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه و داروغگیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داري و اخبار نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالي نماند که بار مقرر نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ راه نمائي که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند مکحول ساختن شاه زادها ست یعني اعزالدین پسر جهاندار شاه که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد فرخ سیر در همان زودي ودیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا درخواست صوبه داري دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود و بر سر قبول و اباي این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمي شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گراني غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند وبست سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوهٔ سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا بي منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما بر حرف نمامان و گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالي بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبهٔ عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من باشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگو های فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال نقرهٔ چند از دند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی رانیي قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر ارثي آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودندکشیدند اما چون هرجا دست آنها میرسید وگماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات مي گرفتند و
نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که
دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه
نماید بفوجداران و ضلعداران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را
از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید
فطر سنه دو جلوس با پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای
بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد
غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود وکهیم کرن دیوان
خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه
مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکي از نا سرداران مرهتّه را
سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعي
از بند و بست و گوشمال بعضي سرکشان حوالي آن سمت
مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و
بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه کار اطراف
دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند
چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد
محمد ابراهیم تبریزی بخشي و واقعه نگار بگلانه دران قافله با جمعي
دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس
بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدهي که درآنجا بدستور
همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند
چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه
پرگنهٔ شیز که یکي از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه باغنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت کروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهتّه که سابق وصول چوتهه آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن سرداران مرهتّه شنیده درخود طاقت آن ندید که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق ولا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان بسر او ریخته یراق او گرفته بقید درآوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر یافته این معنی را سرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ دار

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر
داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی برای
تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم
خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج
غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر
و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهته
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ندبهیئت مجموعی
برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند
و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان
استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک
بهادر بر غلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع
متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف
الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود
باتالیقي و هرارلي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي
مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک البوه آن گروه
شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده تا سردار و مرهتهٔ
بیشمار که از شهرت آن هنگامه هرروز چون مور و ملخ جمع
می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه
و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت
حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح
جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خنثی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصلحت فرار داده و چند هزار سوار کارزار دیدهٔ انتخابی با سرداران نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گدهی آن بدخصالان با آن همه صعوبت برشکال و طغیانی نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب می زدند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت کشی زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چتری و نشان آن طائفهٔ ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گدیها که مابین راه ملجای مفری آن مفسدان بود و لشکر پادشاهی را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چنین اوقات زن و فرزند آنها را دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجا که میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دستور ترتیب مقابل هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فيل که سرمايهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهير را بدم شمشير و تاراج مردم پادشاهي داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپديد گشتند و فوج ظفر موج با هردو فيل و ماديان و چهتري بسيار مراجعت نمود - چون درهمان ايام فتح جنگ از بيماري صعب صحت يافته بود و بر چنين فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شديد بمرحلهٔ رسيد کامياب گرديد جشن عالي نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهي که شريک تردد گشته بودند و مردم خود داده فيلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب ميرزا بيگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بميان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسي و نيک نفسی و رعيت پروري و سلامت روي و ديگر صفات حميدهٔ آن نيک سرشت که دران ريا و مزاج گوئي را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بيان ميدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين سهروردي و نبائر شيخ عالم قدس سره است که بر احوال ايشان از بعضی تذکرهٔ اوليا اطلاع واقعی ميتوان يافت و ديگر از علوم عقلی و نقليي که سرمايهٔ حاصل زندگانی و کليد فتح ابواب ترقيي دنيوي و نجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نمايد چنانچه دو سه بيت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آيد * بيت *

چون گل ببوي وصل گريبان دريدنياست

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر بربگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزدهٔ یک ره دویدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته در تبعیت اوامر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ داران و پیشکش غیر کفار حربی بری و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که داؤد خان صوبه دار بنای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعد که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر پشیزی اعتماد ننموده معاف نموده بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محالات جاگیر بعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر
دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و در می
نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما
خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام
بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع یدو قتل دزد هم ننمود
تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب
نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبالغ خطیر که
داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان
رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون وغیره درست کرده عوض
جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند
بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان
خواستند که از مشرف وبعضي عملهٔ جواهر خانه که دران
وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست
بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت وبي آبروئي
آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام
با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها
رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه
و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین
لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون
خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان
سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری
گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد اداى نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار ضروري پادشاهى وسرکار خود که درامور جزوي وکليي بقدر مقدور خود متوجه مى شود مى پردازد بعد سه پهر اکثر براى اداي نماز ظهر و عصر و ادعيه و تلاوت کلام الله مجيد و درس حديث و صحبت اهل کمال و فقرا صرف مى نمايد و نسبت باهل بيت حضرت خاتم النبيين و ايمهٔ طاهرين اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد بارى و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش آمده باقي انشاء الله تعالى بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجمله درهمين ايام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام اميرالامرا حسين علي خان و روانه شدن سند نيابت بامور ملکي بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالى بنام حيدر قلي خان ديوان دکن از طرف حسين على خان رسيد و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنياد برآمد و به برهانپور که رسيد چون در سه تا سردار غنيم با فوج عظيم اطراف برهانپور شوخي مي نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبيه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسيد اگرچه جنگل بسيار دشوارگذار بسبب استقامت ورزيدن مرهته و آتش دادن جنگل هيچ نمانده نزديک بود که باروت و شترهاي بار را آسيب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالى ازان آفت نگاه داشت و پاى استقامت مرهته لغزيد و تا چهل کروه تنبيه کنان رفته بعد رسيدن بسرحد پرگنهٔ تهالنير مراجعت نموده روانهٔ حضور گرديد چون اواخر جمادى الاولى حسين علي خان از بارهٔ پلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابين راه بتفاوت يك دو كروه بهم ديگر رسيدند باوجود آنكه
خواهش حسين علي خان براى ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس
خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امير الامرا بعد رسيدن بمعبر
گذر اكبرپور آب نربدا مسموع نمود كه داود خان پنى كه صوبه دار
احمد آباد بود بموجب حكم صوبه دار خانديس گشته خود را
بدار السرور برهانپور رسانده و نيز از زبانى عوام شهرت يافت كه
خفيه بنام او احكام رسيده كه سر باطاعت و ملاقات حسين علي خان
فرود نياورده تا مقدور در دفع و استيصال او كوشيده اميدوار صوبه
داري كل دكن باشد لهذا داود خان دم از صوبه دارى باستقلال ميزد
و ارادهٔ ملاقات ندارد امير الامرا بعد اطلاع برين ماجرا بداود خان
پيغام فرستاده كه چون كل صوبه دارى دكن بما تعلق گرفته بايد كه قدم
از جادهٔ اطاعت بيرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد
پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونريزي مسلمانان نگردد داود خان از قبول
هردو تكليف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بيرون شهر دائره
نمود اما از اطاعت امير الامرا سر وازده ازانكه با سرداران مرهتّه
رابطه و اتحاد زياد داشت و نيباسيندهيا كه از جملهٔ نوكران عمدهٔ
پادشاه گفته مي شد و بشهرت استقبال حسين علي خان و اعانت
داود خان كه بر وقت كار رفاقت طرف غالب اختيار نمايد مع
چندنا سردار مرهتّهٔ ديگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز
گفتگو ميان امير الامرا و داود خان بطول مى كشيد تا آنكه اوائل
ماه رمضان المبارك سنه چهار جلوس كار بجنگ صف كشيد و
امير الامرا با لشكر خود كه قريب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
با او دران روز موجود نبود و هیرامن یکسریه را که همیشه میرشمشیر
او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامرا
می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علی
مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان و بسالت
خان اعظم شاهي طرف سلطان نظر که بخشي و واقعه نگار فوج
بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي
و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي
و نوکران نامي و متعینه برهانپور و خجسته بنیاد که هراول فوج بدست
راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ
عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از
نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از
خانه زین بزمین نرسیدند داود خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ
حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان
خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامر
برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روي ترکش

لشکر داؤد خان گفته می شد با بسیاري از همرا هان خود را بتوپخانهٔ امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و زخمي گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین علي خان گویان حملهٔ رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضی مردم عمدهٔ دیگر زخمي گردیدند - درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضهٔ فیل جلوه گر بود مقابل فیل سواري داود خان تیر بحلقهٔ کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بکتر نمي پوشید بر میر مشرف بانگ زد که روی خود مثل زنان چه پوشیدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بیغم و تیری بروی زد که نزدیک گلوی او زخم کاري رسید و میر مشرف تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت بعضي فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلها بهمدیگر در سه ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوي میر مشرف رساند درین ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ که بمیر مشرف رسید مردم فوج امیر الامرا را گمان آن شد که میر مشرف ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک
بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه
و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجاي خود قائم بودند
پاي استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق
جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان
بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند -
امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و
فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل
بسته در شهر گردانید - گو نیبا سیندهیا و دیگر نا سرداران غنیم مرهته که
رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت
طرف مغلوب داشتند در غلبهٔ زد و خورد پاي استقامت آنها از
معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارکباد امیرالامرا
رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه
و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله
بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما
نقل می نمایند که در ایام صوبه داري احمد آباد دختر یکی از
زمینداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش
می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل
هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با
غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته
بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفيق سفر آخرت شوهر گرديد ليكن اين قول بثبوت نه‌پيوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گرديدن داود خان بعرض محمد فرخ سير پادشاه رسيد اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گرديد و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامي با وقار را بيجا کشتند سيد عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته مي‌شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود *

ذکر سوانح سال سيوم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

الحال عنان کميت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سير در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد ميان فرقهٔ هنود و مسلمين افروخته گرديد و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابين خواجه محمد جعفر درويش و شيخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم ميدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گرديد سال دويم آن شبي که هولي هنود سوخته مي شود يکي از هنود که مقابل خانهٔ او جمعي از مسلمانان مي ماندند و مابين هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پيش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت کفار مي کوشيد بحجت آنکه اختيار در خانهٔ خود دارم پيش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي نمود روز ديگر مسلماني که رو بروی خانهٔ او مي ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هند و باظهار آنکه اين جاي در خانهٔ من است گاو آورده ذبح ا

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنود جرأت شوخي بمرتبهٔ رساندند که پسر چهارده پانزده سالهٔ گار قصاب را و بقولي یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و بهرهاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت قاضي بسبب رعایت و طرف داري داؤد خان که در بارهٔ هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را اتش زده شروع بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند ودران هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار وبار بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت وصلاح آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضري که هنود دردست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان‌دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم‌النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود
شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و
منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان
نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب
گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمي دانیم
چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص
همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند
و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از هر وجود ازلی آگاه است
میدان اگر ذره بود یا خورشید * در دیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال
دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب
کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع
گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ
میگفت علی الرغم خواجه بعضي قول و اعتقاد متاخرین متعصب
مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست
و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ
اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب
کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان
آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله
پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقهٔ دین متین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویهٔ خارجیان میدهد اگر بفقیر خانه تشریف آرند یا جائي مقرر کنند و با دیگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي کتب معتبره خاطرنشان نمایند تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهاي کربلا در گردن و باز و بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار کس که سامع وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستادهٔ خواجه اند که براي قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض برزبان راندند مغل زادها را طاقت شنیدن آن نماند پیچتاب خورده از مسجد بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدهٔ سپاهی وضع که بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکي از خدمهٔ مسجد با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جملهٔ آن جماعت ست که بارادهٔ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موذن انداخته شهید ساخت و آن هندو را نیزکشتند و تا دو سه روز برای تحقیق‌که آن هندو فرستادهٔ کیست نگذاشتند که لاش اورا بردارند و چندی از فضلا و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سیر پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که خلل در دین اهل سنت اندازد و درعهد خلد منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ
فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر درمي آمد
بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را برگردانده بدون ذم
روافض مذکور دیگر بزبان نمي آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت
خان قاضي حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضي گفت
که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمي شود و آنچه شیخ
عبدالله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد
که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار
روز سرانجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
رفت بعد از چند گاه بازدران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رسانده که عقیدت خان محضر
نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور
نمود و جمعي از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصي شیخ
تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
زخمی شدند وآخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد
سادات نظر بند بود *

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
مشتمل بر استیصال گروی جهنمي نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که در سنه هزار و صد و بیست و هشت ( شش ) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عدل و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروي شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه‌شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که برمسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطهٔ حصاري درصوبهٔ پنجاب‌که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبدگروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ پرومعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت
هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و مارای خود ساخته بتعمیر و
استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را
بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج
می نمودند عبدالصمدخان دلیرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت
لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن
بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد
امین خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغلیهٔ والاشاهي
و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد
رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان
توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گروه
از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب
در لشکر پادشاهي انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج
اسلام رسد و مکرر چندین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد
و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه
بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون
چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بی باکانه بوقوع
آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل
قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق
کنده بهبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول
انجامید و درین مابین جرأت و ترددي که ازان مفسدان
بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت
میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد
نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار
کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه
بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه
فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد
و شد برروي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید
که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند
هرآثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا سرداران آنها
برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوای مریض زهر مار
می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و
عرصهٔ زندگانی برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را
کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون
شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا
بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده
بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان
بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال
بهزار سعي و اشکال پیش برده کار بران جماعهٔ بدسگال تنگ
می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست
درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان
نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت
فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تهور و جان‌فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات ازان احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرنیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود در سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر وسعت را طشت پر از خون ساختند * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود
گلی ارمغی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا میباشد اشرفیها را اندرخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشير جزاى اعمال و افعال خود درآمدند و بشهرت فرو بردن
اشرفيها تماشائيان شكم آنها چاك نمودند مبلغهاى خطير بدست
لچهاي بازار و مغلان تيغ‌گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمدخان
نزد پادشاه مستحسن افتاد و حكم طلب آن شقي با سر مقتولان و
اسيران صادر شد عبدالصمد خان قريب دو هزار سر پر از كاه و هزار
نفر مسلسل از بند آهني همراه پسر خود ذكريا خان و قمرالدين
خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال كه اميران
و سرهاى آن گروه بدنام بد انجام نزديك بدار الخلافت رسيدند
اعتماد الدوله محمد امين خان بخشي را فرمودند كه بيرون شهر رفته آن
مقهور بد عاقبت را با ديگر همراهان تخته كلاه و رو سياه نموده خود
او را بر فيل و ديگران را بر شتران سوار كرده و سرها را بر نيزه نموده
بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگيان مردم ازار گردد - بعده كه
داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حكم حبس سرگروه آن
مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و
ديگران را فرمودند كه هر روز دوصد سه‌صد نفر آن گروه شقاوت پژوه را
پيش چبوترهٔ كوتوالي و رستهاي بازار بقتل رسانند - از جملهٔ قوم
كهتريان كه خفيه خودرا از زمرهٔ معتقدان و مريدان آن مردود مي
شمردند بمحمد امين خان و ديگر متوسلان اميران بقبول مبلغهاى
خطير براى جان بخشي آن نابكار رجوع آوردند پيش رفت نگرديد
و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند كه اول فرزند اورا بحضور او
بلكه از دست خود او موافق بي رحمي كه ازان ملعون در كشتن
فرزندان ديگران بوقوع مي آمد بقتل آوردند بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای ارذیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید • بیت •

از مکافات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جو زجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکی ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او مزاول از حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید که جلاد برسر آن شقی با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید ـ گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعنی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقي درمکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزاي کردار آن جماعه می گردد * * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمي * نهد ملک در پنجهٔ ظالمي

بعده براي تلافي اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجزا و سزاي اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده مي نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازي داشت اما بسبب تقاضاي ایام و انقلاب سلطنت سر از آمدین اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشي ازروی بدنهادي اختیار نموده محصول‌محال جاگیرداران دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهاي راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقي می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاری افواج خون بی باکانه
پا بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کارباغی پیشگان خسر ان مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هردو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سراورا بریده و پسرخرد سال ودیوان اورامقید ساخته
بحضور روانه ساختند *

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرری مشهور صوبهٔ عظیم آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده
طریقهٔ طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت
میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داری آنجا مقرر گشته خودرا برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده
از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ
عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر درآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاده

نگاهداشته براي تنبيه او برآمد وبا آن شقي مقابله نموده بعد ترددات نمايان كه از هردو طرف بميان آمد وجمعي كثير كشته و شهيد شدند دهير رو بفرار گذاشت و بعد آوارگي در جنگلهاي دشوار گذار بقول مشهور از زخم غيب كه از دست همراهان اوباو رسيد و بروايت ديگر از دست تيغ جان ستان يكي از يكه تازان فوج سربلند خان بهروجه از تير آه درد آلود جگر سوختگان كه ناگاه دران گريز باو رسيد بدار البوار پيوست *

چون محمد فرخ سير پادشاه بتجويز لطف الله خان صادق حكم فرموده بودند كه از دو بيستي تا نهصدي منصبدار پادشاهي و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا يافتن جاگير درماهه پنجاه روپيه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه مي يافته باشند از انجمله مردم والا شاهي كه حق رفاقت وجان بازي ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب بر سركار داشتند و جمعي باميد جاگير خدمت مي نمودند و بيشتر از والا شاهي مغليه بودند احكام برطرفي آنها يك قلم صادر فرمودند و بخشيان بآن جماعه جواب دادند - و درهمان ايام كه شورش برطرفي آنها درميان بود مير جمله كه از زيادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ كلي از خزانهٔ پادشاهي و تعدي مغلان بر رعايا كه فغان ظلم آنها از حد گذشته بود تدانجا بآ برو استقامت نمي توانست ورزيد و جاذبهٔ قرب پادشاه علاوهٔ آن گرديد لهذا از عظيم آباد جريده سوار شده بطريق ايلغار كه مسافت بعيد يك و نيم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه كه بعضي از نوكران او نيز خبر نيافتند كذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دو سه منزلی اکبر آباد برگشتی سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند - ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهاي تازه از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامي تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابي رعایاي پتنه و بي‌حکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه حیله و تزویر براي مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفي فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشي و خان‌دوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته نالش تقاضاي طلب خود نمودند و گفتگوي این فساد وهجوم مغلیه با زره وبکتر و نمد گرفتن حویلي‌نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان نقنه جو که بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند مي خواهند بهیأت مجموعي برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران روزها بفوجداري نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار فساد بودند و ازطرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - میر جمله سراسیمه گشته سررشتهٔ کار و تدبیر از دست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درین دانستند که پادشاه نظر رفع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبهٔ عظیم آباد تغیر ساخته تعیناتِ صوبهٔ پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داري عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقضای وقت براي دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنهٔ فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگیر ساختن سید عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاه‌داشت سپاه مي‌نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان فیروزجنگ که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طي نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثاني و خلد مكان و خلد منزل بتقديم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند از ین کلفت سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبي آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشوونما در عیش و کامراني و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاري که هرگز از و بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و ایلان شاهین و همچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوك می نمود از جمله امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامي که ببیماري مرض سفر آخرت او بطول کشید روزي محمد فرخ سير پادشاه مصحوب يكي از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العدل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوك باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملك و خود بدست سادات بارهه داده آند صلاح دولت درین است که تا مقدور بآنها سلوك نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زوال مادهٔ نساد و عناد

آماده گردد و سررشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور ٭ رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هرطرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو واجب گردید - و عنایت‌الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و متصدي مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای اضافهٔ منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که از بی اختیاري و خفتي که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیواني خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیواني تن نمي داد و سید عبد الله خان نیز از سختي سلوک او که در عهد خلد مکان با جملة الملک اسد خان نموده بود راضي بدیواني او نمي گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیواني بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشینی
علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت
و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود
عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته
یک دو بار در قلعه آمده کچهري نمایند اگرچه چند روز بدار
و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد
در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار
و صد و سي و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ
جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود
و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها
پیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند
و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان
بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب
هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معني بر
رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک
رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت
باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت
الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراری
که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای
رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند -
درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ
رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلیي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید فائدهٔ نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی(۱) اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد(۱) و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ سیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاتهه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد و فتحپور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سنسنی که بنا کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داده راجه جی سنگه را مرخص و تعین فرموده روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جی سنگه بطریق سر فوج علاحده کومکی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه کنار شهر معطل ماند اما راجه جی سنگه

بر مهم ماموره خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرهٔ گدهي چورامن پرداخته زیاده ازیک سال‌تردد نمایان نمود و مکرر یورش و جنگهاي عظیم بمیان‌آمد و مردم بسیار از هر دوطرف‌کشته شدند و بعد رسیدن سید خان‌جهان نیز مصدر ترددات گشت و مورچال‌نزدیک بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ‌گردید آخر کار وکیل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن درحضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول‌فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضي پادشاه درکمال نا خوشنودي جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محلهٔ خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن میسرآمد اما بازبسبب ملال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگردید - دربن ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

---

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

بعده که امیرالامرا بر داود خان‌فتح‌یافته خود را بخجسته‌بنیاد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهندو

پهارِیه (ن) نام که سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو گفته مي‌شد و ازانکه
درهردو صوبهٔ دکن یکی از سرداران مرهٹه بدستور صوبه‌داران پادشاهی
صوبه‌دار که وجه چوتهه مرهٹه بوصول آورد مقرر بود صوبهٔ خاندیس
در تصرف خود داشت و مابین راه بندرسورت قلعچهای گلی ساخته
تهانها قائم نموده هرقافله که ازان راه میگذشت اگر چوتهه یعنی
چهارم حصهٔ مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند
قبول مي نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآورده آدمهارا اسیر
نموده باز مبلغي مرنفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیرالامرا
ذوالفقار بیگ نام بخشي خود را با سه چهارهزار سوار و پانچ شش هزار
پیادهٔ بند وقچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار
بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد وخاندیس گذشت و خبر کهندو
پهارِیه که قریب هشت نه هزار سوار جنگي همراه او بود نزدیک سرحد
بکلانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفي از خجسته بنیاد مسافت
دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو
بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهایي خاردار
دشوارگذار کشید هرچند که هرکاره‌ها ظاهر ساختند که قابوی مقابله
با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهنمائي دیگر
جهال بارهه سخن هرکارها نشنید و یکه تاز خود را بکهندو رسانده
در اول مقابله که جمعي از کفار بدر البوار پیوستند کهندو موافق
داب دکهنیان رو بفرار آورده فوج امیرالامرا را بنمود چهار صد پانصد

(ن) د پهارِیه

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته
باز یکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه
کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ نبرد و کار زار بر لشکر اسلام
تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ
شهادت رسید و باقي فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده
شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال
بعرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهوراست
گاو و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ
نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل
خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین
علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد
برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت
تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار
چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند
که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او
بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو
دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای
قلب مي بود رساند اماتهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند
هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین
که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم مي شدند هرچند
که با فوجهاي دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج
آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دیهاڑیه بعمل نیامد - و بسبب انتشار خبر نا موافقت پادشاه باسادات که بقول مشهور فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و آنها سر تابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجا پور و حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام و زمینداران بیجاپور و کرناٹک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمي یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت سي و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بني اعمام تیموریه گفته مي شد ارثي مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی خان علي مردان خاني مقرر نمودند و فتح یاب خان اسد علی خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داري برهانپور داشت سند نیابت صوبه داري خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپاي حساب آورده مبلغي بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عنان خاطر گردید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت ماموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار وکالت خان نام را قلعه داری قلعهٔ مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می‌آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرناله و راج گده و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته رابی‌خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملک قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن واحمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می‌بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهار م حصهٔ آن مقرر نموده وعدهٔ وصول بگذاشتن پرغمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار در هفته سه هفته محاصره می نمودند و تا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن سرداران تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرری بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تا راجبائی بائی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه ميزد التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سرديسمکهي شش صوبه دکن بدستور سر صد نه روپيه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غيرت اسلام و بميان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان قلم داده قبول ننمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلاي راجه ساهو و رانی رجوع آورده فرمان سرديسمکهي بشوط چند که در ذکر فرمان روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع مابين رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود بعمل نيامد و دستور سرديسمکی نيز جاری نگرديد و در صوبه داری داود خان که نيابت ذو الفقارخان داشت و ميان او و غنيم عهد و قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگير پادشاه زادها و داود خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظيم الشان هيرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه ميدهانيد و بقافلها آزار نرسانده باهم چون شير و شکر جوشيده بکچدار و مريز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملک بهادر چنانچه بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه يکسان و پنج ماه نکشيد بدار و مدار گذشت و آخر بغنيم تنبيه واقعی رسيد بعده که دو سه سال از صوبه داری امير الامرا در فساد و عناد با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زياده تردد ی که بايست بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امير الامرا و موافق رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آورده هاي سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق منکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبها بود و از زمان تسخیر قلعه چنجي در جرگهٔ نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالي از جوهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بود نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل صوبجات بگیرند پیریاعا و حکام پادشاهي و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویاند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیر داران گشتند و

سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق
بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند دریصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحداث قرار یافت
و سوای آن هر جا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود
مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار
و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهته بود قرار داد امیر الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بثائي که بجاگیر دار عائد گردد داده
مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم
مرهته متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکي
و مالي حکم و عمل غنیم زیاده براختیار فوجدار وجاگیرداران جاری
گردید - هرچند امیرالامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش
نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله
از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از
تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادي گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای
مذکور بمهر خود بوکلاي راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان
پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل
راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و
جمناجي دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق
نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای
ملکی و مالي بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت
حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهتّه و طلب
فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت
خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم رایي غنیم لئیم را سهیم و
شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضي محمد
فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای
مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خلد
منزل و جهان دیدهٔ پخته‌کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده
بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند
پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان‌نثار
خان هرچه باو از راه خیرخواهي طرفین بفهماند و معقول نماید
بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داري برهانپور از طرف
امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علي
خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده
و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و درهمان آوان که ماه
ذي قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجري

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغیر راجه جیسنگه سوائي نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل یافتن درتعلقهٔ مامورهٔ خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طي مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج تعلقهٔ مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید معهذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثارخان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب
اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته
بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار
خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه
برهانپور صوبهٔ سرحدی بود و با فرستاده های حضور در دخیل
ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان
را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست
تا سه ماه که فصل خریف و ربیع باتمام معزول برداشت
خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه
در قبول صوبهٔ حیدرآباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل
یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا نموده پرداخت
حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان ابراهیم خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثهٔ غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدهي قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یک ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
تعلقهٔ امین خان از بعضي محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین‌علی‌خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتهه‌ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع‌گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت‌این خبرکه‌در استقلال امین‌خان خلل راه یافته‌روزی‌درهمان
اختلال‌ایام‌امین‌خان‌با جمعیت معدود‌که‌بیشتر ازهمراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالکنده صوبهٔنادیر رفته بود وفوج‌نزد اوجمع‌نبود‌فتح‌سنگه
پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري‌که با امین خان
عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بجمعیت جنگیت راو

زمیندار نرمل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمی داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعد که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاءالدین‌خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیوانیی ساخت اما سوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانیی استقلال و اختیار نداشت و فضل‌الله خان‌بخشي جواب صاف یافته بارسلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

بزار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بپذیرنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سربلند خان را از پتنه
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراداباد و راجه اجیت سنگه را از

احمدآبادطلبیده هر یکی را امیدوار خدمات‌عمدهٔ حضور و عنایات دیگرنموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداري سرکار مراد آباد و *محال جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ علحده قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هریکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکالیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهریکي از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي نافرماني نماید بسزا خواهد وسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چندین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جانفشاني آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود درین گرمي هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچ صورت اورا نمی نمود نزد خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي مها راجه و دیگر عنایات پادشاهي بامداد و اعانت سید عبد الله خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه باتفاق اعتقاد خان و خان‌دوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمي رسید و ازانکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش مي آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضي امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائي بتقاضای وقت

مشورت برداشتن پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمده وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه مامور برهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضاي وقت ورای صائب بظهور می آمد خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده دربارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدي طلب داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمي نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید - درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هواي دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظار خبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یکهفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بانجام و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علی خان علی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدة امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهي که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نه‌هزار سوار خانگي و یازده دوازده هزار سوار مرهتّه و دیگر اهل خدمات و متعینهٔ خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله و فعلهٔ کچهري دیواني و بیوتات و بخشي که جمله قریب بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده هزار پیادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهای احشام از قدیمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن چنانچه بذکر درآمده سعی تمام مي‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعهٔ سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن بعضي از وابستها و اشیای کار آمدنی بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نمودهٔ بکمی منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای ماموره آنها مرخص ساخته بود و بعضی ازانها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم نهموده

بودند هر یکي را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول
نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر
سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در
رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که
بخالصهٔ پادشاهي تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار
دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده برسر
تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عمهٔ میر الامرا صوبه دار
برهان پور بود رفته مبالغ خطیر بتخریج سه بندی و غیره آمده
همینکه مساعي جمیله در آبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول
کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه
بیست هزار روپیه براي سرانجام توپخانه بانصد محاربه بپادشاه
شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده الاکه از نرسیدن فصل در
سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بحساب مرهتّه
که شریک غالب شده حکام و عمال گردیده بودند خرابي و کساله که
کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آید - و قریب سی هزار سوار مرهتّه
بسرداري کهندو دبهاریه که از سرنجهای مشهور و صوبه دار
خاندیس از طرف راجه ساهو تقرر مي شد و سنتا و چندی
دیگر از سرداران کم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران
نامي و جماعه داران عمده را بوقت اسپ و فیل و خلعت
و مبلغ مدد خرچ علاوه احسان نموده براي آینده امیدواریها داده

و براي سپاه مرهتّه نیم روپیه سراسري سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعي از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که براي امور ضروري سه چهار مقام واقع شد رنبهاجي نام مرهتّه که نوکر پادشاهي گفته مي شد و منجملهٔ فوج کومکي نزد امیر الامرا رسیده بود و سنکراجي ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافي بودند اورا حسین علی خان بموجب اشارهٔ مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشتهٔ اورا تاراج نمود و عمله و فعلهٔ متصدیان کچهري دیوانیان و بخشیان واخبارنویسان را که بوعدهٔ رخصت از پاي کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نیز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکمال بي سرانجامي همراه گرفته بیست و دویم محرم ازبرهانپورکوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربدا گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که براي تسلي و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزدیک قلعهٔ ماندو رسید و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بي ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داري اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص ما را که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته اراده استقلال با اعداء الامرا و حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان [illegible] ایرانی را که داروغهٔ اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهای وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی‌حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیرخان که در نسق قلعه‌داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعذر تعارض و دیگر موانع باامیرالامرا ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بددماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دارالفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقانداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیرالامرا از خجسته بنیاد خود بدولت نشست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک برداشته برسر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم قلعه و دولتخانه سید عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند و درین مادهٔ باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امیر الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکري مطلب و ارادهٔ دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه منزل و خیمه بخیمه ترانهٔ شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دویم و سیم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسین علي خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می بافد عبث است نمیداند که گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند آن رازي کز و سازند محفلها

تقاضاي مآل اندیشي نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائي و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضي محال سیر حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکري و استعفاي منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست خرقه پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلي او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوختهٔ نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا دی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ
سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهي
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند - حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعي
که از منصبداران بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامي که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعي که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذرنقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودن زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جی‌سنگه سوائی باوجود رسیدن یکي از نوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشي
بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در ترک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باز رماندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشتهٔ سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرهٔ اخری خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام بابیش آوردهای بدنام می نمایند و باغوای برهمکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقهٔ نمک بحرامان و بدخواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت بارهه گردیده نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کشیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف لاتهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که دو سه کروهی شهر رسید باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلاف داب بانی تخت سلاطین صدای کوس شادیانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که اعمال می خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آوا نجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطاني انديشه نمايم - وغريب تر آنكه پادشاه
ساده لوح بارجود شنيدن صداى كوس و كرناى مخالفت كه بدان
جرأت چنان بيباكانه و علانيه آواز شاديانه بلند ساخته گوش زد
عالمي نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر كوچه و بازار
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را ماليد پادشاه باز بهوش
نيامده طريقهٔ حزم و راي صائب از دست داده گاه مانند سرنا
سرآستين غضب ماليده شروع بنغمهٔ تهديد باظهار زجر و بيم نسبت
بهردو برادر مي نمود و گاه بمقام آشتي در آمده در پردهٔ نفاق
در اختلاط بر روى مخالف مي كشود - راجه دهيراج كه براى يكرو
نمودن و بقصد گوشمال سركشان كمر بستن مصلحت داد فائده
نداد و بعضى از امراى عقيدت كيش عرب و عجم كه بدون تورة
در خويش طاقت صريح طبل مقابله و مقاتله نواختن نميديدند
خصوص مغليه كه برين راز سربسته اطلاع يافته بودند و هيچكس را
ياراي آن نبود كه زبان بدان سرمكنون آشنا سازد از مشاهدهٔ
نيرنگي روزگار و تسلط سركشى هردو صاحب مدار و سستي عزم و
اغماض پادشاه خون جگرمى خوردند بلكه باشاره و اذن محمد فرخ سير
اكثر بديدن حسين علي خان ميرفتند و از دريافت وضع مدعيان
دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت مى نمودند - بعده كه
چهار پنجروز بر آمدن امير الامرا گذشت قطب الملك از زبان
برادر تكليف بميان آورد كه اگر راجه جي سنگه برهم كار را مرخص
بوطن نمايند و خدمات توپخانه و داروغگي ديوان خاص و خواصان
بمتوسلان ما بفرمايند و درقلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهردو برادرآمد و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعاي هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هردو صاحبمدار مي فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند از شاه جهان‌آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خود گردیده و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بد سنگه که یکي‌ئم هم بودند و بیسر وطن بودهي باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثي داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه بامردم معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازي نخود همه آش گفته مي شد و چند خواص و خواجه سراي ناکارهٔ دیگري بر در قلعه وگرد پادشاه نماند و امیر الامرا با خان و شکوه ملوکانه و آراستگي

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهته فرو گرفته بود سه پهري داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل ازجا در نیامده بفکر اصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بند و بست قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه بامعتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که بباره دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر ینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

از آن پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن و گمان بد و فکر فاسد و ارادهٔ باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم دخل و قتل بندهٔ بی تقصیر بنام داود خان افغان بدین و دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب صوبه‌داران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمانی که از دودمان صاحب قران در بارهٔ احدی دیده و شنیده نشده درین عهد اتفاقهای بد عهدی ظاهر گشته وسوسه هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بالاصالت و نیابت متعلق گردد و ذکر شروط دیگر بمیان آورد پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه و وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بمرتبهٔ بد انجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابله فریب در علاج کوشد چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته بر آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه برآیند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو باخته عجلت بدر رفتن غنیمت دانسته بپالکی سواری خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکی اعتماد خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از شهر شورش و غوغای آن حضار آتش فتنه و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهدهٔ این ناکامی خود را بمحل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب
از شش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام
شام بر پشت فیل قیر گون واژگون بستند و ابواب تردد بر روي
مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از
وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد
و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه گذشت
و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان
خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زاید
جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته مثل
کهندو دپاریه و بالاجي بشوناتهه و سنتا و غیره با ده یازده هزار
سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهني اساس مستغرق
هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهاي آبنوس شب از بساط
زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از
دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز
نموده ذخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان
آشوب سر از دریچهٔ مشرق برآورد و خبرهاي مختلف راست و
دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا
برالسنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بیخبر
از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا
خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهاي
اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه
زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با موهته مقابله و مقاتله رو دهد کار بکار زار
افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان‌دوران مشهور
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع
ده یازده‌هزارسوار یکبار بقصد‌فرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته
رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بي روزگار
خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بازو بکشتن و تاراج
نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
نیزه از دست و شمشیر از کمر مي ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ
گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زین خالي و رنگین از خون
آن اجل رسیدگان مي نمودند و اسپ و اسلحه متصرف مي‌شدند
حتي قصابان و گاذران و خاک روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب
شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
ازان دل باختگان تیه کار مردم آزار کشیده مي گرفتند بلکه در اول
فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران
بیعار مي باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضي
بي سروسامان مصالح و سرمایهٔ چهپر آماده گردید و بسیاری ازان
مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و
خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان
گرفته باظهار عجز و امان جان موافق روبهٔ دکنیان در فرار
بر یکدیگر سبقت مي نمودند و جمعي که زخم برداشته طاقت
گریختن نداشتند در دست و پاي اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سیاه جردهٔ قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئیی آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رستهٔ چوک سعد الله خان که نزدیک دروازهٔ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن‌گروه که از سه چهار کروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمی گشته قطار قطار در رستهٔ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامهٔ فرار آن جماعهٔ بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جملهٔ چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایهٔ فخر میدانند نشان یکی ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که میان خوگیر اکثري زر و زیور اندوختهٔ تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقهٔ راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکهٔ فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با سنتا نام سردار فیل سوار مع دو سه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهي رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بیشمار سرمایهٔ لاف و گذاف می نمودند که بپایي تخت دهلی رفتیم و بمدد و بازوی مرهته پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریرآرای دهلي گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامهٔ جهان آشوب که خبر فرار دکنهان

انتشار یافت و خبرهای فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و سه‌کاه زبان زد مردم خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و دریغولا بمنصب پادشاهي سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم اهمام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در نکو قرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک نتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دوربین دانسته در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برده ها تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب الملک اندرون قلعه انواج دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند ساختند در اول حمله رهٔ فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاری برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روی آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقادخان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانهٔ خود جنگ حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپای خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه منگدل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه برروی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان رهیله و بعضي نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار درو گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زماني از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوساني که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هيچ ديده‌ی که درين بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت بندامت بر خاست

سلطنت پر فساد محمد فرخ سير شهيد مرحوم سواي يازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ايام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسري محسوب گرديد تاريخ اين حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم يزل يکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گرديد و ديگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروايا اولي الابصار) يافته‌اند (†) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نيوش وديدهٔ بصيرت غور نمايد بايد که ازگردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپايدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدين عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * بيت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازين فسانه و افسون هزار دارد ياد

---

(†) همچنين در نسخ هست ليکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آيد *

## ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرهي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلدمکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر طی شده بود و ( وارث تاج ) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدفون بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه برای رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت ـ
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافي جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواري تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز براي تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم مي شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر براي
خاطر داشت راجه بحال داشتند ـ و منصبداران والاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضي زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
مي یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثري بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علي خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسري میگرفته باشد ـ
و بخشیگري دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشي سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشي چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوا را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داده نموده بودند

بنظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول
نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزانی داشتند - و سربلند
خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص
شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال
داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بدسلي او پرداخته نظر
بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف
الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی
القضات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد
بود صدرالصدور نمودند - و بدیانت خان خوافی نبیرهٔ امانت خان
دیوانی خالصه و بنام راجه بختمل دیوانی تن قرار یافت اما
همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت
نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که
از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان
خاص وعام و معاملی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر
فرمودند - و در خدمات دیگر مواجبات دور دست برای برهم
نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو
را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود
و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن
سرزمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي
کوشیده سرانجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن
چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتکاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه
بظهور آمده بود تغیر نموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند -
و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق
بحال داشته بودند می خواستند رخصت احمد آباد حاصل
نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و
مبتلا با قسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحي و حب
ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ
آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام‌عذر ایام‌گذشته داده‌تکلیف
باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن
بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن
پادشاه زنده بگورمقرر نموده بودند بتملق پیش‌آمده امیدوارمنصب
هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن‌خود و رساندن‌نزد راجه‌دهیراج
جی‌سنگهه سوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها
بر ارادهٔ منافي‌الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
کار گر نیامد دفعهٔ ثانی یا ثالث‌که اثر بخشید چون جان بسختي
زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختي هر دو برادر که باوجود
کفالت قسم کلام الهیي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
بهردو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال
نداده بر می آرد و حرفهاي ناگفتنی می گفت هرچند مدعی
دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
کشیدن بهردو دست‌تسمه راگرفته دست و پاي‌الحاصل زدن‌گرفت
محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران حالت اضطرار کارد و خنجر
بر بدن او نیز رساندند اما آنچه مخبر رسوائي مسموع نمود کار بزدن
سرخنجر وکارد نکشید بهرحال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته
تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و درسه هزار مرد و زن
خصوص لچهاي شهر و نفرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
گریه ونفرین‌کنان و دشنام‌دهان با گریبانهاي چاک خاک بر سرانشان
میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي
خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رفت کنان مجبور
در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه
می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه
مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام راتب پخته بفقرا

خوانده مجلس مولود نموده تا صبح احیاي شب آنجا آوردند *
عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهي است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بتوهم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را کار فرموده از بدنامي آقا کشي و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند و بایستي که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فاني فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخي الم هریک برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولي الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بردارند و بدیدهٔ تامل غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول برداشتند *
القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر ومرصع آلات و فیلان و اسپان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بصحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهي پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتي حرص و خواهش شهوت راني قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزی یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامرانی نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامده اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس خلیفهٔ تسلط هر یکی بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکی به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علی خان که در شجاعت
و تهور و کاردانی و نبض رسانی و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود برادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و سوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلی از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهای
بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي داماد گرفته ميخواهد
با روسياهي ازين شهر برآيد از شنيدن اين کلمات تنگ آمده
يک دو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر
کشميري را بدين تقصير گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهير دادند درا ثناى نداى دهل زن و غلوى آواز طفلان کشميريها
نيز بفرياد اين نغمه با ديگران همزبان ميگشتند که سزاى حرام
خوران بد انديش همين است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهيد
ده پانزده روز نگذشته بود که خبرهاي مختلف فساد انگيز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصيل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گرديد
و روانه شدن راجه اجيت سنگه موقوف شد - و درهمين آوان رسيدن
حيدر قلي خان که متصدي گري بندر سورت اصالةً و صوبه داري
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نيابةً داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوري اضافهٔ نمايان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان دوران بعهدهٔ خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نيک نام
ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که سر بهيچ امير حضور
فرود نمي آورد و در ايام ديواني دکن نيز بحمايت خان خانان
مير جمله که دران ايام مربي او بود سيد عبد الله خان را از خود
راضي نداشت ودر بندر سورت و احمد آباد ديگر متصديان پادشاهي
و جاگيرداران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پيشکار
بندر سورت بسياست تمام بعلت بازيافت زر حسابي و غير

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعي بوسيلۀ منع مسکرات و دیگر نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبد الله خان بمیان می آمد حواشي مجلس زبان بشکوۀ او آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک مي افزود لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار مي کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند اما از انکه ستارۀ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازۀ رشادت و جوهر تردد و کار طلبي و کاردانی او که بظاهر مشعر گردیده بود بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولي جنگی باو که سیوم حصۀ آن جمعیت با حیدر قلی خان نبود بدو غالب آمد گوش امیر الامرا پر گشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زادۀ هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار را با خود رام ساخت و دریں ضمن مادۀ شورش اکبر آباد بمیان آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلي خان نزد برادر کلان گردید و حیدر قلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را باطاعت از هوا خواهان بی ردو و رنگ وا نموده که نقش خیر خواهي و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبت مبدل گشت واو را مشیر و همراز خود ساختند •

و درهمین آوان یعني غرهٔ رجب سنه هزار و صد و سي و یک از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد بیست و نهم جمادي الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبرآباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت برآوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قراني * شه نیکو سیر تیمور ثاني

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان بغي ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر شیرخوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده بودند و هر دو دختر یکي بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زادهٔ جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از متوسلان نیکو سیر گفته مي شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و ستد داشت و از معالجهٔ بعضي مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و روشناسي بهمرساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدمت آویز وقوف طبابت در خلوت راه حرف زدن بهمرساند و با بعضي همدمان محرم خود را همراز دمساز وا نموده براردهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که
با هزاریهای قلعه اکبرآباد رابطهٔ خویشی و رحل و رسائل داشتند
بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت
کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته
بوکالت نیکوسیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
نیز اصلا ازین مقدمه خبرنداشت پیغام بمیان آورد که اگر
نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد
گذاشت چون این معنی از ملاحظهٔ انشای راز خلاف رای و مرضی
امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد متوهمین که از کهنه
رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
و شورش سلطنت درمیان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگهه
سوائی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب
برداشتن نیکوسیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود
برای راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان
فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
در همان ایام باکبرآباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت
نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و
بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر
تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می‌کوشید و تن بقبول معاونت
این کار نداد بهرحال بوی‌سر این مقال بمشام سادات رسید و
سمندر خان‌نام را خفیه‌قلعه‌دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد
باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای
آوردن خزانهٔ اکبرآباد مامور نموده بودند و میان عوام برای
مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن
نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و
راجه چهبیلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای
آنها نامه و پیغام‌طلب اعانت رفته بود باهزاریهای قلعه همداستان
شده صفی خان قلعه دار را که از خالدان با نام و نشان اسلام خان
بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته‌بیست و نهم جمادی‌الاخرای
آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق
این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه
تقاضای رای صائب آن بود که چون دران زرز زیاده از هفتاد هشتاد
سوار همراه غیرت خان صوبه‌دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف
برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام
با دو سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند غافل
بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می
افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نکوسیر را بر آورده تا رسیدن
خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که از انجا هفت هشت
منزل بیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان توصن دار بود اما چون در تقدیر چنین
رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او برتخت بزدن
گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار
ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر بر آمده
بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب نامداران پیما
فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوري لشکر متفرقه
و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت
وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعي از فوج
همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان
را با پسران صفي خان که درجهان آباد بودند طلبیده مقید
ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیرالامرا خود
با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت
خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم
آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه جیسنگه در تهیهٔ
برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد
و نظام الملک ازمالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام
را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد
صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
از شنیدن این خبر بدان زمیندار بپیم اشارهٔ زیاده بر خاش نمودن
با چهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز مي نوشتند - و از هرطرف
مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط رفع

آناکشي سادات مانند دانهاي انار خون بستة بود هرچه مي خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهيراج و چهبيلا رام و فراهم آمدن جمعيت زميندارن عمدۂ ديگر بمدد نيکوسير شهرت تمام ميدادند و پادشاه رفيع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودۂ سادات در علاج او ميکوشيدند اما چون براي مدقوق هيچ معالجه بهتر از تفريح طبع و شنيدن نغمات راحت افزا و حکايات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختيار نداشت بلکه حکم تصويري داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبيه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازين غم و الم روز بروز بر مرض او مي افزود و دوا سود نمی بخشيد و شدت مرض روحانی علاوۂ آلام جسمانی ميگرديد تا آنکه کار بتغيير حال و اختيار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم رياست کشيد و خبرهای غم افزاي اکبرآباد مزيد الم و کدورت خاطر گرديد و بمرتبۂ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجويز سلطنت بنام ديگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسيدۂ ديگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفيع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعيانی مرا که مراد از رفيع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حيات من سکه و خطبه بنام او نمايند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفيع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در
کمال نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت سه ماه و ده روز
تمام سلطنت بررو بود • بیت •

الامان زین سپهر تشنه بخون • واه ازین روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار • زین خم خالی و سبوی نگون

## ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد وسی و یک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهي رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و براي نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بي حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنمونیي عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی منجر گشت بی آنکه ازو ترددی بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب به‌بهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنهٔ مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن به‌نیکو سیر و ملحق شدن روح‌الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان‌آباد بلاشهرت بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از وهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز قرین صدهٔ خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هردو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب‌کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفؤل خواجه حافظ و خوابهای

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر های مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد راجه دهیراج و حرکت راجها و زمیندارن و چهبیلا رام با سي هزار سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبیلا رام مي کشید مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که جمله فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جی سنگه گردید - و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیهٔ خود را که در عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات که داشت و مجموع یکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت و قاعده سنجان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطین سلف چنین تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسیدن حیدرقلی خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعد رسیدن حسین علی خان ترددانی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ دادده و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ بالاي قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز محاذي سراو بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگره بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي هنگامهٔ غور گرفتن دود که برهمه ناظران پریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي و چلاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم ملك الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساندر تاخبردار شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم شمشیر آبدار گردد بیحکم خدا رگی ازبدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهی بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جی سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبرآباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای صحیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهای مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگرچه امیرالامرا نظر برتقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روزموده

پردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی
بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا
بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ
اول که هزاریها بانتهمل نمودند بعد از دو سه روز دیگر محمد عسکری
نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چوراسن جات که
مورچال طرف دریا داشت گشته برای رسانیدن نزد چهبیلا رام با
چهار پنج نفر که مبلغ نقد کیزنت باقی ابوعدهٔ بعد رسیدن باله آباد
قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوراسن محمد عسکری را مع
رفقا و مبلغی که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
و شنیدن آنجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن آذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس
گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوراسن نام هزاری امیرالامرا
پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
کلید قلعه را سپردند و بیست و هشتم رمضان المبارک سنه مذکور
قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوسلان مقید گردید و بتسلی
امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
مترسین که تمام هنگامه برپا کردهٔ او بود چون میدانست که
بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
گردید خود را بجمدهر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که
درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد
سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * بیت *
کسی را بخت چون بردارد از خاک * ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها
بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی
کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کرور
روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد
و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علی الراوی -
بهرحال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبی
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگیی تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و سید
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

نتهپور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود لیکن شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهي بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بردارد و جی سنگه درخواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان وتهورخان که باجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود وجاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکار سورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه‌داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جودهپور براجه اجیت سنگه بحال ماند دریصورت از سي کروهي دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهردو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهي رفته بود که شیر در چندماه یعني هر دو برادر بهرهٔ از سلطنت بر نداشته ناکام بزندان خانهٔ جاوداني شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحاني مبتلا گردیده چنانچهٔ مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا ندارند بي کد خدای * یکي گر رود دیگر آید بجای

## ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوي و غمخواري آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسمانی و روحاني علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرو روان که درگلشن جهانباني بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزگار بسموم هموم ناکامي پژمرده گشته بروضهٔ جاوداني انتقال نمایند و بدنامی آن درالسنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علي خان پسر سید خان جهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرهٔ شاه منزل که هيجده سال از نهال عمر شريف او در چمن اميد سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه بامير تيمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و لوخط بانواع خوبي بجودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بربست * بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * که ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن بادشاه جوان نعش رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بکفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر ساحت سواد فتح پور افگنده گرديد و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يک بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانهٔ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحکم اختر شناسان هند قوس دلالت تام بر قوام سلطنت مي نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم که بيت الفرح اوست و براي منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراست و سلوک سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهی استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمه امور رعایت خاطر هردو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و نیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواری و باورچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله وفعله وعهده داران از نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال فطرت ودانائي بنو برفق و مدارا سلوک نموده درهیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواري گرد اطراف آن مهر سپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه مي آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار او که نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بفتنه رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که افسوس سر بریدهٔ او را برحمدان سر رشته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که مدیر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ لوازم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکي و مالي و شرعی حتیي در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضایی بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر برای خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آورده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علي خان بود براي رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم بارهه و جماعهداران عمده بودند همراه داده درخلوت اشاره نمودند که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جي سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم براه رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار ثمر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بنای عام گردهر بهادر خاطرجمعی حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بنگش و شیر افگن خان نوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلي خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداري و تردد نمایان بود که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد مي بود نزد حیدر قلي خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمي گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدي را اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار مي یافت وباز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر بریندکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و
گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح
جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات
خالصه و جاگیرداران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن
داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلی در ملک و
تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر
خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که
پیشخانهٔ ظل سبحانی و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه
احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا
حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف
وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته
آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس
اکبرآباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها
بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و
یک لک روپیه ببرادر کلان عائدگردید مکرر کلمات و پیغام رنجش
آمیز که در اخفای آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید
آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد ودر دفع فتنهٔهرطرف
که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر
نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان
بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی
می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند
رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانهٔ اله‌آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد در سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه‌داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه درقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ اله‌آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط بر وسعت زمین چید و نراد مکافات روز گار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بو قلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد ٭

## ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ تعجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون
عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این
امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند
و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می
نمایند مناسب نمي دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب
که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی
گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت
نمانده بود گفته صوبه داري عظیم آباد پتنه که بنابر تعدی
زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت
زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و
تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت
آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ
حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت
قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلي
که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد
حسین علي خان که درگریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر
میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته
صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن
عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است
نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلي و دکن بمنزلهٔ
میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و
پیمان موکد بقسم راضی ساختهٔ مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع‌الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشیده و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یکهزار نفر منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان و دیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادری که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیرخان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات چند در چند که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد ـ از آنجمله در هنگامی که حسین علی خان باراده نامد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داری شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریای نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ ناسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد حسین علی خان که خار این ادا در دل می کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روي رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبیده و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمدة امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ امجده سرکار ماندو را که از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس او مرهتّه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خورد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برسم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده درزندان مکافات مقیدگردید - دریں ضمن جان چند پسرچترسال بندیله قلعهٔ راتاگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود وخان مذکور درضلع سرونج و بهیلسا رسیدهٔ فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح ومسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هردو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین وآفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحاني و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گرده بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود فائز شوند وما را اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح منفصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد . و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و برهانپور هر صوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد دردین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتی و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمدة الامرا بحضور تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهای بادشاهی با خطوط خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفهٔ زمان امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از دریای نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامی‌خار خار آزار در دل داشت وبنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری بر شان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهای مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان
قادري هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق
مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی
نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای
قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا
نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک
همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد
و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن
قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال
از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار
را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک
شکوه را بنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت
انتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی‌خان بعد
استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصوابدید
مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه
بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور
فرستاد و نامبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را
بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می‌خواستند که
شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان
صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر
بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو پنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که از شجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهر خیلی خیلی بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعهٔ ارک نشیمن گاه ناظمان بود هرچند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی
خان برادر حسین علی خان بارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهي و
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست واگرخدا نخواسته بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال ومحمدانورخان وغیره درجنب همت ماقدري ندارد وچون
غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل‌کار سیف الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - درهمین مقامات امل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در امل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم براحوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدردانی شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر برفات جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته از جنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهر الهي بوزیدن درآید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسیله

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائرهٔ فساد نمایند - و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که او سلامت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت ماموره خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گردهر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعد که از آب نربدا عبور نموده نزدیک
قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت
قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و
هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شوران بیشهٔ آن سر زمین ترک
مسکن خود نموده بودند رسیده و مرحمت خان بسبب انحراف
مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند
چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه ملک بکام هردو
برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلعه داری ماندو مامور
ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نموده خواجم قلی خان که نزدیک
قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن
قلعه تعلل ورزید بعد که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان
بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب
عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر
مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند
و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان
با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثی داشت و مرحمت خان
را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام
تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ رانا گذهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند
پسر چتر سال زمیندار مفسد بیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود
و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام
فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان
خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع
جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار
برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و
مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال
سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چند یري که مکان
مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه
پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
در همان ایام نوشتهٔ حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن
و اطراف آن مکان براي ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نماییم از
چهار صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار
خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد
تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي خان چنانچه بذکر در آمده
با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسرزمین صوبهٔ
مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ
آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف
بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و قدیمان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح مندسور که برای بندوبست زمین آن ضلع بدستور کوچ برآمده بود بار مراجعت نموده باجینی آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کاینهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هردو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علیخان برای تعاقب نمودن برفاقت هردو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و درهمین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردهٔ جاگیردار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بودلهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهولی که از لاهور فاصلهٔ سی کروهی دارد هردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبدالصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشي فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جاني خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمهٔ ازحسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته بزواقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز بهمراهی مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب توسن که همه دیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیرجنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد
و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار
افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان
آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب
حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه
و مغلزادهای تیرانداز حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازي‌وشجاعت
گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها
از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال‌آنها برخود واجب
ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر
خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای
کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از
شصت دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش
نا پدید میگشت و هر خدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست
از مهرهٔ پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلبان بانگ
مهیب زده فیل برسر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر
تیرعدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افگند
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری برانها تاخته بساط
فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه
مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند
و حسین خان از مقابل آن شیر بیشهٔ شجاعت جان بسلامت
بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ
و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهای رزم جو بپا مردی مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا
و چپقلشهای مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران تورانی چنان استقامت ورزیده
یورش نمود که اکثر از توسلانیان و همراهان دایر جنگ تاب
مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
و دلاوران وفاکیش تورانی از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان
بر روی کار آوردند درین حالت آخر خان چون شیر غران خود را
رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای دار وگیر بچرخ برین رسید
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و فقیری شاه
بهیکه نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
جان او را از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود
ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران تورانی پیش قدم مرید پاک
اعتقاد گشته کشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری
رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت در هر سو میدوید
مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گلولهٔ بندوق ساخته بودند
و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب
او تحقیق نشد شاید درین حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد
باد آ سنم رسیدگی آتش در گرفته باشد بهرحال بدان حال بدم
تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان نامدار نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یک رعایت خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و بآغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي درصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضي بظهور آمد اما بحسب ظاهر براي رفع بدنامي مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مختفي نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهاي قلعهٔ آسیر که خسرو نام چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدسي اقبال باستقبال شتافته بخوشي وناخوشي قلعه‌دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوماله باوشان رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهاي فتح جنگ در آورد - و قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي‌آنکه شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف درآید بتسخیر نظام الملک در آمد - بفازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت بادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهریاد نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بلکاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نموده و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نموده ربی آنکه قتال و جدال بمیان آید وکار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ در آمده و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - ودیگر بوضوح انجامید که انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها نبالکر که از مرهتهای نامی بود ر جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه منصبداران برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مها راو بهیم سنگه پیوم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خبر دلاور علی خان مي کشید و زتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند مي کوشید و مي دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علي خان راضي بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمي شد *

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبي کشمیري که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعي از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعي تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب مباحثه بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعي از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعي بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود
را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ
مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها
پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد
کشته و زخمی میگردید همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده
اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت
و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رسانندند
و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد
خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته
بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت
فراهم آورده باتفاق میر شاه‌ور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار
شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم
آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان
مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و
هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش
داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و
خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و
کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست
و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار
بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی
گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش
رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان بر سر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر بر سر خانهٔ میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعي که پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بیني آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقید ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای احکام شرعي و تنقیح قضایا میذمرده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیدخل و منزوي و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد نشسته در اجراي امور ملکي و معاملات مي کوشید - بعد از رسیدن خبر بحضور مومن خان نجم ثاني را از طرف عنایت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت خان خوافي را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر فرمودند و اکثر متصدیان عمدهٔ کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال مومن خان که بسه کروهي کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبد الله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته تکلیف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعیان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند از انکه خمیر سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته
برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذرگذشته خواستن لازم
وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت
بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه بیهانهٔ شغل ضروری برخاست
وجمعی از مردم محلهٔ چوبیلی و کهکران که بخشی آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود
خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او حکم پاره نموده اورا بعذاب
و عقوبت کشتند • بیت •

هر کسی آنچه میکند یابد • بد و نیکی که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
بر سر محلهٔ چوبیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
دو روز جنگ درمیان بود آخر غالب آمده قریب دو سه هزار کس
که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز بود آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و تکها مال بغارت
بردند و تا دو سه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزی و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشي آمدند ميرشاهور خان دست و پايي لا حاصل زده در مكاني كه پي نتوانستند برد رو پوش گرديد و قاضي بتغيير لباس بدر رفت و بناي خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حويلي را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر ميراحمد خان را سرانجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ايمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا و كرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلاور علي خان هفده هيجده كروهي برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علي خان رسانده و جنگ عظيم درپيوست و دلاور علي خان تردد نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان درخجسته بنياد بر عبور نظام الملك بهادر ازآب نربدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آوردهاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بدكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و دريتولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشير و صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه رنبها بنالكر كه از سرهتهاي نامي بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقيد ساخته بدارالخلافت همراه برد واو خود

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست برهانپور و سد راه نیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست که خار و خص سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ نیلان شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ نوج ظفراقبال فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله خان که دیوان برهانپور و برادر انورخان بود خواست به بندوبست برج و بارهٔ شهرپناه بپردازد تا رسیدن کومک محصور گردیده بمحافظت شهرپناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که درکمال عسرت بسر می برد ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و محمد غیاث خان بطریق هراول با نوج شایسته درسواد لعل باغ نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و رنجها بنالکر که رفیق و میرشمشیر انورخان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر فراهم آمده بانورخان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر نوج فتح جنگ غالب آید شهر بعرصهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار درین مصلحت بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفرمند خان متعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر بر آمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند براي مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و مکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علی نام که از نزد آن ضعیفه پیغام برای آن نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا آب نربدا رساند - دریخولا خبر عبور دلاور علی خان بخشی حسین علی خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و سهم براجه بوندی نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم‌آورده بود و خبرهای مختلف‌از انتشارمی‌یافت از آب‌گذرهاندیا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت اگرچه عالم علی خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن دلاور علی خان بگرد آوری فوج مرهته و نونگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علی خان رسیده فوج فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاری و چهار هزاری و پنجهزاری و توغ و علم و نوبت و فیل تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف اشکر و رعایت بحال هریک می پرداخت اما بحکم بضحک التقدیرعلی التدبیر تقدیر با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی خود نوشته بود و بعینه نقل‌آن بمطالعه درآورده بتحریر می‌آرد که قریب هفت هزار سوار ندیمی و دو سه هزار سوار از فوجداران و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و مرهتهای یکه تاز جانباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از
حسین علی خان بموجبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول
نمینمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر
چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی
خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان
فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت
غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج
دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ‌محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
نیز با لشکر آراسته بهمعنانیی فتح و نصرت و بهمرکابیی بخت و
دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور
تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد
رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علی‌خان مضرب خیام گردید -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي
بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خورداد ماه الهی صفوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جمعداران عمدهٔ پیش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلاوران رزم جو طرف یمین زینت افزای فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عموی فتح جنگ بقمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسمعیل خان خویشگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در قول جا گرفتند و رعایت خان بهراست بادهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبها نبالکر با جمعیت پانصد سوار بقوقه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشاء سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علیخان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کارآزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هر یکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بني عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق وجان‌نثار دلاورعلي خان گشتند وسواي آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و توسن داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نموده که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیر خان را و ببر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار بمعرکهٔ کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه وقار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سر نو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یاتمش و تولقمه و طرح پرداخته و اتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمی کوس و کرنای جرجی گوش مبارزان با ناله و نفک معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورده و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردیده در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ
دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار
فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات
گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوی جوانان خود نما رخ
فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان
بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می‌کوشید ودران
حالت سر رشتهٔ سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز
بتلافی می پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و
بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده
نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج
اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی
برداشت وعظمت خان جماعه‌دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط
جان فشانی بتقدیم رسانده تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض
خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه
قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهای مردانه و

چپقلشهای بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای دار و گیر
بچرخ برین رساندند * بیت *

ز برج کمان طائران خدنگ * پریدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از تیر فرق عدو * بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و مغلوب گردیدند آخرکار از یورش و برش تیغ بهادران عرصهٔ رزم دلاوران معرکهٔ هیجا شیرخان و ببرخان که از پیش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گیر دلاور علی خان که دلاورانه فیل سوار مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال جرأت رسیده بود گوله بندوق بدو رسید و کار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان جمعدار رشیله رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور تهور پیشگان جان سپار هندوستان با راجپوتان جان نثار از فیل و اسپان فرود آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول و دیگر فوج تنگ آورده داد دلاوری میدادند مرحمت خان بهادر صف فوج از جانب چپ بهادرانه برآنها تاخت آورده چنان شرط تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد تردد نمایان که جای صد آفرین داشت با قریب چهار صد راجپوت دیگر و بعضی جماعه داران بارهه مجموع چهار و پانج هزار سوار و پیاده علف زاغ و طعمهٔ تیر و سنان مغفر شکن شیر نبرد گردیدند و صدای شادیانه و نقاره فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید و از لشکر ظفر نصیب سوای بخشی خان که با چند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی نرسید و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلاوران زخم سرخروئی برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطای اضافه و فیل و اسپ زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران همرکاب تقسیم نمود باقی هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بسیاه چاه مغرب درآمد و جابجا لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند ساعتی سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروی خیمه محمد متوسل خان آن فیل خرابی کنان نمودار شد محمد متوسل خان با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر بقبضهٔ کمان درآورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علی خان بر تالاب هرتاله هفده کروهی برهان پور رسید فتح جنگ از استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار جهت کومک رعایا و محافظت بلدة که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطريق يلغار مرخص ساخت خان مذكور مسافت چهل
كروه در يكروز طي نموده جريده خود را رسانيده به بند وبست
شهر و اطراف بروجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و
عالم علي خان از استماع رسيدن فوج باين جلدي كه اصلا متصور
نبود متحير گشته همانجا متوقف گشت - بعده كه خبر ملال اثر كشته
شدن دلاور علي خان بسادات رسيد هر دو برادر نهايت مضطر و
سراسيمه گشته براي رفتن دكن هر روز فكر تازه بخاطر راه مي دادند
گاه اراده مي نمودند كه هر دو برادر باعث هرج و تصديع حضرت
خاقان گرديده همراه بدكن بروند گاهي مصلحت برين قرار ميگرفت
كه حسين علي خان از ركاب خديو زمان روانه دكن گردد و سيد
عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت مي نمودند
كه قطب الملك در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه
شاهجهان آباد شود - حسين علي خان باسواري رزم آزما طرف دكن
كوچ نمايد گاه مي خواستند كه با فتح جنگ بافسون نامه و پيام
التيام آميز صوبه داري دكن باز گذاشته بناي صلح بميان آورده
بعد طلبيدن قبايل بنائي آن بپردازند و هيچ تدبير استقامت راي
قرار نمي گرفت و در هر هفته و ماه تصحيح بادشاه و هر دو برادر بسمت
مستقر بيرون مي آمد و باز عنان عزيمت مي پذيرفت - و در همراه
بردن و نگاهداشتن اعتماد الدوله نظر بر شجاعت و راي صائب او
عقلاي نسل وقت بسواس عزيمت آميز در دل داشتند و در
تدبير كار مذبذب خاطر بودند بلكه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
صاحب مدار با محمد امين خان چين بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

و درهمین ایام یعني بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت انزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق را رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک ...ر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبرآباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب زناشوئي و الفت مسلماني بشرف اسلام درآمده بود بعد چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبدالله خان بتلبیس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بي اطلاع سید عبد الله خان بمعقول نموده که آن نومسلمه را بانواع زجر و خفت تشدید آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که اورا مي‌خواسته بعقد در آورد بي‌آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدي که مسلمانان نماز جمعه مي خواندند تشهیر کنان مي بردند مسلمانان مي خواستند هجوم کرده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند بنابر انقلاب وضع روزگار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داؤد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داؤد خان شیخ درگاهي نام را که از اعیان برهانپور گفته مي‌شد و زن هندوي را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده مي‌خواست بعقد در آورد یا در آورده بود و اقربای او نزد داؤد خان استغاثه نمودند آن افغان جرأت نشان که در طرفداري کفار همیشه مي کوشید بلکه یکي از اقربای کفار را مي پرستید شیخ درگاهي را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان ساخته زنار نموده بر خرهای هر دو بالای زده سر تراشیده بخفت و خواري که لائق هیچ کافر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثهٔ او بجائي نرسيد اما منتقم حقيقي بداد او رسيد که بفاصلهٔ سهل ايام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهير دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار يافته بود که پيشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سيد عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسين علي خان با جمعي از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درين ضمن با اعتماد الدوله شورش بميان آمد و چند روز اين گفتگوی فساد انگيز که بوسواس هراس آميز طرفين آنجاميد بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گرديد که محمد امين خان چين بهادر با بهادران توران شب و روزکمر بسته مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر فيل افگن را که سابق باوجود زير هر دو دندان فيل مست سواري خود آمدن و پيش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سياه زدن و سلامت از زير دندان او برآمدن و ديگر ترددات نمايان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بيک سو نمودن باو نه نموده دار ومدار نمودهٔ عهد و قرار رفاقت بي نفاق بميان آوردند درين اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنياد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعي از سرداران انتشار يافت بر تفصيل اين اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعي نيافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گرديده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گويند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان در سه هزار سوار غارت زدهٔ بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان دکنی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با منوهرخان هراول و قدري توپخانه ازکوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علي خان رو داد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده مستعد
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که در فن دکنیان
کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت
دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و در سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر ماذون
ساختن رفتن مع قبائل نزد عم در عمري خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرسانیدن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از سوادکار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده
نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیک تالاب هرتاله که از
پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین
متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف
برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
ترده عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ
صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
از آب عبور نمود چون درچنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي
که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي
خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب
بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
دیگر براي تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ
تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع بر لشکر
فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهاي ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تاراج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر و گاو بکهی تواند رفت
تا برسیدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای
عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بموتبهٔ گرانی و کمیابی
غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان
که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان‌میدان لاکن
می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و
جانور بسیار که تا کمر در گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر
میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زردار
روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته
راه خانهای خود اختیار نمودند . مدتی طغیان آب نالها و فریاد
کسالهٔ سوار و پیادها و تلاش بوام و افتادن خیمه و تاختن مرهته
اطراف لشکر که تا کنار بازار کنج دست اندازی و قزاقی می
نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه
تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده تلاش نمودند درین
ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازآنجا کوچ کرده سه کروهی بالا پور
نزدیک دیهی در برابر فوج آمدند چون مرهتهٔ بد کردار شوخی زیاده
می نمود عوض‌خان بهادر و محمد غیاث خان و راجها بفاکر از لشکر
برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد
و خوردی که بمیان آمد مرهتهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت
بسیار از مادیان و بنگاه و چهارپائی بدست غازیان فوج اسلام افتاد
و سه چهار کروه تعاقب تهیه بجنگان نموده مراجعت نمودند و
عید الفطر همانجا شد کاه و دانه در آن منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وگل و لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروه مکان مصاف مقررکرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب یمین که غلبه سرداران مرهتّه با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و توران و افغانان جلادت‌نشان وراجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبها بنالکر و البوجی دیسمکهه پرگنهٔ سندیسر که رفیق آنها بودند چنداول و برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلك دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بمقدمی توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سي و پنجهزار
سوار مرهتّه و غيره و بعضي همدمان مبارز پيشه و جماعه داران
عمده که خود را رستم زمان ميگرفتند مثل جوهر خان و محمدي
بيگ که مدت بنيابت فوجداري گلشن آباد در جنگ مرهتّها علم
شهرت قزاقي و مردم آزاري و تاخت و تاراج پرگنات جاگير داران
و محال خالصهٔ شريفه افراشته و بهمين سبب مکرر بقيد صوبه دار
خصوص در ايام صوبه داري نظام جنگ مقيد و مسلسل بود
و بعد قيد چند ماه قلم عفو بر جريدهٔ کردار او کشيده بعلوفه
سه صد روپيه در جرگهٔ جماعه‌داران سرکار خود در آورده بودند
دريغولهٔ عالم علي‌خان او را بخطاب زياده از ذهن او و مراتب پنج
هزاري و نوبت خوشوقت و اميدوار ساخته بود و بهمين دستور
متي‌خان نام مع برادر و لطيف خان بنوار مع برادر زادها و سيد
ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعه‌داران قصباتي
سپاهي پيشه بودند هر يکي را پنج هزاري نموده در استمالت و
جذب قلوب آن جماعه کوشيده و از نقد و فيل و اسپ و اسباب
بخشيده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پيشگان
رزم آزما گفته مي شد و هراول مقرر گشته بود پيش آهنگ فوج
ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنيهاي شجاعت
پيشهٔ با نام و نشان موروثي بود مع آبا بندهٔ ديوان او که اورا نيز
از نبرد ديده هاي بهادر دل مي گرفت و ميرزا علي که کارهاي
نمايان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سيد عالم بارهه که
بارها ازو تهٔ بهادري مشاهده نموده بودند و امين خان برادر خان

عالم‌که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین‌علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودو سه فیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر مر دیوان گلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داؤد خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از ندویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن‌آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجي
ده‌پاریهٔ سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان‌نثار حسین‌علی خان می‌گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزار سوار برق انداز قدر انداز کرناتکی عقب توپخانه صف آرا بودند
ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی
و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی
از هردو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه
عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه
فوجها بمقدار گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و
ولولهٔ غیرت فزای کوس و کرنای زور کوش مبارزان هر دو طرف
را گرم دار و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان
شعله افروز تقویت بخش دل بهادران اقدام و تنگ معرکهٔ جنگ
گردید ابتدا در سه گولهٔ فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده
بی آنکه باحدی مضرت رساند خاك نشین گشت در جواب آن
گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
طرف رسید کنار حوصلهٔ فیل سواری لطیف خان بهادر را چنان برداشت
که حوصلهٔ بانگاه سرنگون و حوصله نشین را پیاده ساخت و تزلزل
تمام در لشکر با جمعه رکفیان انداخت بعده تهورخان هراول با تهور پیشگان
رزمجوی دیگر که عمده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار
سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرربار از
میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه
حمله آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصلهٔ لشکر
مقابل لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ
گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعي از تهور پيشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پياده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزيده تردد نمايان پيروي كار آوردند درين حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه يافت بعده كه شيخ نور الله برادر محمد شاه بكار آمد و محمدشاه نيز زخم كاري برداشته از كار تردد ماند و محمد غياث خان هراول كه يک چشم او از سابق معيوب بود بچشم دويم سالم او نيز چشم زخم رسيد و جهان در چشم او تاريک گشت و مبارز خان آغريه و جمع ديگر از دلاوران تيز نبرد زخمي گرديدند و باقي فوج رو بهزيمت گذاشت دران حالت كه ديگر شير نبردان بيشهٔ شجاعت و نهنگان درياي غيرت فوج فتح جنگ از يمين و يسار بحركت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گرديده بخانهاي كمان در آمده صداي دار و گير بچرخ برين رساندند و زد و خورد غريب بميان آمده * بيت *

ز هردو طرف يكه تازان مرد * كشادند برهم كمان نبرد
فرو ريخت پيكان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علي خان همراه فوج قول و سرداران كه با او بودند تهوري را كار فرموده چنان جلو ريز خود را رساندند كه بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بيخودانه و مستانه بر لشكر ظفر نصيب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و كار زار مردانه بر روي كار آورد و بهادران ايران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سركم نياورده هرطرف كه مي تاختند آواز احسنت احسنت بر مي خواست و آنچه نهايت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دردش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوري میداد و محمد متوسل خان که با قتیح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگي بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انداز مي ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و ابجوهرخان و دیگر داده مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را دور گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضر کارنامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتند کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلباني عالم علي خان می نمود ار تیر از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اباجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شير پيكار ببادیهٔ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهتهٔ نابكار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفي فتح جنگ بغارت برده و فيل سواري عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم علي خان با زخمهاي خون چكان رو طرف فوج فتح جنگ گردانده فرياد مي كرد كه رخ فيل برگشته من بر نگشته ام نقل مي نمايند چون تير تركشهاي آن شير بيشهٔ بارهه تمام شده بود تيرهائي كه از دست دلاوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تير ها را از روي جلادت بچلدي تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلاوري ميداد تا آنكه از رسيدن زخمهاي پياپي نقد بي بهاي جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران كار زار ازو بظهور آمد كه ختم دلاوري و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دو سال از مرحلهٔ عمر طي نكموده بود - مجموع هفده هيجده فيل سوار نامي باجمع كثير دران معركهٔ كار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي گرديدند - و امين خان و عمر خان و تركتاز خان و فدائي خان ديوان دكن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعد از اتمام جنگ خودرا بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانه فتح و نصرت نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجي صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي كل كارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درين جنگ نيز از فوج ظفر موج سواى آنكه بسيد سليمان كه نبيرهٔ حضرت غوث‌الاعظم رضي‌الله عنه مشهور بود وشيخ نورالله با دو سه نفر ديگر غير مشهور آفت جاني رسيد ديگرى كشته نگرديد و محمد متوسل خان و محمد غياث خان و محمد شاه و كامياب خان و غيره چند نفر از مردم نامي فوج فتح جنگ زخم سرخروئى بر داشتند و بهمراهان نامي ديگر آفت جاني و مالي نرسيد - چون اين خبر بخجسته بنياد رسيد قبايل حسين علي‌خان و وابستهاى عالم علي خان مضطر و مايوس گشته برخي رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار آنجا رجوع آوردند باوجوديكه از تغير نمودن و كمي منصب و خسارت زياده از طرف حسين علي خان بقلعه دار كه از عهد اعلى حضرت شاه جهان قلعه داري آنجا اخلافش مرتضي خان و سيد مبارك نام كه از سادات سيد جلال بخاريند تعلق داشت رسيدة بود تبيلهٔ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت - بعد رسيدن خبر از خجسته بنياد بهر دو برادر رتحقيق آنكه در هر دو جنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نيز بهمراهان نامي نظام الملک بهادر سواى دو سه نفر بهيچ يک آسيب نرسيدة دست تاسف بهم سائيده گفتند كه مگر همراهان نظام‌الملک آب حيات خورده اند يا روئين تنند كه از آفت تيغ و سنان سالم مي مانند و آنچه از غم و الم اين حادثه بر هر دو برادر گذشت باحاطهٔ بيان چه سان توان آورد خصوص حسين علي‌خان كه هر روز جوى خون از چشمهٔ چشم او جاري بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمي دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شایدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین علي خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علي خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامراي همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن
مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب رزم
آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن برآورد و خود امیر الامرا
نیز در کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعده خدمت
میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر
که از ضبط و نسق امور ملکی و کارطلبی و کارفرمائی و اوضاع
مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ
تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه در مطابق سنه یک
هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمه دانی فتح و
نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از
شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا
حصول رخصت رفاقت نمود . اما از آنکه برادر خرد بسبب همت
و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان
تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سررشتهٔ دیوانی و بخشیگری
و صدارت بدست و در صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد
که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
گفتگو بمیان آمده آخر مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد
و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفي همراه پادشاه بهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان ( که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل دولک سوار و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سر گروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند ) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کروهي
اکبر آباد نزول آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و
از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطير که سابق براي
رفتن همراه حسین علی خان باو داده بودند پنجاه هزار روپیهٔ دیگر
باظهار حسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم
که در نفس الامر کلمهٔ راست بود مرخص گشت اما بمقابل شهرت
رویهٔ هردو برادر و تقاضي فرصت خود بمرتبهٔ نفرت ازان تکلیف
داشت که آخر کار آنچه مضمر خاطر او بود از پردهٔ غیب بعرصهٔ
ظهور آمد بیان خاتمهٔ کار خواهد داد - سخن درین است
جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدي قدیم هر دو برادر
خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی
از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه [illegible] مجبور
و مشاهدهٔ سختي سلوك كه [illegible] ايشان [illegible] میفرمودند
و اختیار سلطنت بدست [illegible] داده بودند منقلب القلوب
بمرتبهٔ که آنها را گرفته بود که اکثر بزبان آنها جاري ميگرديد
که اگرچه [illegible] درزوال دولت [illegible] انواع
حادثه خواهیم [illegible] که [illegible] چشم بدخواهان
دولت صاحب قران [illegible] رونق بپذیرد
بلکه بعضی از آنها و متصدیان هر دو برادر [illegible] این تمنا
از درگاه الهی می نمودند و میگفتند که [illegible] زندگانی هردو
برادر که [illegible] ساختن [illegible]

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید

## کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمك کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هرچند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمك را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمربسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمکخواری موروثي که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف طریقهٔ نمك حلالی را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که درحالت اضطرار نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سوای هردو برادر و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متنفر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود میر و بیمان درگاه حسین علی خان بابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای وعده بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت بارهه بود و بی مدد و رفیق نفسی در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان برهان الملک میر محمد امین که از سادات ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود آنزمان منصب هزاری والاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبرآباد است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فرح بعدن طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اهانت زبردستان را سعی کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته در کارطلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحب‌دار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و از ابتدای عروج پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود باشاره قطب الملک آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
می‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخواندند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشیدی مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشهٔ
حیات حسین‌علی‌خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هرسه باهم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
پسر اعتمادالدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه
و صدرالنسا که دست‌گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت ننمودند ششم ذی‌حجه سنه هزار و صد و سی و دوهجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازي بمنزل توره که از فتحپور مسافت سی
و پنج کروه عرفي دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع
خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علي خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی درحرم سرا بهمقدسی
برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسي
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده ناگاه بچستی و چالاکی خنجر آبدار بپهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگررا که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمشیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی نور الله خان پسر اسد الله خان که خواهرزادهٔ مقتول می شد و پیاده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر حیدر خان را از پا در آورد - و بروایت ضعیف دیگر مغل همراه نیز خود را رسانده حربهٔ برو انداخته کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت نبرده بود و مغلان از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خان دوران بردند و خواجه مقبول خان ناظر [illegible] دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین علی خان آنچه [illegible] و [illegible] آورده گریه کنان با شمشیر و [illegible] خود [illegible] تا نزدیک [illegible] خانه رسیده [illegible] از پا در آمدند و [illegible] قلی خان [illegible] سنگه با جمعی دیگر از همراهان [illegible] سنگه که همراه [illegible] جنگی و شورش با حسین علی خان [illegible] اظهار محکم سنگه خود را [illegible] از طرف دیگر [illegible] گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود ترددِ نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال‌بار بزدن گلولهٔ تفنگ و رامچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان که بخانه آمده کمر وا نموده درفکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر پارهٔ وجود مغل ایرانی و توراني را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي که از مسافت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی‌نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل آن شیر بیشهٔ حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می ساخت همینکه فضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقی یاور طالع بادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری می‌گردد در هر امر مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلی خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیباکانه و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک حرایهٔ محل که بادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت مشهور منسوبان و هوا خواهان هر دو برادر از شنیدن خبر شورش ارادهٔ ناسد در حق بادشاه بر حق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رشوخیت بابرام و الحاح تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف آوردن ظل سبحانی بدیوانت اشرف مرتضانه فوج و جمعیت وجلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بتخیمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صدای دار وگیر بیشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان واسپان پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند وسوای محمد امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژ بر بیشه بارهه یعنی عزت خان که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعرکهٔ کار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ایران از هرطرف رسیده بخانهای کمان در آمده چپقلشهای رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت می افزود و بعضی خانه زادان جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تیر جان ستان می بارید قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیل جرأت پیش رانده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمي نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلي خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشواري بر آمد و قمر الدين خان بهادر و سعادت خان بهادر و ديگر بهادران عقيدت كيش قدم پيش گذاشته شرط تهوري و جان نثاري بتقديم رسانده بهادرانه ميكوشيدند و خسرو عدو مال خود نيز تير بر اعدا مي انداختند . در حاليكه تاراجيان دست بغارت بازار و كارخانجات بدخواهان دولت كشادند و خيمهاي حسين علي خان را آتش دادند و نسيم فتح و فيروزي بر پرچم پادشاه ذو الاقبال وزيدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسيده شريک گرديد جان نثاران گرديد و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هردو فوج گران موج بحر خونخوار خود را نتوانست رساند در همين آن گولهٔ بندوق بعزت خان که در زخم تير نيز برداشته بود رسيد و كار او ساخته شد و فوج باره رو بهزيمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه ابو المظفر محمد شاه پادشاه صداي شاديانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه گشت . در هنگامهٔ يغماي بازار و صرف خانه و اكثر كارخانجات حسين علي خان مع اثاثهٔ خزانه كه بمنزل رسيده بود و مجموع بهاء جنس از قرار بيست لك حساب مينمايند بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه كه عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهي در آمد . از هجوم فوج و مردم بي سرو پا كه بعضي هزار برادر در دل نمايد بود بمرتبي كه براش

حسین علی خان آمده مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی * بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشائیان بیکار که دل از همه اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکی برآورده چوب و مشت و لکد بسیار بران تبه کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش ر

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشانی کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کارآمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میرمشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد نموده ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایت ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زربفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سیدعبدالله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بعدادلهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئی محفوظ مانده رخصت یافته خود را بسید عبدالله خان

رسانند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یک اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفر خان بهادر و هر یک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهی موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانکاه جهان در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چارهٔ کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم‌مراد در توقف نداشته متوجه شاه جهان‌آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بپادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون تهیه مقابل شدن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان‌آباد بگرد آوری سپاه و جذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بقابل کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر سوداگران و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده بر هم آمده تعاقب لشکر و بنگاه سید عبد الله خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج قابلخان را تعاقب می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه بنگاه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافله که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کارخانجات حسین علی خان که بسوی جهانه بفاصله دو سه کروه از لشکر سید عبدالله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کارخانجات و مال و اسباب همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و منصبداران و متوسلان هردو برادر هر جا که خبر رسید رعایای متمرد و زمینداران مفسد پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای بر آوردن یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود - آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلی محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام پرزهٔ زن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان با دل زار وچشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد بسران جهاندار شاه در خانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعد که ازانجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشي جمعي از سادات مي شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود •

بر داشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهي سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتقارت در روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین صاحب جنگ را بتمام هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علي خان را بخشي دویم و سید عنایت خان را بخشي سوم و دوره خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب مي خواستنی هر یک افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعي که از عهد رفیع الدرجات بي مناصب و محبوس و مقیمي از گرسي بودند هر کدام را طلبیده کمتر مناصب و عطای سفره خرج نموده بیشتری را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ
سي هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی
فتح جنگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملك
بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد
خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی
پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده
بودند همه را بانواع دلجری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود
اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام
و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد
رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم
منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند
اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی
کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور
احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهي نمودند و
بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدي
و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده
مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسري
رماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود
اضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ
مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت
لاقید هشتاد روپیه مردم بي سر و پا و بواچ بار گیر جماعه داران که
چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه وآنها اضافه یافتند

گردیده و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی
خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تگ و دو بسیار هفتاد
هشتاد روپیه می یافتند و بحسب ضرور پیدا ساخته بودند ازان
اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب
افراط محبت که در خدمت بادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر
داشت و تسلط رتن چند علاوهٔ آن گردیده بود و از مدت در کمال
بیدلی بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه
امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بجای آید نتوانست پرداخت
و بی نسقی تمام بکار رفت چونکه اسپ خوب و جوان قابل
نوکری کم یاب بود و جمعی که اسپ دو صد سه صد روپیه
بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط
نمی نمودند و هرکه یابوی لاغر بپانزده روپیه یا بیست روپیه خریده
می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار
نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رسالها ندای عام نمودند
که هر که یابوی خود و اسپ کهنهٔ تنگ بیارد تصحیح نماید -
هر جا که شاگرد طباخ و علاف و قصاب بود یابوی ده پانزده
روپیه که اصل آن چهار پنج روپیه نمی ارزید خریده آورده بداغ
می رساند یک ماهه زر گرفته باز پس نمی نمودند و جمعی که
اسپ خوب داشتند نیز بمعاونت چاره سودای از عدم امتیاز اسپ
بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رسالها
قریب چهار پنج لک روپیه که تخمیناً از شور روپیه سودی در مدهٔ
نوکران قدیم تجاوز نمود ضایع [illegible] [illegible] و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمد بهرحال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغي نوکران قدیم و جدید سید عبدالله خان گردید - و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده طرف عیدگاه فرود آمدند - دریندولا غلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رساندند غلام علی خان را با نجابت علي خان که برادر زاده و متبناي سید عبد الله خان مي شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پرداخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقاني از راه اکبر آباد انتشار یافت آن سر گشتهٔ وادي حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علي خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواري محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمیندااران فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان از نوکران حسین علي خان که در رسالهٔ پادشاهي نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبه هنگامهٔ
نوکری ماثر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل نیوز که از شاه جهان آباد سی و
پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد
اسد الله خان مشهور بنوابا که از طرف حسین علی خان برای
گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را
نیز برای فراهم آوردن لشکر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور
نموده بودند و مجموع فوج نزدیک به دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از عدد بخاطه آرند پر از سادات بارهه که
هریک خود را برابر بیست سوار بشمار می گرفت و همه خود را
باميد امرا و صاحب فیل و فوج شدن و ده نقد خرچ یک ساله و
اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان با خود
آورد و می گفتند که روز مقابله بهتر از نقد کار پسروازان برصد
یک حملهٔ برق وار شمشیر می برده از توپخانه شرر بار گذشته
بفوج قول خواهیم رسید بنابر اسپ و خلعت و خرچ یک ماهه
دادند و بسیاری از کم طلبی برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرچ
یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصه اقربت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسود اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که از آن جمله سادات چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و مهفیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ارابها خانه بخانه فراخوارقسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که رتن چند بر رعایاي بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشگیي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق وسازاسپ نمایند و بر وعدهٔ یک ماهه خوش دلی مي دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور مي کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامهٔ

خوش خرام خواهند داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از
موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفرانجام پادشاه والا مقام
گردید امرای عظام و میرآتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج
و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج
پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشتند
باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض
موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سوای محمد خان بنگش که با
در سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و
عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی
از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم قدرت
برافراختند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند
و بعضی از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف
جرانغار و برانغار از خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسیدند و دو سه
سردار صاحب فوج که متعلق در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه
و دیگر دست گرفتهٔ هیچ برادر که نوشتجات آنها بسید عبدالله خان
میرسید که بر وقت کار منافق رسیده دانند خصوص چوراس
جات که ذکر آن در صحیفهٔ نمک بحرامی موسوم مشهور است
و ازو بعد جنگ اعظم شاه نیز آثار بدسرشتی بظهور آمده بود و
هواخواهان پادشاهی نظر بر اقتضای وقت باو دار و مدار
می نمودند و بموجب شرحی که گذشت و اهتمام توپخانه بسعی
میرآتش توپچیان و پیشانی سید عبدالله خان نظر محمد تبلکار

می رسید متضمن بریکه مجرای کلی او درانیست که تا مقدور باروت‌خانه را آتش دهد یا کارهاي توپ کشي را قزاقي نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار مي برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داري میکوشید که آن ناپکار کاري نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله | خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمر الدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعي از فوج یالتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک وشیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز درقول و رکاب‌مبارک جاگرفتند ومیر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان واخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بنده‌هاي رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علي خان وسیف الله خان و محامد خان وامین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون
شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شترنالهای
شعله افروز و رامچنگیهای آتش افروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای
جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و
جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از
شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته
بودند از چند شب بالای فیل شب بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم
الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله
مانده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد
و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام
برفاقت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج
دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم
سرفوجی بر افراشت و بمتابعت دیگری سر فرود نمی آورد
و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید
عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان
مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار
علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که
همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جابجا
جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و
نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر
خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلير خان و شجاع
خان پلولی و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمینداران
فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار
دران صف کار زار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله
خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و
سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشي مردم بارهه با بیست
و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن
سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و
بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان
پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز
خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم
از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري
فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران
جانباز از ملاحظهٔ شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان
شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و
خان مرزا وهفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید
منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط
خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش
گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
مشرق بر آورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را حاليد بادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمتائي فتح و نصرت و همركابي بخت و دولت با هزاران تاييدات يزداني و اقبال صاحب قراني چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فيل آسمان شكوه ظفر پيكر جا گرفته عزت افزاي فيل گشتند - و وقت سواري فرمودند كه سرناپاک رتن‌چند را كه بيشتر سبب بدنامي سادات همان گشته بود از تن پليد او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاك نموده دل عالمي را شاد سازند مطابق حكم سر او بريده بطريق شگون پيش پاي فيل سواري مبارك انداختند - افواج ظفر امواج به‌پيش آهنگي موج‌بال توپخانهٔ جهان سوز بحركت آمدند و از صداي كوس و كرناي رزم بهمدمي زير و بم زلزله افزاي سطح زمين گشتند و غرش توپهاي هوش رباي‌خرد و كان زمين و آسمان را بجنبش درآوردند قريب دو پهر روز كه فوج دريا موج طرفين بمصادمت گوله رس مقابل بهم‌رسيدند پيغام و بيام گولهاي جانستان و بانهاي آتش فشان سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گرديد اگرچه دمبدم از ناليدن توپ دشمن كوب براي دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل كه دران سرز و بوم از سرز و ملخ زياده جمع آمده بودند از ابتداي شروع جنگ كه ژاله گولهٔ اجل باريدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه يافت كه بعضي از نوملازمان يابو سوار و جمعي از قديم الخدمتان كم قرار از هر گوشه و كنار كه از بسياري فوج و عدم تحقق كسي بحال كسي نمي پرداخت عار پاش قدمي فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپها شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود
که هرساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت
و اطراف سر و بازوی و پهلوي سر بازان هر دو طرف گذشته خبر
اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرسانند
و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا
ساخته حملهٔ رستمانه مي آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات
جنگ جو خصوصا نجم الدین علي خان بهادر که مورچال به پناه درختان
بالاي تبهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما
مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه
معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در
ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذرفت منصور جنگ و
ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه
خود را رسانده تردد بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج
گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم
تردد نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند
ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال
فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج
بارهه نماند - و نزدیك بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته
بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند
بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم
اندازان بیخطاي خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود
که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهاردهٔ بربساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهای شش جهت پیش روي مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاوهاي توپ کشي را برخلاف دستور وارگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعي بلیغ مي نمود چه نویسم از صدمات گولهای صف شکن فیل افگن توپهاي قاسي که از دستیاري ترده میر آتش چه آتش تگرگ ژالهٔ بلا وگلولهٔ اجل برفرق پارهٔ مي بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در مي آمد چندین فیل و دیل مور را بوجد و رقص بلا مي آورد و هر صداي زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه کها بر مي خاست زلزلهٔ آشوب قیامت دراي دشت پر وحشت مي انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از لیلي سوخته آتش دوري در آرزوي وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان بانام ونگ معرکهٔ جنگ مي پرید و هرگولهٔ فیل ربا که از غازي خان صف شکن در رزمگاه سر وجان پارهٔ میرسید صفهاي پرکاران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و حشت افزاي شعله افروز که از شاه پسند بر مي خاست زمین وآسمان پروسعت آن آشوب گاه را سیماب وار بیقرار مي ساخت و حیدرقلي خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفید براي رو سفیدي خود نزد ولي نعمت در دست دامن کار کنان توپخانه مي پاشید و هردم و هرقدم از وعدهٔ روزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام مصحوب هزاران تیزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه مي نمود و

آن واحد فرصت نمي داده و از توپهاي کلان که در هيچ معرکهٔ کار زار زياده از يک دو صدا بگوش نبرد آز مايان کهن سال نرسيده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان ميرسيد که محاسبان تيز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي آمدند - بر منصف پيشگان رزم آزما مخفي نماند که در انتخاب ذکر فرمان روايان دکن از روی تاريخ محمد قاسم فرشته که بنظر محسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمني بسر کاري محمد خان رومي در ايام مهم راجهٔ بيجا نگر شعله افروز گرديد تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدين محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هيچ کار فرمای توپخانه چنان تردد بظهور نيامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بي نام و گمنام بسيار چنانچه گزارش يافته از هر گوشه و کنار فوج سيد عبد الله خان راه فرار اختيار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهري شب از باريدن گولهای پياپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گرديد که بيشتر جماعه داران صاحب فيل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گولهای جان ستان پناه ببهير برده تسبيح الحفيظ الحفيظ ورد زبان ساخته بودند با فيل و علم و پر تل از بهير بر آمده دشت پيماي سمت شهر و قصبجات گشتند و بيشتری ازانها در راه بتاراج زميندارانِ و ميواتيان رفتند و بسياری طعمهٔ تيغ قطاع الطريقان و سباع اطراف ديهات گرديدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش با رنگرگ اجل می بارید از جملهٔ لك سوار
زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار
همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
بعضی توپ داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه
استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار بریشت
فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
که کنار آب بتصرف مخالف بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
میگردیدند و سوار و پیادهٔ هر در طرف خود را بآب نمی توانست
رساند سوای حامه تفنگ خواب بچشم احدی آشنا نگردیده و
همه مردان ناامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسر بردند و
نزدیك بآخر شب گونهٔ میل رو بر حرصهٔ فیل سواری محکم
سنگه رسیده و محکم سنگه خود را بر پشت اسپ رسانده چنان
برق کردار ازان معرکهٔ کارزار جسته جان بدر برد که مدتی
ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
انجم و اورنگ آرای چرخ چهارم تیغش مشعلهٔ لمعان برکمر
بسته سر از دریچهٔ مشرق برآورد و علم زرفشان نور محمدی
پرتو افکن آفاق گردید آن دوازدهٔ سریر فلک نظیر باثبات
بود های صاحب عزم و تائیدات آسمانی که برای گرمی هنگامهٔ
بزم رزم بصدد تحت بداد و دل هوشیار سر میل گردون شکوه پادشاه
بسند دام تمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز
که با صاحبقران رزم جوی رکاب زینت امرای نوبند حکم یورش

بهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علی خان با دیگر
سرداران بارهه دم جرأت بیباکانه پدش گذاشت و دلاوران عقیدت
آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند
و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف
نهنگان دریای غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چپقلشهای مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی
خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان
بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر
صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شمرغران
خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاری را طعمهٔ تیغ و سنان
ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که
تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک
پسر و تهور علی خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محي الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوچ با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر بادشاهی سوای داروغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد النبی خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بیناه و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای رسمی آسیب هلاکی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکهٔ مرج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگردوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند قبل پیدا نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از فرط جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ازلی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و درین حالت دلاور مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته و سبب هزار گاو و شتر پرتال که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیدولتی بواجمع شده بودند مع چند شتر بار لشکر خانه و دفتر صدارت تاراج نموده بود درآن حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبد الله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلي خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقد جان را براي نثار راه ولي نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلي خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهاي کمان در آمدند و صدای برق اندازي بلند گردید -
دران گرمي دار وگیر سید علي خان برادر ابو المحسن خان
بخشي رساله زخمي گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه‌داران
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک نبرد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان متمسك خود را از فیل انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمی شرط اتباعی تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان بر گشته بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو تردد ی ظاهر گردد سراسیمه وار باساده آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بجا آورده از هودج فرود آمده طریقه جان بازی بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و دست فرود آمدن سید عبد الله خان با وجود دو سه هزار سوار با تخت فیل فوج و بعضی جماعه‌داران عمده که دور و نزدیک رسانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعی از تهور پیشگان بارهه و عمدهٔ شجاعت نشان مع تخت فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه [illegible] جولان اختیار نمودند و گویند که سیف الدین علی خان بعد از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران دشت پر بلاکه نمونهٔ کربلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پانزده فیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر بر پشت [illegible] او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسیده

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمی که حیدر قلی خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات نداشت و سید علی خان بخشی رسالهٔ نیز با جمعي دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوري آن پرداختند * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید عبدالله خان بدارالخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند. و عبد الله خان کاشي را که نجم الدین علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ بیناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ ده ساله نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از منفیهای میرانی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهي گردید.

* بیت *

بکار آنچه داري چه گندم چه جو ❊ که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه درود. عنایت الله خان را با دیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند. و محمد شاه پادشاه پی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان معرکهٔ کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان بنیابت سید عبد الله خان بدم داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعهٔ ارک و شهرپناه برآمدند
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسي نپرداخته
جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سیزده
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر
غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره حشم شانزدهم محرم از مکان
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور حسن
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شرف
نزول در قلعهٔ دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندي یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند که در سلک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی برمیر عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر علي خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات بارهه چنین ماجرا نگذشته رجوع آورده حیدرقلي خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس گردیده بسعی تمام از محل برآورده بخانهٔ نجم الدین علي خان فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ باراده حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبرهاي مختلف افتادن طرف بحضور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده براي بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از هنود که ... نموده بودند ... از التماس راجه جی سنگه وگردهر بهادر نظر بر هرجی که ... افراط ترده افواج ... امواج و گرانی غله بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضي بلاد ... گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته گازکشي از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده ... سعادت خان بهادر صوبه دار اکبراباد را ... برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و
قمر الدین خان بهادر و حیدر قلیخان بهادر برای تنبیه او مامور
گردیدند و هرکدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه
پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در برآمدن
بدانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم برطول
انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده
مادهٔ آشوب و فساد گردد راضی ببرآمدن هیچ امیر نگردیده ـ
درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه
اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام
اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال
داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین
نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه
شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود
حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب
عیش عالم افروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت
مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند
و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع
بسر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص
و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای
بوم طلائي کار ولایت و کمخواب بیش بهاي احمد آباد و مشجر
فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهاي مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجره‌های اطراف دولتخانه بدستور مقرری که بعهدهٔ امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعی کار پردازان چابک دست چنان بزینت اتمام گرایید که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشه و الوان جواهر بیش بهای هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ تنعم سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بدمدمهٔ چنگ و مردنگ و نی و چغانه و سم آوازی بربط و تال و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند • بیت •

دهان شیشهٔ می باز کردند • بقلقل میش را آواز کردند

طرب می خورد و زر در کوچها کرد • زند مستی در هر خانه وا کرد

خرمن خرمن زر در تمام ارباب طرب در آمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن صرف علما و فضلا و شعرا بخشیده گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی بهادر و خان خانان صدر جهان و ظفر خان بهادر و راجه جیسنگه و گیدهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر گذرانیدند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول ثهته را بصوبه داری عظیم آباد معزول بخشش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلی خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغییر اجیت سنگه و منصبی بقدر صورت از تغییر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ مهر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نموده و قمرالدين خان را فوجداري سرکار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمۀ خدمات حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر بآزار جسماني که از چهار پنج روز زياده نکشيد ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اکثر امور ملکي و کار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر ذي الحجة الحرام احرام حضور بسته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديک شاه جهان آباد رسيد باوجود آنکه منافقان بدسگال کلمات دور از وهم و خيال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه نشنيده انگاشته بخشي الممالک صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بدست و دويم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد و بسبب حاسدان درهم انداز که شرح آن خالي از اطناب کلام نيست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر جمادی الاولی مطابق سوم فروردی ماه الهي سنه چهار جلوس مواقق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتري الماس بیش بها عطا فرمودند اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در بندوبست وزارت و درآنچه نیک نامي بادشاه و گرد آوري خزانهٔ بدون آنکه مبادا بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مختل گشتن بدهمکاران که کلمات تمهید آمدبر متضمن بر افترای چند بعرض مي رسانیدند و دخیل وزارت مي گردیدند میسر نمي آمد خصوص کوکي بادشاه که زن سحر آفرین بدفن صاحب جوهر بود و با خواجه خدمتکار خان که مقرب بادشاه گفته می شد همراز و همدم گشته باظهار کفایت و مراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از مردم بنام پیشکش برای بادشاه و خود می گرفت خلل تمام در بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضي مقربان همچشم نیز حرفهای دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان بادشاه ساده لوح می نمود چنانچه معزالدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشي استقلال زیاده بهمرسانیده بود از راه چرب زباني در مقدمات مالي و ملکي دخیل میگردید بعده که نظام الملک در بن ماده اشارهٔ بخدمت بادشاه نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع آمدند حیدرقلي خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردیده و بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای بادشاهي و مقربان حضور را بضبط خود در آورد بعده که دریاد این معني مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهاي حیدر قلي خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجه ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب درین ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان مي آمد سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در مادهٔ فرخ سیر یاد مي نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه هردو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عندالله *

چون در ذکر بعضی مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادر شهید بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و فیض رساني آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد اگرچه آنچه از هردو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و
از زیاده طلبی اهل غرض وارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب
نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از انکه بتعلقهٔ دکن مامور
گردد در اخذ و کارسازی مهمات نفوذ داشت بعد مقرر شدن
در دکن حکم‌ملکه و دیگر بیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند -
اما هردو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کافهٔ انام درین
زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالی از مادهٔ عناد و غرض
بودند از عمل حاجات شاکی نبودند - و در فیض رسانی و رعایت
بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان
خصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق
زمانه حاتم وقت بود و از مطمح احسان او در افراط طعام و
رسانیدن غلهٔ خام عالمی بفیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد
مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان
میرسانیدند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست
اگرچه اعز الدوله عوض خان بوازر در وسعت و ارتفاع عمارت
مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خیر جاری آن حوض دریا موج
که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند
حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل
و دیگر بناهای عاقبت خیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در
تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات
ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد
مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس از و مانده بود و

باوجود ساختن وارثه حیدر قلي خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داده و عبد الحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود سوای مبلغ رشوت چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه در باب اموال عبدالغفور و طمع دران مال روداد آخر بر نفس سرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولي نموده همین وقت عبدالحی پسر عبدالغفور را طلبیده تسلم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه دام و درم خرچ شود و باحدی التجا باقي ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محلهٔ آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه وطعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بردیوان روز دیگر موقوف داشت
رقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او
اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه
بتحقیق ماجرا بردازد آخر معلوم شد که نالش نیلبان خالی
از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود میلبان را مغضوب ساخته
به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهی نیز تقید
می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره
مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و
صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح
النسب باید که از شان خلق محمدی و سخاوت هاشمی وشجاعت
حیدری بهرا تمام داشته باشد و دیگر دسال علامت بخیری سید
عالی نسب آنست که اگر نیست نفس اماره از عصیان
وآنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او
ازین جهان فانی و سیتم سرای ی اعتدار سببی روی دهد که
مادة آمرزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هردو برادر
همه سمات سیادت و عابد بخیری سبب شهادت وسبب شقاوت
در صورت مسموم دخادی سید عبد الله خان مشاهده نموده شده
طائفه از مود جاتیه مشهور به بصران چورامن که در همان
ایام جهل و اصل گشته بود نواح اکبر اباد کدیهای مستحکم
برای مصالح جنگ داشتند و دیگر سعدی و تمرد و قطاع الطریقی
آن گروه تدسکال در دکر سلطنت حضرت خلد مکان و مرغ میر شهید
شعب مرزدان دست داده د بی راه سعادت خان صوبه دار اکبرآباد

که در تهوري و کار طلبي از مبارز پیشگان بانام و نشان گفته میشد
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهاي قلب
در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه
دهیراج را با چندی از امراي کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران
و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطاي دولك روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بدسگال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تیه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیز آنچه
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره مي زدند
و جمعي کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یك و نیم ماه که کار بر محصوران یکدو گدهي تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهي از تسلط افواج پادشاهي آن گروه
بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و
غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بتصرف بندهای

پادشاهي درآمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند تجسس نموده بعضي مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون خبر ضبط جاگیر حیدرقلي‌خان اطراف دارالخلافت که بحیدرقلي‌خان رسید بحضور بعضي امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر مراضبط نمودند از من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معني برای حیدرقلي خان نوشته رقعت اثر ده بخشدند بعده که باش جاگیر داران و نافرماني حیدر قلي خان از حد تجاوز نمود صوبه داری احمد آباد از تغیر حیدر قلي خان بنام غازي الدین خان بهادر خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمهٔ صوبه داري دکن مقرر میبودند و بعطای جواهر و فیل سرفراز ساختند - بعد فراغ مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدر قلي خان در صورت عدم اطاعت رخصت نمودند و اواخر صفر نظام الملک متوجه احمد آباد گردید بعده که تا امرآباد رسید خطوط حیدر قلي‌خان که از راه چاپلوسي و چاپلوسي معذرت آمیز نوشته بود رسید همینکه فتح جنگ بکوچهای پی در پی نزدیک مالوا رسید از خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدر قلي خان را بشدت تمام عارضهٔ جسماني رو داده رکار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن عدم توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن مومن‌خان بهادر با امرای دکن و باجي راو و غیره سرهٹهاي راجه ساهو و اطاعت نمودن همراهان احمد آباد برای مقابلهٔ آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیك بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دارالخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه بیند و بست امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

## ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف محمود خان و خرابی زیاد بر سلطنة اصفهان آمدن و مقید گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه بادشاه میرسید روزی نظام الملک بهادر باظهار خیرخواهی بعرض رساند که اولاً دادن اجارهٔ محال خالصه که باعث خرابی و ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای حکیم است - سوم جزیه برقرار بدستور عهد خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه چون در ایام حضور همایون بادشاه که ملک هندوستان بتصرف شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتگاری و مهمان پرستی واقعی بعد توجه همایون بادشاه طرف ایران بظهور آمده اگر درین وقت برای دفع اذیت اعدای کومک فرمان روای ایران نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد گردید بادشاه فرمودند که کرا در نظر که بچنین مهم مامور سازیم فتح جنگ بعرض رساند هریکی از بندهای کار طلب حضور که بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر حواله فدوی بدین مهم صادر فرمایند بدل و جان خواهم کوشید ازین مقوله چند کلمه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت بادشاهی عرض نمود بعده که بادشاه برای این مصلحت کنکاش با دیگر امرای حضور میان آورد قسمی از طرف نظام الملک بهادر خاطر نشان بادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوی

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویهٔ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خارِ خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف قدم جنگ آنچه مرکوز خاطراواصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبهٔ در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهتهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبهٔ احمد آباد و مالوا که صوبهٔ اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبهٔ تعلقهٔ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که گذار دریای گنگ از جملهٔ شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آوارهٔ بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهته باستماع خبر آمد آمد عزت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا دیپتی بلده اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریای نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سهور مضاف صوبهٔ مالوا که بلدهٔ سرونج قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را بپیش فتح جنگ رسانیده بظاهر اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشته و پذیرائی طلبید و ماهی و مراتب و پالکی جهالردار از خود توقع نمود و برای پسران و رفقایش نیز اضافهای شایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیر و خدمات مامور نمود و عماد الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه عهد اتفاق نداری نسبت بمن هم فکری و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطیع خود دانند درینولا بظاهر آمده صوبه داری کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدرآباد برآمده بعد خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبی خان و قادر خان و بهادر خان افغانان لیچپور صاحب فوج و دیگر موحدان عمده فوج را بکومک خود طلبیده داخل خجسته بنیاد گشته و بعضد دوره عوض خان بهادر قسورجنگ

که عمهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - ودرهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکي مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که في الحقیقت ملک مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعي و تردد هاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخري در هنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علي خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت وکرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود ترددي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

از آخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانیده و مکرر خطوط
نصائح آمیز بنظام الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
فسخ ارادهٔ خود و اظهار معذوری و غرور رسید و آتش جنگ با وصف
آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز یاد
دادن حقوق و مواثیق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف
خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان
برادر داود خان پنی و محمد قاسم پسر عبد النبی خان و غالب
خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و
فوجداران محال دیگر از جماعت شایسته قدر بهم رسانیده بودند و
پیادهای بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او
می افزود و این معنی باعث خرابی ملک و فساد از انگیزی فساد مرهته
میگردید لهذا آصف جاه نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
بسرکاری ظفر نصرت فوج نموده ... جسورت که نزدیک
... مضرب خیمه نموده از آنجا تا روزی که جنگ واقع شود
باز مکررا نوشتجات نصیحت آمیز مقتضی آنکه الصلح خیر واقع شده
خونریزی مسلمانان ... بمیان نیاید که تمسک اتمام حجت
باشد مسوده نوشته می فرستاد مبارز خان که بهوای ریاست صوبه داری
دکن مغرور شده بود و گاه ... که خود را بایلغار شبگیر
مقابل موج ظفر موج رساند و گاه ... مصلحت می نمود
که آتش جنگ ... رجب داده از راه دیگر طی
مسافت نموده ... خود ... خجسته بنیاد رساینده

بتسخیر و تصرف خود بر آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برهر همان ناله میان تعین کردههای فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بدست و سیوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهي نزدیک قصبهٔ شکر کهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفرخان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر سترسال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقي از بندیلهای جنگ جوي ملازم سرکار همراه پرقنداز خان میر آتش و عطایار خان داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهاي آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامورنمودند و عضد الدوله عوض خان بهادر تسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان
و خان عالم دکنی و منور خان خویشگی و عزیز بیگ خان حارثی
با قربشانهٔ شمله افروز شمشیر سوز که از ابتدای نیابت صوبه داری دکن
همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله
رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد
غیاث خان بهادر هراول فوج مول و جرنغار زینت افزای فوج
ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که
عموی فتح جنگ میسند جانب برنغار مقرر گردید - و سید غضنفر
خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف صدق خود
را با جمعیت رسالهٔ توپخانه صد نفر متعینهٔ برهان پور و
اورنگ آباد که از مدت بوده دار و رسد خوار مطبخ احسان فتح جنگ
بودند و سرداری و شجاعت آنها بعهدهٔ سید غضنفر خان برهانپوری
بمناسبت هم وطنی ضمیمهٔ بخشیگری دو روز جنگ مقرر نموده بودند
با رهکلهای شتر بار جلو ریز و جرثقیل توپخانه همراه ایشان تعین
نمودند - و حفیظ الله خان بعدوا سعد الله خان مرحوم را با جمعیت
شایسته از ملازمان سرکار مامور بسرکردگی فوج یسار فرمودند و
[illegible] خان مشهور بقلیچ بیگ خان که از جملهٔ شجاعان جانباز
یکه تاز و جوانان صف [illegible] اند از سود ضمیمهٔ این فوج ساختند - و
حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ سعد الله
خان مرحوم که از مدت [illegible] تا سه سال داشتند و اعتماد
کلی بر جان نثاری و کار طلبی هر دو جوان بود بفاصلهٔ دو جریب
نزدیک فوج هراول - و میر بلاقش هوشدار خان را که بخطاب

ازثی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان نبیرهٔ شیخ میرخوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطانی دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان افغان که از جماعه داران عمدهٔ بیش قرار و بخدمت نیابت قراول بیگي مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان و اهتدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظرخان بخشی سرکار ناصرجنگ و همت یارخان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکی خاص و دیگر مردم روشناس پایهٔ بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابی فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد
با جمعیت شایسته رسیده خود را از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز
پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
نظام دکنی بشجاعت مشهور هراول قرار داده در عقب او محمد بیگ خان
خالوی خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناتک بتهور و شجاعت
مشهور بود با افغانان قوم خود از عمدهٔ جنگ دیده با دو هزار سوار
افغان رفیق مدار خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
از سکاپور باتفاق علی خان نامی که سردار آنها بود و مخاطب بدلیرخان
گفته می شد و اختیار سرفوجی پسران داود خان نیز او داشت
با جمعیت زیاده از سوار و پیاده که بطریق کمکیان رسیده
بودند با خواجه محمود خان و خواجه احمد خان و خواجه
مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند ملحق ساخته نزدیک قول
جا داده بود و خود با خان عالم پسر خانخانان بهادر غازی
و منورخان و قزلباش خان و عاشق خان دیوان سرکار خود و
عرب بیگ خان تورانی که شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کارزار
گذاشت - حاصل کلام هر دو موج دریا موج مقابل هم رسیدند
نظام الملک بهادر فتح جنگ در صلابت تیزجلوئی را کار فرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی از بظهور آید
تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده
باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح
نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رسانید و قبل از دو پهر
معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو
و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای
توپهای زهره گداز که دران دشت پر وحشت پیچید زمین و آسمان
برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و
آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و
جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب می چهل
فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند
مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم
باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک
دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله
عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان
سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد
سعید خان و طالب محی الدین خان باشند و سید غضنفر خان ترددی
که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از
نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر
و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت
قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج
فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود
روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل
هم شدن شمشیر میزدند تردّدی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطهٔ
بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده
بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته
گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از
پا در آمد. و از حملهای فوج دکنیان برای استقامت بعضی
دلباختگی از جا لغزید و از صدمات پیاپی فوج خصم قریب سیزده
چهارده فیل با کهپر و نشان و غیره از میان فوج فتح جنگ برگشتند
حتی بهیر که باز کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که
از مشاهدهٔ برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین
ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روزها مغضوب فتح جنگ
گشته ولی اعتراض آمده و معتقد بمعرکهٔ دیداری گردیده بجای
فوج چنداول با پنجاه شصت سوار سرداری و همراهان دیگر عقب
بهیر مانده بود از مشاهدهٔ بی استقلالی مردم بهیر مانع و سد راه آنها
گردید. دیگر بر حال مبارز خان دستخوش شدن دو پسر نامی اسعد خان
و مسعود خان که با بیشتری از اهل سواران نامی و نشان از پا
در آمده راه نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر دیگر مسعود خان و
حامداللّه خان با جمعی زخمی کشته و دستگیر گردیده بودند و فیلبان
سواری مبارزخان نیز از رسیدن زخمهای پیاپی از بالای فیل افتاده بود
و مبارز خان که گرتهٔ برخود خون صورت لک پوشیده خود فیلبانی
می نمود از رسیدن زخمهای کاری کار او تمام ساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر
که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از
سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ
گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني ديده
نشده - و از فوج فتح جنگ سواي رعايت خان که عمهٔ فتح جنگ
در خانهٔ او بود زخم تير بحلق او رسيده بود ره نورد سفر آخرت
گرديد و سليمان خان خويشگي بكار آمد و سيد غضنفر خان از
رسيدن زخمهاي كاري بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غير
مشهور نيز بكار آمدند و بمردم نامي ديگر آسيبي نرسيد - نظام الملک
بهادر فتح جنگ براي تكفين و تدفين مقتولان و تدبير علاج
زخميهاي كه باسيري در آمده بودند خصوص هر دو پسر
مبارز خان كه احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف
مبارز خان و محمد بيگ خان كه خالوي مبارز خان مي شد هر دو
زخمها بر داشته اسير گرديده بودند - و محمد بيگ خان كه زخمهاي
كاري رسيده بود بعد دو سه روز وديعت حيات نمود و عرب بيگ
خان نيز كه از اعيان لشكر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود
بعد دستگير گرديدن روز دويم در گذشت وديگر از عمدهاي سرداران
افغانان و غيره كه اكثر از حكام و كار فرمايان و صاحب تومنهاي
مشهور بودند مثل غالب خان و حسين منور خان و كمال خان
دكني و بهادر خان و ابراهيم خان پني و عبد الفتاح خان پسر
ارشد عبد النبي خان كه في الحقيقت تمام صوبهٔ بيجاپور از مدت مديد
در تصرف آنهاست از جملهٔ فيل سواران نامي مقتول زياده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان
پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان
پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان
و میر نظر الله و غیره میل سواران که تحریر تفصیل آن نمی پردازد -
و جمعی دیگر که سوای تلف شدن بال زخم ظاهری بآنها نرسیده
بود و پرداخته حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان
و قزلباش خان و صدر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان
تمر نگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار سپهانی متدو و غیره اگرچه
برای بیشتری از مردم شان عداد و دوا همه لازمهٔ غمخواری از
سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی اکابر را چند حال که دیوان و
خدمتکاران نظام الملک بسیار مردم صغیر و بعض رجال بود بیمار
داری و تداوی میشود - سوای آن عزت خان دیوان دکن جمعی
از مردم تاراج گشته را مدد رسانید و مدد نموده - و مبلغ کلی از جنس
جواهر و امتعه بابت بهرین مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی
خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود
برای مستحق ساختن آنها نظام الملک بدر حکم فرمودند - بعد فراغ
از جنگ سه چهار منزل بودند متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و
نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار حیدرآباد که بی ادبی بسیار
ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه
بطریق نیابت پسر مبارز خان مظفر خان نام خواجه سرا قلعه داری
مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر
آباد داشت قلعه را بساخت غربا متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل قلعه نموده آواخر ربیع الثاني بفرخي و فیروزي در حوالي حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود و همه وابسته هاي مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داري و قلعداري بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده تا مدت یک سال براي دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران اطراف نوشته فرستاده جا بجا فوج ها براي مدد قلعداران و زمینداران تعین نموده و بعضي مفسدان که از مدتها مبارز خان بجمعي تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود آنها را براي انگیختن مزید مادهٔ فساد از قلعه برآورده مرخص ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضي محالات مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد کاظم علي خان ولد حاجي منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب بود و فوجداري نواح بهونگیر داشت با جمعي کشته گردید اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهرباني و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای صوری که خواجه احمد
خان را بخطاب بشجاعت خان و خواجه محمود خان را بمبارز
خان نموده جاگیرهای میرحاصل داده و همه وابسته های
مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله
نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود
گذاشته به تنبیه مفسدان پرداخت درهمین ایام که
نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت
انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام‌الملک
بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته
مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داری حیدرآباد مقرر کرده
و تنبیه و تادیب اشقیای نواح حیدرآباد و مفسدان مقرری قلاع
سیکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعی نوعی نمود که از
انتظام ملک و امنیت کمال درآن ملک بیخار بظهور آمد و مبالغ
کلی که کاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان
و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات
مالی و ملکی آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل برنگارد از
سررشتهٔ اختصار دور می‌افتد . چون نظام الملک بهادر فتح جنگ
همیشه مصروف تدبیر بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا
ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای
مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکه
سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو
نافرمانی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتهه موافق قرار داد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته ترددنمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدیافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد — اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که درهر زمینیکه از افعال و کردار بنده های عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربی معموره‌بود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیرحاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد والا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوی مامون و از وفور ارزانی
غله و نواکه محظوظا زندگانی می‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال
اثر گرانی و ویرانی آن صوبه و تسلط یافتن غنیم و رو دادن
ظلمهای عظیم می‌افزود و بازیافت نمودن تخفیف دامی که
قریب می چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر پادشاه بعد تصرف
ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود
باوجود رویه کم آزاری که داشت دامهای تخفیف را بازیافت
و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه
افزود و آفت گرانی و ظلم حکام علاوه آن گردید و کار حاصل آن
صوبه بجائی رسید که دریں ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه
بآن نمی‌رسد - و از ویرانی و گرانی و فتور غنیم که دران ملک
روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان
صوبه دار احمد آباد نموده بود بر سر سوختن هولی بردر خانه و
کوچهٔ مشترک که میان هنود و مسلمین واقع شده بود و موانع
آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هنود در تلافی آنکه مسلمانان
برای طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و بر سر
مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقولی ذبح
نمودند و فساد فریقین چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب
رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداری کفره میکوشید چندین
محله و رستهٔ بازار و مال وافر سوخته گردید بلکه کار بسوختن در
تامی کشید و تا دو سه روز چندین لکه روپیه را اقمشه و کتابخانهٔ
محبان بتاراج رفت و چند نفر هر گروه هر دو طرف برای امتةالله

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آورد محضری که داود خان بر تعدي مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که حیدر قلي خان در اواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری احمدآباد منصوب گردید انچه از ظلم و تعدي او در ضبط نمودن جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علي خان بابي نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته - بعد ازان که صوبه داري احمد آباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلي خان که از پیش آوردهای حیدر قلي خان بودند در احمدآباد و رستم علي خان برادر سیوم شجاعت علي خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمدهٔ کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوري خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه داري ابراهیم خان در جنگ گولي هاي مفسد شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان
در جنگ مفسدان قوم جمونیر بکار آمد و یک برادر در فوجداری
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها در تجویز اضافههای
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی
را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان
ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان برادر عموی نظام الملک
بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای
بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر آمدن حامد خان خواست
که خود را بشهر رسانیده در صیانت شهر روی حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
مسموع گردید باطاعت پیش آید ازین که میان نامداران غنیم و
هر سه برادر همیشه مزاج کاوی و جنگ و جدال درمیان بود و
عمال چوتهه میدادند و مهدرخان نایب سوختهٔ سختی حیدرقلی
خان بود بهمت هشت هزار سوار غنیم استقبال حامد خان
شتافته از سرکشی و عاصی داعیه نوابت بصوابی محمد نظم خاطر
نشان کرده در سر انتقال ادا گردیده بود و رفت رسیدن
شجاعت خان که ناخن شدن حامد خان برادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خود را که از سر دیل حامد خان بهادر
رساند و پای قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

گشته گردیده بعدهٔ ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید
صفدرخان بابی که نزاع ته دلی بسبب حیدرقلیخان باین خاندان
داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری
گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی
بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت
فرموده خود کفیل بدنوای ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند
یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان
بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که
از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده
به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت
و چیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت
بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کاران
حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که
ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر
حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی مانده ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی
شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را
بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع
داده گفت که اگر میتوانی برآ مری هم رفیق تو ام و ترا جاي
محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار
نتوانست نمود و پا بندیی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سزاولان و محمدعلی حامد خان بهادر بچهم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولی با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نموده و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانهٔ دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی محابه اندرون درآید چوبداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق وا نموده با دو سه نفر درون آید ابراهیم علی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همانجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ حالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم علی خان با جمعی که همراه بودند چون دیوانگی جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانیده درجست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گولی و سنگ و خنجر اطراف که باو رسید کشته گردید و سر او را بریده سرایش را جدا جدا بر سر دروازها آویختند و آنچه بر سر مرزبان او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر آن نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برهنم علی خان نائب بقدر سورت رسید خون سرادرش در دل و رگ و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و برآمدن از بندر سورت بجانب رسیدن ایام موعود تقاد و از آنکه

در میان پیلوجی تا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه نمران و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله بمیان آمده بود و هیچ وانعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و درهرصورت برای او نقش دو ششی بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج تا سرداران مرهته کهته (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک دریای مهی مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم برفوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشیده و رستم علی خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخته و طبل

(†) کنتهه

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم گرزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و درین حالت فوج بیلوجي برسر بهادر رستم علي خان آلفت آورد و بعد زد و خوردي که از هردو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین تمام چند روز مرهته فوج هردوطرف دست بعمارت رسته بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ بروده با اطراف آن وقایع نویسی صوبه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خودطلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داري احمد آباد مامور گردید باآنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي مقهوران چشم پوشي و اغماض بکاربرد به بیکار و تنبیه آنها که نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بنگاه و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خویش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کامپان موالید سهگانه جلا وطن گردیده رو باطراف گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدي برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامي گذشت چون مبلغ کلي طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروري نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخي پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعداران برات وجه طلب خود برا اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند وانها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل مینمودند و پرگنهٔ بیرنگر که قصبهٔ معمورهٔ پراز تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد مینمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معمورههاي هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد و کان موالید سهگانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید ابعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبهداري به تونگر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل نداده میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان قرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده منصوب بادشاه گردید و تامدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي از طرف سیر حاصلي و وفور نواکه و ارزاني اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

پیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای
سلاطین هفت اقلیم آن رواجش مقدور فلک نبود بمرتبهٔ ویران گشته که
تجار و بیشترین از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی
نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر از فضل الهی بفریاد مظلومان
برسد و سایهٔ توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملک
افگنده شود و سبب اعتدال آمدن و آبادی آن صوبه گردد •

باز بذکر سرگذشت آصفجاه که در صوبهٔ
دکهن بدنبال حیدرآباد نمودن می‌پردازد

هرجا که مفسدان از عرب و غیره مثل زمیندار بد اصل
واکنکیره که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی
در لشکر حضرت خلدمکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطهٔ
بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح در هر و پرگنات کوال و
سرکار ایلکندل و غیره که در آنقدر مدت از سرکشی زمینداران
و متمردی گروه لشکر عمل واقعی نمود در اندک مدت بتسخیر
و تصرف بندگان آصفجاه در آمد و خس و خاشاک لشکر ظفر التزام
از دونه گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راه ها از
دزد و مفسد و رهزنان و قطاع و شارع مسدود و زمینداران نیز
ترددی مسافرین و متوطنین مستور بود راه ها ایمن و آمد جاری
گردید و بدستور چوتهه علیحده که زمینداران انواع ظلم میگرفتند
و سوای آن فی صد ده روپیه که بر سر دیهی از زمینداران و رعایا
بتحصیل می‌آوردند و بدین وسیله فراهم داران بد عاقبت در
هر هفته و ماه تغیر و تبدیل مینمودند بر طرف کرده زیاده از حوصلهٔ

رعایا مینمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه شرعی بابت سردیسمکهی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداری که ازانها نیز اذیت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

## ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت مع خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دو سه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی بادشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خس خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت زادی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه آتش در گرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر قلی خان تا برآمدن از میان آن شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهان را پدرود نمود *

از وقائع صوبهٔ اجمیر بعرض رسید که بخت سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهر جان‌ستان پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغر سن و خواهرزادهٔ پسر بدهه سنگه وطندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هر دو داشت بهشتی هر دو امر نمود محمد خان عرف محمد هادی که چندگاه خطاب مرشد قلی خان برداشته از بندهٔ [illegible] و [illegible] از دستگرفتهای امانت خان خوافی گفته میشد بصفات امانت و تدین که از بهترین صفات انسانی [illegible] موصوف [illegible] انسانی است بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق [illegible] نیت و حسن عقیدت در کار آنانکه [illegible] عادت تغییری در باب [illegible] است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داری ملک پرورست زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی زندگانی نموده ودیعت حیات سپرد - بعد از آنکه بعرض محمد شاه بادشاه رسید بر وقعهٔ او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایت لازمهٔ صوبه داری بنگاله سرفراز فرمودند - و صوبه داری [illegible] به [illegible] بهادر [illegible] خان [illegible] و نیز مقرر فرمودند ٭

حقیقت [illegible] ازهری [illegible] ایران و دولت سلطان حسین در محاصرهٔ افغان که چنانچه [illegible] آمده در ایام محصور گردید بسبب غلبهٔ افغان و گرانی [illegible] بحدی قحط و وبا منجر گردید از شامت [illegible] خود [illegible] سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن مي پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسين که در ايام محاصره از زير ناودان قلعه باچند نفر معدود قابو يافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادري او بود رسانده هرچند بگرد آوري لشکر که در مقابل خدمتگاري که از سلطان حسين درايام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعاي مدد کمک نموده فوج طلبيد اگرچه بعد رسيدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بميان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سير حاصل و بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زياده از افغانان مدعي ملک مغصوبه ايران گرديدند چون از جمله صوبجات ايران بر سه چهار صوبه افاغنه و روسي دست نيافته بودند و جمله درشهر حاکم نشين علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پاي تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روايت شاه قلي خان مسموع گرديده درين مدت ايام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخير مشهد آمده و از تردد شاه قلي خان حاکم انجا دست نيافت بعده که محمود خان وفات يافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زادهٔ او ميشد بجاي محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نيز مکرر برسر مشهد فوج کشي فرمود فائدهٔ مترتب نگرديد تا انکه اشرف خود با بيست و پنجهزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخيره که بر هر کدام يک برقنداز و يک تيرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درينضمن شاهزاده طهماس بعد سر گرداني هفت هشت سال و رسيدن

چندین صدمات اول و نهار روزگار و بقول مشهور تا لهنه صوبهٔ هندوستان نیز رسیده مهرانیکه از محمد شاه پادشاه بدیده مراجعت نبود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از ترمان قادان کرجستان و جمعی از افواج قزلباش و صحرانشینان سوارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماس رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از انها مهاد کارزار دیده و سوارز پیشهٔ کرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات درای درگاه فیض آثار رسیده جمع ... سوای ان از محصول برکات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد مقرر نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد و سوای خرج اشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - آنچه از زبان واریان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از احاطهٔ حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهند نمود سوای از فروش سپاه و قندیل پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی آنچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لشکر در هر سال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند پادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش به معاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید ـ درینولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام با قبضهٔ کمان زمردین قام و زرهٔ مبارک که ملجای جرامد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ ان زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسپ زده بود کشته گردید و لاش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بملاحظت اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشی زیاده فوجها جابجا برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال سریرآرای ملک موروثی گردید •

لغایت شروع سنهٔ چهاردهٔ بتحریر مجملی از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رقم خواهد داشت •

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائيکه در اولين حصهٔ منتخب اللباب تصنيف خافي خان ( خوافي خان ) واقع شده اند بترتيب حروف هجاء - اما نامهائيکه در يک صفحه مکرر آمده است عدد آن صفحه مکرر نوشته نشده بلکه بر يکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گيران اين کتاب را بايد که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمايند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي يابند - و نيز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب يا دريا مميز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم يکی برای مردمان و ديگری برای مواضع و غيرة *

* والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و اليه المرجع والمآب *

---

## * حرف الف - مردمان *


آرام دل لولي -۱۳۹-۱۴۰

آصف خان يمين الدوله پسر اعتماد الدوله پيشتر اعتقاد خان بود -۱۷۲-۲۰۳-۲۲۰-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۷-۲۵۸-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۱-۲۸۹-۲۹۵-۳۰۱-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵

۳۲۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۰
۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۶۷
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۲۰
۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۵
۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۵۸۰
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱
آغا امیر بانی قلعۂ آسیر - ۲۱۵
آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
آتش خان نظام الملکی - ۳۱۸
۳۲۱
ابو سعید میرزا پسر سلطان محمد
۹ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۰
ابو الفدا مورخ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳
میرزا ابا بکر پسر میرزا میران
شاه - ۱۷
ابراهیم بیگ - ۲۵ - ۸۲
خواجه ابو المکارم - ۳۳
سلطان ابراهیم لودی فرمان روای
هندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
۵۵ - ۸۹ - ۹۳
میر ابو البقا - ۶۹
ابو القاسم قلعه‌دار - ۹۹ - ۱۲۲
ابراهیم خان سور شوهر خواهر
عدلی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۱۳
ابو المعالی سید - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷
ابراهیم خان اوزبک - ۱۹۹
ابراهیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸
۲۳۷
حکیم ابو الفتح - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۵۸
شیخ ابو الفضل پسر شیخ مبارک
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۵۴ - ۵۰۹
میر ابو القاسم نمکین - ۲۵۲
خواجه ابو الحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴

۲۷۲ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷
۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
۳۵۴ - ۳۶۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۸۲
۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۴ - ۴۱۸
۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰
۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۶۷۶

ابراهیم‌خان صوبه‌دار - ۴۴۳ - ۳۴۵

ابو طالب پسر آصف خان
(شایسته‌خان) - ۳۷۰ - ۳۷۲
۳۸۱ - ۳۸۶ - (شق شین)

خواجه ابوالحسن مشهدی لشکر
خان - ۴۰۲ - (شق لام)

ابدال کاذب - ۴۵۴

ابوالفتح فرستادهٔ فتح خان - ۴۶۷

میر ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
۵۳۱ - ۶۵۰ - ۶۸۹

قاضی ابوسعید - ۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۳۱

ابوالقاسم پسر سیف‌خان - ۵۷۸

ابراهیم بکاول آدم نذر محمدخان
۶۳۵

ابراهیم بیگ ملازم سبحان قلی
۷۰۴

میرزا ابراهیم ادهم خواهرزادهٔ
تقرب خان - ۷۱۵

میر ابوالفضل معموری - ۷۴۷

اپ روپ (نام فیل) - ۲۳۰

سلطان احمد میرزا - ۱۹ - ۲۲
۲۳ - ۲۴ - ۳۴

احمد تنبل - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹
۳۳

احمد سلطان صفوی - ۴۲

احمد شاه - ۹۳

میرزا احمد ترکمان - ۹۵

احمد خان سور حاکم پنجاب
سکندر شاه شوهر خواهر عدلی
شاه - ۱۱۱ (شق سین)

احمد جام قدس سره - ۱۱۵ - ۱۲۷

احمد سلطان شاملو - ۱۱۷

احمدخان نیشاپوری داماد ماهم
اتکه - ۱۳۵ - ۱۵۳

سید احمد خان بارهه - ۱۷۶ - ۱۷۸
۹۳۴

احمد بيگ برادرزادهٔ ابراهيم – ۳۴۵
احسن الله غضنفر خان پسر
خواجه ابو الحسن – ۳۵۴
احمد بيگ پسر حلال – ۳۵۸
احمد خان نيازي – ۵۲۱
احمد بيگ ملازم علي مردان – ۵۵۶
سيد احمد سعيد – ۶۲۷ – ۶۸۰
۷۰۸
مير احمد خان ولد سيادت خان –
۷۱۷ – ۷۵۹
ميرزا احمد داماد قطب شاه –
۷۴۶ – ۷۴۷
اختيار خان قلعدار – ۷۷ – ۷۸
اختيار الملك گجراتي – ۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۱ – ۱۸۲ – ۱۸۳
ادهم خان – ۱۳۵ – ۱۴۳ – ۱۵۲
۱۵۳ – ۱۵۴ – ۱۶۱ – ۱۶۲
آدي رام – ۴۴۴
ارادت خان وزير – ۳۶۸ – ۳۷۱
۳۸۸ – ۳۹۹ – ۴۱۰ – ۴۲۴
ارسلان آغا ترجمان شاه روم – ۵۷۴
۵۷۵ – ۵۸۱ – ۶۴۲ – ۶۴۵

ارجن ولد راجه بيتهلداس – ۶۰۲ –
۶۰۳
قوم ازبكان – ۴۰ – ۴۱ – ۴۲ – ۴۳
۴۴ – ۱۱۶ – ۱۸۹ – ۲۳۷
۳۹۱ – ۴۰۴ – ۴۱۰ – ۴۷۲
۹۰۸ – ۹۱۲ – ۹۱۳ – ۹۱۵
۹۱۶ – ۹۱۷ – ۹۲۴ – ۹۲۶
۹۲۹ – ۹۳۱ – ۹۳۲ – ۹۳۵ –
۹۳۶ – ۹۳۸ – ۹۴۰ – ۹۴۲
۹۴۴ – ۹۴۷ – ۹۵۱ – ۹۵۳
۹۵۴ – ۹۵۵ – ۹۵۷ – ۹۵۸
۹۵۹ – ۹۶۱ – ۹۶۲ – ۹۶۳
۹۶۴ – ۹۶۵ – ۹۶۶ – ۹۶۷
۹۶۸ – ۹۶۹ – ۹۷۰ – ۹۷۱
۹۷۳ – ۹۷۵ – ۹۸۴ – ۹۸۷
۷۱۳ – ۷۱۷ – ۷۱۸
شاه اسمعيل صفوي شاه ايران
۳۹ – ۴۰ – ۴۱ – ۴۲ – ۴۳
۴۵ – ۱۳۴ – ۲۰۴ – ۲۶۰
اسمعيل جلوتي مردار – ۴۷
اسلام خان – ۲۶۰ – ۲۷۳ – ۴۰۷
۴۱۳ – ۴۹۱ – ۵۵۹ – ۵۶۰

۵۶۸ — ۵۷۰ — ۶۱۰ — ۶۶۰
۶۷۳ — ۷۰۵ — ۷۱۳ — ۷۵۹
احمد خان محمد معصوم — ۶۹۲
۷۵۲ — (شفع میم)
اسحق بیگ — ۵۱۶ — ۶۱۶
۶۲۸ — ۶۲۹
اسمعیل نبیرۂ عادل خان — ۵۰۱
اسمعیل امام اسمعیلیه — ۵۹۳
اسد الله برادر دیندار خان — ۶۱۷
میر اسحق پسر اعظم خان — ۶۸۵
میر اسد الله خان بخاری عرف
میر میران — ۷۳۷ — (شفع میم)
اصالت خان — ۵۵۲ — ۵۸۳ — ۵۸۵
۶۰۸ — ۶۱۱ — ۶۱۲ — ۶۱۳ — ۶۱۵
۶۲۴ — ۶۲۷ — ۶۲۹ — ۶۳۱
۶۳۴ — ۶۳۸ — ۶۵۹
اعظم همایون — ۱۰۵ — ۱۱۰
خان اعظم شمس الدین — ۱۵۵
۱۶۲
اعتماد خان وزیر سلطان مظفر — ۱۷۵
خان اعظم اتکه کوکلتاش خان
اصل نامش میرزا عزیز — ۱۷۸
۱۷۹ — ۱۸۰ — ۱۸۱ — ۱۸۲
۱۸۳ — ۱۸۸ — ۱۹۵ — ۱۹۷
۲۰۱ — ۲۰۲ — ۲۰۳ — ۲۳۳
۲۳۴ — ۲۵۹ — ۲۶۲ — ۲۷۷
۲۷۹ — ۲۹۹ — ۳۳۷ — ۳۵۴
۳۸۹ — ۴۲۴ — ۴۲۶ — ۴۲۸
۴۳۰ — ۴۳۱ — ۴۳۳ — ۴۳۴
۴۳۵ — ۴۳۶ — ۴۴۹ — ۴۵۰
۴۵۱ — ۴۵۲ — ۴۵۳ — ۴۵۶
۴۵۷ — ۴۵۸ — ۴۶۰ — ۴۶۳
۴۷۱ — ۴۹۵ — ۵۶۸ — ۵۸۲
۵۹۲ — ۶۲۱ — ۶۴۵ — ۶۸۵
۷۵۹ — (شفع عین)
اعتماد الدوله پدر نورجهان — ۲۶۷
۲۷۶ — ۲۷۷ — ۲۸۰ — ۲۸۱
۳۲۵ — ۳۳۰
اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی
۲۴۸ — ۲۵۰ — (شفع غین)
اعتبار خان (هندوی صاحب مدار)
۲۵۸ — ۳۳۳ — ۳۳۷
اعتماد خان پسر اعتماد الدوله —
۲۷۶ — ۲۷۷

اعتقاد خان — ۳۳۰ — ۳۹۸ — ۷۵۹
اعتماد راو ( دیگر ) — ۳۶۲
اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۳۷۴
امام اعظم رح — ۵۷۷
اعتماد خان صوبه دار ۱۲ — ۱۳ — ۲۶
اغر خان پسر قرا خان — ۵ — ۶
افغانان — ۳۸ — ۴۵ — ۴۶ — ۴۷ — ۵۰
۵۲ — ۵۴ — ۵۵ — ۶۱ — ۶۳ — ۶۴
۷۲ — ۷۴ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۳ — ۸۴
۸۵ — ۸۷ — ۸۸ — ۸۹ — ۹۴ — ۹۵
۹۷ — ۹۸ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۳
۱۰۴ — ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۱۳
۱۱۴ — ۱۱۵ — ۱۱۸ — ۱۲۱
۱۲۲ — ۱۲۳ — ۱۲۴ — ۱۲۹
۱۳۳ — ۱۳۴ — ۱۳۵ — ۱۴۲
۱۴۳ — ۱۵۱ — ۱۵۴ — ۱۶۶
۱۸۳ — ۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۲
۱۹۳ — ۲۰۳ — ۲۳۹ — ۲۵۲
۲۵۴ — ۲۵۸ — ۲۶۲ — ۲۶۹
۳۲۶ — ۳۷۴ — ۳۷۵ — ۳۷۹
۴۱۳ — ۴۱۴ — ۴۶۱ — ۴۱۷
۴۲۳ — ۴۲۸ — ( درین صفحه اقسام
افغانان است ) — ۴۲۹ — ۴۳۱
۴۳۲ — ۴۳۳ — ۴۳۴ — ۴۳۸
۴۳۹ — ۴۴۰ — ۴۴۲ — ۴۹۹
۵۷۰ — ۵۸۰ — ۵۹۲ — ۶۳۴
۶۷۷ — ۶۸۴ — ۶۸۷ — ۶۹۷
۷۲۶ — ۷۲۷
علامی افضل خان — ۲۹۱ — ۲۹۰
۲۱۴ — ۲۲۲ — ۲۲۳ — ۲۳۰
۲۳۲ — ۲۳۳ — ۲۸۰ — ۲۸۱
۴۱۰ — ۵۴۷ — ۷۴۰
افتخار خان — ۳۵۸ — ۷۴۱ — ۷۴۹
آقا افضل — ۳۹۲
جلال الدین محمد اکبر بادشاه
عرش آشیانی — ۴ — ۱۱۵
۱۱۹ — ۱۲۱ — ۱۲۳ — ۱۲۴
۱۲۷ — ۱۲۸ — ۱۳۰ — ۱۳۱
۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۴ — ۱۳۹
۱۳۷ — ۱۳۹ — ۱۴۱ — ۱۴۲
۱۴۳ — ۱۴۴ — ۱۴۶ — ۱۴۷
۱۴۹ — ۱۵۰ — ۱۵۱ — ۱۵۳
۱۵۴ — ۱۵۸ — ۱۶۱ — ۱۶۲

۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۵ – ۱۶۷
۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۷۰ – ۱۷۴
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۷۷ – ۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۱ – ۱۸۲ – ۱۸۳
۱۸۵ – ۱۸۹ – ۱۹۱ – ۱۹۲
۱۹۴ – ۱۹۶ – ۱۹۷ – ۱۹۸
۲۰۱ – ۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۱۳
۲۱۴ – ۲۱۶ – ۲۱۸ – ۲۱۹
۲۲۰ – ۲۲۱ – ۲۲۳ – ۲۲۴
۲۲۶ – ۲۲۸ – ۲۲۹ – ۲۳۱
۲۳۲ – ۲۳۴ – ۲۳۵ – ۲۳۷
۲۳۹ – ۲۴۳ – ۲۴۴ – ۲۴۶
۲۴۸ – ۲۴۹ – ۲۵۴ – ۲۵۵
۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۵۹ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۲۶۴ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۸۸ – ۲۹۳ – ۲۹۶ – ۳۰۳
۳۰۵ – ۳۰۶ – ۳۸۴ – ۴۱۰
۴۲۱ – ۵۴۹ – ۵۵۱ – ۵۵۲
۵۸۲ – ۶۰۵ – ۷۱۴ – ۷۳۲
۷۳۸ – ۷۵۷

اکبرشاه (دیگر) از اولاد شاهجهان
۵۹۲

النقوا مادر بوزنجر خان – ۷ – ۸
۱۳

میرزا الغ بیگ پسر میرزا شاهرخ
۱۷ – ۱۸ – ۱۹ – ۲۲ – ۳۵ – ۳۸
۱۶۹ – ۱۷۰ – ۳۰۷

الله وردی خان ترکمان – ۳۱۸
۵۰۷ – ۵۲۱ – ۵۲۳ – ۵۵۲ – ۵۸۵
۵۸۹ – ۵۹۴ – ۶۰۱ – ۶۶۲ – ۶۸۱
۷۱۴ – ۷۵۹

الله یار خان – ۵۵۹

التفات خان ولد میرزا رستم صفوی –
۵۹۶

التفات خان پسر اعظم خان – ۶۲۱

المانیان – ۶۳۹ – ۶۴۰ – ۶۴۷
۶۴۹ – ۶۵۰ – ۶۵۸ – ۶۶۲ – ۶۶۹
۶۷۰ – ۶۷۱

میرزا امینا مورخ نامش میر محمد
امین – ۱۶۵ – ۲۴۸ – ۳۴۶

امین خان کوکا – ۲۳۷

امام قلیخان فرمان فرمای توران
برادر نذر محمد خان – ۲۶۰
۲۶۱ – ۳۸۷ – ۴۰۰ – ۴۰۱

۳۰۰ - ۹۰۴ - ۹۲۳

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پسر جان محمد ارخان -
۳۲۹

امر سنگھ زمیندار - ۳۳۰ - ۹۰۱
۹۰۲ - ۹۰۳

امام قلی بیگ پسر جمشید بیگ -
۹۲۱

راجه امر سنگھ - ۲۹۵

امام قلی یوزباشی ملازم شاه
ایران - ۷۱۰

امیر خان - ۷۵۳

انچه خان ثانی - ۳

انی رای - ۳۳۱

انوپ سنگھ - ۳۳۳

اورنگ زیب عالمگیر خلد مکانی
خلد آرامگاه - ۲ - ۲۵۵ - ۲۷۳
۲۸۷ - ۲۹۲ - ۳۷۷ - ۳۸۱
۳۹۳ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳
۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱
۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳
۵۱۹ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۹
۵۵۹ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳
۵۹۹ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۸۹
۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰
۶۰۹ - ۶۰۷ - ۶۴۱ - ۶۴۹
۶۴۹ - ۶۵۹ - ۶۵۷ - ۶۵۸
۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳
۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۹ - ۶۶۷
۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۷۱
۶۷۵ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲
۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۰
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۲۰ - ۷۲۹
۷۲۸ - ۷۴۱ - ۷۴۴ - ۷۴۵
۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۷۵۸ - ۷۹۰ - ۷۵۰ - ۷۵۵
۷۵۵ - ۷۵۹

اورنگ خان - ۱۰

اوزن حسن ترکمان - ۱۸ - ۲۵ - ۲۷
۲۸

اودی سنگھ پسر راجه مالدیو -

۲۴۵ – ۲۴۶
اودی‌بهنگهه پسر راناسانکا – ۲۷۸
اوگرسین کچهواهه تهانه‌دار – ۹۴۹
اهتمام خان داروغه – ۴۳۱
ایرج پسر فریدون – ۷
ایلدکز – ۱۳
ایجل – ۱۳
میر ایوب – ۴۴
ایرج خان – ۷۲۵

---

## * مواضع وغیره *

آذربائیجان – ۱۵ – ۱۶ – ۱۷ – ۲۶۲
قلعهٔ آسیر برهان پور – ۷۹ – ۲۰۳
۲۱۳ – ۲۱۵ – ۳۳۹ – ۳۶۰
۳۷۷ – ۳۸۱
آسیرت – ۲۰۴ – ۴۷۱
بندر آچهی – ۴۱۰
آصف آباد – ۷۰۷
ملک آشام – ۵۴۶ – ۵۵۹
دریای اتک – ۴۶ – ۹۴۹ – ۹۷۴
۹۸۰
قلعهٔ اتک – ۸۹ – ۱۹۳ – ۳۷۱
اتک – ۳۷۱
اتاوه – ۲۲۰ – ۲۲۱ – ۲۲۲
صوبهٔ اجمیر – ۱۰۰ – ۱۵۹ – ۱۷۳
۱۷۴ – ۱۷۵ – ۲۱۹ – ۲۱۷ – ۲۴۵
۲۷۷ – ۳۳۶ – ۳۷۷ – ۳۸۱
۳۸۳ – ۳۹۴ – ۵۳۹ – ۵۹۷ – ۹۷۲
ایجین – ۵۳۹ – ۷۲۹
بلدهٔ آچه – ۵۴۸
احمدنگر – ۴۴ – ۷۹ – ۱۹۶ – ۲۰۴
۲۰۵ – ۲۰۸ – ۲۰۹ – ۲۱۳ – ۲۶۲
۲۸۸ – ۳۲۰ – ۳۴۸ – ۳۸۴
۴۲۹ – ۴۹۵ – ۵۲۱ – ۵۲۹
صوبهٔ احمد آباد – ۶۷ – ۷۳ – ۷۴
۷۵ – ۷۶ – ۷۹ – ۸۰ – ۹۵ – ۱۵۱
۱۶۵ – ۱۷۰ – ۱۷۳ – ۱۷۵ – ۱۷۶
۱۷۷ – ۱۷۸ – ۱۷۹ – ۱۸۱ – ۱۸۳
۱۸۶ – ۱۸۷ – ۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۵
۱۹۶ – ۲۰۱ – ۲۰۳ – ۲۰۴ – ۲۰۸
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۶۰ – ۲۷۱ – ۲۷۵
۲۷۸ – ۲۷۹ – ۲۸۶ – ۲۹۴ – ۲۹۵
۲۹۶ – ۳۰۵ – ۳۰۶ – ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۳ ۴۲۶
۴۴۵ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳
۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ ۶۴۴
۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ ۷۵۳
قلعهٔ احمد نگر - ۲۰۵ ۲۰۸
۲۱۵ ۲۹۱ ۳۰۵ ۳۲۰ ۳۹۴
قلعهٔ احمد آباد - ۳۲۲
اخصی - ۳۸ ۲۶
آدینپور - ۱۷۱ ۱۷۲ ۲۷۸ - ۲۷۹
تعلقهٔ اداس - ۳۳۷
اردبیل - ۱۸ ۴۶۷
ارغون ۳۶
اسلام آباد [illegible] ۴۵۴
اسلام آباد ۶۹۹
استرآباد ۲۶۵
استنبول - ۷۳۰
اصفهان (صفاهان) - ۳۰۰ ۵۵۶
۵۵۸ - ۵۶۹ - ۵۶۹ - ۵۷۵ - ۹۳۱
۹۳۰ - ۹۴۴ - ۱۸۴ - ۷۲۲

قلعهٔ ادرلس - ۴۳
دار الخلافت اکبرآباد (آگره)
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶
۶۷ - ۷۲ ۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳
۸۴ - ۸۵ ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۰۲ ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۰
۱۱۱ - ۱۱۳ ۱۲۴ ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۰ ۱۴۱ ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۵۱
۱۵۴ ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۴
۱۷۸ ۱۸۳ ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱۷ ۲۱۸ ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸
۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹
۲۷۴ ۲۸۶ ۲۹۶ - ۲۹۷
دری صفحه مذکوریست از دنباله دار
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۳
۳۳۴ ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸
۳۹۱ ۳۹۴ ۳۹۵ - ۴۰۴
۴۰۹ ۴۱۲ ۴۱۴ - ۴۱۵
۴۴۲ - ۴۶۷ ۴۶۸ - ۴۷۳
۵۰۳ - ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۴۹
۵۹۶ ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۹
۶۱۲ ۶۴۲ - ۶۷۸ - ۶۷۹

۶۸۰ – ۶۸۵ – ۷۰۰ – ۷۰۱
۷۰۷ – ۷۰۹ – ۷۱۴ – ۷۲۸
۷۲۹ – ۷۳۴ – ۷۵۴ – ۷۵۵
قلعهٔ اکبرآباد (آگره) ۵۳ – ۱۰۴
۱۶۵ – ۲۱۸ – ۲۳۶ – ۲۴۸
۲۵۰ – ۳۳۴ – ۳۳۷ – ۵۱۶
۵۴۰ – ۲۸۷
اکبرپور ۳۳۹ – ۱۴۱ – ۳۷۷ – ۵۳۸
الور – ۸۴
صوبهٔ الهٔ آباد – ۲۱۸ – ۲۲۲ – ۲۲۶
۲۲۸ – ۲۸۸ – ۲۹۸ – ۲۹۹
۳۷۰ – ۳۷۱ – ۳۹۸ – ۴۵۴
۶۱۰ – ۶۷۲
قلعهٔ الهٔ آباد – ۲۳۶
الهٔ باس – ۳۴۷
حصار امرکوت – ۱۲۷
بلدهٔ انزار – ۱۵
ولایت اندجان – ۱۹ – ۲۲ – ۲۴
۲۵ – ۲۶ – ۲۷ – ۲۸ – ۲۹ – ۶۳۶
۶۷۰
قلعهٔ اندجان – ۲۶ – ۲۷ – ۲۸
پرگنهٔ انگواله – ۵۲۴
قلعهٔ انکی – ۵۳۰
اندراب – ۹۱۵
اند جو – ۹۳۸ – ۹۳۹
اورچند – ۱۹
اورکند – ۲۹ – ۶۳۳
اوڈیسه – ۱۹۷ – ۲۲۲ – ۴۶۱ – ۵۸۳
۵۸۸ – ۵۹۱ – ۶۷۲
صوبهٔ اوده – ۳۴۷ – ۳۹۸ – ۶۷۲
قلعهٔ اوده گیر – ۴۶۳ – ۵۲۱
۵۲۴ – ۵۲۷ – ۵۳۸ – ۵۳۹
۵۴۰ – ۵۴۱ – ۷۵۰
قلعهٔ اوندچه – ۵۰۹
قلعهٔ اوسه – ۵۲۱ – ۵۲۴ – ۵۲۷
۵۳۸ – ۵۳۹ – ۵۴۰
ایران – ۳ – ۴ – ۷ – ۴۰ – ۴۴ – ۴۵
۵۸ – ۶۰ – ۶۱ – ۷۰ – ۷۹ – ۱۰۶
۱۱۲ – ۱۱۵ – ۱۱۶ – ۱۱۷ – ۱۱۸
۱۱۹ – ۱۲۶ – ۱۲۸ – ۱۳۳ – ۱۳۴
۱۳۸ – ۱۴۳ – ۱۶۱ – ۱۷۲ – ۱۸۰
۱۹۹ – ۲۰۰ – ۲۰۴ – ۲۳۷ – ۲۳۹
۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۶ – ۲۶۰ – ۲۶۲
۲۶۴ – ۲۹۵ – ۲۹۶ – ۲۹۹ – ۳۰۰

٣٠٩ - ٣٠٧ - ٣٢٣ - ٣٢٥
٣٢٦ - ٣٢٧ - ٣٨١ - ٣٨٣
٤٠٣ - ٤١٠ - ٤١٩ - ٤٥٤
٤٧١ - ٤٧٣ - ٥١٦ - ٥١٩
٥٢٣ - ٥٤٣ - ٥٤٩ - ٥٥٥
٥٥٧ - ٥٥٩ - ٥٦٠ - ٥٦٦ - ٥٦٧
٥٦٩ - ٥٧١ - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦
٥٩٠ - ٥٩٣ - ٥٩٨ - ٦٢٠ - ٦٢١
٦٢٢ - ٦٢٨ - ٦٤٠ - ٦٤١ - ٦٤٢
٦٤٥ - ٦٥١ - ٦٥٢ - ٦٨٢ - ٦٨٣
٦٨٥ - ٦٨٧ - ٦٨٩ - ٦٩٦ - ٦٩٧
٦٩٨ - ٦٩٩ - ٧٠١ - ٧٠٣ - ٧١٠
٧١٣ - ٧١٤ - ٧١٥ - ٧٢٠ - ٧٢٣
٧٢٧
ایلاق - ٢٦
ایرج پور - ١٨٨
قلعهٔ ایرج - ٣٠١
قلعهٔ ایرزان - ٥٦١
ایلاق سنگ سفید - ٥٧٩

---

**• حرف باء - مردمان •**

ظهیر الدین محمد بابر پادشاه فردوس
مکانی - ٣ - ١٦ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢
٢٣ - ٢٤ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٢٨
٢٩ - ٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٣٣ - ٣٤
٣٥ - ٣٦ - ٣٧ - ٣٨ - ٤١ - ٤٢
٤٣ - ٤٤ - ٤٥ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٨
٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ٥٥ - ٥٧
٥٨ - ٥٩ - ٦١ - ٦٢ - ٦٥ - ٦٦
٦٨ - ٦٩ - ٧١ - ٧٨ - ٨٥ - ٨٩
٩١ - ٩٢ - ٩٤ - ٩٥ - ١١٦ - ١٣١
١٣٧ - ١٤٢ - ١٥٠ - ١٦٦ - ١٩٩
١٧٥ - ٢٧٨ - ٣٠٥ - ٣٥٣
٣٧٤
بایسنقر بن کیدر خان - ٨ - ١٣
بابای کابلی - ١٩
بابا بیگ - ٧٩
باز بهادر حاکم مالوه ١٥٢ - ١٩٠
١٩١
حضرت خواجه باقی بالله - ٢٤٠
راجه بابو - ٢٥٣ - ٢٩٧ - ٣٠٢
بابا حسن ابدال - ٣٠٠
بابا شیخ ابن یمین - ٣٠٢
بابرخان - ٣٩٨

اقرکشمیري - ۴۰۸
افغان-۵۹۸-۵۷۸-۵۹۷-۶۸۰
مید باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵
بن افغان - ۶۳
جلي [ نام توپ ] - ۴۵۷
محري بیگ ایلچي ایران - ۴۱۰
۴۱۹ - ۴۲۲
خت النسا بیگم عمهٔ جهانگیرشاه
( محمد سلیم ) - ۲۲۶
داغ خان قاچار - ۱۱۹
داغ بیگ ترکمان - ۲۵۸
میرزا بدیع الزمان پسر میرزا
شاهرخ - ۳۳۶
دیع الزمان خویش خواجه
ابو الحسن - ۳۷۶
اجه بدن منگهه - ۶۸۰
رکل - ۱۳
شیخ برهان الدین - ۲۴-۲۱۴
خواجه برلاس - ۷۶
برهان نظام شاه احمدنگر - ۷۹
برج علي نوکر خانزمان - ۱۳۹
برهان الملک - ۱۸۸
میرزا برخوردار [خان عالم] خلف
میرزا عبد الرحیم - ۲۶۰ - ۲۶۲
خواجه برخوردار نقشبندي داماد
مهابت خان - ۳۶۰
میر برکه میرترک - ۴۱۹ - ۴۲۲
شیخ برهان الدین قطب عالم
نبیرهٔ مخدوم جهانیان - ۵۴۸
راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار
۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷
۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۳۹
رانا بکرماجیت حاکم چتور بعد
رانامانکا - ۷۳-۷۴
بکرماجیت پسر ججهار بندیله
۴۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰
بکتاش خان آدم شاه ایران - ۵۷۵
۵۷۶-۵۷۷
بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸
بلندخان خواص - ۳۸۰
سیدي بلال شمشیر خان - ۶۶۲

بنارسي نائب افضل خان - ۲۹۱
۳۸۹ - ۲۹۱
بندیله - ۴۳۸ - ۵۵۴
بوزنجرخان از اجداد چنگیز خان
بن النقوا - ۷ - ۸ - ۱۳
بوقا خان بن بوزنجرخان - ۸ - ۱۳
بهارخان - ۴۷ - ۱۱۰
سلطان بهلول لودي - ۴۲ - ۸۷
۱۱۳
سلطان بهادر گجراتي - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴
۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲
شیخ بهلول - ۸۲
بهادر خان لوهاني مخاطب به
سلطان محمد - ۹۸
بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ -
۱۱۸
بهادر خان برادر خانزمان - ۱۶۴
۱۶۵ - ۱۷۰
راجه بهاري مل - ۱۶۹ - ۲۳۸
راجه بهگوان داس - ۱۷۷ - ۱۸۲
۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۵
بهادر خان نبیره برهان نظام شاه -
۲۰۸
بهادر دل پسر راجي علي (سلطان
بهادر) - ۲۱۳ - ۲۱۵
بهادر شاه خلد منزل - ۲۵۵ - ۲۹۴
بهرجي زمیندار بگلانه - ۲۹۳
۴۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۴۲
بهادرپور - ۳۱۷ - ۳۳۵ - ۳۴۶ - ۳۵۲
بهار بانو بیگم صبیه جهانگیر بادشاه -
۳۵۹
بهارت سنگهه بندیله - ۴۰۷
بهادر خان روهیله - ۴۰۷ - ۴۰۹
۴۹۵
بهادر خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۵۱۴
۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۹ - ۵۷۸ - ۵۸۵
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۲۴
۶۳۱ - ۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۴۹ - ۶۵۹
۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷
۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۷۳۹ - ۷۵۵
۷۵۹
بهار سنگهه بندیله - ۴۰۹ - ۴۳۳
۵۹۱ - ۷۰۶
بهلول - ۴۱۲ - ۴۱۹

بهروز خان نظام الملکي – ۴۲۵
بهادر خان پسر دریا خان – ۴۳۱ –
۴۳۲ – ۴۳۳
بهلول خان – ۴۵۲ – ۴۵۵ – ۴۷۹ –
۴۸۰
راجه بهاري – ۴۹۰
بهیم نراین زمیندار – ۵۰۷ – ۵۶۰
بهادر بیگ – ۵۱۵
بهادر افغان – ۵۲۲ – ۵۲۳
بهلول بیجاپوري – ۵۲۲ – ۵۲۵
بهوجراج حارس اوسه – ۵۳۹
بهیلان – ۵۶۴ – ۵۶۵
بهاوسنگهه پسر راجه جگت سنگهه –
۶۱۵ – ۶۹۲ – ۶۹۳
بهرام خان پسر نذر محمد خان –
۶۲۹ – ۶۳۰ – ۶۳۲ – ۶۴۱
۶۵۵ – ۷۵۹
مولانا بیغانئي (ثنائي شاعر) – ۴۶۴
بیرم خان خانخانان خان بابا –
۷۸ – ۱۱۶ – ۱۱۷ – ۱۲۰
۱۲۲ – ۱۲۳ – ۱۲۴ – ۱۲۵
۱۲۶ – ۱۲۸ – ۱۳۰ – ۱۳۱
۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۴ – ۱۳۵
۱۳۶ – ۱۳۷ – ۱۳۸ – ۱۳۹
۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۴۳ – ۱۴۴
۱۴۵ – ۱۴۶ – ۱۴۷ – ۱۴۸
۱۴۹ – ۱۵۰ – ۱۵۱ – ۱۵۲
۱۶۲ – ۱۶۳ – ۱۸۷ – ۲۳۷
۲۳۸ – ۲۴۵ – ۳۸۶
بي بي بائي زن سلیم شاه – ۱۰۷
راجه بیربل (بیربر) – ۱۹۱ – ۱۹۲
۱۹۳ – ۱۹۴ – ۲۳۸
بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل
شاه – ۲۱۵
بیسنگهه راو – ۳۱۸
بیرم بیگ بخشي – ۳۳۹ – ۳۴۱
۳۴۲ – ۳۴۷
راجه بیتهلداس – ۴۱۶ – ۴۱۷
۴۹۱ – ۶۰۲ – ۶۲۳ – ۶۸۲
۷۰۸ – ۷۵۹
بیرم زمیندار (دولتمند خان)
پسر بهرجي – ۵۶۴
بیگ اوغلي خان سردار نامي
توران – ۶۶۱ – ۶۶۵ – ۶۷۰

## ● مواضع وغیره ●


بابانته — ۴۸

بارهه — ۲۳۹ — ۳۳۵ — ۳۹۰
۴۱۹ — ۴۸۴

بلاپور — ۲۸۲ — ۳۰۵

بلاگهات — ۲۹۲ — ۳۱۱ — ۳۳۹
۴۰۳ — ۴۵۳ — ۴۶۰ — ۴۹۲
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۵۲۰ — ۷۳۱

بان گنگا — ۳۲۰

تالهٔ پاسیونی — ۴۱۰

پرگنهٔ باهل — ۳۴۹

باغ حسن ابدال — ۵۹۹

باغ آهوخانهٔ کابل — ۵۹۹

باغ گلچینی — ۹۹۲

آب بجواره — ۱۲۳

بخارا — ۲ — ۱۸ — ۳۰ — ۴۳ — ۴۵
۵۴۷ — ۵۶۰ — ۶۳۳ — ۶۳۹
۶۴۵ — ۶۷۰

بدخشان — ۱۸ — ۲۲ — ۲۴ — ۲۹
۳۱ — ۳۹ — ۹۴ — ۱۲۱ — ۱۳۱
۱۶۳ — ۱۶۸ — ۱۶۹ — ۱۸۹
۴۰۳ — ۵۴۹ — ۶۰۸ — ۶۰۹
۶۱۱ — ۶۱۳ — ۶۱۴ — ۶۱۹
۶۲۰ — ۶۲۳ — ۶۲۴ — ۶۲۸
۶۳۲ — ۶۳۷ — ۶۳۸ — ۶۴۰
۶۴۲ — ۶۴۴ — ۶۴۹ — ۶۵۰
۶۷۳ — ۶۷۵

صوبهٔ برهان‌پور — ۶۷ — ۷۵ — ۷۹
۱۶۰ — ۱۶۴ — ۱۸۴ — ۱۸۸
۱۹۶ — ۲۰۳ — ۲۰۴ — ۲۱۳
۲۱۴ — ۲۲۰ — ۲۵۹ — ۲۶۴
۲۷۴ — ۲۷۷ — ۲۸۷ — ۲۹۲
۳۰۵ — ۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۷
۳۱۸ — ۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۳۹
۳۴۰ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴
۳۴۷ — ۳۴۸ — ۳۵۰ — ۳۵۴
۳۵۶ — ۳۷۲ — ۳۸۳ — ۳۹۱
۳۹۲ — ۳۹۸ — ۴۰۴ — ۴۱۲
۴۲۴ — ۴۴۳ — ۴۴۸ — ۴۶۷
۴۸۳ — ۴۹۰ — ۴۹۵ — ۵۰۰
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۵۲۰ — ۵۳۸
۵۴۲ — ۶۷۴ — ۷۰۳ — ۷۲۹ — ۷۳۰

صوبهٔ برار — ۱۶۰ — ۱۸۸ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۲۰۴ — ۲۰۸ — ۲۷۶
۲۸۲ — ۲۹۲ — ۲۹۳ — ۲۹۸
۳۲۱ — ۳۴۲ — ۳۵۶ — ۳۸۳
۴۱۲ — ۴۱۸ — ۴۸۳ — ۴۹۲
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۶۷۲ — ۷۰۶
۷۳۵ — ۷۴۹
بروده — ۱۸۷ — ۳۳۸
قلعهٔ بست — ۵۵۸ — ۵۵۹ — ۶۸۹
۷۱۰ — ۷۱۳ — ۷۱۸ — ۷۱۹
۷۲۷
قلعهٔ بساول — ۵۶۴
بسطام تعلقهٔ عراق — ۶۵۲ — ۶۵۵
بصره — ۵۲۷
بغداد — ۵۷۴ — ۵۷۵ — ۵۷۶
قلعهٔ بغداد — ۵۷۶
حصار بقلان — ۶۲
ولایت بکلانه — ۱۷۸ — ۲۷۹ — ۲۹۳
۳۲۴ — ۴۲۹ — ۴۹۰ — ۵۴۶
۵۶۱ — ۵۶۲ — ۵۶۴ — ۶۰۱
۶۷۳ — ۶۸۳
بلخ — ۲ — ۶ — ۱۴ — ۱۲۲ — ۴۰۳
۴۱۰ — ۵۹۰ — ۶۰۸ — ۶۱۱
۶۱۹ — ۶۲۰ — ۶۲۲ — ۶۲۸
۶۲۹ — ۶۳۱ — ۶۳۲ — ۶۳۴
۶۳۷ — ۶۳۸ — ۶۴۲ — ۶۴۴
۶۴۵ — ۶۴۶ — ۶۴۷ — ۶۴۹
۶۵۰ — ۶۵۶ — ۶۵۷ — ۶۶۰
۶۶۱ — ۶۶۶ — ۶۶۹ — ۶۷۰
۶۷۱ — ۶۷۳ — ۶۷۵ — ۶۸۲
۷۰۳ — ۷۰۴ — ۷۵۷
بلغار — ۱۲
قلعهٔ بلخ — ۶۳۰ — ۶۳۲ — ۶۶۱
صوبهٔ بنگاله — ۶۸ — ۷۱ — ۸۱
۸۲ — ۸۳ — ۸۴ — ۹۲ — ۹۳
۹۴ — ۹۵ — ۹۸ — ۱۰۲ — ۱۱۰
۱۳۵ — ۱۶۵ — ۱۸۴ — ۱۸۵
۱۸۶ — ۱۹۶ — ۱۹۷ — ۲۱۷
۲۲۲ — ۲۳۴ — ۲۴۸ — ۲۵۶
۲۵۷ — ۲۶۰ — ۲۶۶ — ۲۶۸
۲۷۳ — ۳۱۲ — ۳۳۷ — ۳۴۲
۳۴۳ — ۳۴۶ — ۳۵۰ — ۳۵۱
۳۵۳ — ۳۵۴ — ۳۵۶ — ۳۵۸
۳۸۲ — ۳۸۷ — ۳۸۸ — ۳۹۸

٣٩٨ – ٤٧٠ – ٥٠٨ – ٥٥٩
٥٤٧ – ٥٦٨ – ٥٧٠ – ٥٧٢
٥٨٨ – ٦٢٠ – ٦٤١ – ٦٦٠
٦٧٢ – ٦٨٠ – ٧١٠ – ٧١٣
٧٣٠ – ٧٤١
بنديل كهنه – ٣١٨
بنارس – ٥٩٧ – ٦٨٣
بنگش رن – ٢٨٧
بهرام ( مهرام ) – ١٩
صرگه بهار – ٦٣ – ٧١ – ٧٣ – ٨١
٩٢ – ٩٣ – ٩٤ – ٩٥ – ١٢٦
١٢٨ – ٢١٩ – ٢٢١ – ٢٤٨
٢٥٢ – ٣٤٥ – ٣٤٦ – ٣٩٨
٣٦٨ – ٤٧٢ – ٥٤٥ – ٥٨٣
٦٤١ – ٦٧٢
سركار بهرائچ – ٧٩ – ٨٠ – ١٧٦
١٧٧ – ١٩٧
بهكر – ١٢١ – ١٧٨ – ١٨٦ – ١٩٦
قلعة بهكر – ١٨٣
بهنبر – ٣٥٦ – ٣٨٩ – ٣٩١
٥٠١ – ٥٨٠
آب بهت – ٣٤١ – ٥٩٩

٦٨٧ – ٦٨٨
بهالنوي – ٣٤٠
قلعة بهالكي – ٣٤٣
آب بهنورا – ٥٢٣ – ٥٢٩ – ٥٣٠
بهالكي – ٥٢٥
بيانة – ٥٧ – ٨٠ – ١٠٣ – ١١٠
١١٢
قلعة بيانة – ٧٣ – ٧٤ – ١٣٢
بيشه – ٩٥
سركار بيجاگده – ١٥٣ – ١٩٠
١٩١ – ٤٣٧ – ٥٠٢
بيكانير – ١٧٥
بيجنر – ١٩٦ – ٤٥٨ – ٥٢٥ – ٧٣٩
صوبة بيجاپور – ٢٠٤ – ٢٠٥
٢٠٧ – ٢٠٨ – ٢١٥ – ٢٨٧
٢٩٢ – ٢٩٣ – ٢٩٦ – ٣٢٢
٣٢٧ – ٣٤٨ – ٣٤٩ – ٣٨٥
٤٠٣ – ٤٣٥ – ٤٥٨ – ٤٥٩
٤٦٢ – ٤٦٣ – ٤٦٥ – ٤٦٦
٤٧٠ – ٤٧٧ – ٤٧٨ – ٤٧٩
٤٨٠ – ٤٨٣ – ٤٨٩ – ٤٩٥
٥١٧ – ٥٢٠ – ٥٢١ – ٥٢٢

۵۲۳ – ۵۲۴ – ۵۲۵ – ۵۲۶
۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۲۹ – ۵۳۰
۵۳۷ – ۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۶
پرگنۀ بیر – ۴۳۰ – ۴۹۹ – ۵۰۰
۵۲۹
قلعۀ بیجاپور – ۴۶۴ – ۷۵۷
بیضاپور – ۴۸۷
پرگنۀ بیاول – ۵۶۴

## * حرف پے – مردمان *

رانی پاربتی زن ججهار – ۵۱۴
۵۱۹
خواجه پارسا – ۹۹۲
پتنگ راو دکهنی – ۳۱۹ – ۴۲۸
سلطان پرویز پسر جهانگیر – ۲۴۶
۲۴۹ – ۲۵۳ – ۲۶۰ – ۲۷۶
۲۸۸ – ۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۲۳
۳۲۶ – ۳۳۲ – ۳۳۳ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۹ – ۳۴۰
۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۴ – ۳۴۶
۳۴۷ – ۳۵۰ – ۳۵۱ – ۳۵۲
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۵۷ – ۳۵۸
۳۷۶ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۴۷۱
قوم پرتگال – ۳۰۹
راجه پرتهي راج راتهور – ۴۱۶
۴۱۷ – ۴۱۹ – ۹۰۱
پرورش خان بارهه – ۴۶۱
پرتهي راج از اولاد ججهار – ۵۴۴
۵۶۸ – ۵۷۸
پرتاب سنگهه – ۵۴۴ – ۵۴۵
پرتهي راج زمیندار – ۵۸۷
پورنمل راجپوت – ۹۹ – ۱۰۱
پیر محمد خان ( ملا پیر محمد
شروانی فاضل دکنی ) – ۱۳۷
۱۳۹ – ۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۴۶
۱۴۷ – ۱۵۲ – ۱۵۴ – ۱۶۰
۱۶۱ – ۱۷۶ – ۲۳۸

## * مواضع وغیره *

پانی پت – ۵۰ – ۱۳۳ – ۱۳۴
۱۸۵
پایان گهات – ۴۵۱ – ۵۰۲

قصبهٔ پتی — ۷۹ — ۸۰ — ۱۷۹ — ۱۷۸
پتنه — ۱۰۳ — ۱۳۴ — ۲۹۱ — ۲۷۸
۳۳۹ — ۳۳۷ — ۵۹۸
قلعهٔ پرناله — ۲۱۲
قصبهٔ پرینده — ۳۵۲ — ۳۹۵
قلعهٔ پرینده — ۳۵۲ — ۳۹۵ — ۳۹۹
۵۳۲ — ۵۳۷
پنجاب — ۴۷ — ۴۹ — ۵۴ — ۵۸
۶۷ — ۷۱ — ۸۲ — ۹۸ — ۱۰۵
۱۱۱ — ۱۱۳ — ۱۱۵ — ۱۲۲
۱۲۳ — ۱۲۴ — ۱۲۹ — ۱۲۸
۱۳۰ — ۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۶
۱۴۷ — ۱۶۳ — ۱۶۷ — ۱۶۸
۱۶۹ — ۱۷۰ — ۱۷۸ — ۱۸۵
۱۹۰ — ۱۹۹ — ۲۱۳ — ۲۵۰
۲۸۶ — ۲۹۷ — ۳۰۹ — ۳۲۸
۳۳۰ — [illegible] — ۳۴۷ — ۳۹۱
۳۹۸ — ۵۰۱ — ۵۰۵ — [illegible]
۶۲۰ — ۶۲۱ — ۶۲۳
پنجشیر — ۶۱۳ — ۶۱۴
آب پورنا — ۳۱۶ — ۳۱۸
پونه — ۳۲۵

پرانتهٔ بیتار — ۵۴۴
قصبهٔ پیول مری — ۳۷۶
پیشاور — ۷۱ — ۱۹۰ — ۳۲۸ — ۵۹۹
۶۲۱ — ۶۳۱ — ۶۴۶ — ۶۵۸
۷۳۹
پتهر بیگر — ۳۱۰
بیرپنجال — ۴۹۳ — ۶۱۷

---

* حرف تاء — مردمان *

تتار پسر [illegible] خان — ۳
تتار خان قلعه‌دار — ۵۵ — ۵۶ — ۵۷
۷۴ — ۱۱۱ — ۱۱۳ — ۱۲۳
تاج خان — ۹۳ — ۹۴
تاج خان حاکم سنبهل — ۱۰۶
تاج خان کرانی — ۱۱۰
[illegible] — ۴۹۹
[illegible] ابن [illegible]
[illegible] — ۳
ترخان — ۱۳
تردی بیگ قلعه‌دار چاپانیر — ۸۰
قوم ترکمان — ۹۳

تردي بيگ خان — ۱۲۴ — ۱۳۰ — ۱۳۱ — ۱۳۲

تربيت خان — ۴۷۲ — ۴۹۷ — ۵۸۲ — ۵۸۷

ترکان — ۶۸۹

تقرب خان دکني — ۴۵۷ — ۴۶۰ — ۴۶۳ — ۴۶۹

ملا تقي حيدرآبادي — ۵۲۲

حکيم داؤد تقرب خان — ۶۷۹ — ۷۱۵ (شفا دال)

تور پسر فريدون — ۷

تومنه خان پسر بايسنقر خان — ۸ — ۱۳

تولي خان پسر چنگيز خان — ۱۱

تونون (التون) خواجه — ۲۵

راجه تودرمل پيشکار — ۱۵۵ — ۱۵۶ — ۱۵۸ — ۱۹۴ — ۱۹۵ — ۷۱۴ — ۷۳۲ — ۷۳۸

راى تودرمل افضل خاني — ۵۸۰ — ۵۹۶ — ۶۱۷ — ۶۷۴

امير تيمور صاحب قران — ۲ — ۴ — ۶ — ۷ — ۸ — ۱۰ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۲۱ — ۲۳ — ۳۲ — ۴۱ — ۴۳ — ۴۶ — ۵۴ — ۷۰ — ۹۶ — ۱۱۶ — ۱۱۸ — ۱۲۶ — ۱۲۷ — ۱۵۰ — ۱۵۱ — ۱۶۷ — ۱۶۹ — ۱۷۱ — ۲۴۴ — ۲۹۳ — ۳۷۴ — ۳۹۵ — ۴۰۶ — ۵۴۶ — ۵۵۲ — ۵۷۷ — ۵۹۵ — ۶۶۹

تمپور تاش از اجداد امير تيمور صاحب قران — ۷

تيمور سلطان (ديگر) — ۴۳

تيرانداز خان — ۵۸۹

قاضي تيمور رئيس غور — ۶۵۱

تيمور بيگ — ۷۲۶

---

## * مواضع وغيرة *

تاجيک — ۴ — ۲۳۶

تاشکند — ۱۹ — ۳۳ — ۳۴ — ۶۳۳

قلعهٔ تارا گدهه — ۵۸۳ — ۵۸۷

تبريز — ۱۷ — ۱۱۹

درياى تبتي — ۲۱۴ — ۳۱۷

۴۴۳ — ۵۰۲
ولایت تبت - ۵۳۹
ترکستان (مغولستان) (مغلستان)
۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۱۰
۱۵ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۱ — ۲۳۶
( شف سیم )
ترمذ - ۱۲۹
ترمک - ۲۷۱ — ۳۲۲ ۴۲۶
۴۸۶
قلعهٔ ترمک — ۵۳۹
صوبهٔ تلنگانه — ۳۴۳ ۴۲۵
۴۲۹ — ۴۸۹ - ۶۷۲
قلعهٔ تنکی — ۵۳۰
توران — ۳ - ۴ — ۷ — ۱۲ — ۳۰
۴۴ — ۵۸ — ۶۰ - ۶۱ — ۷۹
۱۳۳ — ۱۳۸ - ۱۶۶ — ۱۸۰
۱۸۹ ۱۹۰ ۲۳۹ ۲۶۰
۲۴۳ - ۲۹۰ ۳۲۸ — ۳۷۴
۳۸۷ - ۴۰۰ ۴۰۳ ۴۰۵
۵۳۱ — ۵۳۹ — ۵۹۰ ۶۲۲
۶۲۳ — ۶۶۱ — ۶۷۱ — ۶۸۰ — ۶۸۷
توندا پور — ۵۲۸

تهاره — ۳۷
قصبهٔ تهره — ۵۳۸
تیمور آباد — ۶۹۱

● حرف ٹے - موضع ●

صوبهٔ ٹھٹھه — ۱۱۲ — ۱۲۷ — ۲۷۹
۳۷۰ — ۳۸۱ - ۳۸۳ — ۳۹۳
۵۷۵ - ۶۷۳ ۷۰۰

● حرف ثاء - مردمان ●

ثریا بانو بیگم — ۳۹۶

● حرف جیم - مردمان ●

جان علی بیگ — ۲۵
جانان بیگم دختر عبد الرحیم
خانخانان — ۲۱۳
جانسپار خان — ۲۹۲ — ۴۲۴ — ۵۵۲
جامهٔ جام ۲۹۵
جلاله ۳۱۸ - ۳۲۵ — ۳۴۴
۴۲۰ ۴۳۵
جان نثار خان — ۳۹۱ — ۳۹۲

۴۱۲ - ۴۲۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰
۶۴۱ - ۶۷۸
جانجهان پسر خانجهان - ۴۴۲
جانی خان قورچی باشی ایران -
۶۴۵
جباربیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
چچهار سنگهه بندیله - ۴۰۶
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
۵۴۳ - ۵۶۴ - ۵۶۸
راجه جسونت سنگهه - ۱۵۹
۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
جسونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
جعفر کذاب - ۱۹۶
سید جعفر - ۳۴۳
سید جعفر بخشی - ۳۵۷
جعفر خان میر بخشی پسر
صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸ - ۵۸۲
۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۹۳
۷۰۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹
میر جعفر استرابادی - ۷۴۰
راجه جگت سنگهه پسر راجه
مانسنگهه - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹
جگدیو برادر گرجای زن جادو رای
۴۲۷ - ۴۲۸
جگناتهه راتهور - ۴۷۹
جگراج - ۵۹۹
جلال خان سلیم شاه پسر شیر خان
۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شغس)
جلال خان جلوانی - ۱۰۱
سید جلال - ۲۵۱
جلال برادر بهادر خان - ۳۴۳
سید جلال مخدوم جهانیان خلف
سید محمد رضوی - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۹۲
سید جلال بخاری صدر الصدور
خلف شاه عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹
۶۶۰

جمال خان امیر — ۸۷ — ۸۸
جمال الدین حسین - ۲۱۵
جمشید خان حبشی — ۳۱۹ — ۳۸۴
جمال محمد خواص ۳۷۹
جمشید بیگ ۲۲۱
میرجمله عرف میر محمد امین
۲۹۵ — ۲۹۹ — ۳۸۲ — ۴۱۰ — ۴۳۰
میر جمله معظم خان وزیر ۷۴۰
۷۴۱ — ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴
۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۸ — ۷۴۹
۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳
۷۵۴ — ۷۵۵ — ۷۵۹
سلطان جنید برلاس ۷۲ ۸۰
۹۱ — ۹۲
جونده تخت پدرز خان — ۷
جوجی خان پسر چنگیز خان
۱۱ — ۱۲
جوجی ازبک — ۳۰
جوهر حبشی داماد عنبر حبشی
۳۲۰
جوهر خان ناظر ۳۶۲ ۳۶۴
۳۶۹

چوچک بیگ ازبک — ۹۲۹
میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور
۱۴ — ۱۶
میرزا جهانگیر پسر عمرشیخ میرزا
برادر فردوس مکانی محمد
بابر بادشاه — ۲۰ ۲۱ ۲۴ — ۲۷
۲۸ — ۲۹ — ۳۰ — ۳۳ — ۳۴
ابو المظفر نور الدین محمد
جهانگیر بادشاه جنت مکانی
اصل نامش محمد سلیم — ۹۸
۱۷۳ ۱۸۹ — ۱۹۷ — ۲۰۳
۲۱۳ ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸
۲۱۹ ۲۲۲ — ۲۲۳ — ۲۲۵
۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ — ۲۳۰
۲۳۱ — ۲۳۲ — ۲۳۳ — ۲۳۵
۲۳۸ — ۲۳۹ ، ۲۴۰ — ۲۴۵
۲۴۶ ۲۴۷ — ۲۴۸ — ۲۴۹
۲۵۱ ۲۵۴ ۲۵۸ — ۲۶۲
۲۶۵ ۲۶۶ — ۲۶۷ — ۲۶۸
۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ — ۲۷۳
۲۷۹ ۲۸۷ ۲۸۸ — ۲۹۰
۲۹۲ ۲۹۳ — ۲۹۵ — ۲۹۹

۲۹۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۲
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۲
۳۵۳ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱
۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶
۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳
۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۴ - ۳۸۸
۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۵
۴۰۹ - ۴۱۱ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۴۲۲ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۰۴
۵۴۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۹۷ - ۶۱۸ - ۶۲۶ - ۶۲۷
۷۵۷
جهانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴
جهانگیر قلي خان - ۲۳۷ - ۳۹۸
۴۶۲
جهان آرا بیگم بیگم صاحب صبیهٔ
شاهجهان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰
۴۶۰ - ۵۰۸ - ۵۴۱ - ۵۹۸
۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹
۶۴۱ - ۶۸۱ - ۷۰۵ - ۷۰۶
۷۳۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲
جیپال برادر رانا سانکا - ۱۷۱
راجه جیسنگهه - ۱۸۳ - ۴۱۸
۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۷۵ - ۴۹۱
۴۹۵ - ۴۹۹ - ۵۲۵ - ۵۸۵
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۶۰
۷۰۱ - ۷۵۹
شیخ جیون قطب الدین خان کوکهٔ
جهانگیرشاه - ۲۱۹ ( شغف ق )
ملا جیون مجتهد امامیه - ۵۹۳


---

## * مواضع و غیرہ *


قصبهٔ جالندر - ۱۳۷ - ۳۰۸
( ازین صفحه شروع چند اجزوه
است ) جام - ۱۸۷ - ۵۸۲
جالنه - ۴۳۰
پرگنهٔ جدرار - ۵۵۲

جلال آباد - ۱۹۳ - ۱۹۹

آب چمنا - ۱۴۳

چتور - ۳۸۳

قلعۂ چتور - ۵۲۱ - ۵۳۹

سرکار چتور - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰

۹۳ - ۱۹۷ - ۲۱۹ - ۶۸۸

۲۶۳ - ۲۸۵

جوسه پور - ۲۳۶

قلعۂ جوسه پور - ۲۹۰

جوسه گده - ۷۸ - ۱۹ - ۳۰۳

قلعۂ جوسه [illegible]

باغ جهان آرا - ۲۵۷

جهانگیر آباد - ۳۰۹ - ۵۲۱

قلعۂ جهوه ۵۲۳

دریای جهلم - ۹۸

[illegible] - ۴۱۷ - ۵۲۷

آب جیحون (آمو) ۱۳۳

۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۵۸ - ۲۶۱

۲۷۱


---

**حرف چ - مردمان**


جلال الدین محمد اکبر [illegible]

۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸

۲۱۴ - ۲۱۵

خاندان چتوریه - ۶۳

چغتا خان - ۳ - ۶ - ۱۱ - ۱۲

۱۳ - ۱۹

قوم چغتا اولاد چغتا خان - ۲۱

۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

۸۳ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۶

۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۳

۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۲

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۴۰ - ۱۴۷ - [illegible] - ۲۵۰

۲۸۰ - ۲۳۷ - ۲۳۲

کوه چنگی ۳۰۰ - ۳۰۲

چنگیز خان ۳ - ۶ - ۷ - ۸

۹ - ۱۰ - ۱۱

چتر [illegible] ۷۶

جنگ [illegible] ۳۱۰

[illegible] ۳۹۵

چوپ [illegible] ۵۶۶ - ۵۷۸ - ۵۹۱

چندر [illegible] رای - ۳۵۰

چولین بهادر پسر بلدوزخان – ٧

## * مواضع وغیره *

چاپانیر – ٧٦ – ٧٧ – ٨٠
قلعهٔ چاپانیر – ٧٩
پرگنه چاندور – ٢٨٨ – ٥٢٣
چانده – ٢٩٣ – ٥١٣ – ٥١٥ – ٥١٩ – ٥٢٢ – ٥٣٠ – ٧٣٦
قلعهٔ چانده – ٥٢٣
چاکنه – ٤٣٥ – ٥٣٢ – ٥٣٧
قلعهٔ چتور – ٧٣ – ١٠١ – ١٧٣ – ٢٧٩
چتور – ٧٣ – ١٧٠ – ٢١٣ – ٢١٦ – ٢٣٦
بلاد چرکس – ١٢
چمار کونده – ٤٩٦ – ٥٢١
چندیري – ٦٣ – ١٥٠ – ٣١٨
قلعهٔ چندیري – ٦٣
قلعهٔ چناز – ٧٢ – ٨١ – ٩٣ – ٩٥
چناز – ٩٣ – ١١٠ – ١١١
آب چناب – ٣٨٧
آب چنبل – ٣١٥ – ٣١٨
چوپره – ٤٣٧
قلعهٔ چوبي – ٦١٥ – ٦١٧ – ٦١٩
پرگنهٔ چهپره – ٥١٦

## * حرف حاء – مردمان *

حاجي خان – ٩٩
حافظ کشمیري عابد – ٢٨١
حافظ شیرازي – ٥٣٤
حداد – ٢٦٣ – ٣٥٨
مولانا حسامي قراکولي – ٢٢
حسن خان میوتي – ٦٠ – ٦١ – ٦٢
حسن تیمور خان بهادر – ٦٢
سلطان حسین میرزا – ٧٢ – ٧٣
حسن پدر شیر شاه فرید – ٨٧ – ٨٨ – ٨٩
حسین خان جلواني – ١١٠
شاه حسین – ١٢١
حسین قلي بیگ نوکر بیرم خان – ١٥٦
حسن بفي – ١٩٣
سلطان حسین صفوي – ٢٠٣
خواجه حسن هروي – ٢٤٢
خواجه حسن والد زین خان – ٢٤٦

میرزا حسن پسر میرزا شاه رخ - ۲۵۰
حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳
حسن خان شاملو حاکم هرات - ۲۵۵ - ۲۵۶
حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
حسام الدین خان - ۳۰۶
حسن محمد ۳۰۸ - (این صفحه مسوده است)
حسین خان پسر خانجهان - ۳۱۴
حسن خان پسر خانجهان - ۳۱۴
حسینی - ۳۳۵
میرزا حسن صفوی - ۳۶۲
حسن بیگ خویش علی مردان - ۳۸۰
حسن بیگ توپچی باشی شاه ایران - ۳۸۲
حقیقت خان - ۴۱۴
حمیده بانو بیگم مریم مکانی مادر اکبر بادشاه - ۱۲۷ (شغب میرزا)
حبیب الله خان - ۲۱۶
میرزا حیدر مغتانی کاشغری مؤلف تاریخ رشیدی - ۲۳ - ۲۵ - ۲۲۳
حیدر خان امیر الامرا افضل - ۲۵
حیدر محمد چی - ۲۲۳

---

## • مواضع و غیره •

حاجی پور - ۱۸۳
حجاز - ۲۵۴
حسن ابدال - ۳۲۸ - ۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۶۳
تالاب حسن ساگر - ۷۲۳
حصار - ۵۳۳ - ۶۲۰
حیدرآباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳ - ۴۰۴ - ۴۸۹ - ۵۱۶ - ۵۴۳ - ۷۰۳

---

## • حرف خاء - مردمان •

خافی خان نظام الملکی محمد هاشم ... خان مؤلف

کتاب منتخب اللباب — ۱
۲۸۷ — ۳۰۸ — ۴۴۷ — ۴۶۹
۵۷۲ — ۵۹۳ — ۷۳۷ — ۷۳۹
خانه زاد بیگم همشیرهٔ فردوس
مکانی — ۳۳ — ۴۱
خان میرزا بنی عم فردوس
مکانی — ۴۱ — ۴۲
خان جهان بندیله — ۵۵
خان زمان امیر الامرا حاکم
میرتهه — ۱۳۰ — ۱۳۲ — ۱۳۳
۱۳۸ — ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۱
۱۴۲ — ۱۴۶ — ۱۵۴ — ۱۵۵
۱۶۵ — ۱۶۶ — ۱۶۷ — ۱۶۸
۱۶۹ — ۱۷۰
خان جهان حاکم بنگاله — ۱۸۴ — ۲۳۷
شاهزادهٔ خانم دختر عرش
آشیانی — ۱۸۴
خان جهان لودی امیر الامرا
۲۶۳ — ۲۷۱ — ۲۷۳ — ۲۷۴
۳۰۷ — ۳۴۴ — ۳۴۳ — ۳۵۷
۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۶ — ۳۹۱
۳۹۸ — ۴۰۱ — ۴۰۷ — ۴۰۹
۴۱۱ — ۴۱۳ — ۴۱۵ — ۴۱۷
۴۱۸ — ۴۱۹ — ۴۲۴ — ۴۲۵
۴۲۸ — ۴۳۰ — ۴۳۱ — ۴۳۲
۴۳۴ — ۴۳۵ — ۴۳۶ — ۴۳۷
۴۳۸ — ۴۳۹ — ۴۴۰ — ۴۴۱
۴۴۲ — ۴۴۳ — ۴۴۹ — ۴۵۳
۴۶۸ — ۴۷۳ — ۵۵۳ — ۵۵۴
خان دوران بهادر نصرت جنگ
۲۹۸ — ۴۹۰ — ۴۹۲ — ۴۹۶
۴۹۷ — ۴۹۸ — ۵۰۰ — ۵۰۲
۵۰۷ — ۵۱۱ — ۵۱۲ — ۵۱۳
۵۱۴ — ۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۲۱
۵۲۲ — ۵۲۴ — ۵۲۷ — ۵۲۹
۵۳۹ — ۵۴۰ — ۵۴۱ — ۵۴۴
۵۵۷ — ۵۵۸ — ۵۶۲ — ۵۶۸
۵۶۹ — ۵۷۰ — ۵۹۰ — ۶۰۱
۶۰۴ — ۶۰۸ — ۶۰۹ — ۶۱۰
۶۲۶
خان عالم ایلچی — ۲۹۹ — ۳۰۰
خانه زاد خان پسر مهابت خان
۲۸۶ — ۳۵۴
خان عالم — ۳۹۸ — ۴۴۰ — ۵۵۲ — ۶۲۷

خانزمان پسر [illegible] - ۴۰۱

۴۱۸ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۲

۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۰۲

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۹ - ۵۳۰

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۴

خان عالم لودي - ۴۱۷

سید خانجهان بارهه [illegible] - ۴۱۹

۵۰۷ - ۵۱۲ - ۵۱۶ - ۵۲۲

۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۷

۵۴۸ - ۵۴۹ - ۶۰۳ - ۶۱۷

۶۱۸ - ۶۳۶ - ۶۳۸

خانه‌زاد خان پسر سعید خان

۵۵۸ - ۶۶۳ - ۶۶۴

خدمت پرست خان عرف [illegible]

بهادر - ۳۷۲ - ۳۰۵ - ۴۱۳

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۹

خسرو شاه - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹

خسرو گوکلتاش خان - ۴۸

خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۱۱۸ - ۲۲۲

۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۴۵

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۸

۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۵

۳۳۷ - ۳۵۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹

خسرو بیگ مصاحب [illegible] الدوله

۵۸۹

خسرو خان پسر نذر محمد خان

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۹ - ۴۳۲

۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۹ - ۴۵۱

۶۹۵ - ۷۰۷ - ۷۱۲ - ۷۵۹

خضر خان - ۹۰ - ۹۹ - [illegible]

خضر خواجه - ۱۳۲ - ۱۳۵

خضر خان بن [illegible] دارو

۵۹۲ - ۵۹۳

[illegible] خان پسر میرزا [illegible] - ۳۲۰

[illegible] خان [illegible] - ۱۹

[illegible] خان [illegible] - ۸۳

خلیفه سلطان داماد ایران

۱۲۲ - ۵۷۵ - ۵۷۹

خلیل بیگ - ۳۳۴ - ۶۱۱ - ۶۱۲

۶۱۳ – ۶۲۶ – ۶۵۸ – ۶۹۰
خلیل الله خان پسر میرمیران –
۳۷۲ – ۳۷۶ – ۶۰۲ – ۶۰۳
۶۲۰ – ۶۲۶ – ۶۲۷ – ۶۳۶
۶۳۷ – ۶۴۱ – ۶۶۰ – ۷۰۰
۷۵۴ – ۷۵۹
سید خلیفه – ۶۲۴
میر خلیل الله یزدي – ۶۲۷
خلیفه سلطان شاهزادهٔ مازندران
وزیر وداماد شاه عباس –
۶۵۲ – ۶۵۳ – ۶۵۴
میرخلیل پسر اعظم‌خان – ۶۸۵
خنجر خان قلعه دار – ۳۲۰
۳۴۸ – ۳۸۴ – ۶۵۰
خواجه کلان بیگ – ۳۵ – ۴۹ –
۸۵ – ۱۴۱
سید خواجه – ۵۹ – ۲۱۳
خواند میر مورخ حبیب السیر –
۶۴
خواص خان – ۹۸ – ۱۰۴ – ۱۰۵
۱۰۶ – ۴۱۵ – ۴۱۶ – ۴۱۹
۴۳۱ – ۴۳۲ – ۴۵۲ – ۴۹۶ – ۶۸۵
خواص خان حبشي وزیر نظام
الملک – ۴۵۷ – ۴۶۱
حکیم خوش حال – ۴۹۶
خواجه خواند محمود – ۵۴۹
خواجه جان ایلچي – ۶۸۷
خواجه خان – ۶۹۸ – ۷۱۸
۷۲۶ – ۷۳۱
قاضي خوشحال قاضي القضاة –
۷۰۲
خیریت خان بیجاپوري – ۴۷۷
۴۸۳ – ۵۲۵


---

## * مواضع وغیره *


صوبهٔ خاندیس – ۷۹ – ۱۶۰
۱۷۰ – ۱۷۴ – ۲۱۳ – ۲۹۸
۳۲۱ – ۳۸۳ – ۴۲۴ – ۴۴۹
۴۷۰ – ۵۰۲ – ۵۴۰ – ۵۶۴
۶۷۲ – ۷۰۶ – ۷۱۷ – ۷۳۵
خانپور – ۴۹۳
ملک ختا – ۱۱ – ۱۵ – ۶۸
خجند – ۲۶
آب خجند – ۲۹

خجسته بنیاد ( اورنگ آباد )
( کهرکی ) – ۲۵۵ – ۲۵۷
۳۸۹ – ۶۹۵ – ۷۴۹ – ۷۵۰
۷۵۵ – ۷۵۷ – ( فتح نگر )
خراسان – ۴ – ۱۲ – ۱۵ – ۳۳
۳۶ – ۳۷ – ۴۰ – ۱۱۷
۱۱۹ – ۱۳۸ – ۲۹۳ – ۳۲۷
۳۰۵ – ۵۵۵ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۶۳۰ – ۶۸۹
خوارزم – ۱۵
خوزستان – ۱۵
خواص پور – ۸۸
پرگنهٔ خوش آب – ۲۹۸
خوست – ۶۱۵
خیرآباد – ۴۳

---

● حرف دال مهمله ●

شاهزاده دانیال حضرت عرش
آشیانی – ۱۷۲ – ۲۰۳ – ۲۱۳
۲۱۵ – ۲۱۶ – ۲۱۹ – ۲۲۲
۲۵۹ – ۲۶۰ – ۲۶۸ – ۲۸۱
۲۹۰ – ۲۹۱ – ۲۹۳

شاهزاده محمد دارالشکوه پسر
شاهجهان – ۲۸۱ – ۳۷۷ – ۳۸۱
۳۹۶ – ۳۹۸ – ۴۷۱ – ۴۹۱
۵۰۳ – ۵۴۵ – ۵۵۰ – ۵۶۱
۵۶۹ – ۵۷۹ – ۵۸۲ – ۵۸۴
۵۸۹ – ۵۹۰ – ۵۹۳ – ۶۰۰
۶۰۱ – ۶۰۳ – ۶۲۱ – ۶۳۱
۶۳۸ – ۶۷۴ – ۶۸۱ – ۶۸۵
۶۹۹ – ۷۰۰ – ۷۰۶ – ۷۰۷
۷۱۳ – ۷۱۴ – ۷۱۷ – ۷۱۸
۷۱۹ – ۷۲۰ – ۷۲۱ – ۷۲۲
۷۲۳ – ۷۲۴ – ۷۲۵ – ۷۲۶
۷۲۷ – ۷۲۹ – ۷۳۸ – ۷۴۰
۷۵۰ – ۷۵۶ – ۷۵۸
[illegible] – ۲۸۳
دریا خان [illegible] لیازخان
۲۹۸ – ۳۰۵ – ۳۱۵ – ۳۱۹
۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۳۵ – ۳۳۹
۳۵۲ – ۳۵۵
[illegible] – ۳۳۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۰ – ۳۹۱
[illegible] – ۴۳

حکیم داؤد تقرب خان - ۵۹۹
۶۰۶ - ۶۴۹ ( شف تاد )
دانشمند خان بخشی - ۷۵۲
شیخ دبیر دبیر عادل‌شاه - ۴۶۴
درویش محمد ازبک - ۱۴۶ - ۱۴۸
دریا افغان - ۳۲۹ - ۳۴۷
دریا خان رهیله - ۳۹۱
دریا خان لودی - ۴۰۱ - ۴۳۰
۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹
۴۴۴ - ۴۷۳
درویش محمد - ۴۳۴
درگا داس راجپوت - ۴۳۷
۴۴۴ - ۴۳۸
درگا اسلام قلی پسر ججهار - ۵۱۹
درجن سال علی قلی نبیرهٔ
ججهار - ۵۱۹
دکنیان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳
۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۰۵
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۶
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۶ - ۴۵۵
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۴ - ۴۶۶
۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۲
۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۴۹۰
۴۹۶ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱
۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۸
۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۴۸
میرزا دکهنی شه نواز خان پسر
میرزا رستم صفوی - ۳۵۸
( شف ش )
دلاور خان پسر دولتخان لودی -
۴۷ - ۴۸
دلاور خان افغان صوبه‌دار لاهور -
۲۴۸ - ۲۵۱
دلاور خان کاکر - ۲۷۹
دلاور خان نظام الملکی - ۲۸۳
۳۰۱ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۴۰۷
سید دلیرخان بارهه - ۳۹۳
۴۱۱ - ۴۵۲
دلیر همت - ۴۷۶ - ۴۸۵
دلپذیر بانو بیگم دختر شاه
شجاع - ۴۹۵

دل مرنها ( نام فیل ) — ۵۳۷
سید دلاور خان فوجدار — ۶۸۰
دلیل خان پسر بهادر خان — ۲۹۵
دولتخان لودی (ب دولت) — ۳۶
۳۷ — ۴۸ — ۴۹ — ۵۰ — ۵۹
دولدی بی بی مادر جلال خان — ۹۲
دولت خان لودهی — ۱۱۰
دولت بیگ — ۱۳۹
دولت بیگ تهانه دار
بجهلدیر — ۲۱۳
دولت خان — ۲۲۹
راجه دهیر — ۱۹۳
دیوال برادر وناما نکا — ۱۷۱
دیانت خان — ۲۸۹ — ۳۲۹
دیانت راو (دیگر) — ۳۶۴
راجه دیبی سنگهه — ۴۹۵ — ۵۱۰
دیانت رای پیشکار زین زمان —
۵۹۸ — ( شعر او )
راجه دیبی سنگهه — ۴۹۸
دیندار خان قلعه دار — ۶۱۷

---

## مواضع وغیره

آب دریا — ۷۰۷
دشت قبچاق — ۱۲ — ۱۵
دکن — ۵۳ — ۹۷ — ۷۹ — ۱۲۹
۱۷۸ — ۱۸۸ — ۱۸۹ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۲۰۳ — ۲۰۹ — ۲۱۳
۲۱۵ — ۲۱۹ — ۲۱۷ — ۲۲۰
۲۲۳ — ۲۲۷ — ۲۳۲ — ۲۳۹
۲۳۷ — ۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۵۹
۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۶۴ — ۲۷۱
۲۷۳ — ۲۷۹ — ۲۷۸ — ۲۸۲
۲۸۳ — ۲۸۷ — ۲۸۸ — ۲۹۰
۲۹۱ — ۲۹۲ — ۲۹۴ — ۲۹۷
۳۰۴ — ۳۰۵ — ۳۰۷ — ۳۱۵
۳۱۷ — ۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳
۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۷ — ۳۲۸
۳۳۰ — ۳۳۱ — ۳۳۲ — ۳۳۳
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۴۳ — ۳۴۴
۳۴۶ — ۳۵۳ — ۳۵۴ — ۳۵۷
۳۷۶ — ۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۵

۳۸۶ — ۳۸۷ — ۳۹۲ — ۳۹۹
۴۰۰ — ۴۰۱ — ۴۰۳ — ۴۱۰
۴۱۱ — ۴۱۲ — ۴۱۹ — ۴۲۴
۴۳۰ — ۴۳۵ — ۴۴۳ — ۴۴۴
۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
سال امت تاریخش سال غم
۴۴۶ — ۴۴۹ — ۴۵۲ — ۴۵۷
۴۵۹ — ۴۶۰ — ۴۶۱ — ۴۶۷
۴۶۸ — ۴۶۹ — ۴۷۱ — ۴۷۳
۴۷۷ — ۴۸۳ — ۴۸۴ — ۴۸۵
۴۸۶ — ۴۸۸ — ۴۸۹ — ۴۹۱
۴۹۷ — ۵۰۲ — ۵۰۶ — ۵۰۷
۵۰۸ — ۵۰۹ — ۵۱۶ — ۵۱۷
۵۲۵ — ۵۲۶ — ۵۳۳ — ۵۳۶
۵۳۷ — ۵۴۱ — ۵۴۲ — ۵۴۳
۵۴۴ — ۵۴۶ — ۵۵۳ — ۵۵۴
۵۶۱ — ۵۶۲ — ۵۷۲ — ۵۷۳
۵۸۲ — ۵۸۹ — ۶۰۱ — ۶۰۴
۶۰۸ — ۶۰۹ — ۶۱۰ — ۶۶۰
۶۷۴ — ۶۸۰ — ۶۸۳ — ۷۰۱
۷۱۳ — ۷۱۴ — ۷۳۱ — ۷۳۲
۷۳۴ — ۷۳۵ — ۷۴۰ — ۷۵۸

دولتاباد — ۲۰۵ — ۲۷۵ — ۴۷۶
۲۸۳ — ۲۸۵ — ۴۲۴ — ۴۳۶
۴۷۶ — ۴۷۷ — ۴۸۸ — ۴۹۰
۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۳۰ — ۵۳۸
۵۴۶ — ۶۰۱ — ۶۷۲ — ۶۷۴ — ۷۴۰
قلعهٔ دولتاباد — ۲۰۵ — ۲۰۸
۳۲۰ — ۳۴۷ — ۳۵۹ — ۴۲۷
۴۳۶ — ۴۷۶ — ۴۷۸ — ۴۸۸
۴۸۹ — ۵۲۱ — ۵۵۳
دارالملک دهلی — ۴ — ۱۴ — ۱۵
۲۱ — ۴۶ — ۴۸ — ۴۹ — ۵۰
۵۲ — ۶۸ — ۷۱ — ۷۳ — ۷۴
۸۲ — ۹۵ — ۹۸ — ۱۰۵ — ۱۰۶
۱۰۸ — ۱۱۰ — ۱۱۲ — ۱۱۳
۱۱۴ — ۱۲۴ — ۱۲۴ — ۱۲۵
۱۲۸ — ۱۲۹ — ۱۳۰ — ۱۳۱
۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۴ — ۱۳۷
۱۴۱ — ۱۴۳ — ۱۴۴ — ۱۵۹
۱۶۵ — ۲۱۳ — ۲۴۰ — ۲۸۶
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۴۲ — ۳۷۱
۳۸۲ — ۴۱۰ — ۴۶۸ — ۴۷۰
۴۸۸ — ۴۹۲ — ۵۰۲ — ۵۰۳

٥٣٣ - ٥٥١ - ٥٩٩ - ٥٨٣
٥٩٢ - ٦٣٧ - ٦٢١ - ٦٧٢
٦٧٨ - ٧٣٣
قلعهٔ دهلي - ١٣٠
دهرد - ٢٩٦
پرگنهٔ دهول پور - ٣٢٨ - ٣١٩
آب دهول پور - ٣١٥
دهرنگر - ٣٣٧
قلعهٔ دهارور - ٢٩٣ - ٣١٤
دهارور - ٣٥٣ - ٤٢٩
قلعهٔ دهارگير - ٨٨٣
قلعهٔ دهاموني - ٥١٠
دهاموني - ٥١٠ - ٥١٣
قلعهٔ دهرب - ٥٢٣
دهارسيون - ٤٢٨
ديپال پور - ٢٧ - ٢٨ - ١٢٣
قلعهٔ ديوگن - ٧٧
ديوسن اجزيا دبو ا الوني
نظام خلعي ) - ٧٧ - ٨٠
( شف ک )
ديپ - ٧٧
قلعهٔ ديوگير - ٣٨٨ - ٥١٣
٥١٣ - ٥٤٠
قصبهٔ ديوگلو - ٥٢٨

---

• حرف ذ مواضع وغيره •

ذاب ني - ٣٠٢ - ٣٥٥ - ٥٧٧
٥٧٨ - ٥٨٠ - ٦٠٩ - ٧٠٩

---

• حرف ذال مردمان •

ذوالفقار خان - ٣٣٣ - ٥٥٣
٩١٩ - ٩٦٠
ذوالفقار خان - ٥٩٩ - ٥٧٣
٩٠٧ - ٩٧٧ - ٩٧٨
ذوالفقار آزاد - ٧٢٩ - ٧٣٠ - ٧٣١

---

• حرف راء مردمان •

قوم راجپوت - ٥٢ - ٥٥ - ٩٠
٦٢ - ٦٣ - ٦٧ - ٩٧ - ١٠٠
١٠١ - ١٣٣ - ١٧١ - ١٧٦
١٢٧ - ٢٥٥ - ٢٧٩ - ٢٨٢
٣٠٥ - ٣٥٣ - ٣٤٧ - ٣٥٩
٣٤٣ - ٣٦٥ - ٣٦٧ - ٣٦٨

۳۶۹ – ۳۷۰ – ۳۷۲ – ۳۷۳
۳۷۴ – ۳۷۵ – ۳۷۷ – ۳۷۸
۳۸۰ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۱۸
۴۲۶ – ۴۳۱ – ۴۳۲ – ۴۳۳
۴۳۸ – ۴۴۲ – ۴۵۸ – ۴۷۹
۴۸۱ – ۵۱۰ – ۵۱۱ – ۵۱۲
۵۳۰ – ۶۰۲ – ۶۰۳ – ۶۱۶
۶۱۷ – ۶۱۹ – ۶۳۱ – ۶۳۴
۶۳۵ – ۶۴۹ – ۶۵۰ – ۶۶۰
۶۶۵ – ۶۶۶ – ۶۷۱ – ۶۸۴
۶۸۷ – ۶۹۷ – ۷۱۱ – ۷۱۲
۷۲۳ – ۷۲۵ – ۷۲۶
رانای چتور – ۵۴ – ۵۷ – ۶۱
۶۲ – ۹۴ – ۱۰۱ – ۱۷۱
۱۷۲ – ۱۷۳ – ۱۷۵ – ۲۱۳
۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۱۸ – ۲۲۵
۲۲۶ – ۲۴۹ – ۲۵۳ – ۲۵۹
۲۶۰ – ۲۶۶ – ۲۷۷ – ۲۷۸
۲۷۹ – ۲۸۰ – ۲۸۸ – ۳۰۰ – ۳۱۵
راجه رام چند والی تتهه – ۱۱۲
راجه رام چند نگر کوت – ۱۳۰
راجه رام چند حاکم کالنجر –
۱۷۵ – ۲۰۹
راجه رام سنگهه – ۱۸۳
راجی علی خان برهان پوری
۱۸۸ – ۲۰۴ – ۲۰۸ – ۲۰۹
۲۱۳ – ۲۵۶
راجه رام داس کچهواهه – ۲۷۱
۲۷۳ – ۴۰۷
رای راو – ۴۱۸
راجه چانده – ۵۱۳ – ۵۱۵ – ۵۱۹
۵۲۴ – ۷۴۶
راجه رای سنگهه – ۵۹۹ – ۶۰۹
۶۴۶
رای رایان دیانت رای – ۵۹۷
۶۸۳ – ( شغف دال )
راجه راجروپ – ۶۵۰ – ۷۱۱ – ۷۲۰
راجه رام سنگهه – ۶۶۱ ۷۵۹
راجسنگهه – ۷۵۹
رادرتن – ۶۲۵ – ۶۶۱
رحمن داد خان – ۵۵ – ۵۶ – ۵۷
رحیم خان داماد علیمر
حبشی – ۴۲۵
رزاق الله یکی از رؤسای عادل

شاه - ۳۱۳
میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا
شاه اسمعیل صفوی ۳۰۳
میرزا رستم قندهاری صفوی
۲۳۷ - ۲۰۳ - ۲۷۹ - ۳۳۰
۳۵۸ - ۳۹۸ ۴۷۲ ۴۹۵
۵۲۸ - ۵۹۱ - ۵۹۹ ۶۱۵
رسول خان نوکر رستم خان ۴۳۸
رستم خان نوکر [illegible] ۳۳۹
۵۰۸ ۶۲۲ ۶۸۵ ۶۱۶
۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۹ ۶۴۵
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ ۷۲۰
۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ ۷۰۵
۷۵۹
رستم خان گرجی آقا شاه [illegible]
۵۴۹ ۵۹۰
رستم خان زند [illegible]
محمد خلیل - ۶۳۲ ۶۴۱
رشید خان عرف محمد بدیع
۴۵۲ - ۴۵۸ - ۶۰۳ ۶۲۲

امام رضا - ۱۴۹ - ۱۳۷
آذار [illegible] - ۳۹۵
[illegible] ۳۷۲
[illegible]
۷۰۱ ۷۵۰ ۷۵۲ - ۷۵۳
۷۵۴
[illegible] (امام جنت) ۲۳۰ - ۲۳۱
[illegible] مرشد قلی خان -
۳۴۰ ۳۵۱ ۳۵۲ - ۳۵۵
۴۰۰ ۴۰۹ ۴۸۹ ۴۹۹
۶۲۲ ۶۲۹
[illegible] ۱۰
[illegible] آتش ۷۴ - ۷۵
[illegible] طبیعت بسطی
[illegible] ۱۵۲ ۱۵۳
[illegible] آزاد [illegible] ۳۹۶
[illegible] ۵۷۵
[illegible] چگستائیه
۵۴۳ ۶۱۹ ۶۳۱ - ۶۳۹
[illegible] - ۷۵۱
[illegible] ۶۵۵
[illegible] ۵۳۳

## * مواضع وغيره *

رایسین — ۹۳
قلعهٔ رایسین — ۹۹
راجور — ۳۸۸
راجوري — ۴۳۰ — ۵۳۷
رای باغ موسوم به مرتضی آباد
۴۹۹ — ۵۳۰
راج‌محل بنگاله — ۴۹۸
قلعهٔ رام سیج — ۵۲۱
قلعهٔ راجدهیر — ۵۲۴
پرگنهٔ رانویر — ۵۹۴
آب راوي — ۵۷۱
سرکار رام‌گیر — ۷۴۹
رسول آباد — ۵۹۴
رنتنبهور — ۹۳ — ۹۹
قلعهٔ رنتنبهور — ۱۰۳ — ۱۷۳ — ۲۷۱
ملک روم — ۱۵ — ۱۸۹ — ۳۲۳
۳۲۸ — ۵۷۴ — ۵۷۵ — ۵۷۶
۵۷۸ — ۵۷۹ — ۶۶۹ — ۶۹۹
۷۰۳ — ۷۰۷ — ۷۲۹ — ۷۳۱
روه — ۸۷
قلعهٔ روهوله — ۵۲۳
روضهٔ ممتاز‌محل — ۵۹۹
رهتاس — ۸۱ — ۸۳ — ۸۸ — ۳۴۹
۳۵۴ — ۳۷۱
قلعهٔ رهتاس — ۹۵ — ۹۶
قلعهٔ رهتاس (دیگر) — ۹۸ — ۱۱۴
۱۲۳ — ۱۹۹ — ۲۵۲ — ۳۴۹
۳۵۳ — ۳۷۷ — ۳۸۱
آب رهتاس — ۳۸۰
رهیله — ۵۱۰
قصبهٔ ریواري — ۴۰۸
ریگ‌بوم — ۶۲۸

## * حرف زاء - مردمان *

قاضي زاهد — ۴۰۲
زبیر مدعی سلطنت — ۳۹
زبردست خان — ۳۳۶
زنبیل خان ایلچی ایران — ۳۰۶
۳۰۷ — ۳۲۷ — ۵۵۲ — ۵۵۳
شیخ زین‌الدین صدر — ۵۲ — ۵۸
زین خان کوکه — ۱۹۰ — ۱۹۱
۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵

زین العابدین — ۳۲۷ - ۴۸۸
میر زین العابدین برادر اسلم خان — ۵۵۹
زین العابدین پسر محمد شجاع ۵۷۰ - ۶۱۸

---

### • مواضع وغیرہ •

زمین داور - ۳۲ ۵۶۸ - ۷۱۰
قلعۂ زمین داور ۲۰۹ — ۳۱۳
زیرباد ۱۱

---

### • حرف سین - مردمان •

ساقجی بیرک اسلام جانیزی
۳۱۸ — ۳۳۵ - ۳۷۱ ۳۸۹
۴۲۷ ۳۸۲ ۴۹۵ ۴۹۹
۵۰۲ - ۵۲۰ — ۵۲۱ — ۵۲۸
۵۲۹ - ۵۳۰ ۵۳۰ ۵۳۳
۵۳۹
سادات خان — ۴۲۹ .. ۴۶۲
سادات گروه - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۴۴۹
سارو خان ۴۵۶
سادات خان برادر اسلام خان
۴۷۳ - ۴۹۸
سعادتعلی خان (قلیچ خان پسر نذر محمد علی) - ۶۱۱ - ۶۲۹
۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۵۵ - ۶۶۹
۶۶۹ - ۶۹۳ - ۷۰۳ - ۷۰۴
سیف الله خان - ۳۳۱ - ۳۳۲
۴۵۳ ۵۲۴
سپهر شکوه پسر دارا شکوه -
۶۴۱ - ۶۵۴
۴۲۹ - ۶۶۲
۱۰۹
۲۹۳
سعد سری موسیٰ ابدال
۳۴۸ - ۳۰۵ - ۲۵۶
۳۴۷ - ۳۴۳
سردار خان ۴۰۲ - ۴۳۱ - ۴۵۲
سرافراز خان ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹
سلطان سرور - ۴۰۰
سرست خان بیرا مبارز خان
سعید خان ۱۰۵
سعید خان کمیر ۱۹۱ - ۲۳۰ - ۲۳۵

شیخ معدي رح - ٥٤٧
سعید خان بهادر ظفر جنگ
٥٥٤ - ٥٥٦ - ٥٥٧ - ٥٥٨
٥٦٩ - ٥٧٠ - ٥٨٢ - ٥٨٣
٥٨٥ - ٥٩٠ - ٥٩٦ - ٦٤٩
٦٦١ - ٦٦٢ - ٦٦٣ - ٦٦٥
٧٥٩
علامي سعدالله خان وزیر اعظم
صاحب السیف والقلم - ٥٨١
٥٩٦ - ٥٩٧ - ٦١٠ - ٦١٨
٦٢١ - ٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٣٤
٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٥٠ - ٦٥٢
٦٥٧ - ٦٦٠ - ٦٨١ - ٦٨٤
٦٨٦ - ٦٩٠ - ٦٩١ - ٦٩٢
٦٩٣ - ٦٩٥ - ٧٠٠ - ٧٠١
٧٠٥ - ٧٠٧ - ٧٠٨ - ٧٠٩
٧١٠ - ٧١١ - ٧١٢ - ٧١٤
٧٢٩ - ٧٣٠ - ٧٣٦ - ٧٣٧
٧٣٨ - ٧٣٩ - ٧٤٠ - ٧٥٤
٧٥٩
سعادت خان - ٤٠١ - ٦٣٥ - ٦٤٧
سلطان سکندر لودي - ٥٥ - ٨٥
٨٧ - ٩٤ - ١٦٥ - ١٦٦
سکندر خان بن شاه محمد
فرملي - ١٠٩ - ١١٠
سکندر شاه سور ( احمد خان )
١١٢ - ١١٣ - ١١٤ - ١٢٢
١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٩ - ١٣٠
١٣٥ - ( شف الف )
سکندر خان اوزبک حاکم آگره
١٢٥ - ١٢٩ - ٢٣٨
سکندر خان لوحاني - ٣٩٢ - ٤١٩
سکندر ذوالقرنین - ٥٤١ - ٥٤٢
میرزا سلطان محمد پسر میرزا
میران - ١٧ - ٤٢ - ٥١ - ٥٣
سلطان علي - ٣٠
سلیمان پسر حسن برادر شیرشاه
٨٨ - ٨٩ - ٩٠
سلیم شاه جلال خان پسر شیر
شاه ( اسلام شاه ) - ١٠٣ - ١٠٤
١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٢٢
١٣٥ ( شف ج )
سلطان بیگم خواهر شاه طهماسپ
١١٨

میرزا سلیمان بنی عم عرش
آشیانی – ۱۳۱ – ۱۹۳ – ۱۹۷
۱۹۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰
سلیمه سلطان بیگم خواهرزادهٔ
جنت آشیانی – ۱۳۷ – ۱۵۱
۲۳۳ – ۲۶۳ – ۲۶۸ – ۲۷۹
میرزا سلطان – ۱۹۷ – ۱۹۸
حضرت شیخ سلیم چشتی قدس
سره – ۲۳۹ – ۲۴۹ – ۲۵۰
۲۶۷ ۳۲۳
سلطان بیگم صبیهٔ جهانگیر
شاه – ۲۳۵
سلطان غزنوی – ۳۰۲
سلیمان شکوه پسر دارا شکوه –
۵۰۳ – ۶۱۳ – ۷۲۲ ۷۳۰
سلطان محمد تغلق – ۲۳۳
سکندر خان – ۲۸۵
سکندر لودی ۵۰۷ ۵۰۹
صوفی ابچی – ۹ – ۱۳
راجه سورجی سنگه زمیندار – ۱۷۳
راجه سورج سنگه – ۲۸۱ – ۲۸۲
راجه سوجان پسر راجه بلو –
۲۷۹ – ۳۰۹
سهیل خان حبشی نائب عادل
شاه – ۲۰۷ – ۲۰۸ – ۲۰۹
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲
سیف خان – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۵۷۶ – ۵۷۸
سوم سیوره ۲۶۳
میرزا پسر سلطان مراد جهانگیر رائی
۳۳۵ ۳۷۱ – ۳۲۳
سیاوش امیر شاه صفی – ۵۵۵
۵۵۴ ۵۰۶ – ۵۵۸
سعادت خان پسر اسلام خان –
۶۱۰ ۷۱۷
سیف شاه عرب – ۷۱۷

———

# ● مواضع وغیرہ ●

سانک پور ۲۳
سانگانیر ۱۸۹
قبه سلمان – ۱۵۹
دریای سابرمتی – ۲۶۷
سنگر – دو ۵۰۹
سلطان پور – ۵۶۱ – ۵۶۳

قلعهٔ ستونده — ۴۵۴
سردروه تبریز — ۱۷
سرکار سرهند ( سهرند ) — ۴۶
۴۸ — ۵۰ — ۵۱ — ۷۱ — ۱۱۴
۱۲۳ — ۱۳۲ — ۱۴۷ — ۱۶۸
۱۶۹ — ۱۸۵ — ۴۰۲ — ۵۸۰
۵۹۹ — ۶۰۷ — ۶۱۷ — ۶۷۴
سرونج مالوا — ۴۳۷ — ۵۱۶ — ۵۱۷
سري نگر — ۵۰۵
قلعهٔ سرانهون — ۵۲۷
سراب — ۶۱۵
سکندره ( سکندر آباد ) — ۱۴۳
قصبهٔ سلطان پور — ۴۸ — ۱۸۸
۳۳۸ — ۳۷۷ — ۴۳۷ — ۴۴۹
۵۶۳ — ۵۶۴ — ۷۲۹
سمرقند — ۲ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷
۱۹ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۹
۳۰ — ۳۱ — ۳۲ — ۴۱ — ۴۳
۴۵ — ۶۳۳ — ۶۴۵
قلعهٔ سمرقند — ۲۵ — ۳۰ — ۳۱
۳۲ — ۷۸
سموگدهه — ۵۹۸

دریای سند — ۱۴ — ۵۰
قصبهٔ سنبهل — ۴۴ — ۹۵ — ۷۱
۱۰۶ — ۱۱۲ — ۱۲۴
سند — ۹۸ — ۱۱۵ — ۱۲۵
۱۸۶ — ۱۹۶
سنبت — ۱۰۲
پرگنهٔ سنگمنیر — ۳۲۰ — ۵۲۴
سنور — ۳۹۴
سندکهیر — ۴۲۸
سندرهد — ۴۳۹
تالاب سندرهد — ۴۴۱
بندر سورت — ۱۱ — ۱۷۷ — ۲۴۷
۲۸۷ — ۵۰۸ — ۵۴۶ — ۶۰۶
۶۷۸ — ۷۰۳ — ۷۱۳ — ۷۲۹
۷۳۱ — ۷۵۰ — ۷۵۱ — ۷۵۳
سوالک — ۱۲۴ — ۱۴۹
قلعهٔ بندر سورت — ۱۷۷ — ۱۷۸
پرگنهٔ سهسرانو — ۸۸ — ۹۸
سیالکوت — ۴۸ — ۴۹
سیستان — ۱۱۷ — ۱۲۴
سیوگانو — ۴۳۲
سیوان — ۵۴۸

## حرف شین - مردمان

ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه فردوس آشیانی اعلی حضرت محمد خرم ۹ - ۱۵۶ ۱۷۰
۱۹۵ - ۲۱۷ ۲۲۲ ۲۳۱
۲۳۲ - ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۳ ۲۵۴
۲۵۷ - ۲۵۸ ۲۶۱ ۲۶۳
۲۷۱ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۸
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶
۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹
۲۹۷ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۱۰
۳۱۳ - ۳۱۵ ۳۱۷ ۳۱۹
۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۵
۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۳۸ ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱
۳۴۲ - ۳۴۳ ۳۴۴ - ۳۴۵
۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳
۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸
۳۶۱ ۳۶۹ - ۳۷۲ - ۳۷۶
۳۷۷ - ۳۸۱ ۳۸۲ - ۳۸۳
۳۸۷ ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۳۹۳ ۳۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۲
۴۰۳ ۴۰۵ ۴۱۱ ۴۱۲
۴۱۳ ۴۱۶ ۴۲۳ - ۴۲۷
۴۴۳ ۴۴۸ ۴۵۷ ۴۵۹
۴۶۰ ۴۶۶ ۴۷۲ - ۴۷۵
۴۷۹ ۴۸۳ ۴۸۶ ۴۸۸
۴۹۲ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۴
۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ - ۵۱۹
۵۲۳ ۵۳۰ ۵۴۱ - ۵۴۸
۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۵۵ ۵۵۸ ۵۵۹ - ۵۶۵
۵۶۹ ۵۷۱ ۵۷۴ - ۵۷۸
۵۷۹ ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹
۶۰۰ ۶۰۳ ۶۰۶ - ۶۰۹
۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۳ - ۶۱۷
۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۵ - ۶۲۶
۶۳۱ ۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۳۹

٦٥٢ — ٦٦٠ — ٦٦٩ — ٦٧٠
٦٧٨ — ٦٧٩ — ٦٨٠ — ٦٨٢
٦٨٥ — ٦٨٧ — ٦٨٨ — ٦٨٩
٦٩٣ — ٦٩٥ — ٦٩٩ — ٧٠٠
٧٠١ — ٧٠٤ — ٧٠٥ — ٧٠٦
٧١٣ — ٧١٤ — ٧١٥ — ٧١٧
٧١٩ — ٧٢٠ — ٧٢٧ — ٧٣٠
٧٣١ — ٧٣٨ — ٧٤٠ — ٧٤٢
٧٤٦ — ٧٥١ — ٧٥٢ — ٧٥٤
٧٥٥ — ٧٥٧ — ٧٥٨ — ٧٦٠
میرزا شاه رخ پسر تیمور — ١٦
١٧ — ١٨
سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا
ابوسعید — ١٩
شاه بیگ — ٣٦ — ٣٧
شاه رخ خان افشار — ٤٢
شاهم بیگ (جوان خوب) — ١٣٨
١٣٩ — ١٤٠ — ١٤١
شاه میرزا — ١٦٦
میرزا شاه رخ نبیرهٔ میرزا سلیمان
بنی عم عرش آشیانی — ١٨٨
١٩٠ — ٢٠٣ — ٢٣٧ — ٢٥٠
٢٥٨ — ٣٣٦
شاه قلی خان — ٢١٦ — ٣٥٤ — ٥٨٢
شاه بداغ خان — ٢٣٨
شاه بیگ خان قلعه‌دار خاندوران
٢٥٥ — ٢٥٦ — ٢٥٨ — ٣٥٦
٥٣٠ — ٦٣١ — ٦٥١ — ٧٥٠
شایسته خان ابوطالب خانجهان
بهادر خلف یمین الدوله — ٣٩٩
٤٢٤ — ٤٢٦ — ٥٠٨ — ٥٢٠
٥٢١ — ٥٢٢ — ٥٢٤ — ٥٤٤
٥٦٨ — ٥٨٤ — ٦٠٠ — ٦٠١
٦١٠ — ٦١٨ — ٦٤١ — ٦٤٢
٦٨٣ — ٦٩٣ — ٧١٣ — ٧٤١
٧٤٦ — ٧٤٧ — ٧٤٨ — ٧٤٩
٧٥٠ — ٧٥٤ — ٧٥٥ — ٧٥٦
(شف — الف)
شاه عالم خلد منزل — ٤٠٤
(شف عین)
شاه قلی گرزبردار قاتل خانجهان —
٤٤٢
شاه عالم بخاری — ٥٤٧ — ٥٩٥
امام شاه مردان — ٦٢٩

شاہ علی بیگ تفنگدار – ۹۵۰ – ۹۹۸
شاہ قلی آدم شاہ ایران – ۶۸۳
۶۸۹ – ۶۹۳ – ۶۹۴
شادی بیگ ازبک – ۶۸۸
شاہ وردی بیگ ایلچی شاہ
عباس – ۶۹۳ – ۶۹۴ – ۶۹۹
ملا شاہ بدخشی – ۶۳۹ – ۷۰۹
شاہ ہمدی – ۷۰۹
شجاع خان امیر شمشیر شاہ ( رستم
خان شد ) – ۹۹ – ۱۰۵ – ۲۳۸
۲۷۳ – ۳۶۲ – ۳۶۶
محمد شجاع پسر شاہجہان
بادشاہ – ۲۸۹ – ۳۰۳ – ۳۹۹
۳۹۸ – ۴۶۳ – ۴۷۲ – ۴۷۵
۴۹۱ – ۴۹۲ – ۴۹۳ – ۴۹۵
۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹ – ۵۰۰
۵۰۱ – ۵۰۲ – ۵۴۵ – ۵۵۷
۵۵۸ – ۵۶۸ – ۵۶۹ – ۵۷۰
۵۷۴ – ۵۸۸ – ۶۱۸ – ۶۴۱
۶۴۶ – ۶۶۰ – ۶۸۰ – ۷۱۳
۷۴۱ – ۷۵۸
سید شجاعت خان – ۴۲۹ – ۵۲۱

شرف الدین الالوق – ۱۱۷
میرزا شرف الدین حسین –
۱۵۹ – ۱۶۰ – ۱۹۳ – ۱۹۳
شریف الملک – ۳۲۹ – ۳۴۳
شرزہ خان – ۳۲۹
شریف مکہ معظمہ – ۵۹۹ – ۶۰۳
۶۸۰ – ۷۰۲ – ۷۰۸ – ۷۳۱
شرزہ خان ملازم قطب الملک –
۷۴۵
ملا شفیعای یزدی – ۷۴۳
شکرالنسا بیگم عمہ شاہ جہان –
۷۳۶
ملا شمس الدین مسالی – ۳۴
شمس الدین قواد میرزا کامران
( خان اعظم ) – ۸۷ – ۱۳۷
۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱۶۱
شمس توشکچی ( شرشیر خان )
۲۵۴
شمشیر خان – ۴۰۱ – ۶۹۱ – ۷۷۵
شمس خان داماد شاہجہان – ۴۱۷
شمس الدین بخشی مختار – ۶۰۹
۶۳۱ – ۶۳۴

میر شمس الدین — ۷۴۸
شهباز خان — ۱۰۵
شهاب الدین خان — ۱۳۵ — ۱۴۴
۱۹۵ — ۲۳۸
شهباز خان کنبو — ۱۸۹ — ۲۰۳ — ۲۰۸
شهریار پسر جهانگیر شاه — ۲۷۱
۳۰۷ — ۳۲۹ — ۳۳۰ — ۳۳۲
۳۳۵ — ۳۶۶ — ۳۶۹ — ۳۷۸
۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۰ — ۳۹۱
۳۹۲ — ۳۹۳
شه نواز خان پسر خانخانان —
۲۸۲ — ۲۸۳ — ۲۸۵ — ۲۸۶
۲۹۱ — ۲۹۲ — ۲۹۸ — ۴۲۶ — ۵۰۶
شهباز خان لودی — ۲۹۷ — ۴۵۵
۴۵۸
شه نواز خان صفوی میرزاد کهنی —
۵۲۸ — ۵۴۱ — ۵۴۳ — ۵۴۴
۵۸۸ — ۵۹۱ — ۵۹۲ — ۶۴۱
۶۶۲ — ۶۷۴ — ۶۸۳ — ۷۵۳
۷۵۴ — ۷۵۹ — ( شف دال )
شهاب الدین نام عرف معزالدین
غوری — ۵۹۲
شیبانی خان ازبک — ۳۰ — ۳۱
۳۲ — ۳۳ — ۳۴ — ۳۶ — ۳۷
۳۹ — ۴۰ — ۴۱ — ۴۲ — ۴۳
۱۳۸ — ۱۶۶
شیخ الاسلام — ۴۱
شیرخان افغان ( شیر شاه )
نامش فرید پسر حسن — ۷۰
۷۱ — ۷۲ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲
۸۳ — ۸۵ — ۸۶ — ۸۷ — ۸۸
۸۹ — ۹۰ — ۹۱ — ۹۲ — ۹۳
۹۴ — ۹۵ — ۹۶ — ۹۷ — ۹۸
۹۹ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۳
۱۰۶ — ۱۰۷ — ۱۰۹ — ۱۱۳
۱۱۵ — ۱۲۶ — ۱۷۵ — ۳۴۶
شیر محمد خواجه — ۱۴۶ — ۱۴۸
۳۷۰ — ۳۷۱
شیر خان پسر عدلی شاه — ۱۵۴
ملا شیری مشهور — ۱۹۳
شیر افگن خان ( علی قلی ترک
استجلو ) ۲۵۷ — ۲۶۵ — ۲۶۶
۲۶۷ — ۲۷۱ — ۳۰۷
شیر بهادر — ۳۱۸

شیرخاں - ٣٥٢ - ٣٩٢ - ٣٤٣ - ٣٢٢
شیر انداز خاں - ٣٥٠
شیرزاده خویش خان عالم - ٣٤٠
شیرام پسر کلاں [illegible] -
٧٠٨

---

• مواضع وغیرہ •

ملک شام - ١٥ - ١٢٢ - ٢٠٦
شاہ رخیہ - ١٩
حصار شادمان - ٣٣ - ٣٤
١٩١ - ٣٢٠
قلعہ شادمان آباد - ١٢٥
قصبہ شاہ پور - ٢٠٨ - ٥١٣
٥١٥ - ٥٢٧
شادمان آباد - ٣٤٠ - ٤١٤
٢٢١ - ٢٢٨ - ٢٨٣ - ٤٠٤
٣٣٥ - ٤٥٧
شاه آباد - ٣٤٣
قلعہ شاہ پور - ٤١٣
شالی مار - ٥٥٥
ولایت شرقی - ٤٣ - ١٠٥
١٥٣ - ١٦٩ - ١٨٨ - ٤٩٦
١٧٠ - ١٨٣ - ١٨٤ - ١٨٥
١٨٦ - ١٨٩ - ٢٢٩ - ٢٥١
٣٢٣ - ٣٢٤ - ٣٣٩ - ٤٤٣
شیرازی - ٢٦٢
دریائی شرقی - ٣١٣
پرگنہ شیرپور - ٤٩٥
بلاد شرقی - ٢٣٩ - ٣٤٣
گذری شیر - ١٩٥ - ٤٩١
قلعہ شیرپور - ٢٥٠ - ٤٥١
٤٦٢ - ٥١٥ - ٥٣٢
شیرپور - ٣٤٨ - ٥٢٧ - ٥٣٧
شہر سبز - ١٣
شیراز - ٢٠٠

---

• حرف صاد - مردمان •

صدر جہان خان [illegible] - ٣٣٣
٤١٣
صاحب ... مظفر ... قاسم خان
... - ٣٦٩
صادق خان میر بخشی - ٣٦٢
٣٩٠ - ٣٩٥ - ٣٩٦ - ٤٩١
شاه صفوی ١١٩

شاه صفوي ایران – ۲۳۷ ( غالبا شاه‌عباس باشد ) (شفـ عین)
سید صفي بارهه – ۲۹۷
صفي خان دیوان ( سیف خان )
۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۳۹
شاه صفي صفوي قائم مقام شاه عباس – ۴۱۹ – ۴۵۴ – ۴۷۳
۵۴۳ – ۵۵۵ – ۵۵۶ – ۵۵۷
۵۵۸ – ۵۶۰ – ۵۶۶ – ۵۶۷
۵۶۹ – ۵۷۵ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۶۲۰
صفدر خان – ۳۸۲ – ۴۷۳
۵۶۶ – ۶۰۸
صفي قلیخان سپاه منصور – ۵۹۸
سید صلابت خان بارهه – ۳۱۸
۶۰۱ – ۶۰۲ – ۶۰۳
صوفي علي – ۴۲

* مواضع وغیره *

صفا پور – ۶۰۹

* حرف ضاد - مردمان *

ضیاء الدین خان – ۷۲۶

* حرف طاء - مردمان *

طالبای کلیم شاعر – ۴۰۴
۴۱۱ – ۴۴۴
طاهر خان ۷۳۰
طغرای مشهدي – ۳۵۵ – ۳۵۶
۳۹۴ – ۵۷۸ – ۶۰۸ – ۶۰۹
شاه طهماس صفوي شاه ایران –
۷۰ – ۱۱۵ – ۱۱۷ – ۱۶۱
۲۶۳ – ۲۶۵ – ۶۷۱
طهمورث پسر شاهزاده دانیال –
۳۵۸

* مواضع وغیره *

طلاق بستان ۵۷۵

* حرف ظا - مردمان *

ظریف فدائي خان – ۵۷۴ – ۵۷۵
ظفر خان گجراتي – ۱۸۶ – ۱۸۷
۱۸۸
ظفرخان عرف ابوالحسن – ۴۰۱
۵۴۷ – ۵۵۵

ظفر خان (نام قبلی) – ۵۳۸
ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن
۵۸۷ – ۵۹۵ – ۶۰۸

---

*** مواضع و غیره ***

ظفر نگر – ۳۸۹

---

*** حرف عین – مردمان ***

عالم بهادر شاه خلد منزل
۷۷ (لقب شاهی)
عادل خان پسر والی [illegible]
۱۰۳ – ۱۳۲
عاقل [illegible] – ۲۰۴
۲۰۶ – ۲۱۵ – ۲۱۲ – ۲۲۰
۲۴۰ – ۲۴۱ – ۲۴۲ – ۲۴۳
۲۶۵ – ۲۹۲ – ۳۲۲ – ۳۳۳
۳۴۳ – ۳۴۷ – ۳۴۸ – ۳۵۳
۳۵۰ – ۳۹۰ – ۳۹۲ – ۴۰۴
۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۸ – ۴۶۲
۴۶۳ – ۴۶۴ – ۴۹۲ – ۵۰۶
۵۰۲ – ۵۷۲ – ۵۷۶ – ۶۰۳
۶۱۳ – ۶۱۷ – ۶۱۵ – ۶۴۹
۵۱۴ – ۵۱۷ – ۵۲۰ – ۵۲۲
۵۲۳ – ۵۲۷ – ۵۲۹ – ۵۳۰
۵۳۱ – ۵۳۳ – ۵۳۴ – ۵۳۷
۶۳۹ – ۶۴۱ – ۷۰۵ – ۷۲۱
۷۴۳ – ۷۴۵ – ۷۵۷
میرزا شاه درویش – ۲۴۷
سید عالم بارهه – ۳۱۱
[illegible] خانم جهان آرا بیگم – ۲۰۰
۲۰۶ – ۲۰۷
[illegible] – ۱۵۱
[illegible] سلام [illegible] محمد
خان – ۲۵۷
[illegible] خان [illegible] – ۲۲۸
[illegible] – ۳۱۰
[illegible] – ۲۴۹
[illegible] بیگ – ۳۸ – ۳۹
[illegible] خان – ۳۸ – ۴۳
[illegible] – ۴۹
[illegible] – ۵۷
[illegible] – ۱۲۸
۱۴۷ – ۱۴۰
[illegible] – ۱۳۵

عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۱۳۹ – ۱۴۰ – ۱۴۱
میر عبد اللطیف قزوینی استاد
عرش آشیانی – ۱۴۵
میرزا عبد الرحیم ( منعم خان )
دیوان ( میرزا خان ) (خان
خانان ) وزیر الملک پسر بیرم
خان – ۱۵۱ – ۱۶۸ – ۱۸۷ – ۱۸۸
۱۹۷ – ۲۰۴ – ۲۰۵ – ۲۰۶
۲۰۸ – ۲۰۹ – ۲۱۰ – ۲۱۱
۲۱۲ – ۲۱۳ – ۲۱۵ – ۲۱۶
۲۲۰ – ۲۴۵ – ۲۴۸ – ۲۵۹ –
۲۶۰ – ۲۶۲ – ۲۶۵ – ۲۷۶
۲۸۲ – ۲۹۲ – ۲۹۷ – ۳۱۵
۳۱۶ – ۳۴۰ – ۳۴۱ – ۳۴۲
۳۴۶ – ۳۵۰ – ۳۸۲ – ۳۸۶ – ۴۰۹
عبد الله خان ازبک – ۱۶۱ – ۱۶۵
۱۸۹ – ۲۳۸
خواجه عبد الصمد شیرین قلم
۲۱۹ – ۲۵۳
خواجه عبد الله مخاطب بعبد الله
خان فیروز جنگ ۲۲۰ – ۲۲۷
۲۴۷ – ۲۶۰ – ۲۷۱ – ۲۷۳
۲۷۴ – ۲۷۵ – ۲۷۶ – ۲۷۸
۲۷۹ – ۲۸۶ – ۲۸۸ – ۳۱۶
۳۱۷ – ۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۳۹
۳۴۵ – ۳۴۷ – ۳۵۳ – ۳۵۴
۳۵۷ – ۳۹۲ – ۴۰۰ – ۴۰۷
۴۰۹ – ۴۲۶ – ۴۳۰ – ۴۳۷
۴۴۲ – ۴۵۳ – ۵۰۷ – ۵۰۹
۵۱۲ – ۵۱۳ – ۵۱۵ – ۵۱۹
۵۲۰ – ۵۴۵ – ۵۶۸ – ۵۷۱
۵۷۸ – ۵۹۱ – ۵۹۶ – ۵۹۸
۶۱۹
شیخ عبد الحق دهلوی – ۲۳۹
۵۵۱
ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم
الملک – ۲۴۰
عبد الرحیم دیوان لاهور – ۲۵۱
۲۵۲ – ۲۵۳
شاه عباس صفوی والئ ایران –
۲۵۵ – ۲۵۶ – ۲۶۰ – ۲۹۶
۳۲۳ – ۳۲۷ – ۳۲۸ – ۴۰۵

۳۰۹ - ۳۷۲ - ۵۵۲ - ۵۵۳
۵۵۴ - ۵۵۷ - ۶۲۷ - ۹۱۱

( شخص )

سید عبد اللہ خان بارہہ سیف
خان - ۱۹۱
عبد العزیز خان قلعہ دار قندھار
۳۰۷ - ۵۵۳
قاضی عبد العزیز - ۳۲۳ - ۳۳۰
۳۳۹ - ۳۴۳
عبد الخالق خوافی ۳۰۷
خواجہ عبد الصمد [illegible] ۳۰۶
خواجہ عبد الرحیم الاعمی - ۳۰۷
۳۳۳ - ۴۰۹ - ۴۶۵ - [illegible]
عبد الحمید لاہوری مؤلف بادشاہ
نامہ - ۴۰۳ - [illegible]
عبد اللہ خان (بنگش) - ۴۹۲
شیخ عبد الرحیم [illegible]
۴۲۵
عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۲۷
۴۷۵ - ۴۸۰
عبد اللہ خان ولد خانجہان - ۴۹۸
میر عبد اللطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

۵۲۲ - ۵۲۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸
۶۳۰ - ۶۳۳ - ۷۳۵ - ۷۳۸
سید عبد الوہاب [illegible] - ۵۲۱
۵۶۳ - ۵۷۳ - ۵۸۵ - ۵۹۵
۶۰۱
ملا عبد السلام لاہوری - ۵۵۱
[illegible] - ۵۵۴
عبد اللہ بیگ ازبک - ۵۷۱
[illegible] عبد القادر جیلانی (ح)
۵۲۲ - [illegible]
[illegible] شاہ صفی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سفیر شریف
مکہ [illegible] - ۵۹۷
سید عبد الرسول بارہہ - ۶۱۳
میر عبد اللہ [illegible] رقم ترمذی
۶۰۵
عبد العزیز خان [illegible]

نذر محمد خان — ۶۰۸ — ۶۱۱
۶۴۷ — ۶۵۷ — ۶۵۸ — ۶۶۰
۶۶۱ — ۶۶۶ — ۶۶۷ — ۶۶۹
۶۷۰ — ۶۷۱ — ۶۸۲ — ۶۸۳
۶۹۴
عبدالنبي پسر خاندوران — ۶۱۰
عبدالرحمن پسر نذر محمد خان
۶۳۰ — ۶۳۲ — ۶۴۱ — ۶۷۴
۶۹۴ — ۶۹۵ — ۷۰۳ — ۷۰۴
۷۰۷ — ۷۱۰
عبدالله خان والي توران — ۶۷۱
عبد الغني نائب كشمير — ۷۰۰
عبد الله بيگ — ۷۲۵
عبد الصمد خان — ۷۳۱
عبد النبي نوكر سعد الله — ۷۳۶
عثمان — ۱۰۵
عثمان باغي — ۲۷۳
عادل بادشاه مبارز خان عرف
عدلي شاه برادر زادهٔ شيرشاه —
۱۰۷ — ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۱۰
۱۱۱ — ۱۱۲ — ۱۱۳ — ۱۱۴
۱۲۳ — ۱۲۹

خواجه عرب بخشي فوج — ۱۹۳
ملا عرفي شيرازي — ۲۰۰ — ۲۴۱
۲۹۴
ملا عراقي مشهدي — ۲۴۲
عرب دست غيب — ۳۵۹ — ۳۶۲
ميرزا عزيز كوكه خان اعظم — ۲۵۶
۲۵۷ — ( شق الف )
عزيز خان پسر خانجهان — ۴۴۱
مير عزيز — ۶۴۰ — ۶۴۱
عزيز بيگ بدخشي — ۷۳۵
۷۳۶ — ۷۴۱
عسكري ميرزا — ۶۴ — ۷۱ — ۷۹
۸۰ — ۱۱۵ — ۱۱۶ — ۱۲۰
۱۲۱ — ۱۲۲
عطاء الله داماد نذائي خان — ۳۷۱
عظمت خان پسر خانجهان — ۴۱۷
علي دوست طغائي قلعه دار
اندجان — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۹
علي بيگ شب كور — ۳۸
علي خان استجلو — ۴۲
سلطان علاء الدين برادر سلطان
ابراهيم ۴۸ — ۴۹ — ۵۳ — ۶۶

٧٣ - ٧٤
امام علي موسى رضا ع - ١١٤ ، ٥٩٣
علي قلي - ١٣٣
علي شير تركمان - ١٥١
سيد علي - ١٧٣
شيخ علاء الدين نبيرهٔ شيخ سليم
کوکه کوکلتاش خان - ٢٠٢
ميرزا علي اکبر شاهي - ٢٠٩
علي مردان - ٢٧٥
سيد علي بارهه - ٢٨٥ - ٣١٨ - ٣١٩
علي شير آدم ملک عنبر - ٣٤٣
سلطان علاء الدين بهمني - ٣٨٩
علي اصغر ولد محمد جعفر - ٤١٤
خواجه علاء الدين عطار - ٤٤٣
علي مردان خان پسر گنجعلي
خان (امير الامرا) ٥٥٢ - ٥٥٤
٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٥٨ - ٥٥٩
٥٦٠ - ٥٦٧ - ٥٦٩ - ٥٧٠
٥٧١ - ٥٧٣ - ٥٧٨ - ٥٨٢
٥٩٠ - ٥٩٥ - ٥٩٩ - ٦٠٨
٦٠٩ - ٦١١ - ٦١٢ - ٦١٣
٦١٣ - ٦١٦ - ٦١٧ - ٦١٩
٦٢٠ - ٦٢١ - ٦٢٣ - ٦٢٥
٦٢٧ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠
٦٣٣ - ٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩
٦٥٥ - ٦٥٩ - ٦٦١ - ٦٦٢
٦٦٣ - ٦٦٥ - ٦٦٦ - ٦٦٧
٦٧٠ - ٦٧٩ - ٦٨٤ - ٦٨٥
٦٩٣ - ٧٠٠ - ٧٠٣ - ٧٠٦
٧١٦ - ٧١٧ - ٧٥٩
علي بيگ برادر علي مردان خان
٦٥٣ - ٦٩٥ - ٧١٦
[illegible] - ٦٩٥ - ٧٣٣
٧٤٧
علي خان حاکم مرو - ٧٥٥
٧٩٠
علي اکبر اصفهاني حاکم سورت
٧٥٩
عمر شيخ ميرزا پسر تيمور - ١٢
عمر شيخ ميرزا پسر ميرزا ابوسعيد
١٨ - ١٩ - ٢١ - ٢٢
عماد خان ميرزا - ٧٩
ملک تيمور حبشي نظام الملکي

۲۶۲ – ۲۷۳ – ۲۷۴ – ۲۷۵
۲۷۹ – ۲۸۲ – ۲۸۳ – ۲۸۵
۲۹۰ – ۲۹۱ – ۳۰۴ – ۳۱۷
۳۱۸ – ۳۱۹ – ۳۲۰ ۳۲۱
۳۲۲ – ۳۴۴ – ۳۴۷ – ۳۴۸
۳۴۹ – ۳۵۰ – ۳۵۴ – ۳۵۶
۳۷۹ – ۳۸۴ – ۳۸۵ – ۴۰۰
۴۱۰ – ۴۲۵ – ۴۵۷ – ۴۶۰
۴۶۱ – ۴۷۵ – ۴۸۱ – ۴۹۵
۵۳۲
عنبر قلعه دار – ۵۲۷
عنایت‌الله پسر سعدالله خان –
۷۰۸
عوض خان قاقشال – ۵۵۹
عیسیٰ خان نیازی – ۱۰۳ – ۱۰۴ –
۱۰۵ – ۱۱۰ – ۳۹۳ –

---

* مواضع وغیره *

عجم – ۲۱ – ۴۶ – ۹۰ – ۹۵
۱۳۲ – ۲۳۶ – ۷۲۶
عراق – ۷ – ۱۸ – ۱۲۰ – ۱۳۸
۲۹۵ – ۴۰۳ – ۶۵۰ – ۶۵۴
عراقین – ۱۵
عرب – ۹۰ – ۹۵ – ۲۳۹ – ۵۷۴
۷۲۹
علی مسجد – ۵۶۹
عنبر کوت – ۴۸۱

---

* حرف غین – مردمان *

غازی خان پسر دولت خان – ۴۷
۴۸ – ۴۹ – ۵۰ – ۸۱
غازی آدم جلال خان – ۱۰۳
میر غازی – ۲۵۳ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۷۹
غریب داس برادر رانا جگت
سنگهه – ۷۲۸
سید غلام محمد – ۹۰۳
غلام رضا آدم ایران – ۷۱۳ – ۷۱۴
شاه غوث – ۱۳۳
غیاث الدین علی نخشی – ۱۷۳
غیاث بیگ دیوان – ۲۶۱
غیاث بیگ والد خواجه محمد
طهرانی ( اعتماد الدوله ) –
۲۶۳ – ۲۶۴ – ۲۶۵ – ۲۶۶

(ردیف الف)

غیاث الدین – ۲۰۸

غیری لال (نام توپ) – ۲۰۷

غیری خرد (نام توپ) – ۲۵۷

غیرت خان عرف [illegible] – ۲۷۸

۲۸۱ – ۳۲۷ – (ردیف الف)

---

## مواضع وغیره

غار [illegible] – ۳۰

غزنین – ۱۸ – ۳۵ – ۳۰ – ۳۰

[illegible] – ۹۳ – ۱۲۰ – [illegible]

۵۶۹ – ۶۹۰ – ۶۹۴ – [illegible]

۶۹۱ – ۶۹۲ – ۷۰۰ – ۷۱۳

۷۲۷

غوربند – ۱۱۹ – ۱۲۴ – [illegible]

۲۷۵ – ۳۰۲

غلس غوربند – ۳۰۲

غور – ۱۲۴ – ۱۰۱ – [illegible]

---

## حرف فا – مردمان

فاروقیان – ۲۱۵

فاضل خان – ۲۱۶

شاه فتح الله شیرازی مطلب
(عضد الدوله) – ۱۸۸

فتح لشکر (نام فیل) – ۲۲۴

میر فتح الله شیرازی – ۲۴۲

فتح خان پسر عنبر (حبشی
نظام الملکی) – ۳۸۳ – ۴۵۷

۳۹۰ – ۳۹۱ – ۳۹۳ – ۳۹۷

۳۹۰ – ۳۹۱ – ۳۹۵ – ۳۹۹

۳۷۷ – ۳۸۰ – ۳۸۲ – ۳۸۶

۳۸۷ – ۳۸۹ – ۳۹۰ – ۳۹۱

[illegible] – ۵۷۵

[illegible] – ۸۳

[illegible] میرزا
[illegible] – ۱۲۲

[illegible] – ۳۳۴

[illegible] – ۳۵۷ – ۳۶۱

۳۶۲ – ۳۶۸ – ۳۷۰ – ۳۷۱

۳۸۷ – ۴۰۹ – ۵۹۹

[illegible] – ۷

[illegible] – ۷

[illegible] – ۱۱ – ۷۷ – ۳۰۸

۳۰۹ – ۳۱۳ – ۳۱۹ – ۳۲۰

٢٧٣ — ٥٠٣
فريدون خان كابلي خالوي ميرزا
محمد حكيم — ١٦٨ — ١٨٥
فرخ مير بادشاه — ١٨٠
شيخ فريد بخاري مير بخشي
مرتضى خان — ١٩٦ — ٢٤٨ —
٢٥٠ — ٢٥٣ — ( شغف مبم )
فريد خان — ٢٩٢
فرنگي حكيم — ٣١١ — ٣١٢
فرهاد خان پدر رندوله — ٥٥٠
٥٨٩
ميدي فرجام — ٥٩٥ — ٥٩٦
شيخ فريد ولد قطب الدين خان
بخشي — ٥٥٢ — ٦١٩ — ٦٨٣
فرهاد غلام علي مردان — ٦١١
٦١٢
فريدون غلام علي مردان — ٦١٦
٦١٧
فراست خان ناظر — ٧٠٢
نصيح خان — ٣٦٢
مير نصيح — ٧٣٣ — ٧٣٩
قاضي فضيلت (فضيحت) — ٩٨

فولاد غلام ميرزا شرف الدين
حسين — ١٩٤
فولاد خان — ٣٤٩
ميدي فولاد نظام الملكي — ٤٩٠
ميان فهيم غلام خانخانان عبدالرحيم
٣٥٠
فيروز خان پسر سليم شاه — ١٠٧
شيخ فيضي پسر شيخ مبارك
١٩٠ — ١٩١ — ١٩٢ — ١٩٦
١٩٨ — ٢٠٠ — ٢٠١ — ٢٣٨
٢٤١ — ٢٥٣
فيروز شاه — ٣٠٦
فيروز خان حبشي — ٣١٩


## * مواضع وغيره *


فارس — ١٥ — ٣٩١
فتح پور (سيكري) — ١٧٤ — ١٧٥
١٧٨ — ١٧٩ — ١٨٠ — ١٨٣
١٨٦ — ٢٢٥ — ٢٢٩ — ٢٣٦
٢٣٩ — ٢٤٤ — ٢٤٥ — ٢٧١
٢٩٧ — ٤٠٧ — ٥٩٨
فتح آباد — ٤٧١

دار الملک فرغانہ ۲۰ - ۱۹ - ۲۲
۲۴ - ۲۸ - ۳۳
فریدآباد - ۲۵۴
ولایت مرنگ - ۲۷۳ - ۳۰۹ - ۷۰۲
فولادپور - ۳۰۴ - ۳۳۷ - ۵۶۵
قلعہ مرنگ - ۳۷۱
باغ فرح بخش - ۵۱۵ - ۶۲۳
فرات - ۵۳۶
فرو - ۹۹۰
مصالہ فیروزہ - ۷۸
باغ فرح بخش - ۷۰۶ - ۷۴۳
۷۱۵

---

## ٭ حرف قاف - مردمان ٭

قاجوبی بہادر پسر توختہ خان
۸ - ۱۳
قاید خان بن یونس خان - ۱۳
مولانا قاضی احمد سجي ۲۵ - ۲۶
۲۷ - ۲۸
قاسم خان قوچین - ۲۸
قاصد توختان - ۳۱
قاسم بیگ قوچین بوربیج ۳۹ - ۴۰
قاسم حسینی - ۵۵
قاسم جوان - ۱۱۵
سلطان محمد قاسم فرشتہ - ۱۱۲
( قبضہ علم )
قاسم کاشی - ۲۴۳
قاسم خان عرب - ۲۵۹
قاسم بیگ مرشد دارالسلطنت ایران
۳۲۳
قاسم خان موتمن خواجہ ابو المعالی
۳۲۹ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۴۱
۳۴۵
میر قاسم - ۳۷۴
قاسم حسین خان بیرام سلطان
خان - ۴۵۳ - ۶۵۵ - ۶۲۳
قاسم خان - ۶۰۵
قاسم بیگ سفیر - ۷۳۰ - ۷۳۱
قاسم خان پسر توختہ خان - ۸
قوت محمد دیوان مصر - ۶۲۹
[illegible] پسر [illegible] خان - ۶۳۱ - ۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۵
۶۶۰ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۱
۶۶۲ - ۶۶۶

قرا خان پسر مغلقان – ۴

قراچار نویان از اجداد امیر تیمور – ۱۰ – ۱۳

قرا یوسف ترکمان – ۱۷

قرا بهادر – ۱۶۵

قوم قزلباش – ۴۰ – ۴۱ – ۴۳ – ۴۴ – ۴۵ – ۱۱۳ – ۱۱۶ – ۱۱۹ – ۱۲۰ – ۲۶۱ – ۳۲۶ – ۵۵۸ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷ – ۵۸۹ – ۵۹۰ – ۶۰۹ – ۶۵۲ – ۶۷۱ – ۶۸۵ – ۶۸۶ – ۶۸۸ – ۶۸۹ – ۶۹۰ – ۶۹۱ – ۶۹۲ – ۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹ – ۷۰۰ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۸ – ۷۲۲ – ۷۲۴ – ۷۲۷

قطب خان پسر شیر خان – ۷۲ – ۸۵ – ۹۵ – ۱۰۳

قطب الدین خان حاکم بروده – ۱۸۷

حضرت خواجه قطب الدین – ۲۴۰

قطب الدین خان اتکه کوکلتاش خان ( شیخ جیون ) – ۲۴۵ – ۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۶۶ – ۲۶۷ – ۵۵۲ – ۵۸۹ – ۶۱۹ – ۶۸۳

( شق جیم )

قطب فقیر مشهور به ( خسرو جعلی ) – ۲۶۱

قطب الملک – ۲۹۲ – ۲۹۳ – ۲۹۵ – ۳۴۳ – ۳۴۷ – ۴۵۴ – ۵۱۷ – ۵۱۸ – ۵۱۹ – ۵۲۱ – ۵۲۲ – ۵۲۳ – ۵۲۷ – ۵۳۳ – ۵۳۵ – ۵۳۷ – ۵۳۸ – ۵۴۰ – ۵۴۱ – ۵۴۶ – ۶۷۹ – ۷۳۱ – ۷۴۰ – ۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۳ – ۷۴۴ – ۷۴۵ – ۷۴۶ – ۷۴۷ – ۷۴۸ – ۷۴۹ – ۷۵۰ – ۷۵۵

قلیچ خان اندجانی – ۱۷۳

قلیچ خان حارس قلعهٔ آگره – ۲۱۸ – ۲۶۲ – ۴۵۴

قلیچ خان حاکم ملتان – ۵۵۶ – ۵۵۷ – ۵۵۸ – ۵۵۹ – ۵۸۵ – ۵۸۹ – ۶۰۹ – ۶۲۰ – ۶۲۶ – ۶۳۰ – ۶۳۱ – ۶۳۸ – ۶۵۰ – ۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۷۰۰ – ۷۵۹

قنبر علی - ۲۶
میرزا قندھاری - ۲۰۸

## مواضع وغیرہ

حوض قنبر - ۲۰۰
قبچاق - ۳۴
حصار قندز - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۶۸۰
قندز - ۲۳ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۳۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰
قندھار - ۳۳ - ۴۳ - ۱۰۰
۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۸
۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۷ - ۱۹۱
۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۹
۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۳۰۶
۳۲۵ - ۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۱
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۰۲
۴۵۵ - ۴۲۱ - ۴۲۸ - ۴۵۳
۴۵۵ - ۵۰۷ - ۵۲۲ - ۵۶۱
۴۶۷ - ۵۷۳ - ۵۵۹ - ۵۶۰
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۳
۷۰۵ - ۷۱۷ - ۷۸۸ - ۷۹۹
۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۶۹۵ - ۶۹۹ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۳ - ۷۱۶
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۲
۷۲۴ - ۷۳۱ - ۷۵۷
قلعہ قندھار - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۹
۲۲۵ - ۲۲۹ - ۳۰۵ - ۳۴۱
۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۸ - ۵۸۹
۶۹۶ - ۶۹۲ - ۶۹۶ - ۷۱۷
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۵۰
قلعہ قندھاری - ۵۰۳
قنوج - ۴۲ - ۷۳ - ۱۰۶

## حرف کاف - مردمان

میرزا کامران برادر ہمایوں - ۵۵
۷۱ - ۷۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
۹۷ - ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴
۱۲۹ - ۱۷۷ - ۲۶۳ - ۷۱۸
کمکی بیگ عبرت خان مولف
جہانگیرنامہ - ۲۰۳ - ۲۱۶
۲۴۷ - ۲۲۵ - ۲۳۳ - ۲۳۲

( باقی آئندہ )

کاکاپندت نوکر خانخانان – ۴۹۹
کاما نام مرزبان گدهی ( کاما ملهور) – ۵۶۵ – ۵۶۶
کاکر خان سردار – ۶۸۵ – ۶۸۹
کارطلب خان – ۷۴۴
رانا کرن پسر رانای چتور – ۲۸۰ – ۲۸۱ – ۳۹۴
کرن برادرزادهٔ کشن سنگهه – ۲۸۲
قوم کراس – ۲۹۷
کریمهٔ سلطان مینهٔ سلطان پرویز – ۳۷۱
راجه کشن سنگهه خالوی شاه خرم شاه جهان – ۲۸۱ – ۲۸۲ ۵۹۷
راجه کشتوار – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۳۰ ۵۹۴
کغانی – ۳۸۵
کفش قلی خان تعین کردهٔ نذر محمد خان – ۶۱۲ – ۶۵۵
راجه کلیان مل حاکم بیکانیر – ۱۷۵
خواجه کلان رئیس غور – ۷۵۱
کوایان – ۲۹۷
کوتوال خان – ۳۷۲
کوچ بهار زمیندار – ۵۹۰
قوم کهکران – ۴۶ – ۴۷ – ۱۰۵ ۹۱۹
کهتر داس – ۳۳۷ – ۳۳۸
کهیلوجی دکنی – ۴۷۹
کیومرث ( پادشاه اغلان ) – ۳ ( شغف یاد )
کیسری سنگهه ولد راجه جیسنگهه ۷۰۱ – ۷۰۲
کیسر سنگهه – ۷۴۴
دار الملک کابل – ۲ – ۱۲ – ۱۸ – ۱۹ – ۲۲ – ۳۴ – ۳۵ – ۳۶ – ۳۷ – ۳۸ – ۴۳ – ۴۵ – ۴۶ – ۴۸ – ۴۹ – ۵۳ – ۵۵ – ۵۸ – ۶۳ – ۶۴ – ۶۷ – ۷۱ – ۹۸ – ۱۰۶ – ۱۱۲ – ۱۱۳ – ۱۲۰ – ۱۲۲ – ۱۲۵ – ۱۳۱ – ۱۳۴ – ۱۴۹ – ۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۷ – ۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۸۴ – ۱۸۵ – ۱۸۶ – ۱۹۰ – ۱۹۵ – ۲۵۰ – ۲۵۲ – ۲۵۳ – ۲۵۷ – ۲۵۸

٢٩٧ – ٢٩٩ – ٣٠٣ – ٣٢٩

٣١٧ – ٣٣٣ – ٣٤٥ – ٣٥٥

٣٥٨ – ٣٧٣ – ٣٧٧ – ٣٩٠

٤٠٠ – ٤٠١ – ٤٠٣ – ٤٠٥

٤١٠ – ٤٢٢ – ٤٢٩ – ٤٣٨

٤٧٠ – ٤٧٣ – ٤٨٩ – ٥٤٣

٥٥٥ – ٥٥٧ – ٥٦٧ ٥٥٨

٥٧٨ – ٥٦٦ – ٥٦٣ – ٥٨٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦٢٨ – ٦٣٨ – ٦٤٦ – ٦٥٣

٦٦٣ – ٦٦٥ – ٦٦٨ – ٦٧٥

٦٩٥ – ٦٩٣ – ٦٩٣ – ٦٩٥

[illegible]

٧٠٩ – ٧١٧ – ٧٤١ – ٧٣٣

[illegible]

[illegible]

٧٥٥

قلعة [illegible] ٣٢

قلعة [illegible] – ٣٥ – ١١٩ – ١٢١

١٣١

قلعة [illegible] – ٧٢ – ١٣١ – ١٧٥

[illegible] – ٧٢ – ٩٣ – ٩٣٠

[illegible] – ١٣٢

[illegible] – ١٥٠ – ١٥٥ – ٢١٩

٣٤٠

قلعة [illegible] – ١٥٥

قلعة [illegible] ٢١٣

قلعة [illegible] – ٢٦٧ – ٣٠٢ – ٣٢٥

[illegible] ٥٣٢

قلعة [illegible] ٥٠٣ ١٨٥

[illegible]

[illegible] – ٥٠٣

[illegible] – ٣٢٢

قلعة [illegible] ٥٣٠

[illegible] – ٥٣٠

[illegible] – ٦٥٣

[illegible] – ٧٠١

[illegible] ٣٥٣

[illegible] – ٣٢٣ – ٣٥٣

[illegible] – ١٥

[illegible] – ٢٣ – ١٣٧ – ٢٩١

[illegible] – ٥٣٠ – ٥٣٨

قصبهٔ کرنال — ۴۷۸
کرنکوب — ۷۴۵
صوبهٔ کشمیر — ۲۳ — ۱۰۵ — ۱۲۲
۱۸۹ — ۱۹۰ — ۱۹۴ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۲۳۹ — ۲۵۶ — ۲۸۱
۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۳
۳۰۴ — ۳۰۵ — ۳۲۳ — ۳۲۴
۳۲۷ — ۳۳۰ — ۳۴۲ — ۳۵۰
۳۵۵ — ۳۸۷ — ۳۸۸ — ۳۹۸
۳۹۹ — ۴۰۸ — ۴۹۲ — ۴۹۳
۴۹۴ — ۵۰۱ — ۵۴۶ — ۵۴۷
۵۴۹ — ۵۶۱ — ۵۶۷ — ۵۶۹
۵۷۰ — ۵۷۳ — ۵۷۷ — ۵۷۹
۵۸۰ — ۵۸۴ — ۵۸۷ — ۵۸۸
۵۹۵ — ۶۰۷ — ۶۰۸ — ۶۱۰
۶۱۷ — ۶۲۰ — ۶۲۱ — ۶۴۵
۶۷۳ — ۶۸۰ — ۶۸۱ — ۷۰۰
۷۰۳ — ۷۰۴ — ۷۰۵ — ۷۰۶
۷۰۷
کشن گنگا — ۳۰۰ — ۵۳۰
قصبهٔ کلانور — ۱۲۷
قصبهٔ کلیانی — ۵۲۴ — ۵۲۵

قلعهٔ کلیانی — ۷۵۶
کمبل میر — ۱۹۱
کملاپور — ۵۲۷
ضلع کوکن (نام سابقش دیودمن) —
۷۷ — ۲۷۳ — ۴۵۰ — ۴۷۱
۵۱۷ — ۵۲۱ — ۵۲۳ — ۵۳۲
۵۳۷ ( شفـ دال )
قلعهٔ کوه — ۴۳۱
قصبهٔ کولاپور — ۵۲۹ — ۵۳۰
دریای کوکن — ۵۳۷
کولاب — ۶۳۹
شهر کهنبایت — ۷۷ — ۱۵۱ — ۱۷۷
۲۰۲ — ۲۴۴ — ۶۷۸
قلعهٔ کهیراه — ۲۱۲
کهرکی موسوم به خجسته بنیاد
( اورنگ آباد ) ۲۸۵ — ۳۱۹
۳۲۰ — ۳۴۷ — ۳۷۷ — ۴۸۸
( شفـ خاء )
قلعهٔ کهتر — ۵۲۴
قلعهٔ کیمرت — ۶۱۱ — ۶۱۲
۶۲۶ — ۶۴۴
کیمرت — ۶۱۱ — ۶۵۸

**مواضع وغیرہ**

[illegible] – ۷۹
[illegible] – ۱۸۱
[illegible] – ۵۴۸
[illegible]
[illegible]
[illegible]

**حرف کاف مردمان**

[illegible] – ۴۳ – ۱۱۳ – [illegible]
راجہ گیسنگھ – ۲۱۲ – ۲۴۲
۱۱۶ – ۲۳۰
[illegible]
۱۷۷ – ۱۸۳
گنگا رام عامل – [illegible]
[illegible]

آب گنگ — ۶۴ — ۸۴ — ۸۵
۸۹ — ۲۰۹ — ۷۵۵
گوالیار — ۵۳ — ۵۵ — ۵۹ — ۶۴
۹۹ — ۱۰۵ — ۲۲۳ — ۴۰۷
۴۰۹ — ۴۱۸ — ۵۲۰
قلعۀ گوالیار — ۵۵ — ۱۰۹ — ۱۴۲
۱۷۸ — ۲۸۰ — ۴۰۸ — ۴۹۱
۵۷۸
ولایت گورکهپور — ۸۱
بندر گوهه — ۲۹۲
گوندرانه — ۲۹۳ — ۴۱۸ — ۵۱۲
۵۱۳ — ۵۳۷
گوندهٔ — ۵۱۴ — ۵۱۵
گیات رونکبره — ۳۰۵
گهات دیو — ۳۱۸

*** حرف لام — مردمان ***

لاڈ ملک زن تاج خان — ۹۳ — ۹۵
لشکر خان (خواجه ابوالحسن) —
۳۳۵ — ۳۸۳ — ۳۹۸ — ۴۰۰
۴۲۲ — ۴۷۰ — ( شف الف )
لشکری پسر مخلص خان — ۴۱۲
لشکر خان بخشي — ۷۲۵ — ۷۳۰
لطف الله خان پسر سعید خان —
۹۶۳
لطف الله پسر سعدالله — ۷۰۸
۷۳۹
لعل بیگ ( لاله بیگ ) — ۲۱۹
لعل بیگ ( دیگر ) — ۷۲۹
خاندان لودي — ۷۲
لوهانیان — ۹۳
لهراسپ برادر خانزمان پسر
مهابت خان — ۴۷۶ — ۴۷۷
۴۹۶ — ۴۹۹ — ۷۰۸ — ۷۴۲
۷۵۴ — ۷۵۹

*** مواضع وغیره ***

دار السلطنۀ لاهور — ۴۶ — ۴۷
۴۸ — ۴۹ — ۸۵ — ۹۸ — ۱۰۵
۱۱۱ — ۱۱۵ — ۱۲۳ — ۱۲۷
۱۳۵ — ۱۴۸ — ۱۴۹ — ۱۶۸
۱۸۵ — ۱۸۹ — ۱۹۹ — ۲۴۶
۲۴۸ — ۲۵۰ — ۲۵۱ — ۲۵۴
۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۵ — ۳۰۶
۳۳۰ — ۳۵۰ — ۳۵۶ — ۳۸۱

[illegible] – ١٧٥

[illegible] – ١٣٥

[illegible] – ١٣٦

[illegible] – ٢١٩

[illegible] – ٢٣٣

[illegible] – ٢٥٩

[illegible] – ٣٢٩

[illegible] – ٣٤١

[illegible] – ٣٤٤

[illegible] – ٣٤٥

[illegible]

[illegible] – ٢١٣

محمدشاه بادشاه ناصرالدین — ۲
۴۲ — ۵۰۴  ۵۹۲
میرزا محمد ولد میرزا جهانگیر
۱۴ — ۱۸
سلطان محمد میرزا پسر ابوسعید
میرزا — ۱۹ — ۲۹
سلطان محمود میرزا پسر ابوسعید
میرزا — ۱۹ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۷
مولانا محمد قاسم فرشته — ۲۳
۲۱۶ — ۲۳۷ (شفـ ق)
محمد حسین کورکانی — ۲۳ — ۲۶
سلطان محمود خان ۳۳ — ۳۴
محمد مقیم داماد الغ بیگ — ۳۵
محمد بیگ — ۳۶ — ۳۷
محمد علی شیبانی — ۳۸
میر محمد — ۴۴
شیخ محمد غوث — ۵۶
محمد سلطان میرزا — ۵۹ — ۶۳
سلطان محمود نبیرهٔ سلطان
بهلول لودی — ۶۵ — ۸۱
۹۴ — ۹۵ — ۹۹
محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان
حسین میرزا — ۷۲ — ۷۳ — ۸۲
۸۴ — ۱۶۹
محمد سلطان دختر زادهٔ سلطان
حسین میرزا — ۷۳ — ۸۲
۸۶ — ۹۰ — ۹۲ — ۱۶۹
محمد خان حاکم جونپور — ۹۰
۹۱ — ۹۲
شاه محمد قرملی — ۱۰۹ — ۱۱۰
محمد خان سور حاکم بنگاله — ۱۱۲
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماس — ۱۱۷
شاهزاده محمد مرد پسر شاه
طهماس — ۱۱۹ — ۱۲۰ — ۳۲۶
محمدعلی خان — ۱۲۱
شاهزاده محمد حکیم میرزا برادر
عرش آشیانی — ۱۲۲ — ۱۶۳
۱۶۴ — ۱۶۷ — ۱۶۸ — ۱۶۹
۱۸۴ — ۱۸۵ — ۱۸۹
حاجی محمد خان سیستانی
۱۵۲ — ۱۵۵
میرزا محمد حسین — ۱۶۹ — ۱۷۷
۱۷۸ — ۱۷۹ — ۱۸۱ — ۱۸۲ — ۱۸۳

[illegible] محمد [illegible] - ١٧١
[illegible]
آقسي - ١٧٥ - ١٨٥ - ٢٠٣
٢٠٣ - ٢٠٥ - ٢٠٤ - ٢٠٨
٢٠٩ - ٢١٢
محمد قاسم خان [illegible] - ١٥٠
١٦٥
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان محمد [illegible] قطب
الملك - ٢٥٢
مصطفى [illegible] بادشاه
[illegible] ٢٣٣
[illegible]
[illegible] - ٢٣٣
[illegible] - ٢٣٣
[illegible]

محمود خان پسر خانجهان — ۴۴۳
محمد علي بيگ رسول ايران
۴۵۳ — ۴۷۳ — ۶۵۲ — ۶۵۳
محمد رضا فرزند مصطفى خان
۴۶۳
محمود خان حارس قلعهٔ كانگره
۴۷۱
حاجي محمد جان قدسي
ملک الشعرا — ۴۷۱ — ۴۸۹
۴۹۳ — ۵۰۳
محمد معصوم كابلي (اصفهان)
۴۷۲ — (شق الف)
سلطان محمد تغلق — ۴۸۸
ميان محمد مير زاهد — ۴۹۳
۵۰۲ — ۵۴۸ — ۵۴۹
محمود بيگ خوافي — ۵۱۴
محمد حسين — ۵۳۱
محمديار بيگ — ۵۴۴
سيد محمد رضوي — ۵۴۷ — ۵۴۸
سيد محمد شاه عالم — ۵۴۸
قاضي محمد اسلم — ۵۵۰
محمد علي پسر علي مردان
خان — ۵۵۵ — ۶۲۰ — ۶۲۷
محراب خان قلعه‌دار شاه ايران —
۵۵۹ — ۶۸۹ — ۶۹۰ — ۶۹۲
۶۹۵ — ۶۹۶ — ۷۲۷
محمد طاهر وزير خان — ۵۶۲ — ۵۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ زيب —
۵۷۲ — ۶۷۰ — ۷۴۱ — ۷۴۲
۷۴۳ — ۷۴۴ — ۷۴۵ — ۷۴۶
۷۴۷ — ۷۴۹
محمد پاشا وزير اعظم قيصر روم —
۵۷۶
محمد شافي پسر سيف خان —
۵۷۸
محمد ذكي پسر سيف خان —
۵۷۸
محمد زمان طهراني — ۵۸۸
مير محمد صالح مشكين قلم ولد
مير عبد الله زرين رقم — ۶۰۵
محمد علي فوجدار — ۶۰۷
سيد محمد پسر خاندوران — ۶۱۰
سيد محمود پسر خاندوران — ۶۱۰
ميرزا محمد مشهدي — ۶۲۳ — ۶۴۷

محمد صديق بولوخسرو خان —
٦٢٣
محمد بديع بن خسرو خان —
٦٢٤ — ٦٣٥
محمد امين [illegible]
محمد خان — ٦٣٦
محمد حسن [illegible] — [illegible]
محمد زمان [illegible] — ٦٥٠
محمد مراد [illegible] — ٦٥٦
محمد بيك [illegible]
محمد [illegible] خان
خان ا — ٦٦٨
محمد [illegible] بن [illegible] خان ٦٧٠
محمد [illegible] — ٦٧٢
[illegible]
[illegible]

محمد بيك توختي بالتوقه
[illegible] — ٧١٢
محمد علي [illegible] — ٧١٣
محمد [illegible] بن علي [illegible]
[illegible] — ٧١٧
محمد [illegible]
[illegible] — ٧١٨ — ٧٢٢
٧٢١ — ٧٢٢ — ٧١٣ — ٧٢٤
٧٢٥ — ٧٢٦
[illegible] — ٧٠٩
محمد [illegible] — ٧٢٣
محمد [illegible] بن [illegible]
٧٢٦
[illegible]

۷۴۳
محمد بیگ ملازم محمد سلطان
۷۴۳ – ۷۴۵
محمد امین متصدی بندر سورت
۷۵۰ – ۷۵۱
محمد رضای خراسانی – ۷۵۷
مخلص خان – ۳۴۹ – ۳۷۰
۳۹۰ – ۴۱۲
سلطان مراد میرزا – ۱۹
مریم مکانی حمیده بانو – ۱۴۴
۲۱۸ – ۲۲۴ – ۲۲۹ (شف حاء)
مرتضی خان بخاری بخشی شیخ
فرید – ۲۳۴ – ۲۵۱ – ۲۵۲
۴۸۹ – ۴۹۰ – ( شف تاء )
قوم مرهته – ۲۵۵
محمد مراد بخش پسر شاهجهان
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۹۷ – ۳۹۸
۵۶۸ – ۵۷۴ – ۵۸۲ – ۵۸۳
۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۴ – ۶۰۰
۶۰۱ – ۶۰۹ – ۶۱۹ – ۶۲۱
۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶ – ۶۲۸
۶۲۹ – ۶۳۰ – ۶۳۱ – ۶۳۴
۶۳۶ – ۶۳۷ – ۶۳۸ – ۶۳۹
۶۴۱ – ۶۴۳ – ۶۴۴ – ۶۴۹
۶۶۰ – ۶۷۱ – ۶۷۳ – ۶۸۰
۶۸۳ – ۷۰۱ – ۷۰۷ – ۷۲۹
۷۵۲ – ۷۵۸
مرحمت خان بخشی – ۴۱۶
۴۳۱ – ۴۳۴ – ۶۲۵
مراری پندت وزیر عادل خان – ۴۸۴
۴۸۶ – ۴۸۹ – ۴۹۹ – ۵۰۰
مرشد قلی خان فوجدار متهرا – ۵۵۲
مرشد قلی خان – ۷۱۴ – ۷۳۱
۷۳۲ – ۷۳۴
سلطان محمد مراد قیصر روم –
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۷۰۳ – ۷۰۷ – ۷۰۸
۷۲۹ – ۷۳۰ – ۷۳۱
مرتضی قلی خان ناظم مشهد –
۶۵۲
محمد مراد ایلچی – ۶۹۵
مرتضی قلی خان قورچی باشی
شاه ایران – ۶۹۶ – ۶۹۷

مسعود میرزا - ۱۹۱ - ۱۷۸
ملک مسعود قتلغ باشی - ۲۳۴
حکیم مسیح الزمان عرف حکیم
مظفر - ۵۰۸
مصاحب بیگ خان ولد خواجه
کلان - ۱۴۱ - ۱۴۳
مصطفی خان ولد ملا محمد
لاری - ۳۴۳
مصطفی پاشا وزیر قیصر روم - ۴۷۵
شاه مظاهر دکنی - ۱۳۷
سلطان مظفر گجراتی مظفر خان -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۲
مظفر میرزا والی برهانپور - ۱۴۳
مظفر خان - ۲۳۸ - ۲۹۸
میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۴۰ -
۵۵۳
سید مظفر بارهه (سید خانجهان)
۳۱۸ - ۳۰۹ - ۳۷۱ - ۴۰۰
۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۹
۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۴۱
۴۴۲ - ۴۵۳
سید مظفر سبزواری خطاب الملک - ۵۹۳
خواجه معین الدین چشتی رح
۱۷۴ - ۲۲۵ - ۲۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷
معتمد خان مؤلف اقبال نامه
۲۱۶ - ۲۳۷ - ۲۸۷ - ۲۹۳
۳۰۰ و ۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷
معتقد خان - ۳۳۴
معتمد خان عهده دار الترسه -
۵۸۳ - ۶۸۵
محمد معظم پسر اورنگ زیب
۶۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹
معز الملک دیوان مالوا - ۲۷۸
مغول پسر محمد خان ( مغول
خان ) ( مغل خان ) - ۳ - ۴
۶ - ۲۱
توپ مغال - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴
۴۹ - ۵۳ - ۸۵ - ۸۳ - ۹۱
۹۶ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۲۳
۱۳۳ - ۱۶۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۴۱۷ - ۴۳۱
۶۴۱ - ۶۹۷ - ۷۲۶ - ۷۴۲
ملک مفتاح نظام الملکی حبش

خان - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۵
۳۶۷
مقرب خان دکهني - ۴۳۰
۴۳۱ - ۴۵۲
مکندرای - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
مکرم خان حاکم بنگاله - ۳۸۷
مکرمت خان - ۵۱۲ - ۵۱۷
۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۹ - ۶۲۱
۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
ملوخان حاکم مالوه - ۹۹
ملتفت خان پسر اعظم خان -
۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
ملك ضبط ( نام توپ ) - ۴۵۷
ملك ميدان ( نام توپ ) - ۴۹۵
۵۱۷
ملکه بانو همشيرهٔ ممتاز محل
اهليهٔ سيف خان - ۵۷۸
ملك داؤد - ۵۹۲
ملوك چند مشرف - ۶۰۲
ملك حسن زميندار قندهار -
۶۹۲ - ۷۱۹
ممتاز محل ( مهد عليا )
( ارجمند بانو ) ۳۹۲ - ۳۹۳
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸
منوچهر ولد ايرج - ۷
منوچهر ميرزا پسر ميرزا سلطان
محمد - ۱۷
منگوتا خان پسر چنگيزخان - ۱۱
راجه ملکت راي - ۴۵
منعم خان خانخانان - ۱۲۲ - ۱۳۱
۱۴۹
شاه منصور حاکم سرهند - ۱۸۵
ميان منجو امير نظام الملك
۲۰۳ - ۲۰۵
منصور حبشي - ۳۰۵ - ۴۳۶
مير منصور بدخشي - ۳۶۲
۳۶۳ - ۳۶۷
سيد منصور نبيرهٔ سيد خانجهان
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸
حاجي منصور سفير - ۶۲۷
۶۳۴ - ۶۳۸

مريد بيگ – ١٣١

نورم سواس – ٢٩٧

موسى خان – ٢٣٢ – ٢٣٤

٥٧١ – ٥٩٦ – ٥٩٩

واجد موسى دلس – ٣٩٧

موتمدجي سوار دكني – ٢٩١

امام موسى كاظم امام رضا – ٥٩٣

حكيم مرتضا – ٥٩٨ – ٦٠٦

حافظ موسى – ٧٠١

موسى سعدار قطب شاه – ٧٣٢

٧٣٣ – ٧٣٤

مهرنگار خانم ( تتلق نگار ) مريم

مكاني والدا صاحب فردوس

مكاني – ٢١ – ٢٥

مهدي سلطان ... بخارا – ٣٠

مهدي قاسم خان – ٢٣٨

مهابت خان خانخانان سپهسالار

٢٤٧ – ٢٤٩ – ٢٦٠ – ٢٦١

٢٨٠ – ٢٩٣ – ٣٠٠ – ٣٢٦

٣٢٧ – ٣٣٢ – ٣٣٣ – ٣٣٤

٣٣٦ – ٣٣٧ – ٣٣٩ – ٣٤٠

٣٤١ – ٣٤٢ – ٣٤٣ – ٣٤٤

٣٤٨ – ٣٥٠ – ٣٥١ – ٣٥٢

٣٥٣ – ٣٥٤ – ٣٥٨ – ٣٥٩

٣٦٠ – ٣٦١ – ٣٦٢ – ٣٦٣

٣٦٤ – ٣٦٥ – ٣٦٧ – ٣٦٨

٣٦٩ – ٣٧٠ – ٣٧١ – ٣٧٢

٣٧٣ – ٣٧٤ – ٣٧٥ – ٣٧٦

٣٧٨ – ٣٧٩ – ٣٨٠ – ٣٨١

٣٨٢ – ٣٨٣ – ٣٨٧ – ٣٨٩

٣٩١ – ٣٩٣ – ٣٩٧ – ٤٠٠

٤٠١ – ٤٠٢ – ٤٠٧ – ٤١٠

٤١٢ – ٤٦٨ – ٤٧١ – ٤٧٢

٤٧٧ – ٤٧٨ – ٤٧٩ – ٤٨٠

٤٨١ – ٤٨٢ – ٤٨٣ – ٤٨٤

٤٨٥ – ٤٨٦ – ٤٨٧ – ٤٨٩

٤٩٠ – ٤٩١ – ٤٩٥ – ٤٩٦

٤٩٧ – ٤٩٨ – ٤٩٩ – ٥٠٠

٥٠١ – ٥٠٢

مهدي قلي قلعدار شاه ايران –

٤١٩

ميرزا ميران شاه پسر تيمور

١٦ – ١٧

نورم جوتي – ٤٢ – ٥٤ – ٥٥

٩٢ — ١٣٣ — ١٤٣ — ٧٠١
راجه میدنی راي زمیندار
چندیري — ٦٣
ملامیرمحمد ملای خارجي — ١٣٨
میران مبارک شاه — ١٦٤
میرزایان باغي — ١٧٠ — ١٧٣
١٧٤ — ١٧٧ — ١٧٨ — ٢٣٥
مولانا میرکلان هراتي — ٢٤٥
بابا میرک — ٣٥٧
میرمیران ( اسدالله ) — ٣٧٢
٦٢٧ — ( شق الف )
میرزاخان بن شاهنواز خان — ٥٠٦
٦٠٩ — ٦١٩ — ٧٣٤ — ٧٤٥
میرک حسین خوافي — ٥٠٨
ملا میر هروي خراساني — ٥٥١
میرخان میرترک — ٥٦١ — ٦٠٢
٦٠٣
شیخ میر — ٧٤٥

---

## • مواضع وغیره •

ولایت ماوراءالنهر — ٢ — ٧ — ١٢ —
١٤ — ١٥ — ١٨ — ٢٢ — ٣٢
٣٩ — ٦٣٣
مازندران — ١٥ — ٤٥٢ — ٦٥٥
صوبۀ مالوه — ٦٧ — ٦٨ — ٧٥ — ٨٠
٩٩ — ١٠٥ — ١٣٥ — ١٥٢ — ١٥٣
١٥٤ — ١٦٠ — ١٦٥ — ١٦٩
١٧٠ — ١٧٣ — ١٧٤ — ١٨٩
١٩٥ — ١٩٦ — ٢٠٣ — ٢٠٨
٢٣٦ — ٢٥٨ — ٢٧٧ — ٢٨٨
٢٩٥ — ٢٩٦ — ٢٩٨ — ٣٠٥
٣١٤ — ٣٢٨ — ٣٣٥ — ٣٩٢
٣٩٨ — ٤٠١ — ٤٠٧ — ٤١٢
٤٣٧ — ٤٦٨ — ٤٩٠ — ٤٩٢
٤٩٦ — ٥٠٢ — ٥٠٧ — ٥٤٤
٥٧٠ — ٥٩٠ — ٦١٠ — ٦٤٢
٦٧٢ — ٦٧٤ — ٦٧٨ — ٦٨٣
٧٠٣ — ٧٠٥ — ٧٢٩ — ٧٤١
ماندو ( شادي آباد ) — ٧٥ — ١٠٢
١٠٥ — ١٦١ — ٢٠٤ — ٢٩٣
٣٢٨ — ٣٣٣ — ٣٣٩ — ٣٧٧
٣٩٢ — ٤١٢ — ٧٠٣
قلعۀ ماندو — ٧٥ — ٧٦ — ١٦١
٣١٥ — ٥٣٨

مازوار – ١٠٠ – ١٠١
قلعة مالكوث – ١٣٥
قصبة ماهي سوارة – ١٣٩
متهرا – ٣٩٩ – ٥٥٣ – ٥٧٣
٩٠٧
مجهلي بندر حيدرآباد – ٣١٢
حصار محمودآباد – ٧٢
محمودآباد – ٧٢ – ٣٤٣
محمدآباد – ٥٢٥
مدينة منوره – ٥٣ – ١٢٢ – ٢٣٩
٢٣٠ – ٤٥١ – ٦٠٣ – ٦٢٦
٦٨٠ – ٧٣١
قلعة مرقاب – ٢٦ – ٢٧
مرج – ٥٣٠
باغ مراد – ٦٣٠ – ٦٣١
مرو – ١٥٩ – ٦٥٥
مسجد عالي فيروز – ٢٣٦
مسجد ملك بن المسير – ٣١٣
مسجد قلعة اكبرآباد – ٧٢٨
مسجد عالي دولتآباد – ٧٦٣
مشهد مقدس – ١٤٦ – ١٤٧
٥٥٥ – ٥٤٦ – ٥٩٣ – ٥١٠
٧٥١ – ٦٥٣ – ٦٥٥ – ٦٦٣
مصر – ١٥
مصطفى آباد ( جوهره ) – ٧١٧
ملتان ( تركستان ) – ٣ – ٩
١٩ – ٢١ – ٣٣ – ٣٤ (عفيف ...)
ملك منبركه – ٥٣ – ٢٣٩ – ٢٩٩
٥٥١ – ٥٩٦ – ٥٩٧ – ٦٠٦
٦٠٧ – ٦٨٠ – ٧٣١
موضع منداو – ١٣ – ٣٩ – ٤٣
١٢٣ – ٢٠٣ – ٢٦٥ – ٣٠٧
٣١٨ – ٤٣٨ – ٥٤٣ – ٥٥٩
٥٥٧ – ٥٧٥ – ٥٩٣ – ٦٠٠
٦٠٣ – ٦٧٢ – ٦٨٠ – ٦٨٣
٦٨٦ – ٦٩٠ – ٧٠٠ – ٧٠٣
٧٠٩ – ٧١٣ – ٧١٧ – ٨٢٧
٧٣١
قلعة ملوث – ٥٠
مونگير – ٣١٠ – ٣٥٠ – ٣٦٥
قلعة منصور – ٥٤٦ – ٥٩١ – ٥٦٢
٥٠٣
مركز منصور – ٧٣ – ٢٧٨
قلعة منصوركنده – ٣٣٦

مولکي پتن - ۳۲۰

موصل - ۵۷۴ - ۵۷۶

دریای مهي - ۲۹۷

مهاکرت - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶

میمند - ۳۸

میوات - ۶۲ - ۷۱ - ۷۰۲

میرتهه - ۱۲۴ - ۱۳۰

قلعهٔ میرتهه - ۱۵۹

قلعهٔ میمند - ۶۵۹ - ۶۷۴


---

## * حرف نون - مردمان *


ناصر بیگ قلعه دار - ۲۷

سلطان ناصرمیرزا برادر جهانگیر میرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵

ناهر خان میواتي پسر حسن خان - ۶۲

ناهرخان ۳۳۸ - ۳۳۹

ناصر میرزا ( یادگار ) - ۷۹ - ۸۰ - ۸۵

نارجي سردار - ۴۲۹

شیخ ناصر ( ناصرمحمد ) - ۵۵۰

نجم ثاني اصفهاني - ۴۳ - ۴۴ - ۱۱۶

نجابت خان - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹ - ۶۳۸ - ۶۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴ - ۷۵۹

نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۳۱ - ۶۰۴ - ۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۶۱ - ۶۶۷ - ۶۶۹ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۵۶

راجه نرسنگهه دار - ۲۲۳

راجه نرسنگهدیو بندیله پدر جهجهار
سنگهه — ۴۰۲ — ۵۰۹ — ۵۱۵
نرمرداس جهاله — ۴۳۱ — ۴۳۲
نرسنگهدیو پسر بکرماجیت —
۵۲۲ — ۵۲۳
نصرت شاه — ۲۳
نصیرالدین پسر غیاث الدین —
۲۸۸
نصیرخان (خاندوران) — ۴۱۳
۴۵۴ — ۴۵۵ — ۴۵۹ — ۴۶۱
۴۶۸ — ۴۸۱ — ۷۳۹ — ۷۴۸
نظر بهادر ازبک — ۳۸
نظر میرزا — ۳۴
نظام الدین بخشی ولی محمد خان —
۳۴
نظام برادر خرد شیر شاه پسر
حسن — ۹۸
نظام الملک — ۱۸۸ — ۲۰۳ — ۲۰۵
۳۰۸ — ۳۱۲ — ۳۲۰ — ۳۱۸
۳۲۰ — ۳۲۷ — ۳۳۷ — ۳۷۶
۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۵ — ۳۸۶
۳۹۱ — ۴۱۸ — ۴۲۴ — ۴۲۵
۴۲۷ — ۴۲۸ — ۴۲۹ — ۴۳۰
۴۳۱ — ۴۳۵ — ۴۳۶ — ۴۴۹
۴۵۰ — ۴۵۱ — ۴۵۲ — ۴۵۵
۴۵۷ — ۴۶۰ — ۴۶۱ — ۴۶۲
۴۶۹ — ۴۷۸ — ۴۸۷ — ۴۹۰
۴۹۱ — ۵۱۶ — ۵۱۷ — ۵۲۰
۵۲۳ — ۵۲۷ — ۵۳۲ — ۵۳۳
۵۳۵ — ۵۳۹ — ۵۴۲
نظام الدین احمد بخشی هروی مورخ —
۲۳۷
نظر بهادر — ۷۳۴ — ۵۱۰
خواجه نظام تاجر — ۴۱۰
نظام السلطانی — ۴۱۱
نظام الملک بحری (دکن) —
۵۲۹ — ۵۴۲
نظر بیک رئیس السان — ۹۵۰
نظرعلی خان حاکم اردبیل ملازم
شاه عباس — ۶۹۷
حاکم نظام الدین ملازم عبدالله
شاه — ۷۴۳
شیخ نظام — ۷۴۹
نگینه خاتون بیگم مادر اکبر

تیمور — ۱۴

نوشیروان عادل — ۹۲ — ۱۷۲

حکیم نورالدین — ۱۱۸

میرزا نورالدین — ۱۳۷

شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق
دهلوی — ۱۹۷ — ۵۵۱

نورجهان بیگم (نور محل
(مخفی) — ۲۴۷ — ۲۵۷
۲۶۳ — ۲۶۵ — ۲۶۷ — ۲۶۸
۲۷۰ — ۲۷۲ — ۲۸۹ — ۲۹۰
۲۹۵ — ۳۰۰ — ۳۰۱ — ۳۰۷
۳۲۳ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۹
۳۳۰ — ۳۳۱ — ۳۳۲ — ۳۳۳
۳۳۴ — ۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۷
۳۵۱ — ۳۴۴ — ۳۵۹ — ۳۶۰
۳۶۲ — ۳۶۴ — ۳۶۵ — ۳۶۶
۳۶۷ — ۳۶۸ — ۳۶۹ — ۳۷۰
۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۷۴ — ۳۷۵
۳۷۶ — ۳۷۷ — ۳۷۸ — ۳۷۹
۳۸۰ — ۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۰
۳۹۲ — ۵۵۳ — ۶۱۸

نورالدین محمد — ۲۵۸

نوازش خان پسر سعید خان — ۳۳۵

نوشابه — ۵۵۲

نورس بانو اهلیهٔ شهنوازخان — ۵۹۱

نورالحسن بخشی احدیان
۶۷۶ — ۶۸۵

نیازیان — ۱۰۵

نیک نام خان — ۶۳۹


---

## * مواضع وغیره *


نارنول — ۸۷

ناگور — ۱۵۹

ناندیر — ۲۰۹ — ۴۵۱ — ۵۲۱ — ۵۲۴

ناسک — ۲۷۱ — ۲۷۳ — ۲۷۵
۳۲۰ — ۳۲۲ — ۳۸۳ — ۴۲۶

قلعهٔ ناسک — ۵۲۱

نجف اشرف — ۱۴۷ — ۲۶۹

ندربار — ۳۷۷ — ۵۰۲ — ۷۲۹

آب نربدا — ۱۶۰ — ۱۶۱ — ۲۹۰
۳۰۵ — ۳۱۴ — ۳۱۶ — ۳۹۲
۴۲۵ — ۴۳۷ — ۵۰۲ — ۵۳۸ — ۵۴۰

قصبهٔ نراین پور — ۵۲۵

نصیرآباد — ٧١٢
قلعهٔ نظام الملک — ٣١١
نظام پور — ٣٢٢ — ٣١٠
نگرکوٹ — ١٣٠
قلعهٔ نندنک — ٥٢٢
پرگنهٔ نندنکو — ٣٤٩
نیلاب — ١٦٨ — ١٥٩ — ٥٢٩
٦٢١ — ٦٤٥

● حرف واو — مردمان ●

والدهٔ جنت مکانی — ٣٣٤
وزیر بیگ — ٢٠١
وزیر خان — ٣٢٥ — ٣٢٣ — ٣٤٣
٥٧٣ — ٥٥٧
خان وفا میرزا — ٣١
ولدار (خواجه سرا) — ٣٣٧ — ٣٣٤
ولی حاجی — ٣١٢ — ٣٢١ — ٣٢٧
[illegible] — ١٣٣
[illegible] خان [illegible]
٢٩٠ — ٢٩١
[illegible] — ٣٤٣

● حرف ها — مردمان ●

سید هاشم بارهه — ٣٣٦
هاشم خان ولد قاسم خان — ٥٧٠
میر هاشم [illegible] — ٥٥١
هاشمی قندهاری — ٣٠٧
[illegible] — ٩٢ — ٩٧
[illegible] — ٢٠٥ — ٤٩٩ — ٥٧٠
٣٢٢ — ٣٢٥
[illegible] (شیرخان) — ٣٦
[illegible] — ٣ — ٨ — ١٩
هلال خان (خواجه سرا) — ٢٥٢
همایون (فردوس آشیانی) —
٣٠ — ٤٩ — ٥٠ — ٥١ — ٥٢
٥٣ — ٥٤ — ٦٢ — ٦٣ — ٦٥
٦٩ — ٧٠ — ٧١ — ٧٢ — ٧٣
٧٤ — ٧٥ — ٧٩ — ٧٨ — ٨٠
٨١ — ٨٣ — ٨٤ — ٨٥ — ٨٧
٨٩ — ٩٢ — ٩٨ — ٩٩ — ١٠١
١٠٥ — ١٠٩ — ١١٢ — ١١٣
١١٤ — ١١٥ — ١١٦ — ١١٧
١١٨ — ١١٩ — ١٢٠ — ١٢١

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷
۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۶۳ - ۱۶۹
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳
میرزا هندال فرزند فردوس
مکانی - ۴۶ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴
۸۳ - ۸۴ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵
میرزا هندی بیگ - ۹۵
هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸
هوشمند بانو صبیهٔ خسرو - ۳۵۸
هیبت خان نیازی - ۹۸ - ۱۱۱
۱۱۴ - ۱۲۳
هیمون بقال شحنه وزیر عدلی
شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳
۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱

---

* مواضع و غیره *

سرکار [illegible] - ۵۰۲
هتّه میر جمله - ۷۴۴
هرات - ۴ - ۴۱ - ۹۴ - ۱۱۷
۲۵۵ - ۵۹۰ - ۶۵۵ - ۶۸۴
۶۹۰ - ۶۹۶
هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵
۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۴ - ۴۵
۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱
۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰
۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱
۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲
۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹
۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹
۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۴۵
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۸۹
۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹
۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲
۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱
۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰

٥١١ – ٥١٢ – ٥٢١ – ٥٣٢ – ٥٤٨ – ٥٤٩ – ٥٥١ – ٥٥٢ – ٥٥٣ – ٥٥٥ – ٥٥٧ – ٥٥٨ – ٥٦١ – ٥٦٣ – ٥٦٧ – ٥٧٣ – ٥٨١ – ٥٩٢ – ٥٩٣ – ٦٠٧ – ٦١١ – ٦١٣ – ٦٢٣ – ٦٢٥ – ٦٥٢ – ٦٥٥ – ٦٦٦ – ٦٦٩ – ٦٧١ – ٦٧٢ – ٦٨١ – ٦٨٢ – ٦٨٥ – ٦٨٨ – ٦٩٥ – ٦٩٦ – ٦٩٧ – ٦٩٨ – ٧١١ – ٧١٣ – ٧١٥ – ٧٢١ – ٧٢٩ – ٧٣٢ – ٧٣٩ – ٧٤٨ – ٧٥٤ – [illegible]

قلعهٔ هلوت – ٥٣٢

هلمرتش کرو – ٣١٢ – ٦١٤ – ٦٢٢ – [illegible]

بندر هوگلی – ٤٠٣ – ٤٠٤

قصبهٔ هیراپور – ٥٣٩

---

• حرف یاء – مردمان •

[illegible] ( [illegible] )

حضرت [illegible] علیه السلام – ٣

( [illegible] )

باقر میرزا – ٣٤٨

میرزا باقر – ١٩٥ – ١٩٦

باقر علی ایلچی ہرات – ٢٩٢ – ٥٢٠ – ٥٢٧

یاقوت خان حبشی – ٢٨٢ – ٢٨٣ – ٢٨٥ – ٢٨٦ – ٣١٧ – ٣١٨ – ٣١٩ – ٣٥٦ – ٣٨٣ – ٤٠٠ – ٣٥٠ – ٣٧٨ – ٣٣٩ – ٤٨١ – ٤٩٥ – ٥٢٥

باقر علی آقا میر سعد خان – ٦٥١

[illegible] بیگ میر آزلت [illegible] – [illegible]

[illegible] – ٧٢٣ – ٧٢٤

[illegible] سعد الله – ٦٣٩

[illegible] ( [illegible] ) – ٢١٩

[illegible] – ١٣

[illegible] بیگ [illegible] – ٢٨

[illegible] خان – ١٠٣

[illegible] – ٧٠٣ – ٣٤٣ – ٤٨٩

[illegible] – ٧

یلکدي بصر النقوا — ۸

بلیهدي بصر النقوا — ۸

یلنکتوش — ۶۷۰

یونس خان — ۶ — ۱۹ — ۲۰

یوسف زاي — ۳۵

میدیوسف خان مشهدي — ۱۲۲

۱۹۳ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۲۱۲

یوسف خان — ۵۵۸ — ۳۹۵ — ۶۷۸

میر یوسف — ۷۲۹


* مواضع و غیرة *


یونان — ۳۲۳ — ۹۰۷


باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و کتب و آنچه که از این قبیل در جلد [illegible] حبیب السیر تصنیف غیاث الدین خواندمیر درج شده بترتیب حروف هجاء .

## حرف الف - مردمان

آقرخان - ۲۰ - ۲۴ - [illegible]
۹۹ - ۱۳۸ - ۱۳۱ - ۱۳۰
۱۴۲ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۱۴۸
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۹۰ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۰
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۵ - ۲۵۲
۲۹۳ - ۵۷۲
آقرخان ثانی ( [illegible] )
خلف الصدق آقرخان -
۲۲۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷
۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۳ - ۸۹۲
۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۹۲۵

( [illegible] )

آ[illegible] ۱۳۹ - ۱۴۴ - ۱۴۵
۱۴۹ - ۱۴۰ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۰ - ۱۵۷ - ۱۹۳ - ۱۹۱
۲۶۳ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹
[illegible] ۲۰۰
[illegible] ۲۶۵ - ۲۹۱ - ۵۸۸
[illegible] ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۹ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲
[illegible] - ۳۹۳ - ۵۷۷
[illegible] (معروف [illegible]) ۵۸۲
[illegible] - ۸۹۰ - ۸۹۵
[illegible]
۲۱ - ۲۳
[illegible] - ۲۷ - ۲۹
[illegible] - ۱۳ - ۲۴

ابراهيم اتاليق سبحانقلي خان –
١٢٤
ابدال بيگ – ١٢٤
ابوالفتح خان – ١٧٢ – ١٧٤
ابوالمجد خان – ١٩١ – ١٩٦ –
١٩٧
ابو العلا – ١٩٩
ابوالحسن ( قطب الملك ) حاكم
حيدرآباد – ٢٢١ – ٣٠٠
٣٠١ – ٣٠٢ – ٣٠٣ – ٣٠٥
٣٠٦ – ٣٠٧ – ٣٠٨ – ٣١٠
٣١١ – ٣١٢ – ٣١٣ – ٣١٥
٣١٩ – ٣٢٢ – ٣٢٣ – ٣٢٤
٣٢٥ – ٣٢٧ – ٣٢٨ – ٣٢٩
٣٣٠ – ٣٣١ – ٣٣٤ – ٣٣٥
٣٣٦ – ٣٣٧ – ٣٤٢ – ٣٤٣
٣٤٧ – ٣٤٨ – ٣٥٠ – ٣٥٤
٣٥٨ – ٣٦٠ – ٣٦١ – ٣٦٢
٣٦٣ – ٣٦٤ – ٣٦٥ – ٣٦٦
٣٦٧ – ٣٦٩ – ٣٧١ – ٣٧٣
٣٧٥ – ٤٠٦ – ٤٠٧ – ٤٤٩
٥٢٤ – ( شفق ثاقب )

قاضي ابوالفتح ٢٣٤
محمد ابراهيم مستوفي الملك
ايران – ٢٨٦
محمد ابراهيم مهابت خان حسين
بيگ خليل الله سپه سالار –
٣٠١ – ٣٠٢ – ٣٠٥ – ٣٠٦
٣٣٥–٣٣٦–٣٦٣ –(شفق خاء)
خواجه ابوالمكارم جان نثار خان–
٢٦٨ – ٢٩١ – ٢٩٣ – ٢٩٨
٣٠٢ – ٣١٤ – ٣٢٩ – ٣٣١
٣٦٢ – ( شفق جيم )
ابوالخير خان– ٣٩٢ – ٣٩٣ – ٨٤٨
محمد ابراهيم ناخدا – ٤٢١ – ٤٢٢
محمد ابراهيم خان – ٥٤١
٥٦٦ – ٥٦٧ – ٥٦٨ – ٩٦٥
ابراهيم بيگ تبريزي– ٥٨٤–٥٩٣
شيخ ابوالمكارم – ٥٩٥
محمد ابراهيم پادشاه ابوالفتح
ظهيرالدين پسر رفيع الشان–
٦٨٨ – ٩١٤ – ٩١٧ – ٩١٨
٩٢٣ – ٩٣٣ – ٩٤١
ابو الحسن خان بخشي ممالك

عبداللہ خان – ۶۹۲ – ۷۱۲
۷۱۳ – ۹۲۳ – ۹۳۱
محمد ابراہیم تبریزی الخفی
(دیگر) – ۳۴۳ – ۷۴۳
ابراہیم خان بیگی – ۷۴۵ – ۹۰۴
۹۵۹
ابوالبرکات رفیع [illegible]
شمس الدین [illegible]
رفیع القدر میرزا [illegible]
[illegible] ۹۳۱ [illegible]
۹۲۸ – ۹۳۰ (ضمیمہ [illegible])
ابوطالب – ۴۸۳
میر ابوالفضل خان – ۹۹۰
آقا ابوالحسن – ۹۹۰
[illegible] خان – ۹۶۵ – ۹۷۶
۹۲۷ – ۹۷۸
[illegible]
[illegible] – ۹۶۰
۹۰۵ – ۹۰۹ – ۹۰۷ [illegible]
۹۶۲ – ۷۴۷ – ۷۳۸ [illegible]
۵۹۲ – ۷۹۳ – ۸۰۰ – ۸۴۲
۸۰۳ – ۸۰۶ – ۸۰۷ – ۸۰۹

۸۱۳ – ۸۱۷ – ۸۱۹ – ۸۲۲
۸۴۳ – ۸۳۳ – ۸۴۸ – ۸۵۱
۹۳۹ – ۹۳۷ – ۹۳۸ – ۹۷۳
اسفندیار خان – ۳۵ – ۱۳۴ – ۱۷۵
اصلہ خان – ۳۸
[illegible]
محمد [illegible] – ۱۱۳
۱۱۳ – ۱۲۷ – ۱۸۳ – ۱۸۴
۱۸۹ – ۲۰۱ – ۲۰۳
[illegible] – ۲۰۹ – ۲۱۰
۲۰۴ – ۲۱۳
[illegible] – ۲۸۱ – ۲۹۱
۷۴۹ – ۷۷۷ – ۸۹۷ – ۸۷۸
۹۸۹ – [illegible]
شمس خان میر منشی عرف
میر منشی [illegible] – ۵۹۹ – ۵۷۰
[illegible] – ۹۱۱
۹۰۳ – ۹۱۲ – ۹۱۸ – ۹۱۹
۹۰۷ – ۹۱۸ (ضمیمہ [illegible])
[illegible] – ۵۷۸ – ۹۱۳
۹۱۲ – ۹۱۳
[illegible] – ۷۸۰ – ۹۰۴ – ۹۱۴

حافظ احمد معطر خان – ۹۰۸
۹۱۳ – ۹۱۵
احمد سعید خان – ۹۵۱
احمد بیگ غازي الدین خان
غالب جنگ کوکۀ جهاندارشاه
۷۱۲–۷۱۵–۷۲۸ (شفق غدین)
میر احسن خان – ۸۷۶
احسن خان پسر علي مردان خان
۹۶۰
خواجه احمد خان (شهامت خان)
پسر مبارز خان – ۹۶۰ – ۹۶۱
۹۶۲
احمد شاه پسر محمد شاه بادشاه
۹۷۳
اخلاص خان (خان عالم) پسر
مقرب خان – ۳۸ – ۲۹۱
۳۹۱
اختصاص خان – ۳۹۲ – ۷۹۶
اخلاص خان میانه – ۵۲۸
اخلاص خان جدید الاسلام – ۶۲۸
۶۲۹ – ۷۷۳ – ۷۹۴ – ۷۹۹
۹۲۱

اختصاص خان نبیرۀ خان عالم
۸۸۹
اخلاص خان افغان (دیگر) – ۹۲۳
خواجه‌داد هم‌صدر برهان‌پور – ۵۵۸
ارجن کور – ۱۵ – ۱۷
ارادت خان – ۳۸ – ۱۰۰ – ۱۰۱
ارسلان خان کاشغري جغتۀ خان
فتح جنگ – ۵۹۹ – (شفق چه)
ارشدخان نبیرۀ ارشدخان – ۶۱۰
۶۱۳
ارشدخان دیوان – ۶۱۳
ازبک خان – ۱۲۲
ازبکان – ۶۴۴
اعلام خان صوبه دار – ۲۳ – ۲۵
۳۵ – ۳۸ – ۵۵ – ۵۷ – ۶۰
۹۲ – ۹۵ – ۹۹ – ۱۰۰ – ۱۷۶
۲۰۹ – ۳۸۱ – ۳۹۹ – ۸۲۷
اسد خان وزیر جملة الملک
امیرالامرا نظام الملک آصف
الدوله – ۳۲ – ۶۹ – ۷۳
۱۲۶ – ۱۷۲ – ۲۱۰ – ۲۳۵
۲۵۵ – ۲۶۶ – ۲۸۵ – ۲۸۹

۳۱۳ – ۳۱۴ – ۳۳۴ – ۳۸۱
۴۰۶ – ۴۰۷ – ۴۱۵ – ۴۱۷
۴۲۰ – ۴۳۰ – ۴۹۲ – ۵۰۵
۵۲۸ – ۵۵۷ – ۵۹۷ – ۶۷۲
۶۸۳ – ۶۹۹ – ۷۰۰ – ۷۰۱
۷۰۲ – ۷۱۹ – ۷۴۶ – ۷۵۰
۷۱۵ – ۷۲۲ – ۷۳۳ – ۷۳۶
۷۷۱ – ۷۷۲ – ۷۷۸
اسفندیار خان مصری [illegible] ۱۲۸ – ۱۳۲
اسلام خان [illegible]
۱۳۳
اسفندیار بیگ عالم کوچ [illegible]
۱۳۷ – ۱۹۲
اسدالله [illegible] خان [illegible]
[illegible] ۱۸۶ – ۱۸۷
خواجه محمد اسحق – ۳۰۲
اسلام خان [illegible] )
[illegible] ۲۲۳ – ۲۲۴
۲۳۷ ( [illegible] )
اسمعیل خان [illegible] – [illegible]
اسمعیل [illegible] خان [illegible] )
[illegible] – ۲۹۱

اسلام خان – ۹۹۰
( اسلام خان [illegible] )
۹۱۳ – ۹۶۰ – ۹۹۶ – ۹۹۷
( [illegible] )
اسلام خان – ۷۳۱ – ۸۲۸ – ۹۱۵
اسلامی خان – ۷۵۴ – ۷۸۰
۷۹۹ – ۸۰۹ – ۹۰۱
اسلام [illegible] ( [illegible] ) –
۷۸۱ – ۷۹۰ – ۸۱۷ – ۹۰۳
۸۱۰ – ۸۱۹
[illegible] – ۸۷۴
۹۲۳
[illegible]
۹۰۴ – ۹۵۰
اشرف خان – ۱۳۸ – ۵۹۵
[illegible] اشرف – ۷۰۲ – ۷۲۱ – ۷۲۲
محمد اشرف [illegible] – ۸۹۰
محمد اشرف [illegible] – ۸۹۱
اشرف خان [illegible] – ۹۷۷
۹۷۱
اصالت خان – ۴۲۶
[illegible]

ارنگ زیب (اعظم شاه) – ۱۴
۲۳ – ۳۰ – ۳۴ – ۴۰ – ۴۴ – ۴۸
۴۹ – ۶۵ – ۷۷ – ۲۰۹ – ۲۵۷
۲۶۲ – ۲۶۳ – ۲۸۰ – ۲۸۱
۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۱۹ – ۳۲۰
۳۳۱ – ۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۵۸
۳۶۲ – ۳۶۵ – ۳۷۱ – ۳۷۲
۳۸۳ – ۴۰۷ – ۴۰۸ – ۴۱۰
۴۳۴ – ۴۳۵ – ۴۳۸ – ۴۳۹
۴۴۰ – ۴۴۲ – ۴۴۳ – ۴۴۹
۴۶۰ – ۴۶۳ – ۴۶۴ – ۴۶۷
۴۷۰ – ۴۷۴ – ۴۷۷ – ۵۱۸
۵۲۹ – ۵۳۱ – ۵۳۶ – ۵۳۷
۵۳۸ – ۵۴۶ – ۵۴۸ – ۵۴۹
۵۷۰ – ۵۷۱ – ۵۷۲ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۲
۵۸۳ – ۵۸۴ – ۵۸۵ – ۵۸۶
۵۸۷ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۳ – ۵۹۴
۵۹۵ – ۵۹۶ – ۵۹۷ – ۵۹۸
۵۹۹ – ۶۰۰ – ۶۱۶ – ۶۴۶
۶۶۸ – ۷۰۷ – ۷۳۸ – ۷۴۰
۷۷۹ – ۹۲۰

اعظم خان – ۲۳ – ۳۰

اعتماد خان (عرف عبدالقوی) –
۳۵ – ۹۸ – ۲۰۳ – ۲۰۴

اعتقاد خان (ذوالفقار خان
نصرت جنگ) – ۲۸۵ – ۲۹۳
۳۰۳ – ۳۱۳ – ۳۱۴ – ۳۱۵
۴۰۴ (شقف ذال)

اعتماد خان عرف ملا طاهر –
۳۸۰ – ۴۲۳

اعزالدین شاهزاده پسر معزالدین
جهاندار شاه – ۵۷۴ – ۵۷۵
۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹ – ۷۰۰
۷۰۳ – ۷۱۵ – ۷۱۶ – ۷۱۷
۷۱۸ – ۷۲۴ – ۷۴۰

اعتماد خان (دیگر) – ۶۱۷

امام اعظم رح – ۶۸۲

اعظم خان برادر کوکلتاش خان ۷۰۳
۷۱۸ – ۷۲۰ – ۷۲۴ – ۹۲۱

اعزالدوله خانخانان بهادر – ۷۰۷

اعتصام خان – ۷۷۳ – ۷۷۵

اعتقاد خان رکن الدوله کشمیری

محمد میرزا - ۷۱۱ - ۸۰۰
۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۸ - ۸۰۹
۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۲۳
۹۱۵ - ( [illegible] )
افغانان - ۲۸ - ۲۵ - ۳۲ - ۴۱
۹۳ - ۹۲ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۲۲
۱۷۹ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۱۹۰
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۳ - ۲۳۹
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۳ - ۲۴۴
۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۸
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۵۱
۴۸۳ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۵
۶۰۳ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۵
۶۹۳ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۲
۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۲۱
۷۴۵ - ۷۵۳ - ۷۵۳ - ۷۵۹
۸۱۳ - ۸۱۸ - ۸۱۳ - ۸۲۷
۸۲۹ - ۸۳۳ - ۸۴۰ - ۸۵۱
۸۸۳ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۹
۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۰۹ - ۹۱۰
۹۱۷ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳

۹۲۳ - ۹۳۳ - ۹۳۹ - ۹۴۵
۹۴۵ - ۹۵۳ - ۹۵۳ - ۹۶۳
۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۸
انقشلان - ۱۰۳ - ۱۱۷ - ۱۱۸
انوشیروان - ۱۳۳ - ۱۳۸ - ۳۲۵
[illegible]
[illegible] - ۵۵۳
[illegible]
محمد [illegible] - ۷۳۹
[illegible]
[illegible]
[illegible] - ۱۰ - ۲۱ - ۴۳ - ۷۸
۲۰۹ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵
۲۳۰ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۹
۲۵۰ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۷
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۹
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰
۳۱۱ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۴۹
۵۱۳ - ۵۴۵
[illegible] - ۵۷
[illegible]
[illegible] - ۷۹ - ۵۷۸

۹۶۴-۸۶۹-۸۵۳-۷۳۱-۶۲۶
قاضي اکرم قاضي القضاة ( اکرم
خان ) - ۵۶۳ - ۵۶۴
آله وردي خان - ۳۳ - ۴۹ - ۵۸
۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
آلهيار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
التفات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۲
محمد امين خان اعتماد الدوله وزير
الممالک ظفر جنگ کوکلتاش
خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
۵۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۹۸
۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۲۰۸
۲۱۰ - ۲۳۰ - [illegible] - [illegible]
۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۳۹۵
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۲۱ - ۵۲۷
۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸
۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳
۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸
۷۳۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵
۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷
۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
۸۱۴ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰
۸۸۲ - ۸۸۵ - ۹۰۲ - ۹۰۳
۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۹
۹۱۱ - ۹۱۳ - ۹۲۱ - ۹۳۱
۹۳۹ - ۹۵۴ ( شقف کاف )
امير الامرا شايسته خان خانجهان -
۴۱ - ۴۲ - ۴۶ - ۶۲ - ۶۵
۶۸ - ۶۹ - ۷۸ - ۸۵ - ۱۱۹
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۹
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
( شقف خاء و شين )
امير خان - ۶۲ - ۶۵ - ۷۵
۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶
۳۲۲ - ۵۲۹ - ۵۸۹ - ۶۸۸
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۵۸
۹۲۲ - ۹۳۸
امير قلي - ۹۱
ملا اميدي شاعر - ۹۷
راجه امر سنگهه - ۱۵۳
ميرزا امينا مورخ - ۲۱۰
امانت خان خوافي - ۲۶۱ - ۳۷۶

٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٩٣ - ٤٨١
٥٨٣ - ٦١٣ - ٦٤٥ - ٦٦٥
٦٩٩ - ٧١٧ - ٧٤٠ - ٧٤٣
٨١٨ - ٨٦٩ - ٩٧٣
اسلام مصطفا - ٢٨٥ - ٣٠٩
اسماعيل خان صابق - ٣٤٣ - [illegible]
اسد الله خان - ٥٢١ - [illegible]
٥٢٣ - ٥٤٣ - ٥٥٨ - [illegible]
[illegible] ٤٠٩
[illegible] ٧٢١
[illegible] خان - ٧٨٨ - ٧٨٩
٧٩٠ - ٨٧٥ - ٨٩٠ - ٩٤٥
٩٥٧ - ٩٥٨
[illegible] خان - ٢٠٦ - ٥٠٨
اعتماد الدين خان - ١٢١
عبد الله - ٩٩٠
راجه [illegible] - ٩٢
راجه [illegible] - ١٢٢ - [illegible]
الور بيگ - ١٩٠
[illegible] - ٤١٣ - [illegible]
[illegible]
[illegible] - [illegible]

[illegible] ميرزا [illegible] - ٧٤٣
٧٤٣ - ٨٤٩
ابو خان - ٧٤٣
احمد خان - ٧٤١
محمد ابو خان - ٧٤٣ - ٨٤٣
[illegible] - ٨٥٥ - ٨٦٩ - ٨٧١
[illegible] - ٨٧٣ - ٨٧٩ - ٨٨٩
ابو المظفر [illegible] الدين محمد
[illegible]
[illegible] خان - ١ - ٢ - ٥٠٣
[illegible] - ١٢ - ١٣ - ١٤
[illegible] - ٢٠ - ٢٢ - ٢٣
[illegible] - ٢٩ - ٣٠
[illegible] - ٣٨ - ٤٠ - ٤١
[illegible] - ٤٨ - ٥٠
[illegible] - ٥٥ - ٥٩
[illegible] - ٧٣
[illegible] - ٧٢ - ٧٣
[illegible] - ٨٠ - ٨١
[illegible] - ١٠١ - ١٠٢
[illegible] - ١٠٧ - ١١٠
١١٥ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٧

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۴ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۵ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۶ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

٥٠١ – ٥٠٣ – ٥٠٤ – ٥٠٧
٥١٠ – ٥١١ – ٥١٤ – ٥١٩
٥١٧ – ٥٢٠ – ٥٢١ – ٥٢٢
٥٢٥ – ٥٢٧ – ٥٢٨ – ٥٣٢
٥٣٣ – ٥٣٦ – ٥٣٧ – ٥٣٩
٥٤٠ – ٥٤٦ – ٥٤٧ – ٥٤٨
٥٤٩ – ٥٥١ – ٥٥٢ – ٥٥٣
٥٥٤ – ٥٥٥ – ٥٥٧ – ٥٥٩
٥٦٠ – ٥٦٣ – ٥٦٥ – ٥٦٧
٥٦٧ – ٥٦٨ – ٥٦٩ – ٥٧٠
٥٧٢ – ٥٧٣ – ٥٨٠ – ٥٨٦
٥٨٢ – ٥٨٣ – ٥٩٥ – ٦٠٢
٦٠٣ – ٦٠٥ – ٦٠٩ – ٦١٤
٦١٧ – ٦١٩ – ٦٢٧ – ٦٣٠
٦٣٥ – ٦٣٧ – ٦٤٣ – ٦٥١
٦٦٣ – ٦٦٧ – ٦٨٢ – ٧٠٢
٧٣١ – ٧٣٥ – ٧٣٩ – ٧٤٧
٧٤٨ – ٧٥٠ – ٧٥٢ – ٧٥٧
٧٧٦ – ٧٨١ – ٧٩٤ – ٧٩٦
٨١٦ – ٨٢٥ – ٨٣٣ – ٨٥٥
٩٠٣ – ٩٠٨ – ٩٥١ – ٩٧٢
٩٢٣ – ٩٢٥ – ٩٥٣

[illegible] أبي الفضل – ٨٥٣
[illegible] – ٧٩
[illegible] – ٦١٠ – ٩٥٥ – ٩٦٠
[illegible] – ٢٠٥
[illegible] ( [illegible] )
٣٣٣ – ٣٣٤ – ٣٤٤ – ٣٤٥

---

• مواضع رقم •

آمد – ٥٥ – ٣٩٧ – ٨٠٦
٤٢٧ – ٤٣٣
[illegible] – ٢٣٣
آمل – ٢٠ – ١٣١ – ١٣٤ – ١٣٨ – ١٤٣
[illegible] ١٤١ – ١٥٠ – ١٩٠ – ١٩٣
أنطاكية – ٢٣٣ – ٢٤٢
[illegible] ٢٤٠
[illegible] – ٥٥٣
[illegible] – ٢٦٧ – ٨٦٣ – ٨٩٥
٢٩٣ – ٣٥٣ – ٣٦٥
[illegible] – ٣٢٩
[illegible] – ٥٩٣ – ٦٩٤ – ٧١٥

ب — ۲۰۸ — ۲۴۲ — ۲۵۹
اجین (دارالفتح) — ۱۲ — ۱۳
۱۹ — ۲۰ — ۱۷۸ — ۲۶۲
۲۶۳ — ۳۳۷ — ۳۴۱ — ۴۷۴
۵۱۸ — ۵۴۱ — ۶۱۶ — ۶۵۱
۶۶۱ — ۶۹۳ — ۶۹۴ — ۸۰۰
۸۰۳ — ۸۵۲ — ۸۶۰ — ۹۴۹
۹۵۰
اجمیر (دارالخیر) — ۳۳ — ۶۴
۶۶ — ۶۷ — ۷۵ — ۸۰ — ۸۴
۲۵۴ — ۲۵۵ — ۲۹۱ — ۲۹۲
۲۶۳ — ۲۷۶ — ۳۸۰ — ۳۹۱
۶۰۵ — ۶۰۶ — ۶۰۸ — ۶۵۰
۶۶۱ — ۸۳۸ — ۸۵۷ — ۸۹۸
۹۱۰ — ۹۳۶ — ۹۳۷ — ۹۴۷
۹۷۴
احمدآباد (ظفرآباد — محمدآباد)
۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۱۲
۱۳ — ۲۱ — ۴۵ — ۶۰ — ۶۲
۶۳ — ۷۳ — ۷۵ — ۷۶ — ۸۰
۸۱ — ۸۲ — ۱۲۹ — ۱۷۶
۲۰۱ — ۲۱۶ — ۲۲۲ — ۲۵۰

۲۶۴ — ۲۸۰ — ۳۸۲ — ۴۱۴
۴۲۸ — ۴۳۸ — ۴۷۵ — ۴۷۸
۴۷۹ — ۴۸۰ — ۴۸۱ — ۴۸۲
۵۱۶ — ۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۴۱
۵۴۶ — ۵۶۶ — ۵۶۷ — ۵۸۳
۵۸۵ — ۶۱۶ — ۶۱۷ — ۶۱۸
۶۲۷ — ۶۶۳ — ۶۶۴ — ۶۶۵
۶۸۱ — ۶۸۳ — ۶۹۳ — ۶۹۷
۷۱۵ — ۷۲۸ — ۷۴۳ — ۷۵۱
۷۵۴ — ۷۵۵ — ۷۵۶ — ۷۸۱
۷۹۲ — ۷۹۵ — ۸۱۹ — ۸۲۴
۸۲۴ — ۸۳۲ — ۸۳۸ — ۸۵۷
۸۹۸ — ۹۳۶ — ۹۳۷ — ۹۳۸
۹۴۰ — ۹۴۱ — ۹۴۶ — ۹۴۷
۹۴۹ — ۹۶۳ — ۹۶۴ — ۹۶۵
۹۶۶ — ۹۶۷ — ۹۷۰ (شقف
ظاد)
محلہ احدی پورہ — ۲۱۳ — ۲۱۴
احمد نگر — ۲۹۰ — ۲۹۲ — ۵۲۴
۵۴۰ — ۵۴۱ — ۵۶۷ — ۷۷۹
۷۹۷ — ۸۸۶
قلعۂ ادھونی — ۳۷۱ — ۳۷۲

أذربجة - ٧١٥
قلعة ارك برهانپور - ١٢ - ٣٥
٢٧٨ - ٢٧٩ - ٨٦٥ - ٨٦٦
قلعة ارك دار السلطنة - ٣٩ - ٤٠٦
٨١١ - ٩٣٥
قلعة ارك چانگله - ١٢١ - ١٢٢
اركات - ٥٧١
استوروب (الجزء ثاني) - ٢٥٢
٢٥٩ - (خمس ماء)
اصفهان (صفاهان) - ٢٨٩
٢٨٧ - ٣٥٠ - ٩٣٨ - ٩٤٣
٩٧٥ - ٩٧٨
قلعة اصفهان - ٩٣٨
اكبرآباد (مستقر الخلافة) - ٥
٩ - ٢٠ - ٢٩ - ٣٠ - ٣١
٣٤ - ٣٣ - ٣٨ - ٤٢ - ٤٩
٥٣ - ٦١ - ٦٢ - ٧٩ - ١١٦
١٧٦ - ١٨٧ - ١٨٨ - ١٨٩
١٩٩ - ٢٠١ - ٢١٣ - ٢١٩
٢٥٣ - ٢٥٥ - ٢٦٩ - ٣٢٧
٣٩٣ - ٤٤٣ - ٥٦٨ - ٥٧٣
٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٧ - ٥٧٨
٥٨٠ - ٥٨٣ - ٥٨٥ - ٥٨٧
٥٩٠ - ٥٩٣ - ٦٠١ - ٦٠٥
٦١٩ - ٦٦٣ - ٦٨٩ - ٦٩٨
٧٠٠ - ٧٠١ - ٧٠٣ - ٧٠٧
٧١٦ - ٧١٨ - ٧١٩ - ٧٢٣
٧٢٥ - ٧٣١ - ٧٣٥ - ٧٧٠
٧٧٦ - ٨١٨ - ٨٢٣ - ٨٢٥
٨٢٦ - ٨٢٧ - ٨٢٩ - ٨٣٢
٨٣٣ - ٨٣٥ - ٨٣٧ - ٨٤٣
٨٤٣ - ٨٤٥ - ٨٥٢ - ٨٥٧
٨٦٦ - ٨٨٣ - ٨٩٨ - ٨٩٩
٩٠٠ - ٩٠٢ - ٩١٧ - ٩٣٦
٩٤٣ - ٩٥٦
قلعة اكبرآباد - ٢٢ - ٣٩ - ٩٢
١٤٩ - ١٩٠ - ٨٢٣ - ٨٢٥
٨٢٦ - ٨٢٢ - ٨٢٨ - ٨٣٠
اكبرنگر - ٨٥ - ٩٢ - ٩٣ - ٩٩
١٣٥
اكبرپور - ٢٧٨ X
آگره - ٢٤٣ - ٢٨٧ - ٣٢٣
قلعة آگره - ٣٥ - ٦١ - ٨٣٢
٨٣٣ - ٨٣٥ - ٨٣٩

الہ باد — ۱۴ — ۴۲ — ۳۶ — ۹۱
۷۶ — ۱۰۵ — ۲۰۱ — ۲۱۷
۲۱۸ — ۲۲۹ — ۲۷۱ — ۶۹۱
۶۹۲ — ۶۹۳ — ۷۱۱ — ۷۱۲
۸۲۴ — ۸۲۸ — ۸۳۶ — ۸۴۲
۸۴۳ — ۸۴۴ — ۸۴۶ — ۸۵۲ — ۸۵۹
پرگنۂ اسجدہ — ۸۴۹
انباگہات — ۳۸۵ — ۴۹۲ — ۴۹۵
اودیپور — ۲۹۳ — ۹۰۵ — ۹۹۱
اورنگ آباد ( خجستہ بنیاد )
۵۷۳ — ۷۴۴ — ۹۵۴ ([illegible])
اودھ — ۶۶۳ — ۶۶۵ — ۶۷۴
۸۴۳ — ۸۴۶ — ۹۳۶
ایران — ۶۵ — ۷۹ — ۸۳ — ۸۴
۱۲۴ — ۱۲۷ — ۱۷۷ — ۱۸۷
۱۹۴ — ۲۰۳ — ۲۱۰ — ۲۵۶
۲۷۶ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۲۸۶
۲۸۷ — ۲۸۸ — ۳۲۵ — ۳۲۶
۳۲۷ — ۳۳۵ — ۳۵۹ — ۳۸۰
۳۸۷ — ۴۰۳ — ۴۰۴ — ۴۵۰
۴۵۶ — ۴۵۹ — ۵۶۳ — ۵۷۲
۵۸۴ — ۵۸۸ — ۵۸۹ — ۵۹۵
۹۴۳ — ۹۴۵ — ۹۶۳ — ۹۷۸
۶۷۹ — ۶۸۰ — ۷۰۰ — ۷۱۸
۷۳۳ — ۷۳۷ — ۷۷۴ — ۷۹۲
۷۹۵ — ۸۹۰ — ۸۸۹ — ۸۹۳
۹۰۷ — ۹۲۱ — ۹۴۵ — ۹۴۷
۹۴۸ — ۹۵۱ — ۹۶۳ — ۹۷۴
۹۷۵ — ۹۷۶
پرگنۂ ایندی — ۳۱۷
ایلکندل — ۹۳۱ — ۹۷۲
ایمن آباد — ۸۷۱

---

## • حرف باء - مردمان •

بادشاہ بیگم صبیۂ عالمگیر بادشاہ
۳۰ — ۷۷ — ۱۱۰
باقی بیگ ( بہادر خان) — ۱۴
باقر خان — ۸۴
بانہا زناردار — ۲۱۹
محمد باقر — ۴۱۰ — ۴۱۱
بابر شاہ فردوس مکانی — ۴۰۹
۸۳۷ — ۸۹۹ — ۹۰۵

بہادر خان ( دیگر ) ۵۳۰
شیخ بایزید ولی ۔ ۱۱۰ ۔ ۵۵۶
بہلول خان ۔ ۵۲۹ ۔ ۵۷۲
۵۷۸
بہلول خان افغان ۔ ۵۸۸ ۔ ۵۹۱
بہاؤالدین [illegible] ۔ ۳۰۲
۷۸۹ ۔ ۷۹۹ ۔ ۸۰۹
بہرام خان شیخ [illegible] ۔ ۱۰۰
۸۷۸ ۔ ۸۹۰
بایزید خان [illegible] ۹۲۰
[illegible] ۹۲۵
باجی راؤ مرہٹہ ۔ ۹۳۹ ۔ ۹۵۵
[illegible] ۔ ۲۳۹
[illegible] ۔ ۴۰
[illegible] ۔ ۸۱۰
[illegible] ۔ ۵۰
[illegible] ۔ ۷۰
[illegible] ۔ ۱۲۳
۱۲۶ ۔ ۱۲۷
[illegible] ۔ ۹۰۸
[illegible] ۔ ۳۴۰ ۔ ۳۴۸

۷۷۸ ۔ ۹۷۹
[illegible] ۔ ۸۸۰
[illegible] ۔ ۳۴ ۔ ۱۸۱ ۔ ۱۹۹
۲۱۹ ۔ ۵۰۰ ۔ ۸۹۷
شیخ برہان الدین قطب زمان
[illegible] ۔ ۱۱ ۔ ۳۴۹ ۔ ۵۴۳
۵۶۴ ۔ ۵۶۵ ۔ ۵۶۹ ۔ ۵۷۳
[illegible] ۔ ۱۰
[illegible] ۔ ۲۰۸ ۔ ۲۱۵
۵۰۰ ۔ ۹۵۳
[illegible] ۔ ۲۳۷
[illegible] ۔ ۲۷۱ ۔ ۲۷۳ ۔ ۲۷۴
[illegible] ۔ ۲۰۸
[illegible] ۔ ۷۵۲
۷۵۰
[illegible] ۔ ۳۶
[illegible] ۔ ۵۵۰
[illegible] ۔ ۳۱۰
۳۸ ۔ ۵۷ ۔ ۵۸ ۔ ۹۱ ۔ ۹۴
۱۰۶ ۔ ۷۲
[illegible] ۔ ۳۴۳ ۔ ۳۴۴ ۔ ۳۴۵
[illegible] ۔ [illegible]

(نکوں تفت) - ۴۶۱
بلبھداس - ۸۲۳
بندرابن داس بہادر شاہی
مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱
راو بھاگکر مرہٹہ - ۸۵۳ - ۸۵۴
بندیلہا - ۹۵۳
سید بہادر - ۲۳
بہادر خان کوکہ - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵
۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۷۴
۷۵ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
بھیم پسر بندیلداس گور - ۲۸
راو بہار سنگھہ - ۱۲۲ - ۲۰۵
بھیم نراین راجۂ کوچ بہار - ۱۳۲
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
۱۶۳ - ۱۷۱
بہرانانتھہ وزیر راجہ بھیم نراین -
۱۳۷
بھوکن وزیر - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹
بہلول خان بیجاپوری - ۱۹۱
۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۹۱
۸۶۴
بہرہ مند خان - ۲۶۶ - ۴۰۴ - ۴۰۷

۴۱۳ - ۴۶۷ - ۴۷۷ - ۴۹۱
بہادر شاہ شاہ عالم خلد منزل
(سلطان محمد معظم) ۴۸۰
۵۵۹ - ۵۶۶ - ۵۷۱ - ۵۷۲
۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
۵۹۴ - ۶۵۵ - ۶۹۱ - ۷۰۷
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۲۹
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۵۹ - ۷۶۱
۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۸۳
۷۸۶ - ۷۹۱ - ۸۱۶ - ۸۲۵
۸۳۰ - ۸۵۷ - ۸۸۴ - ۸۸۵
۹۶۲ - ۹۶۴ (شغف شین و میم)
سلاطین بہمنیہ - ۳۶۸
بہاکمتی زن قطب الملک - ۳۶۸
سلطان بہادر گجراتی - ۱۰۴
بہادر خان میر شمشیر - ۵۳۴
۵۳۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲ - ۹۵۹
بہادر علی خان (آلہوردی خان) -
۵۷۵ - ۵۸۸

واجد بهادر – ٥٩٠ – ٩٢١
بهادر خان روهلة – ٢٠٢ – ٧٠٢ – ٧٢١
واجد بهادر سكهه – ٨٠٩ – ٨٢٨
٨٣٣ – ٨٤٣ – ٨٤٩ – ٨٥١
٨٥٧ – ٨٥٩ – ٨٦٦ – ٨٧٧
٨٨٠
بهوكنمل اصفهاني – ٨٣٥
قاليبك نفير – ٨٩٣
بهكرمل خان صنوبر ... البيان
بيك قلناق – ٣٩٢ (نقطة ١)
بهشاندس كرر – ٢٨
بيرسنكهه راتهور – ٣٨ – ١٠٥
بيرم خان خانخانان – ٣١٢
شاهزاده محمد بيدار بخت بن
اعظمشاه – ٢٩٥ – ٣١١ – ٣٢٧
٣٠٨ – ٣٤٢ – ٣٩٥ – ٣٩٨
٥٠٠ – ٥٠١ – ٥٠٢ – ٥٠٤
٥٦٦ – ٥٦٧ – ٥٦٨ – ٥٧٩
٥٨٥ – ٥٨٨ – ٥٩٢ – ٥٩٣
٥٩٨ – ٧٣٦ – ٧٧٩
شاهزاده نيكوسير بن
بيدار بخت – ٥٩٨
بيرم خان – ٨٩٩ – ٩١٣ – ٩٢٢

---

## • مواضع وغيره •

بارهه – ٢٣ – ٣٠ – ١١٠ – ٣٢٩
٣٣٥ – ٤٥٧ – ٥٩٢ – ٦٤٣
٦١٢ – ٧٠٢ – ٧٠٣ – ٧١٣
٧٢١ – ٧٢٢ – ٧٧١ – ٧٧٨
٧٨٩ – ٧٩١ – ٧٩٢ – ٧٩٣
٨٠٣ – ٨١٢ – ٨٣٣ – ٨٦٦
٨٠٧ – ٨٠٨ – ٨٠٩ – ٨٨٣
٨٨٦ – ٨٩١ – ٨٩٢ – ٨٩٥
٨٩٦ – ٨٩٧ – ٨٩٨ – ٨٩٩
٩٠٠ – ٩٠١ – ٩٠٢ – ٩٠٥
٩٠٧ – ٩٠٨ – ٩١١ – ٩١٧
٩١٨ – ٩٢٢ – ٩٢٣ – ٩٢٥
٩٢٦ – ٩٢٧ – ٩٢٨ – ٩٢٩
٩٣٠ – ٩٣١ – ٩٣٢ – ٩٣٣
٩٣٤ – ٩٤٢
باغ اعزآباد (باغ شالامار) – ٣٩
(نقطة ثاني)
[illegible] – ٨٥

بندر بابل — ۱۱۳ — ۱۷۷

بالاگهات — ۲۰۷ — ۲۷۱ — ۷۳۸

بازارك — ۲۳۰

باره‌پله — ۲۵۹ — ۷۲۸ — ۷۳۲
۷۴۲ — ۷۵۰ — ۸۲۸

باري — ۳۵۳

باغ دهره — ۵۷۸

باغ جي پوره (در خجسته
بنياد) ۹۰۵

باغ محسن خان — ۷۳۹

بالكنده — ۷۸۹

باره دري شايسته خان — ۸۰۷
۸۱۲

بازار سعدالله خان — ۸۰۹ — ۸۱۱
۸۱۲ — ۸۱۳

بالاپور — ۸۸۷ — ۸۸۸ — ۸۸۹

باغ گوشه محل — ۹۶۱

بخارا — ۷۹

قلعهٔ بخشنده بخش (كندانه) ۵۳۸
۵۴۰ — ۵۴۱ — ( شغب كاف )

بدخشان — ۲

برهان پور دارالسرور — ۱۱ — ۱۲
۳۵ — ۱۷۸ — ۲۰۳ — ۲۰۷ — ۲۰۹
۲۱۳ — ۲۵۸ — ۲۷۰ — ۲۷۲
۲۷۳ — ۲۷۵ — ۲۷۸ — ۲۷۹
۲۸۹ — ۳۳۷ — ۳۹۳ — ۴۵۶
۵۴۱ — ۵۵۳ — ۵۵۵ — ۵۵۸
۵۶۵ — ۵۷۲ — ۵۸۲ — ۶۱۶
۶۱۸ — ۶۱۹ — ۶۲۶ — ۶۵۰
۶۵۱ — ۶۶۶ — ۶۶۷ — ۶۶۸
۶۷۶ — ۷۴۸ — ۷۵۰ — ۷۵۱
۷۵۲ — ۷۷۹ — ۷۸۰ — ۷۸۲
۷۸۴ — ۷۸۶ — ۷۸۸ — ۷۹۰
۷۹۶ — ۷۹۷ — ۷۹۸ — ۷۹۹
۸۰۳ — ۸۵۲ — ۸۵۳ — ۸۵۴
۸۵۵ — ۸۵۹ — ۸۶۵ — ۸۶۶
۸۷۱ — ۸۷۲ — ۸۷۳ — ۸۷۵
۸۷۶ — ۸۸۱ — ۸۸۴ — ۸۸۹
۸۸۷ — ۹۵۴

برار — ۲۰۱ — ۲۰۵ — ۲۷۲ — ۳۵۰
۳۶۱ — ۳۶۶ — ۵۸۱ — ۶۱۶
۶۲۰ — ۶۲۶ — ۷۸۲ — ۷۸۵
۷۹۱ — ۷۹۶ — ۷۹۷ — ۸۵۶
۸۶۶ — ۸۸۷ — ۹۵۳

قلعۂ بردھن پور - ۶۱۹ - ۸۰۲

برگنۂ بیرنہ - ۹۷۰

قلعۂ بیسی - ۱۰۳ - ۲۰۳ - ۳۳۳

بیست گنبد - ۲۹۰ - ۳۱۲

بصرا - ۱۲۳

بغداد - ۱۳۲

بنگالہ - ۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۷۳ - ۲۸۷

۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۹ - ۳۰۱

۳۴۱ - ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۸۰

بلخ - ۲ - ۲۹

رایت بالی - ۱۲۶

بنگالہ ۳ - ۵ - ۹ - ۴۵ - ۱۰۰

۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۲۰ - ۱۲۲

۱۳۹ - ۱۵۱ - ۱۷۰ - ۱۷۵

۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۲۲ - ۲۳۸

۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۲ - ۳۴۱

۵۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۷۰۰

۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۳۷

۸۵۴ - ۸۶۶ - ۹۰۳

بنارس - ۹ - ۴۴ - ۴۷ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰

بنکاپور - ۷۰۲ - ۹۰۹

قلعۂ بنی شاہ درگ (قلعہ پرنالہ)

۳۱۵ - ۳۱۸ - ۷۰۰ - ۵۵۰ (اشعب)

بنور - ۸۹۰ - ۹۲۸

بیرلانہ - ۹۰۹

بونگر - ۳۳۲ - ۵۸۱ - ۵۸۹

۸۷۴ - ۸۸۰ - ۹۰۷

بیجاپور - ۵ - ۳۳ - ۲۲ - ۱۲۹

۲۲۰ - ۲۰۸

بیدر - ۲۸ - ۲۰ - ۴۲ - ۸۳

قلعۂ بیدر - ۴۰

بیرام - ۲۳ - ۴۲

قلعۂ بیر گنبد - ۱۳۴

آب بہیرا - ۲۳۹

بہیرا - ۳۵

بیجاپور - ۲۰۱ - ۲۰۳

بیوتھر - ۲۳۱ - ۲۹

قلعۂ بیر گھر - ۳۲۵

بیچنہ - ۸۵۰

بیجاپور (ظفرا) - ۲ - ۳ - ۵ - ۱۸

۴۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۳۳ - ۱۳۸

۱۵۲ - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۱۹۹ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۷۸ - ۲۹۹
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۵۵
۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
۹۵۶ - ۹۵۹
قلعۂ بیجاپور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
۳۲۲ - ۵۶۹
بیرگانو ( بہادر گڈھہ ) - ۳۸۳
۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۹۰
۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
قلعۂ بیدر - ۳ - ۴۵۲
بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸
۸۹۱ - ( شفہ میم )
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷
بیرم پوری ( اسلام پوری ) - ۴۱۳
۴۱۴ - ( شفہ الف )
بیجا گڈھہ ( کہرگانون ) - ۴۵۶
۵۸۲ - ۸۵۲ - ( شفہ کاف )
پرگنۂ بیرنگر - ۹۷۱

---

## ● حرف پے - مردمان ●

پاپرا مفسد - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲
۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷
۶۳۸ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۷
پدم سنگھہ پسر کرن - ۱۲۲
پردل خان - ۹۸ - ۱۹۱
سلطان پرویز - ۸۳
پرتھی سنگھہ زمیندار - ۱۲۳
پریا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰
قوم پرتگال - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳
پرسرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱
پردل خان ( دیگر ) ۹۳۳
پنجاپی خطیب کش - ۶۶۵

پورنمل زمیندار جاجر — ۱۵۶ — ۱۵۷

پورنمل ( دیگر ) — ۱۹۹ — ۲۰۱

پیار خان — ۳۴۳

پیرجی تاجر — ۷ — ۲۴۹ — ۲۵۰ — ۲۵۱

پیرانی ویسه وزیر افراسیاب — ۱۳۰

پیم ناتھ زمیندار — ۵۲۴ — ۵۲۵ — ۵۲۶

شیخ پیر محمد ملتانی — ۵۸۹

پیلوجی سرہنگ — ۸۹۹ — ۹۰۰


---

## • مواضع وغیرہ •


پانی پت — ۱۳۷

قلعہ پارس گدھ (صاحب گدھ) — ۱۹۴

پانچہ کانو — ۲۹۱

پٹنہ ( عظیم آباد ) — ۵ — ۲۲۰ — ۲۴۰ — ۳۹۷ — ۷۱۰ — ۷۱۲ — ۷۱۵ — ۷۹۱ — ۸۱۷ ( صوبہ بہار )

قلعہ پرنالہ ( ملک دکن ) — ۱۱۸ — ۱۹۵ — ۲۲۱ — ۲۸۲ — ۲۹۹ — ۳۱۳ — ۳۱۵ — ۳۹۱ — ۳۰۴ — ۳۲۹ — ۳۳۷ — ۳۸۱ — ۳۴۳ — ۳۸۵ — ۳۹۰ — ۴۸۱ ( عرف پنالہ )

قلعہ پرینده — ۱۲۲ — ۵۹۹

قلعہ پرلی ( اکبر گڑھ ) — ۲۰۴ — ۲۷۱ — ۳۰۲

پشاور — ۲۳۰ — ۲۳۲ — ۲۳۷ — ۳۳۸ — ۳۴۲ — ۳۴۰ — ۴۷۳ — ۸۷۷

پنجاب — ۳۳ — ۳۴ — ۴۵ — ۴۴ — ۱۱۶ — ۴۰۳ — ۹۵۱ — ۹۶۳ — ۷۳۴ — ۷۳۵ — ۷۴۶ — ۷۹۱ — ۷۴۷ — ۷۷۱

آب پنجاب — ۳۹

پرگنہ پونہ — ۱۰۳ — ۱۱۹ — ۱۲۰ — ۱۰۲ — ۱۰۸ — ۲۳۲ — ۳۹۳ — ۵۱۰ — ۵۱۱ — ۵۲۲ — ۵۶۳

قلعہ پونہ گڑھ — ۱۰۸

قلعہ پوری گدھ — ۳۰۴ — ۳۸۵

... — ۸۹۱ — ۸۸۷ — ۹۶۳

قلعہ پہول گڑھ — ۲۳۱

قصبہ پھولپھری — ۳۴۷

پھریکھل — ۱۲۶

## • حرف تاء - مردمان •


تارا بائي زن رام راجا - ۴۶۹
۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷
۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲
۷۸۲ - ۷۸۳
سيدتاج خان(شهامت خان)-۵۷۶
تاتار خان - ۶۳۹
تربيت خان - ۳۳ - ۶۴ - ۷۵
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۷۹
۲۰۱ - ۲۰۴ - ۳۲۵ - ۷۳۹
ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳
تربيت خان ميرآتش - ۴۶۲
۳۶۴ - ۴۶۵ - ۳۶۷ - ۴۷۱
۴۷۵ - ۴۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶
۴۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۹۰
۳۹۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴
۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۹
۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۳
۵۹۵
ترک تاز خان - ۳۷۳ - ۸۹۱
۸۹۵ - ۹۵۵
تربيت خان ( ديگر ) - ۹۲۱
تسلي بائي ( زن مرهته )-۹۲۶
تقرب خان - ۳۴
محمدتقي خان بخشي - ۲۰۹
تقرب خان (حکيم محمدمحسن)-
۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰
۶۲۱ - ( شغف ميم )
تنکري وردي خان برادر آغر
خان - ۲۳۲ - ۲۵۶
راجه تودرمل ذاتي - ۳۹
تهورخان پسر صلابت خان - ۳۱۳
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵
تهورخان توراني - ۸۳۲ - ۸۳۸
۸۸۹ - ۸۹۴
تهورخان افغان (ديگر)-۸۹۰-۸۹۲
تهورعلي خان -۹۱۷-۹۲۲-۹۲۹
امير تيمور صاحب قران - ۱
۲ - ۳ - ۳۰ - ۷۶ - ۳۷۶
۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵
۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۳
۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹
۸۳۰ - ۸۴۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضی آقامیر تبریزی - ۱۳۸

نیر السلطان خان - ۱۴۳ - ۳۱۷

---

**• مواضع وغیرہ •**

تاشقند - ۹۸ - ۹۹

تورکستان - ۲۳۷ - ۲۴۳

قلعہ تاریکلا - ۱۴۶ - ۲۴۱ - ۲۴۲

تالاب جمونس - ۹۵۲

وابستہ تبت - ۱۸۵ - ۱۹۹ - ۲۰۰

دریائے تبتی [illegible]

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۳ - ۸۷۵

تلنگانہ - ۲۹۳ - ۲۹۸

توران - ۲۵ - ۷۱ - ۸۰ - ۱۲۸

۱۸۷ - ۲۲۵ - ۲۴۵ - ۲۹۵

۳۰۳ - ۳۹۷ - ۵۹۳ - ۶۳۸

۶۸۸ - ۶۹۳ - ۶۹۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۴۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۹۰ - ۸۹۳ - ۸۹۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۲۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۷۳

قلعہ تورنا ( فتوح النیب ) -

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳

توزہ - ۹۰۳

تبریز - ۲۰۹ - ۲۹۹ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۸

نہیمیر - ۵۱۸ - ۵۹۷ - ۷۵۰

---

**• حرف ٹے - مواضع وغیرہ •**

صوبہ ٹھٹھہ - ۴۳ - ۲۳۷

۲۰۹ - ۴۴۳ - ۵۰۴ - ۶۸۵

۶۳۰ - ۷۷۹

توراب ٹھٹھہ - ۹۰

---

**• حرف ثا - مردمان •**

ثابت خان - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵

---

**• حرف جیم - مردمان •**

جانی بیگ - ۵۰ - ۹۱

جالوری دہلی - ۱۱۹ - ۱۲۳

سید جان محمد ولی - ۲۰۱

جانی خان ( خواجہ ابو المکارم )

۳۸۰ - ۴۱۹ - ۴۱۶ - ۵۷۳

۵۰۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۶۹۳

٧٣٠ - ٧٨٦ - ٧٨٧ - ٧٨٨
٧٩٠ - ٧٩٩ - ٨٧٦ - ٨٨٩
( شغف القب )
جاني صاحبة - ٣٠٨
قوم جاٹ - ٣١٦ - ٣٩٤ - ٣٩٥
٦٥١ - ٩٧٢ - ٩٧٣ - ٩٢٨
٩٣٣ - ٩٣٤ - ٩٤٦
جاني بيگم محل خاص شاهزاده
محمد اعظم - ٣١٧ - ٤١٠
جان سپار خان - ٣٧١ - ٩٣٠
جان محمد فاضل - ٩٦٣
جاني خان - ٧٠٢ - ٧١٨
٧٢٠ - ٧٢٢
جاني خان (ديگر) - ٨٦٢ - ٨٦٣
جان چند پسر چتر سال بنديله -
٨٥٠ - ٨٥٨
جسونت سنگهه مهاراجه - ٦ - ٧
١٠ - ١٢ - ١٣ - ١٤ - ١٧
١٨ - ٢٠ - ٢١ - ٣١ - ٤٣
٤٤ - ٤٨ - ٥١ - ٦١ - ٦٢
٦٣ - ٦٤ - ٦٥ - ٦٦ - ٧٥
٩٨ - ١٢٩ - ١٧٥ - ١٧٧

٢٠٢ - ٢٣١ - ٢٣٩ - ٢٥٩
٢٦٠ - ٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٣
٣٨٣ - ٩٠٥
جعفر خان ولد الله وردي خان -
٣٣ - ٤١ - ١٢٢ - ١٧٦
١٧٧ - ٢١٠ - ٢١٦ - ٢١٧
٢٢٣ - ٢٢٥ - ٧٧٢
سيد جعفر سيد بارهه - ٥٧٠
محمد جعفر تقرب خان - ٧٢٩
٧٣٢
خواجه محمد جعفر درويش ٧٥٥
٧٥٧ - ٧٥٨ - ٧٥٩ - ٧٦٠
محمد جعفر تبيرهٔ حسين
خان - ٩٣٠
جعفر خان عرف محمد هادي
( مرشد قلي خان صوبه‌دار
بنگاله ) - ٩٧٤
جگنا پسر پيم نايک - ٥٢٦
جگجت رار - ٧٨٩
جگروپ سنگهه - ٨٤٩ - ٨٥٠
جلال خان قرارل - ٥٦ - ٥٩١
جلال الدين خان - ٩٢٤

جلال خان قورجیدار - ۹۵۵ - ۹۵۹

جلال الدین خان - ۷۹۰

سید جلال بخاری - ۸۹۲

میر جمله معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۳۳ - ۳۸ ( خلف میر )

جمشید - ۳۰۸ - ۳۳۷

جمشید خان لهراسب بیگ -

۵۳۳ - ۵۳۵

میر جمله خانخانان ( قاضی

عبد الله تونی ) - ۷۳۰

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۴ - ۸۲۲

۸۴۳ - ۱۲۱ - ۱۳۸ - ( ذیل

یمن )

جمال بیگ ترکمن - ۷۸۳ - ۷۸۹

میر جمال الدین حسین - ۸۲۴ - ۹۵۳

جمال الدین خان - ۸۸۹

جمعه علوی [illegible]

خان - ۹۵۸

جواهر خان - ۸۴۳ - ۸۱۰ - ۸۹۳

جهان آرا بیگم صاحب

پادشاه بیگم - ۱۳ - ۲۲ - ۳۳ - ۱۸۷

۱۸۸ - ۱۸۹

جهانگیر شاه جنت مکانی - ۳۶

۲۷۹ - ۸۹۹

جهانگیر شاه ( خجسته اختر ) -

۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۸۵ - ۷۸۷

۷۸۷ - ۷۸۸ - ۸۲۵ - ۸۳۰

( ذیل شاه )

جهاندار شاه ( معز الدین ) ابن

عالمگیر بهادر شاه - ۶۸۵

۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰

۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸

۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰

۸۹۰ - ۸۹۵ - ۹۱۳ -

( خلف میر )

[illegible] - ۵ - ۶ - ۳۳

۳۰ - ۳۲ - ۴۵ - ۷۲ - ۷۳

۷۵ – ۸۴ – ۱۲۳ – ۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۰ – ۱۸۱ – ۱۸۲
۱۸۳ – ۱۸۴ – ۱۸۹ – ۱۹۰
۱۹۱ – ۱۹۲ – ۱۹۳ – ۱۹۵
۱۹۶ – ۱۹۷ – ۱۹۸ – ۲۰۰
۲۰۵ – ۲۰۷ – ۲۰۸ – ۲۲۱
ملکسجیون زمیندار (اختیارخان)
۸۳ – ۸۴ – ۸۵ – ۸۹
راجه جیسنگه سوائی دهیراج
(دیگر) ۴۹۳ – ۴۹۹ – ۵۸۸
۶۰۵ – ۶۰۶ – ۶۰۷ – ۶۱۶
۶۱۹ – ۶۶۱ – ۶۶۲ – ۷۷۶
۷۷۷ – ۷۸۷ – ۷۹۴ – ۸۰۳
۸۰۵ – ۸۰۶ – ۸۱۱ – ۸۱۹
۸۲۶ – ۸۲۷ – ۸۲۸ – ۸۲۹
۸۳۱ – ۸۳۲ – ۸۳۳ – ۸۳۵
۸۳۶ – ۸۳۸ – ۸۳۹ – ۹۲۰
۹۲۱ – ۹۳۶ – ۹۳۸ – ۹۴۵
۹۷۳
راجه جیسنگهه بندیله – ۷۹۷
جی‌روپ سنگهه زمیندار – ۸۴۹

## • مواضع وغیره •

ولایت جاریان – ۸۲
جام – ۱۵۶
پرگنهٔ جالنه – ۲۷۱
جاجو – ۵۹۰
جالندهر – ۹۵۷
پرگنهٔ جامود ۶۶۶ – ۷۸۲
بندر جده – ۳۲۱ – ۴۲۷
قلعهٔ جزیره – ۲۲۴ – ۲۲۵ – ۲۲۶
۳۲۸ – ۳۵۳
جلال آباد – ۲۴۰ – ۲۴۱ – ۹۵۵
۹۵۶
جمون – ۹۸ – ۹۶۶
جمنا دریا – ۲۰۰ – ۲۱۳ – ۶۹۸
۷۰۱ – ۷۱۶ – ۷۱۹ – ۷۷۰
۸۴۳ – ۸۴۴ – ۸۴۵ – ۹۳۰
جنیر – ۵۲۶
جونپور – ۴۷
جودهپور – ۶۳ – ۶۴ – ۶۵ – ۶۶
۲۶۱ – ۲۶۲ – ۳۸۰ – ۳۷۸
۶۰۵ – ۶۰۶ – ۶۰۷ – ۶۶۱

۸۳۸ - ۷۳۷
جرنا گدھ - ۱۲۹
جہانگیر نگر - ۳۳ - ۷۵ - ۹۰
۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۶۲ - ۷۲۸
جہاں آباد - ۸۲۸
جھونی - ۸۹۲
بلندر جبل - ۱۱۳ - ۱۰۰

---

• حرف چ - مردمان •

راجہ چترسین - ۴۳ - ۲۷۰
۸۵۰ - ۸۵۸
رانی چترلکی زوجہ خداء عالم
۳۳۴
قوم چراجقی - ۸۷۴
چغتہ خان بہادر فتح جنگ (اسلام
خاں) - ۲۸۸ رشتہ ص
قوم چونتہ - ۶۹۵ - ۹۰۳
چلیبت بدھیلہ - ۴۳ - ۱۲۷
چنا لغفرلت - ۲۳۱
چورامن جاٹ - ۲۶۵ - ۲۹۹
۹۲۰ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۸۲۸
۸۳۹ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۳۰ - ۹۴۳

چھبیلا رام ناگر - ۶۹۸ - ۷۰۴ - ۷۱۹
۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳
۷۲۹ - ۷۳۱ - ۸۲۹ - ۸۳۷
۸۲۰ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۳
۷۳۵ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۴۳

---

• مواضع وغیرہ •

چکلہ (اسلام آباد) - ۱۱۳
۱۱۹ - ۱۲۲
ضلع پرگنہ - ۱۱۵ - ۱۲۰
چاٹگام (اسلام آباد) - ۱۸۸
چاندہ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷
۲۰۹ - ۲۲۰ - ۹۲۰
چنگ - ۲۴۰ - ۲۴۱
آب چنبل - ۲۰ - ۲۲ - ۲۸۷
قلعہ چناڑ - ۷۶
قلعہ چنجی چنجی - ۱۱۵ - ۳۹۰
۳۹۱
چنجی - ۳۰۴ - ۳۱۳ - ۳۱۸
۳۰۰ - ۵۳۴
قلعہ چنجی - ۳۱۰ - ۷۰۴

چنچاور ـ ۴۰۴

قلعهٔ چنبر ـ ۵۲۴

پرگنهٔ چندیری ـ ۸۵۹

پرگنهٔ چوبره ( مصطفی آباد )
۲۷۱ ( شف میم )

چیتاپور ـ ۴۶

چیتور ـ ۹۰۹

---



## ● حرف حاء ـ مردمان ●


حاجی خان بلوچ ـ ۴۵

حافظ شیراز ـ ۱۳۹ ـ ۲۸۷
۵۰۱ ـ ۸۳۴

حامدخان پسرمرتضی خان ـ ۲۵۳

حامد خان ( عبد الرؤف بیجاپوری ) برادر دلیر خان
ـ ۳۴۹ ـ ( شف عین )

حامدخان بهادربرادرغازی الدین خان بهادر ـ ۵۹۳ ـ ۹۴۸
۸۹۹ ـ ۹۱۵ ـ ۹۲۴ ـ ۹۲۸
۹۳۷ ـ ۹۶۶ ـ ۹۶۷ ـ ۹۶۸
۹۶۹ ـ ۹۷۰

حامد خان ـ ( دیگر ) ۹۳۳

حامد الله خان پسر مبارز خان
۹۵۶ ـ ۹۵۸

حبشیان ـ ۱۹۳ ـ ۲۲۵ ـ ۲۲۸
۲۲۹ ـ ۴۰۱ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۸

حجاج بنی امیه ـ ۱۱۳

حرزالله خان نبیرهٔ سعدالله خان
مرحوم ـ ۹۵۴ ـ ۹۵۷

سید حسین ـ ۲۵ ـ ۳۹

حسن بیگ ـ ۳۲ ـ ۵۷ ـ ۵۸ ـ ۵۸۹

حسن‌قلی خان ـ ۵۵ ـ ۹۵

حسین‌پاشاحاکم‌بصره(اسلام‌خان)
۱۲۴ ( شف الف )

شاه حسین شاه ایران پسر شاه
سلیمان ـ ۲۸۹ ـ ۳۰۳ ـ ۳۵۰
۹۴۳ ـ ۹۳۵ ـ ۷۳۹ ـ ۹۴۷
۹۴۸ ـ ۹۷۳ ـ ۹۷۵

میرزا حسن ـ ۳۲۸ ـ ۳۲۹

سلطان حسین خواهرزادهٔ محمد
مراد خان ( طالع یار خان )
۴۳۱ ـ ۴۸۶ ـ ۵۲۰ ـ ۵۲۱

سلطان حسن خواهرزادهٔ محمد
مراد خان ـ ۴۸۶

سلطان حسن (احسن خان)
(میر ملنگ) ۵۲۹ – ۵۳۴
۵۳۷ – ۵۳۸ – (قطب الملک)
سید حسن ولی رحمان خان – ۵۵۴
حسن یار خان پسر محمد یار
خان – ۵۷۷
حسن علی خان (سید عبد اللہ
قطب الملک) – ۵۸۸ – ۵۹۲
(ملک عنبر)
سید حسین خان بارھہ صوبہ دار
۷۵۰ – ۹۵۱
سید حسین علی خان برادر
فیروز جنگ میر آتش
امیر الامرا – ۶۳۶ – ۶۵۷
۶۵۸ – ۶۷۵ – ۶۸۰ – ۶۹۲
۶۹۸ – ۷۰۲ – ۷۱۰ – ۷۱۱
۷۱۹ – ۷۱۸ – ۷۲۰ – ۷۲۱
۷۲۲ – ۷۲۳ – ۷۲۸ – ۷۳۲
۷۳۳ – ۷۳۸ – ۷۳۹ – ۷۴۰
۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۵۰ – ۷۵۱
۷۵۲ – ۷۵۳ – ۷۶۴ – ۷۶۶
۷۷۳ – ۷۷۷ – ۷۷۸ – ۷۷۹
۷۸۰ – ۷۸۱ – ۷۸۳ – ۷۸۵
۷۸۶ – ۷۸۷ – ۷۸۸ – ۷۸۹
۷۹۰ – ۷۹۳ – ۷۹۴ – ۷۹۵
۷۹۶ – ۷۹۷ – ۷۹۸ – ۷۹۹
۸۰۰ – ۸۰۱ – ۸۰۳ – ۸۰۴
۸۰۵ – ۸۰۶ – ۸۰۷ – ۸۰۹
۸۱۲ – ۸۱۳ – ۸۱۷ – ۸۱۸
۸۲۰ – ۸۲۲ – ۸۲۳ – ۸۲۷
۸۲۹ – ۸۲۸ – ۸۳۲ – ۸۳۳
۸۳۵ – ۸۳۶ – ۸۳۷ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۶ – ۸۴۷ – ۸۴۸
۸۴۹ – ۸۵۰ – ۸۵۱ – ۸۵۲
۸۵۵ – ۸۵۶ – ۸۵۷ – ۸۵۸
۸۵۹ – ۸۶۲ – ۸۶۱ – ۸۷۳
۸۷۵ – ۸۷۷ – ۸۸۴ – ۸۸۵
۸۸۹ – ۸۹۱ – ۸۹۶ – ۸۹۷
۸۹۸ – ۸۹۹ – ۹۰۰ – ۹۰۱
۹۰۲ – ۹۰۳ – ۹۰۴ – ۹۰۵
۹۰۸ – ۹۰۹ – ۹۱۰ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۷ – ۹۱۸ – ۹۱۹
۹۴۲ – ۹۴۳ – ۹۵۱
میر حسن برادر رستم دل خان – ۹۱۲

خواجه حسن خان ( خاندوران )
ميرزا كوكلتاش خان - ٦٩٧
٦٩٨ - ٦٩٩ ٧١٥ - ٧١٧
( شفق خاء )
حسين خان خويشگي افغان -
٨٥٧ - ٨٦١ - ٨٦٢ - ٨٦٣ - ٨٦٤
حسن خان ميواتي - ٨٩٩
حسين خان - ٩٣٠
حسين ملور خان ( معروف
به شيخ نظام دكني ) - ٩٥٦
٩٥٩ - ( شفق نون )
حفيظ الله خان - ٢٥٧ - ٢٥٨
٥٦٤ - ٥٩٢ - ٧٢١ - ٨٥٣
٨٦٢ - ٨٦٥ - ٩٥٥ - ٩٥٧
حكيم الملك پسر حكيم محسن
خان - ٦٨٦ - ٦٨٨
حميد الدين خان - ٣٨١ - ٣٨٧
٤٣٧ - ٤٦١ - ٤٧٥ - ٤٨٣
٤٨٧ - ٤٨٨ - ٤٩٢ - ٤٩٣
٥٠٣ - ٥١٢ - ٥١٣ - ٥٢٣
٥٢٩ - ٥٣٥ - ٥٣٦ - ٥٣٧
٥٣٨ - ٥٥٩ - ٥٦٦ - ٥٧٢
٥٨٩ - ٥٩٦ - ٦٠٠ - ٦٧٠ - ٨٩٩
خواجه حميد خان - ٦١٨
حيات خان - ٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٤٧
٣٤٨ - ٥٠٥
حيدر قلي خان بهادر نامرجنگ
معز الدوله - ٧٤٠ - ٧٥٥ - ٨٢٣
٨٢٤ - ٨٣٢ - ٨٣٣ - ٨٤٤
٨٩٨ - ٩٠٣ - ٩٠٥ - ٩٠٦
٩٠٧ - ٩٠٨ - ٩٠٩ - ٩١١
٩١٩ - ٩٢١ - ٩٢٦ - ٩٣١
٩٣٢ - ٩٣٣ - ٩٣٥ - ٩٣٦
٩٣٧ - ٩٣٨ - ٩٣٩ - ٩٤٠
٩٤١ - ٩٤٣ - ٩٤٦ - ٩٦٥
٩٦٦ - ٩٦٧ - ٩٧٣ - (شفق نون)
مير حيدر خان كاشغري -
٩٠٣ - ٩٠٥
مير حيدر جد مير حيدر كاشغري
٩٠٣

---

* مواضع وغيره *

حبش - ٩٠٧
حسن ابدال - ٢٣٧ - ٢٤١

٢٤٧ - ٢٥٢ - ٢٦٥

حسن بیگ - ٢٧٣ - ٩٢٢

حسن آباد - ٧٣ - ٨٧٠

حیدرآباد ( دارالجهاد - فرخنده

بنیاد - محل نشستن پایتخت )

٣ - ١٨ - ٧٣ - ١٩٣ - ٢٢٠

٢٢١ - ٢٩٠ - ٢٩٢ - ٢٩٣

٢٩٥ - ٢٩٦ - ٣٠١ - ٣٠٥

٣٠٦ - ٣٠٨ - ٣٠٩ - ٣١٠

٣١١ - ٣١٥ - ٣٢١ - ٣٢٣

٣٢٥ - ٣٢٩ - ٣٢٧ - ٣٣١

٣٣٧ - ٣٣٨ - ٣٤٣ - ٣٥٨

٣٥٩ - ٣٦٩ - ٣٧١ - ٣٧٣

٣٨٢ - ٣٨٣ - ٣٩٧ - ٤٠٩

٤٥٩ - ٤٧٥ - ٥٢٣ - ٦٠٨

٦٠٩ - ٧١٤ - ٩١٢ - ٩١٥

٧١٩ - ٧٢٠ - ٧٢١ - ٧٣١

٧٣٥ - ٧٣٨ - ٧٣٩ - ٧٤٣

٧٤٦ - ٧٥٧ - ٧٥٨ - ٧٦٥

٧٨٠ - ٧٨٨ - ٨١٧ - ٩٥٠

٩٥٩ - ٩٦٠ - ٩٦١ - ٩٦٤

٩٧٢ - ١٠٠٣

قلعهٔ حیدرآباد - ٣١٥ - ٣٥٣


---

## • حرف خاء - مردمان •


خافی خان نظام الملکی راقم

کتاب - ٣ - ١٩ - ١٣١ - ١٥٤

٢٠٥ - ٢١٢ - ٢١٥ - ٢١٩

٢٢٧ - ٢٣٥ - ٢٦٨ - ٢٧١

٢٨٣ - ٢٨٦ - ٢٩٠ - ٢٩٥

٣٠٧ - ٣١٠ - ٣١٩ - ٣٤٣

٤٢٨ - ٤٣٣ - ٥٣٣ - ٥٤٥

٥٥٣ - ٥٥٥ - ٥٥٨ - ٥٩٧

٦٢٣ - ٦٣٨ - ٦٦٩ - ٦٧١

٦٧٨ - ٧٢٣ - ٧٢٧ - ٧٢٨

٨٠٨ - ٨٠٩ - ٨١٨ - ٨٤١

٨٦٠ - ٨٦١ - ٨٧٣ - ٨٧٧

٩٠٣ - ٩١٨ - ٩٢٧ - ٩٩٣

خان زمان خان - ٤٣ - ٤٤

٢٧٠ - ٢٧٣ - ٥٥٩

خانجهان بهادر ( امیرالامرا )

خانه‌زاد خان پسر آصفخان

٢١ - ٢٣ - ٢٢٢ - ٢٢٥

٢٢٦ - ٢٢٧ - ٢٢٨ - ٢٣١

۲۳۴ – ۲۳۶ – ۲۴۷ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۲۷۰ – ۲۷۴ – ۲۷۵
۲۷۶ – ۲۷۸ – ۲۸۲ – ۲۸۳
۲۸۴ – ۲۹۳ – ۲۹۵ – ۲۹۶
۲۹۷ – ۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۰۰
۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۳ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۵ – ۳۱۶ – ۳۹۵
۵۱۶ – ۴۱۷ – ۴۳۰ – ۴۴۸
۶۵۰ – ۷۳۵ – ۷۷۶ ( شغف
الف و شین )
خاندوران – ۳۵ – ۳۶ – ۳۸
۶۱ – ۷۶
خانجهان لودي – ۱۸۴
خان‌عالم ایلچي ( جان عالم )
۲۰۲
خانه‌زاد خان روح‌الله پسر
روح‌الله خان – ۳۶۹ – ۳۷۰
۵۲۴ – ( شغف راء )
خانجهان پسر حاجي محمدانور
۴۸۴ – ۴۸۵
خان‌زمان ( مقرب خان ) عرف
شیخ نظام – ۴۸۸ (شغف میم)

خان‌عالم حیدرآبادي پسر
خان‌زمان – ۵۴۱ – ۵۷۲
۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۹۱ – ۷۸۸
۸۸۹ – ۸۹۰ – ۹۵۳
خان‌زمان حیدرآبادي – ۵۴۱
۵۷۲ – ۵۸۴
خانه‌زاد خان ( نعیم خان ) پسر
منعم خان – ۵۷۵ – ۵۸۷
۵۹۹ – ۶۰۶ – ۶۸۸ – ۷۰۵
۷۵۲ – ۷۵۳ – ۷۹۶ – ۹۵۶
۹۶۰ ( شغف نون )
خان‌زمان عرف علي اصغر –
۷۲۱ – ۷۲۲
سید خانجهان خالوي قطب‌الملک
سید عبدالله – ۷۲۹ – ۷۷۶
۷۷۷ – ۸۳۹ – ۸۹۸
خان‌دوران ( خواجه حسن خان )
۷۵۱ – ۷۵۷ – ۷۶۰ – ۷۶۷
۷۷۰ – ۷۷۳ – ۷۹۳ – ۸۰۲
۸۱۰ – ۸۱۴ – ۸۲۳ (شغف حاء)
خانخانان بهادرشاهي منعم خان
۹۶۰ – ( شغف میم )

خان میرزا — ۱۲۳
خجسته اختر ( شاهزاده جهانگیر )
پسر بابر شاه — ۵۷۵ — ۵۹۹
( خلف جام )
خجسته اختر پسر جهان شاه — ۹۸۷
خدا داد پسر محمد مراد ۹۳۲ — ۱۲۳
خدایقه خان — ۵۸۸ — ۵۹۵
خواجه خدمتگار خان — ۹۳۰
خراسانیان — ۳۵ — ۳۶
خسرو آدم محمد شجاع — ۷۳
امیر خسرو شاعر — ۶۰
خسرو چیله — ۸۶۳ — ۸۶۵
خضر خان — ۹۰۳
خلیل الله خان — ۲۲ — ۳۶ — ۳۹
۴۰ — ۴۴ — ۴۵ — ۱۲۳ — ۱۲۹
۱۳۰ — ۲۶۱
خلیفه سلطان شاهزاده مازندران
۲۵۶ — ۳۱۱ — ۵۲۶ — ۹۹۳
خلیل الله خان ( حسینی بیگ
ابراهیم خان ) ۲۹۵ — ۲۹۶
۲۹۵ — ( خلف الف )
خنجر خان — ۳۱۷
خواجه کلان خواری ( کلان محمد
خانوی مولف ) — ۱۹ — ۲۰
خواجه خان — ۲۰
خواص خان — ۲۵
خواجه سرای جبشی نواس
۱۰۱ — ۱۰۳
خوشحال خان کلانوت — ۱۰۷
خواجه لیوطه — ۳۳۵
خواجه بابائی تورانی ( اطراف مظفر
خان ) — ۳۰۸
خواجه جهان وکیل — ۳۰۲
خوشحال خان مرادی لعل کلونت — ۶۸۹
خواجه قلی خان تورانی — ۸۱۹
۸۴۸ — ۸۴۹ — ۸۵۸ — ۹۵۵
سیدی شیرپت خان — ۲۲۴
۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۲۷ — ۲۲۸
۴۶۳ — ۴۵۵ — ۵۱۴


---

## ● مواضع و غیره ●


مرقد حاجی — ۱۳۷ — ۲۳۸
۲۷۰ — ۳۷۷ — ۹۰۵ — ۷۳۸
۷۵۱ — ۷۷۸ — ۷۷۶ — ۷۸۰

۷۸۵ – ۷۹۹ – ۷۹۸ – ۸۸۷
ختا – ۵۵ – ۱۳۰ – ۱۳۱ – ۷۳۹
۹۲۵ – ۹۳۸
خجستہ بنیاد (اورنگ آباد) –
۵ – ۱۰ – ۱۱۳ – ۱۱۹
۱۷۸ – ۲۰۰ – ۲۰۵ – ۲۰۷
۲۳۷ – ۲۴۸ – ۲۷۰ – ۲۷۲
۲۷۴ – ۲۷۹ – ۲۸۰ – ۳۱۵
۳۷۷ – ۴۱۳ – ۴۴۲ – ۴۷۵
۵۲۷ – ۵۴۹ – ۵۵۵ – ۵۶۳
۵۷۲ – ۵۸۱ – ۵۸۲ – ۵۸۳
۶۰۵ – ۶۲۶ – ۶۴۸ – ۶۴۹
۶۵۰ – ۷۲۸ – ۷۴۲ – ۷۴۳
۷۴۵ – ۷۵۰ – ۷۵۲ – ۷۷۷
۷۷۸ – ۷۸۰ – ۷۸۶ – ۷۸۷
۷۸۸ – ۷۹۰ – ۷۹۴ – ۷۹۶
۷۹۷ – ۸۰۰ – ۸۵۷ – ۸۷۱
۸۷۳ – ۸۷۴ – ۸۷۵ – ۸۸۵
۸۸۶ – ۸۸۹ – ۸۹۶ – ۹۳۶
۹۳۹ – ۹۴۲ – ۹۵۰ – ۹۵۱
۹۵۲ – ۹۵۳ – ۹۶۰ – ۹۶۱
( ختم الف )

خراسان – ۷۲ – ۱۷۵ – ۲۰۲
۲۸۹ – ۲۹۰ – ۴۵۰ – ۵۴۶
۹۰۲ – ۹۷۵
خرم پورہ – ۲۷۳
خضرآباد – ۸۶
خضر پور – ۱۷۱
خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان
عالمگیر) – ۵۴۹ – ۵۸۳ – ۶۴۹
خواف – ۷۲
خواص پورہ – ۴۷۵
خیبر – ۲۳۸ – ۲۳۹ – ۲۴۵
قلعۂ خیبر – ۳۹۲

---

## ٭ حرف دال – مردمان ٭

محمد داراشکوہ پسر شاہجہان –
۴ – ۵ – ۶ – ۷ – ۸ – ۱۲
۱۳ – ۱۴ – ۱۸ – ۲۰ – ۲۱
۲۳ – ۲۴ – ۲۶ – ۲۸ – ۲۹
۳۰ – ۳۱ – ۳۳ – ۳۴ – ۳۵
۳۶ – ۳۷ – ۳۹ – ۴۰ – ۴۱
۴۲ – ۴۳ – ۴۴ – ۴۵ – ۴۶
۴۷ – ۶۰ – ۶۲ – ۶۳ – ۶۴

٦٥ - ٦٦ - ٦٧ - ٦٨ - ٧٠
٧٢ - ٧٣ - ٧٥ - ٧٦ - ٧٧
٧٨ - ٨٠ - ٨١ - ٨٣ - ٨٤
٨٥ - ٨٦ - ٨٧ - ١٠٢ - ١٠٣
١٠٩ - ١١١ - ١٢٧ - ١٢٨
٥٥٣ - ٩٥٥
داؤد خان - ٢٩ - ٣٤ - ٣٧
٣٩ - ٤٠ - ٤٢ - ٤٣ - ٤٤
١٢٩ - ١٧٨ - ١٨٠ - ٥٣٤
٥٣٥ - ٥٣٧
داؤد - ٨٧
داؤدكو جمالي محمود الضحب
١٧٩
داؤد خان افغان ثاني - ٢٧١
٦٢١ - ٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٥٠
٦٨٣ - ٦٩١ - ٧٢٨ - ٧٢٣
٧٣٧ - ٧٤٠ - ٧٤٥ - ٧٤٨
٧٥١ - ٧٥٢ - ٧٥٣ - ٧٥٤
٧٥٥ - ٧٥٦ - ٧٧٧ - ٧٨٣
٨٠٨ - ٨٨٣ - ٨٨٥ - ٨٩١
٩٥٢ - ٩٥٦ - ٩٦٣ - ٩٦٥
داراب خان پسر جان نثار خان -
٧٩٠ - ٧٩٩ - ٨٧٩ - ٨٨٩
داور داد خان - ٨٢٧
درگاقلی - ٢٣٣ - ٢٩٥ - ٢٩٩
٣٠٥ - ٣٠٧
شیخ درگاهی - ٥٥٨
درویش علی خان - ٩٢١
دکنیان - ١٠٠ - ١٩٢ - ١٩٣
١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦ - ١٩٧
١٩٨ - ٢٠٥ - ٢٣٩ - ٢٣٧
٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣١٧
٣٢٢ - ٣٣٠ - ٣٣٥ - ٣٣٧
٣٩٩ - ٤٠٤ - ٥١٩ - ٧٧٨
٨١٠ - ٨١١ - ٨٨٩ - ٨٩٠
٨٩٢ - ٩٥٨
سید دلیر خان عبد الرحمن
خانزمان - ٢٣ - ٢٥
( شیخ نبی )
دلیر خان افغان - ٢٥
دلیر خان افغان - ٢٨ - ٣٥
٣٨ - ٦٥ - ٦٨ - ٦٩ - ٧٠
٩٢ - ٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٦
٩٠ - ٩٨ - ١٣٨ - ١٤٢

۱۴۰ – ۱۴۵ – ۱۴۶ – ۱۴۷
۱۴۸ – ۱۶۱ – ۱۶۹ – ۱۷۰
۱۷۸ – ۱۷۹ – ۱۸۲ – ۱۸۴
۱۹۱ – ۱۹۲ – ۱۹۳ – ۱۹۵
۱۹۶ – ۱۹۷ – ۱۹۸ – ۲۰۵
۲۰۶ – ۲۰۷ – ۲۲۱ – ۲۲۲
۲۳۱ – ۲۳۲ – ۲۳۵ – ۲۳۶
۲۳۷ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۴۹
۲۷۹ – ۲۸۰ – ۴۸۹ – ۶۹۳
۶۹۴ – ۹۹۵
دلتوهن وهرجهوت مهاراجه –
۲۵۹
دلیت رز افدیله – ۴۳۰ – ۵۳۴ – ۵۳۵
۴۷۳ – ۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۹۱
دلاورخان – ۹۳۹ – ۹۴۰ – ۹۴۱
۹۵۰ – ۹۹۹
دلاورخان برادر لطف الله خان –
۷۹۹
سید دلاور علی خان – ۸۴۰
۸۴۳ – ۸۴۹ – ۸۵۱ – ۸۵۷
۸۵۹ – ۸۶۱ – ۸۶۶ – ۸۶۷
۸۷۱ – ۸۷۴ – ۸۷۵ – ۸۷۶

۸۷۷ – ۸۷۸ – ۸۸۰ – ۸۸۲ – ۸۸۶
دلیر جنگ ( عبدالصمد خان )
۸۶۳ – ۸۶۴ – (شفق عین)
دلیر خان عرف عبدالله بیگ
بهادر – ۸۸۱ – ۸۸۹ – ۹۲۳
۹۵۰ – ۹۵۶
دلیرخان (دیگر) ۸۹۷ – ۹۵۹
۹۶۰
دوست محمد افغان – ۹۹۴
۸۷۱ – ۸۷۷ – ۸۸۰
دوست علی خان – ۹۲۹
دهقاندو سپهسالار راو راجا –
۴۱۵ – ۴۴۶ – ۴۵۷ – ۴۸۴
۴۵۰ – ۴۵۶ – ۵۲۰ – ۵۳۰
دهیر زمیندار – ۷۹۸ – ۷۹۹
دیپال سنگهه جهالا – ۱۵ – ۱۷
دیبی سنگهه – ۱۷ – ۱۲۸ – ۲۷۷
دیچند آدم دارا شکوه – ۹۹
راجه دیو رای – ۳۰۸
دیده مغل ( آقرخان ) خلف
آقرخان – ۷۰۵ (شفق الف)
دیانت خان بیره امانت خان –

٢٩٠ - ٤٧٩ - ٥١٥ - ٥٥٢
٦٨٣ - ٩٥٨ - ٩٩٠
دیا بولاتر - ٤٣٩ - ١٠٣٣
دیفتریطی - ٩١٣

---

• مواضع و غیرا •

طی - ١ - ٢ - ٣ - ٦ - ٩ - ٧
١١ - ٢١ - ٣٨ - ٤٣ - ٩٣
٧٨ - ٨٥ - ٩٠ - ٩٨ - ١١١
١١٢ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٥
١١٩ - ١١٦ - ١١٩ - ١٢٨
١٢٧ - ١٢٩ - ١٣١ - ١٤٢
١٣٥ - ١٣٦ - ١٤٧ - ١٤٨
١٥٣ - ١٥٩ - ١٩٥ - ١٩٧
١٩٨ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٠٧
٢٠٨ - ٢١٤ - ٢١٥ - ٢١٩
٢٢٣ - ٢٢٥ - ٢٢٦ - ٢٢٨
٢٣٣ - ٢٣٤ - ٢٣٦ - ٢٤٥
٢٥٥ - ٢٥٩ - ٢٥٧ - ٢٦١
٢٩٣ - ٢٩٥ - ٢٩٨ - ٣٠١
٣٠٥ - ٣٠٩ - ٣١٥ - ٣٢١
٣٤١ - ٣٦٣ - ٣٦٥ - ٣٩٨
٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣٠٣ - ٣٠٨
٣٠٥ - ٣١٣ - ٣١٧ - ٣١٨
٣٢٨ - ٣٢٩ - ٣٣٧ - ٣٤٨
٣٦٩ - ٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٨٢
٣٨٣ - ٣٨٩ - ٣٩١ - ٤٠٥
٤١١ - ٤١٩ - ٤٢٨ - ٤٣٨
٤٤٣ - ٤٤٩ - ٤٧٧ - ٤٨٨
٥٠٣ - ٥١١ - ٥١٧ - ٥١٨
٥٢٣ - ٥٣٠ - ٥٣٩ - ٥٤٢
٥٧٠ - ٥٧١ - ٥٧٨ - ٥٧٩
٥٨٣ - ٥٨٥ - ٥٨٨ - ٥٩١
٦٠٠ - ٦٠٨ - ٦١٣ - ٦٢٥
٦٣٥ - ٦٣٦ - ٦٤٧ - ٦٧٢
٦٨٠ - ازرنی مسکویه الحبوبه
استت) ٦٩١ - ٦٩٨ - ٧٠٣
٦٩٧ - ٦٨٣ - ٦٨٥ - ٦٩٢
٧٠٣ - ٧٠٧ - ٧٠٨ - ٧١٥
٧١٨ - ٧٢٣ - ٧٢٧ - ٧٢٨
٧٣٠ - ٧٤١ - ٧٤٣ - ٧٤٨
٧٥٠ - ٧٥١ - ٧٦٣ - ٧٧٧
٧٧٨ - ٧٨١ - ٧٨٢ - ٧٨٣
٧٨٩ - ٧٩٠ - ٧٩٣ - ٧٩٤

٧٩٥ – ٧٩٦ – ٧٩٨ – ٨٠١
٨٠٨ – ٨١٨ – ٨٢٣ – ٨٢٥
٨٣٦ – ٨٤٧ – ٨٣٨ – ٨٥٢
٨٥٦ – ٨٥٧ – ٨٥٩ – ٨٦١
٨٦٧ – ٨٧١ – ٨٨٢ – ٨٨٥
٨٩١ – ٨٩٤ – ٨٩٥ – ٨٩٧
٨٩٨ – ٨٩٩ – ٩١٠ – ٩٢٧
٩٣٦ – ٩٤٢ – ٩٤٦ – ٩٤٧
٩٥٠ – ٩٥١ – ٩٥٢ – ٩٥٣
٩٥٨ – ٩٦٠
قلعۂ دھمی – ٤٠١ – ٤٠٢ – ٤٠٣
ھندا راجپوري – ١١٣ – ٢٢٤
٣٥٤ – ٥١٣
قلعۂ دندا راجپوري – ٢٢٣ – ٢٢٥
٢٢٦ – ٢٢٨
دنديري – ٥٢٨
قلعۂ دولتاباد – ٩ – ١٠ – ٣٢٢
٣٩٠ – ٧٩٧ – ٨٩٦
دولتاباد – ٢١ – ٤٣ – ٦٣
٣٩٥ – ٣٧١ – ٥٥٩ – ٥٨٣
٦٣٩ – ٨٩٧
دوراھہ – ٥٨٢

دوآبۂ جالندھر – ٩٥٧
دھوڈ – ٣
دھار – ١٣ – ٢٣٥
دھول پور – ٢٢
دھاندر – ٨٣
دھلي – ٨٦ – ١٠١ – ٣٥١
٥٥٠ – ٦٠٣ – ٦٤٣ – ٨١١
٨٤٧ – ٨٨٣
قصبۂ دھارور – ١٩٧
قصبۂ دھرنگانو – ٢٧٠ – ٢٧٥
ديپال پور – ١٢
ديوگڈھ – ٢٠٧ – ٥٦١
ديوگانو – ٤٣٨

---

## * حرف ٹ – مردمان *

راجہ ٹرنگر سنگھہ – ٩٧١
ٹرنگر سنگھہ پسر راجہ اجیت
سنگھہ – ٩٧٥
قوم ٹھیر ( پیٹر ) – ٢٢٣ – ٥٢٤
٥٢٩ – ٦٣٧
ٹینگ سار ( مکنۂ ) ( وارول )
٥٢٦ – ٤٢٨

* مواضع وغیرہ *

ذات کی — ۱۳۵

* حرف ذال - معجمہ *

ذکراخاں — ۷۲۲ — ۷۱۵

ذوالفقار خاں عرف محمد [illegible]

[illegible] — ۵ — ۱۰ — ۱۹ — ۲۰ — ۲۳

[illegible] — ۴۷ — [illegible] — ۹۰ — ۹۱

ذوالفقار [illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۲۷ — [illegible] — ۵۳۶ — ۵۴۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۱۷ — ۹۱۵ — ۹۰۵ — ۹۰۱

۷۰۲ — ۷۰۳ — ۷۰۴ — ۷۱۵

۷۱۹ — ۷۲۰ — ۷۲۱ — ۷۲۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

( ذوالفقار خاں )

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* حرف رای - مہملہ *

[illegible] — ۱۷

[illegible] — ۵۲

[illegible] — ۱۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۳۴ — ۵۸۴ — ۵۸۸ — ۵۸۹
۶۰۵ — ۶۰۹ — ۶۱۹ — ۶۲۰
۶۵۰ — ۶۵۱ — ۶۶۱ — ۶۶۴
۶۸۷ — ۶۹۳ — ۶۹۴ — ۷۳۸
۷۶۷ — ۸۰۶ — ۸۲۷ — ۸۷۷
۸۷۸ — ۸۷۹ — ۸۸۰ — ۸۸۹
۹۳۱
راجه رام سنگهه پسر دیتهلداس
۲۲ — ۲۹ — ۲۸ — ۵۱
راجه رام روپ پسر میند ... — ۴۴
۶۸ — ۶۹ — ۷۰ — ۸۵
رامداس ... — ۴۶
کنور رام سنگهه پسر راجه جی سنگهه
۴۹ — ۱۲۳ — ۱۸۴ — ۱۸۹
۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۸ — ۲۰۰
۲۰۹ — ۲۹۳ — ۲۹۷ — ۲۹۹
۴۳۴ — ۵۷۲ — ۵۸۸
سید راجی — ۴۹
کنور رای سنگهه — ۶۰
راجه رای سنگهه راتهور — ۹۱
رانای چیتور — ۱۱۱ — ۱۱۲
۲۵۷ — ۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۶۲

۲۹۳ — ۲۹۴ — ۲۹۹ — ۶۶۱
۶۶۴ — ۸۰۳
راجي سنگهه برادر پورنمل — ۱۵۷
راجه رایسنگهه سودیه — ۱۷۸ — ۱۸۰
راوتان — ۱۹۷ — ۱۹۸ — ۲۳۱
۲۹۸ — ۳۴۷
رانهوان — ۲۶۳
رامراجا پسر سیوا — ۲۷۱ — ۳۸۹
۴۰۰ — ۴۱۳ — ۴۱۵ — ۴۳۰
۴۳۹ — ۴۵۷ — ۴۶۰ — ۴۹۱
۴۶۸ — ۴۶۹ — ۴۷۰ — ۴۷۴
۵۱۶ — ۵۸۳ — ۶۲۷ — ۷۸۲
رام راجا ( دیگر ) — ۴۰۴
سید راجو — ۳۱۰
محمد راج — ۳۸۳
رای سنگهه هادا — ۵۸۴ — ۵۸۸ — ۵۹۱
رام لچهمن ( توپ ) — ۹۳۹
راجي محمد خان — ۶۹۱ — ۶۹۲
۷۱۲ — ۷۲۱
رتن سنگهه راتهور — ۱۵ — ۱۷ — ۵۸۸
راجه رتن چند دیوان سید عبدالله
خان — ۶۹۲ — ۷۱۳ — ۷۳۹

۷۵۷ – ۷۷۳ – ۷۷۴ – ۷۷۵
۷۷۶ – ۸۰۴ – ۸۱۷ – ۸۱۸
۸۲۴ – ۸۳۲ – ۸۴۳ – ۸۴۴
۸۴۵ – ۸۷۷ – ۸۹۵ – ۹۰۰
۹۰۱ – ۹۰۳ – ۹۰۵ – ۹۰۹
۹۱۳ – ۹۱۶ – ۹۱۷ – ۹۱۹
۹۲۴ – ۹۳۱ – ۹۳۳ – ۹۴۵
رحمت خان دیوان – ۲۳
رحیم بیگ – ۲۹۳
خواجه رحمت‌الله داماد [illegible] خان –
۸۲۳ – ۸۶۳ – ۸۹۱
رحمت خان – ۵۶۲
رستم خان بهادر دکنی فیروز جنگ
۲۴ – ۲۵ – ۲۶ – ۲۸ – ۲۹،
۲۱۰
رستم خان سپه سالار عادل خان
۱۱۸
رستم خان – ۱۳۸ – ۲۴۳ – ۲۶۳
رستم رائو زمیندار – ۲۹۶ – ۲۹۸
۳۰۲ – ۳۰۴ – ۳۰۸ – ۳۱۳
رستم خان – ۳۱۶ – ۳۲۱ – ۸۹۰
رستم دل خان (محمد مرسم) – ۲۷۵

۵۸۷ – ۵۸۸ – ۷۰۹ – ۷۱۰
۷۱۱ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۵
رستم علی خان – ۵۸۹ – ۵۹۲
۵۹۷ – ۶۹۵ – ۶۹۶ – ۶۹۸
۶۹۹ – ۷۰۰
رستم خان پسر [illegible] بهادر ظفر –
۶۳۰ – ۶۳۲ – ۶۳۳ – ۶۶۶
۶۷۰ – ۶۷۹ – ۶۸۸ – ۷۲۱
رستم بیگ – ۷۵۱ – ۷۵۲
رستم بیگ خان – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۸۰۲ – ۹۵۵
رستم بیگ (دیگر) – ۸۰۹
رسول خان [illegible] – ۹۵۵
رشید خان – ۱۰۱ – ۲۰۷
محمد [illegible] رعایت خان – ۲۴۲
۸۰ – ۹۰ – ۲۰ (رضیه [illegible] بادشاه)
رضا قلی خان – ۷۰۳ – ۷۲۱ – ۷۲۴
محمد رضا قاضی القضاة – ۸۱۸
رضا محمد خان – ۹۲۰
رعد انداز خان – ۲۴۴
رعنا [illegible] (محمد مرتضی) – ۸۴۰
۸۰۹ – ۹۵۴ – ۹۵۷ – ۹۵۹
(نقشبندی [illegible] خان)

محمد رفیع ( سربلند خان )
برادرزادۂ وزیر خان - ۲۳۹ - ۵۹۰
رفیع القدر ( رفیع الشان ) سلطان
پسر شاه عالم - ۳۳۴ - ۵۷۵
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲
۶۲۳ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۸۵
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۱۶
۸۲۵ - ۹۱۳
رفیع الدوله بادشاه ( شاهجهان
ثانی ) پسر رفیع الشان - ۶۸۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۵۰
رفیع الدرجات ابوالبرکات بادشاه
پسر رفیع الشان - ۶۸۸ - ۸۳۸
۸۵۰ - ۹۱۴ - ( شغف الف )
محمد رفیع حکیم منجم - ۷۰۸ - ۷۱۰
رفاهیت خان - ۸۹۱
رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی
(محمد مراد - وکالت خان )
۷۹۵ - ( شغف الف و میم )
رگهناتهه رای رایان - ۷۸ - ۱۷۵
رندوله خان - ۱۳ - ۲۰۵
رنمست خان افغان - ۳۴۱ - ۳۴۲
رنبها بهاکر مرهته - ۷۹۹ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۹ - ۸۸۸
۸۸۹ - ( شغف باد )
راجه روپ راتهور - ۲۷ - ۱۳۸
روشن ضمیر - ۵۰
روشن آرا بیگم - ۱۱۰
روح الله خان بهادر - ۱۳۰
۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۷
۳۳۸ - ۳۶۱ - ۳۹۳ - ۳۹۵
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۴۰۷
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۵۲۵
روح الله خان ثانی ( خانزاد
خان ) - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱
۴۶۵ - ۴۸۱ - ۴۸۷ - ۴۸۸
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۸۳۴
( شغف خاء )
روح الله خان پسر روح الله خان
ثانی - ۸۳۴ - ۸۳۸ - ۹۲۸
روهله (قوم) - ۸۵۰ - ۸۶۴ - ۸۹۴

• مواضع وغيره •

آب رادي – [illegible] – [illegible]

قلعة رانيكلهه – ١١٥ – ١٧٧

١٨٥ – ٢٢١ – ٢٢٢ – ٢٢٣

٣٩٢ – ٥١١ – ٥١٣ – ٥١٤

٥٢١ – ٧٥١

رانيكلهه – ٣٤٢ – ٥١٥ – ٥٦٠

٥٢١

رانيبري – ٢٢٢ – ٢٢٣ – ٣٥٤

٢٧٧ – ٢٨٣ – ٣٨٩ – ٥٠٥

٣٢٣ – ٤٩٩ – ٥١٥ – ٥١٨

قلعة رانيپي – ٢٢٣ – ٢٢٦

٢٢٨ – ٢٧٧ – ٢٨٥ – ٢٩٠

٣٢٣

رام دره – ٢٨٠ – ٢٩٠ – ٢٩١

قلعة زرمنج – ٢٥١ – ٢٥٣ – ٢٥٤

رانگير – ٢١٣ – ٢٩٩

راي باغ – ٥٠٣

رانپور – ٤٣٣

قصبة راهري – ٢٥٨ – ٢٥٩

قلعة راهري – ٢٥٩

قصبة رانوار – ٢٢٢

راه [illegible] وطن زاهد اسلام خان –

٢١٠

قلعة ر[illegible] گڏه – ٥٠٠ – ٥١٥ – ٥١٨

[illegible] – ٥٠٣

[illegible] – [illegible] – ١٣٢٢ – ١٥٥٨

[illegible] – ٩٠٩

[illegible] – ٥٥ – ٥٢٩ – ٩٠٧ – ١٢٨

٩٢٨ – ٩٤٥ – ٩٥٥

[illegible] – ١٥٥

[illegible] – ٣٠٧

[illegible] – ٣٠

• حرف زاء [illegible] •

[illegible] – ٧ – ٢٤٩

٢٥٠ – ٢٥١

[illegible] – ٧٧

[illegible] – ١٧٨ – ٢٣٥

[illegible] – ٩٤٩

[illegible] – ٣٠٣

[illegible] – ٢٢٢

[illegible]

۴۹ – ۵۴
زیب النساء پادشاہ بیگم – ۷۷
۵۲۸ – ۵۸۳ – ۵۹۹ – ۹۰۰
۶۰۲ – ۷۳۵ – ۷۳۶
زینت النساء بیگم – ۷۷ – ۳۹۰
زین الحسن – ۱۳۹ – ۱۵۰
زین العابدین خان – ۲۰۶
۲۰۹ – ۵۵۵
حضرت زین الدین قدس سرہ
۵۷۲
شیخ زین الدین – ۹۳۶ – ۹۳۷
زین الدین خان – ۷۰۲ – ۷۲۱
۷۲۲

● حرف سین – مردمان ●

ساربت – ۳۰ – ۴۶ – ۵۲۸
۵۷۸ – ۵۸۸ – ۵۹۲ – ۵۹۵
۶۶۷ – ۶۷۰ – ۶۹۱ – ۶۹۲
۶۹۳ – ۶۹۷ – ۷۰۳ – ۷۱۱
۷۱۳ – ۷۱۹ – ۷۲۳ – ۷۲۷
۷۲۹ – ۷۳۱ – ۷۳۲ – ۷۳۳
۷۳۸ – ۷۳۹ – ۷۴۰ – ۷۴۱
۷۵۳ – ۷۶۰ – ۷۷۱ – ۷۷۲
۷۷۴ – ۷۷۹ – ۷۸۰ – ۷۸۳
۷۸۴ – ۷۹۹ – ۸۰۶ – ۸۰۷
۸۱۲ – ۸۲۳ – ۸۲۷ – ۸۲۸
۸۲۹ – ۸۳۱ – ۸۳۹ – ۸۴۱
۸۴۲ – ۸۴۴ – ۸۵۷ – ۸۵۸
۸۶۵ – ۸۶۶ – ۸۷۷ – ۸۸۲
۸۹۷ – ۹۰۰ – ۹۰۵ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۴ – ۹۱۸ – ۹۲۴
۹۲۵ – ۹۳۴ – ۹۳۶ – ۹۴۱
۹۴۲ – ۹۵۱ – ۹۶۳
ساھو بھوسلہ (گھوسلہ) – ۱۱۲ – ۱۱۳
راجہ ساھو (دیگر) پسر سنبھا
پسر شیوا پسر ساھو بھوسلہ –
۳۸۵ – ۳۸۶ – ۳۸۹ – ۵۲۰
۵۴۰ – ۵۸۲ – ۵۸۳ – ۶۲۶
۶۲۷ – ۷۴۰ – ۷۴۳ – ۷۷۸
۷۷۹ – ۷۸۰ – ۷۸۳ – ۷۸۴
۷۸۵ – ۷۸۶ – ۷۸۷ – ۷۸۹
۷۹۳ – ۷۹۶ – ۷۹۸ – ۷۹۹
۸۷۱ – ۸۷۵ – ۸۹۱ – ۸۹۵
۹۴۶

مادان خان — ٥٨٨ — ٧٩٧ — ٨١٢
٨١٣ — ٨١٦
مان سنگهه (جیپور والے) — ١٥ — ٨٥
ولد مانکا — ٨١٩
راجه مدهو سنگهه — ٣٩
مہیش بلیله — ٦٥ — ١٢٨
مختار علی خاں — ١٢٣
راجه مدهو چند — ٦٩١ — ٧٢٣
٧٢٤ — ٧٣٥
مہر شکوه پسر دارا شکوه — ٢٣
٢٥ — ٢٦ — ٢٩ — ٣٠ — ٦٣
٦٦ — ٦٧ — ٧٤ — ٨٠ — ٨٢
٨٣ — ٨٥ — ٨٧
سپهدار خاں — ٨١٨
راجه مترسال — ٢٨
مترسال پسر بهوپتسل زمیندار
جام — ١٣٠
مترسال پسر ... — ٥٨٨
مترسال بندیله — ٩٢٣
منشی ... (... ) —
١٥٢ — ٢٥٣
میاں سنگهه ... — ١٠

راجه مهیش سنگهه — ١٩٣ — ١٩٤ — ١٩٥
١٧٨ — ٢٠٥
مرزا مکی مشهور به محمد
مرزا مظفر — ١٥٥ — ١٥٩
میر زما — ٣٠٨ — ٣١٠
مرزا طغا عرف حلال چیله
٣٣٧ — ٣٣٨ — ٣٣٩ — ٣٤٠
٣٨١ — ٤٨٨
مرزا ... — ١٩٣ — ٣٦٧
مرزا محمد — ٧٣١ — ٧٣٣
مرزا ... علی خاں ...
مصطفی خاں — ٦١٢ — ٧١٣
مرزا ... ( ... ) —
٧٤٣ — ٧١٥ — ٧٣٨ — ٧٤٩
٧٥١ — ٧٦١ — ٧٦٢ — ٧٩٥
٨٠١ — ٨١٨ — ٩٠٠ — ٩٠١
راو مرزا ... — ٩٠٩
مصطفی خاں — ٧٨ — ٨٩
٥٠٥ — ٥٨٨ — ٦١٢ — ٦٩٣
٤٩٥ — ٥٠٢ — ٥٠١ — ٨١٢
٨١٣ — ٨١٧ — ٩٠٦ — ٩٢٣
٩٥٣ — ٩٥٧

سعادت خان عرف محمد مراد
(خانه‌زاد خان) – ۲۹۱
۲۹۹ – ۳۱۳ – ۳۱۵ – ۳۲۳
۳۲۴ – ۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷
۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
سید سعدالله خرقه‌پوش – ۴۱۰
۵۵۹
محمد سعید (سیف الله خان)
ولد امالت خان – ۵۷۲
شیخ سعدی شیرازی رح – ۵۸۷
شاهزاده سعید بخت پسر بیدار
بخت – ۵۹۸
ملا سعدالله مفتی حیدرآباد – ۶۱۵
قاضی محمد سعید – ۶۳۴
سعدالله خان (هدایت‌الله خان)
پسر عنایت الله – ۶۷۷
۶۷۸ – ۷۳۵ – ۷۳۶ (شفع هاد)
سعید خان – ۸۶۴
سعدالدین – ۸۷۶
سعادت خان بهادر عرف میر
محمد امین – ۹۰۲ – ۹۰۶
۹۰۷ – ۹۰۸ – ۹۱۱ – ۹۲۱
۹۲۹ – ۹۳۱ – ۹۳۶ – ۹۴۴
سعادت الله خان – ۹۵۲ – ۹۵۶
محمد سعید خان بهادر نبیره
سعدالله خان – ۹۵۴ – ۹۵۷
سکندر ذوالقرنین – ۸۷
سکندر عادل شاه والی بیجاپور –
۳۱۶ – ۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲
۳۶۹ – ۵۰۷ (شفع عین)
سکندر بادشاه لودهی – ۵۵۰ – ۸۳۷
سلیمان شکوه پسر دارا شکوه – ۶
۲۲ – ۳۳ – ۳۵ – ۴۱ – ۴۲
۸۵ – ۱۲۳
شاهزاده محمد سلطان – ۱۱ – ۱۲
۱۴ – ۱۶ – ۱۹ – ۲۳ – ۲۵
۳۲ – ۳۴ – ۴۲ – ۴۶ – ۴۷
۴۸ – ۵۴ – ۵۹ – ۶۱ – ۷۵
۷۸ – ۹۰ – ۹۱ – ۹۳ – ۹۵
۹۸ – ۹۹ – ۱۰۰ – ۱۰۴ – ۱۲۳
۲۳۶ – ۲۴۶ – ۲۴۷
شاه سلیمان شاه ایران – ۲۸۶
۲۸۷ – ۲۸۸ – ۲۸۹ – ۵۰۳
۵۵۰

سید سلطان — ۲۰۹ — ۲۱۰ — ۲۱۱
سلیم خان حبشی — ۳۹۶
سلیمان خان ولی — ۵۸۹
سلطان خان — ۵۹۵
میرزا سلطان حسین ( طالع یار خان ) برادر اعتماد خان —
۲۱۸
حکیم سلیم — ۲۳۹
سید سلیمان میرزا نوت الاظم —
۸۱۹
سلیم خان افغان — ۱۵۵
سلیمان خان خوشگی — ۱۰۹
سکندر بیگ — ۳۳۲
مظفر خان — ۴۲۷
مغیر بیگ ولد آقی ... — ۵۰
میرزا ... —
۹۰ — ۳۳۰
سکھیا ( سوتی ) ...
پورسلیم — ۱۸۳ — ۱۹۰ — ۲۰۱
۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۱۹ — ۲۲۹
۲۰۱ — ۲۰۲ — ۲۰۴ — ۲۰۷
۲۰۴ — ۲۰۵ — ۲۱۰ — ۲۱۳
۳۱۴ — ۳۲۸ — ۳۳۷ — ۳۴۳
۳۴۳ — ۳۴۸ — ۳۴۹ — ۳۵۵
۳۰۱ — ۳۹۰ — ۳۹۲ — ۴۰۰
۴۰۳ — ۴۱۵ — ۴۲۷ — ۴۳۹
۴۵۰ — ۴۶۰ — ۴۹۱ — ۴۰۹
۴۹۰ — ۵۰۲
سیدی سعود — ۱۱۳ — ۲۲۵
سنگ نور پور آسمان راجا
۴۱۶ — ۴۱۷ — ۴۲۰ — ۴۳۱
۴۱۸ — ۴۳۰ — ۴۳۱ — ۴۴۳
۴۴۳ — ۴۴۵ — ۴۴۶ — ۴۴۷
۴۴۸
سکھ راجی برهمن — ۷۸۳ — ۷۹۹
۸۱۱ — ۸۱۵
سنتا ( دیکھو ) — ۷۸۷ — ۷۹۸
۸۰۹ — ۸۱۱
سفاجی سمدیا — ۸۹۱
راجہ سورج مل — ۸۴۳
سورج ... سنگار — ۴۷۵
سوم سکھ برادر ... —
۳۳۲ — ۳۳۳
... سیتر ترک — ۳۱۵

سید میر برادر شیخ میر —
۲۳ — ۲۱۰

سیف خان صوبہ دار کشمیر —
۲۵ — ۵۷ — ۱۲۶ — ۱۸۵
۵۷۰ — ۶۱۰ — ۶۱۱ — ۶۱۲
۶۱۳

سیادت خان پسر ھنواز خان —
۷۳ — ۳۲۱

سیوا بهونسله پسر ساهو — ۱۰۱
۱۱۲ — ۱۱۳ — ۱۱۵ — ۱۱۶
۱۱۷ — ۱۱۹ — ۱۲۲ — ۱۲۹
۱۷۴ — ۱۷۵ — ۱۷۷ — ۱۷۸ — ۱۸۰
۱۸۱ — ۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۵
۱۸۹ — ۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۲
۱۹۳ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۱۹۸
۲۰۰ — ۲۰۱ — ۲۰۵ — ۲۰۷
۲۰۹ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸
۲۱۹ — ۲۲۰ — ۲۲۱ — ۲۲۲
۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۲۶
۲۲۷ — ۲۲۸ — ۲۲۹ — ۲۳۰
۲۳۲ — ۲۷۰ — ۲۷۱ — ۲۷۲
۳۸۳ — ۳۹۰ — ۳۹۲ — ۵۱۰
۵۱۳ — ۵۴۰ — ۵۸۲ — ۷۸۴

سید قلی — ۱۱۰

میر سیف الله پدر سیف الله
خان — ۵۹۹

حاجی سیف الله خان میر تزک
۵۳۸ — ۵۸۸ — ۶۴۹ — ۷۹۶
۸۱۷ — ۹۱۵ — ۹۲۱

سیف خان عرف میر امدالله
۹۱۹ — ۹۲۰ — ۹۲۸

سیف الدین علی خان برادر
سید عبدالله خان — ۶۹۴
۷۱۳ — ۷۲۹ — ۷۵۴ — ۷۷۹
۷۹۶ — ۸۱۸ — ۸۵۵ — ۸۵۶
۸۷۴ — ۹۱۷ — ۹۱۸ — ۹۲۲
۹۳۲

سید علی خان — ۸۲۰ — ۹۲۳
( خفیف عین )

سیف الله خان ( دیگر ) — ۹۲۲


---

## * مواضع وغیرہ *


قلعهٔ الیر — ۲۴۷ — ۲۴۸ — ۲۹۴
۲۷۰ — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۸۰

۲۸۱ – ۷۱۷
سانپ نگر – ۲۹۱
سارنگپور – ۲۶۳ – ۹۹۳
ساون روپ – ۱۶۷
ستوار – ۳۳۷
آب ستلج – ۴۴
قلعہ ستارہ (اعظم تارا) – ۲۲۱
۴۱۹ – ۴۵۰ – ۴۶۱ – ۴۹۳
۴۷۰ – ۴۷۱ – ۴۷۶ – ۴۸۰
۷۸۱
سری نگر – ۴۱ – ۴۲ – ۸۵
۱۲۳
سرای خربوزہ – ۳۳۷
سرہند – ۴۱۹ – ۷۸۷ – ۸۵۰
۸۶۱ – ۹۵۰
سرای جاجپور – ۸۸۷
سرای عالم چند – ۷۱۲
سرای روز بانی – ۷۰۰
سرای موضع بڑالی – ۸۰۸
سرای جلالہ – ۹۱۳
قلعہ سکر – ۳۹۹ – ۴۷۰ – ۶۲۵
سکر – ۶۲۵

سکندرہ – ۹۳۹
سلیم گڑ – ۳۵
سلیم گڈھ – ۲۸ – ۹۲ – ۱۰۱
۱۲۳
سلطانپور – ۲۹۹ – ۵۶۹ – ۶۸۴
۶۵۷ – ۶۵۸ – ۶۶۹ – ۷۷۹
۷۸۲
سمرقند – ۲۲ – ۳۱ – ۵۸۷
۷۰۰ – ۷۱۸
سنبھل – ۸۴
سنگرام نگر (عالمگیر نگر) – ۱۸۸
(شفت نبی)
پرگنہ سنگھیر – ۳۰۴
قصبہ سنگھی – ۷۰۶
[illegible] – ۸۸۹
قصبہ سیہوری – ۷ – ۲۵۰
پلکی سوہنہ – ۳۰ – ۴۳ – ۷۹ – ۸۴
۱۳۱ – ۱۴۷ – ۱۷۷ – ۱۸۷
۲۰۳ – ۲۰۹ – ۲۱۰ – ۲۱۹
۲۲۰ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۰ – ۲۳۹ – ۲۴۳ – ۲۴۸
۲۴۹ – ۲۵۰ – ۲۵۱ – ۲۵۶

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۳۸۰
۳۸۴ - ۳۹۳ - ۴۰۱ - ۴۱۰
۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳
۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹
۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۸۲
۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۶ - ۶۸۱
۶۹۵ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۸۲۳
۸۳۸ - ۹۳۸ - ۹۴۲ - ۹۴۳
۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۸ - ۹۶۹
جنگل سوالک - ۳۹
سوستان - ۶۰
پرگنهٔ سریه - ۱۱۳ - ۱۱۹
سورون - ۹۴۹
سهرند ( سرهند ) - ۳۳ - ۳۹
۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱
سه چوبه - ۲۳۰
سهارنپور - ۹۵۴ - ۹۵۵
پرگنهٔ سرور - ۹۵۰
سيوگانو - ۱۱۹ - ۸۸۷
سيوا پور - ۱۲۰ - ۱۸۰
پرگنهٔ سيرم - ۲۹۶
قلعهٔ سيرم - ۳۰۲
سيوني ( هوشنگ آباد ) ۴۵۶
ضلع سيكاكل - ۹۶۲

---

## * حرف شين مردمان *

شاهجهان پادشاه اعلى حضرت
فردوس آشياني - ۲ - ۳
۴ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳
۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۶
۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷
۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۷۶
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴
۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲
۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲
۵۱۷ - ۵۴۱ - ۵۷۸ - ۶۰۴
۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷
۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶
شاه نواز خان صفوي ( خسر

اورنگ زیب ، مراد بخش) -
۱۲ - ۴۵ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰
۷۲ - ۷۴ - ۷۵
شهامة خان شاهعلي امیرالامرا
۱۲ - ۱۰۲ - (خلف الف رشاه)
صا عا - ۷۸
شاهمیر پیرزاده گوه - ۴۳
سید شاهمیر از اولاد شوکت الله شاه
سید عیسی الله در جبالی ارج -
۲۰۳
شاه [illegible] شاه خلعتمزل (محمد
معظم) - ۱۲ - ۵۰۴ - ۵۰۸
۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۹
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹
۶۳۰ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴
۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۴ - ۶۶۱
۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۷۴
۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۴ - ۶۹۴

۷۲۷ - (خلف شاه و عم)
شاه علی خان (تیمور خان) - ۲۴۳
۲۴۴ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹
شاه قلی ایرج خانی - ۳۲۰
- ۳۲۱
میرزا شاه نواز خان صفوی
(صدرالدین محمد) - ۶۰۹
۶۸۰ - (خلف صالح)
شاهنواز خان خانوی ترم ضیر
۵۳۷ - ۵۱۷ - ۱۰۶ - ۶۳۲
۹۱۵
شاه عالم قدس سره دلی - ۷۴۰
میرزا شاه رخ - ۲۸۰
شاه علی خان - ۶۶۶
[illegible]
شاه قلی خان [illegible] عالم -
۲۰۵ - ۲۰۷ -
محمد شجاع صوبه دار بنگاله -
۵ - ۷ - ۲۲ - ۳۳ - ۴۲ - ۴۳
۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰
۵۱ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸
۵۹ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۸

٧٩ – ٨٥ – ٩٠ – ٩١ – ٩٢
٩٣ – ٩٥ – ٩٧ – ٩٨ – ٩٩
١٠٠ – ١٠٢ – ١٠٣ – ١٠٥
١٠٧ – ١٠٨ – ١٢٨ – ١٣٠
١٣٢
شجاعت خان ( كارطلب خان –
٢٣ – ٣٨٠ – ٣٧٨ – ٣٧٩
٣٨٠ – ١٨١ – ٣٨٢ – ٣٨٣
٥١٦ – ٥١٨
ميان شجاعت اخي – ٥٨٤
٥٩٣ – ٥٩٥
شجاعت الله خان – ٩١٣ – ٩١٤
٩٢٢ – ٩٣٢
شجاع خان بلولي – ٩٢٣ – ٩٣٠
شجاعت خان عرف محمد
معصوم – ٩٣٨
شجاعت علي خان – ٩٦٥ – ٩٦٦
شجاع الدين خان – ٩٧٤
شرزه خان – ٢٣
محمد شريف قليج خان – ٧٣
شرزه خان مهدوي – ١٩٢
١٩٣ – ١٩٥ – ١٩٩ – ٣١٥

٣١٧ – ٣٢٢ – ٣٢٨
شريف خان – ٣٠٧ – ٥٩٥
شرف الدين بيوتات – ٩٩٧
شريعت خان قاضي – ٧٦٠
حاجي شفيع خان – ١٧٨ – ٣٧٨
محمد شفيع – ١٨٥ – ١٨٩
ميرزا شكرالله (شاكرخان) – ٣٣٥
خواجه شكر الله خان ( سادات
خان ) – ٥٧٥
مير شمس الدين بنبي مختار
(مختارخان) – ١٢ (شفه مهم)
شمشير خان – ٢٠٨
شمس خان – ٦٥٧ – ٦٥٨ – ٦٥٩
سيد شمشير خان – ٨٧٧ – ٨٩١ – ٨٩٥
خواجه شهباز خواجه سرا – ٧ – ٣٨
٢٥٠
شهاب الدين عمر قليج خان بهادر
٢٦٧ – ٢٨٢
شيخ شهاب الدين سهروردي
شيخ الشيوخ – ٧٥٧
شهامت خان – ٥٨٨ – ٦٦٧
شهامت خان ( ديگر ) – ٩١٧

۹۱۸ – ۹۲۲ – ۹۲۹

قاضی شہاب الدین فاضل
دولت‌آبادی قدس اللہ سرہٗ
مؤلف تفسیر بحر مواج – ۱۰۳۹

شیخ عبد علی – ۱۲ – ۱۹
۲۲ – ۲۵ – ۲۷ – ۳۸ – ۴۱
۴۵ – ۶۰ – ۶۱ – ۶۲ – ۶۵
۶۸ – ۶۹ – ۷۰ – ۷۱ – ۷۲
۷۴ – ۷۵ – ۴۳۲ – ۵۴۲
۵۵۴ – ۹۵۵

راجہ ظفر راؤ کرن – ۱۳ – ۲۸

سید ظفر خان بارہہ – ۳۴

شیخ الاسلام قاضی القضاۃ مصر
قاضی عبد الوہاب – ۲۳۳ – ۲۵۸
۲۹۳ – ۳۲۹ – ۳۴۱ – ۳۸۰ – ۴۳۴

[illegible] ( [illegible] ) – ۵۰۰

شیر افگن خان – ۳۵۳ – ۴۰۲ – ۴۰۹

سید شیر خان ( [illegible] ) – ۵۰۵
۸۶۹ – ۸۸۸ – ۹۸۸

شیر شاہ افغان – ۹۸۳

---

• مواضع وغیرہ •

شیخ محمد علی آزاد ( [illegible] ) –
۱۲ – ۲۰ – ۲۱ – ۲۳ – ۲۵
۲۶ – ۳۳ – ۳۵ – ۳۹ – ۴۲
۴۹ – ۷۵ – ۸۲ – ۸۹ – ۱۱۳
۱۲۶ – ۱۲۷ – ۱۳۳ – ۱۵۵
۱۷۷ – ۱۸۸ – ۲۰۱ – ۲۰۳
۲۱۰ – ۲۱۲ – ۲۱۵ – ۲۱۷ – ۲۳۱ – ۲۴۴
۲۵۱ – ۲۵۳ – ۲۵۴ – ۲۵۹
۲۶۰ – ۲۶۷ – ۲۷۶ – ۲۷۹
۳۲۷ – ۳۳۴ – ۳۴۵ – ۳۴۶
۳۵۱ – ۳۵۶ – ۳۸۱ – ۳۹۰
۳۹۳ – ۴۲۰ – ۴۲۵ – ۴۲۶
۴۳۷ – ۴۴۱ – ۴۵۱ – ۴۵۳
۴۷۰ – ۴۸۲ – ۴۸۳ – ۴۹۲
۴۹۸ – ۴۹۹ – ۵۱۳ – ۵۱۵
۶۱۱ – ۷۰۰ – ۷۰۳ – ۷۰۵
۷۱۳ – ۷۱۶ – ۷۱۸ – ۷۲۰
۷۲۳ – ۷۲۵ – ۷۲۷ – ۷۲۸
۷۳۱ – ۷۵۰ – ۷۵۶ – ۷۵۷
۷۶۰ – ۷۶۱ – ۷۶۵ – ۷۶۷
۸۱۹ – ۸۲۰ – ۸۲۹ – ۸۴۶
۸۲۵ – ۸۳۲ – ۸۳۴ – ۸۴۷

۸۳۸ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵

۸۷۹ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳

(درین صفحه ذکر زلزاله است)

۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸

۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲

۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸

۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶

۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷

۹۴۹ - ۹۶۲

قلعهٔ شاهجهان آباد - ۲۹ - ۳۹

۴۹ - ۱۸۹ - ۲۰۴ - ۶۸۸

۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵

شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱

شاهجهان پوره - ۲۷۳

شاه پور - ۳۲۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲

۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۷

۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۹۲۰

قلعهٔ شاه پور - ۶۴۱

باغ شالامار (باغ اعز آباد) - ۶۶۰

(شین الف)

شاه آباد - ۶۹۹

شاه‌پوره - ۶۶۰ - ۶۹۹ - ۶۷۰

شاهزاده پور - ۷۱۴

بلاد شرقي - ۳۵ - ۳۷ - ۷۹

۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۷۷

۲۵۹ - ۵۵۹ - ۷۰۸

شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷

قصبهٔ شکرکه‌پره - ۹۵۳

بلاد شمالي - ۸۷

دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۴

۴۰۰ - ۵۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰

شرلا پور - ۳۱۹

شهزاده پور - ۵۷۹

شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸

پرگنهٔ شیرز - ۷۴۳


---

## حرف صاد - مردمان


محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۹ - ۳۲۱

محمد صالح - ۱۹۲

حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹

میرزا صائب شاعر - ۶۲۰

محمد صالح نجم ثاني - ۶۹۳

شیخ محمد صادق - ۸۷۳

صبغة الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

میرزا صدر الدین محمد خان
( حسام الدوله میرزا شاهنواز
خان صفوی ) — ۶۰۲ — ۶۳۵
۶۸۹ — ۶۹۹ — ۹۰۱ — ۹۸۰
۹۸۵ — ۹۸۹ — ( شغف خان )
صدر جهان — ۷۱۲
صدر الصفا — ۹۰۳
صفشکن خان — ۱۹ — ۲۰
۲۳ — ۴۸ — ۶۱ — ۶۵ — ۶۷
۷۳ — ۲۳۹ — ۲۴۰ — ۲۵۹
۲۷۳ — ۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۲۸
۳۳۱ — ۵۸۷ — ۷۰۲ — ۷۱۵
۷۲۱ — ۷۲۲
صلابت خان پسر اسلام خان — ۱۲۹
۸۲۷ — ۸۲۸ — ۹۱۵
صفدر خان — ۲۱۳ — ۲۰۳ — ۲۲۷
۹۲۸ — ۸۲۵
صفوی خان نجفی — ۲۷۲ — ۵۸۳
۵۸۹ — ۵۱۵
صفدر علی خان — ۹۹۵ — ۹۹۹ — ۹۹۶
صلابت جنگ — ۲۱۳ — ۲۴۹ — ۲۶۳
۳۱۹ — ۵۸۲ — ۵۸۹

شیخ صلح شاه ولی — ۶۱۰
سید صلابت خان — ۸۱۳ . ۸۱۷
۸۹۹ — ۹۱۳ — ۹۲۲ — ۹۲۸
صاحب خان روهله — ۸۱۳
صمصام الدوله خاندوران بهادر
منصور جنگ — ۸۲۳ — ۸۳۲
۹۰۴ — ۹۱۱ — ۹۲۱ — ۹۲۸
۹۳۰ — ۹۳۱ — ۹۳۷ — ۹۳۸
۹۳۹ ( شغف میم )
صندل خان خواجه سرا — ۹۹۰

---

**• حرف ضاد . مردمان •**

ضیاء الدین شیرازی ۲۷۵ . ۲۸۵
ضیاء الدین خان نوسلم شیخ
ابو المکارم ۸۹۵ — ۲۱۰ — ۲۱۹

---

**• حرف طاء . مردمان •**

محمد طاهر طبیب یزدی خان — ۱۱
طاهر خان — ۳۴ — ۹۵
طالب خان — ۸۹۵ — ۸۷۳
طاهر ترخان — ۹۲۱ — ۹۳۱
طالب محی الدین خان تبریزا

سعداللہ خان ۔ ۹۵۳ ۔ ۹۵۷
شاہ طہماسپ پسر سلطان حسین
شاہ ایران ۔ ۹۴۸ ۔ ۹۷۵ ۔ ۹۷۶
۹۷۷ ۔ ۹۷۸

---

• حرف ظاء ۔ مردمان •

شیخ ظریف ۔ ۴۹ ۔ ۵۷
سید ظفر خان بارہہ ۔ ۲۳ ۔ ۳۴
ظفر علی خان ۔ ۵۹۶
ظفر خان ۔ ۶۹۶ ۔ ۶۹۷ ۔ ۸۰۴
۸۰۶ ۔ ۸۱۷ ۔ ۸۳۴ ۔ ۹۰۸
۹۱۱ ۔ ۹۲۱ ۔ ۹۳۸
ظفرمند خان ۔ ۸۷۳

---

• مواضع وغیرہ •

ظفرآباد ( احمد آباد ) ۔ ۳۳
۳۲۷ ۔ ۳۷۱ ۔ ۵۵۲م (شف الف)
صوبۂ ظفرنگر ۔ ۴۹۳

---

• حرف عین ۔ مردمان •

عادل شاہ ۔ عادل خان (سکندر) ۔
۴ ۔ ۵ ۔ ۷۶ ۔ ۱۱۳ ۔ ۱۱۴م
۱۱۵ ۔ ۱۱۶ ۔ ۱۱۸ ۔ ۱۷۷
۱۸۳ ۔ ۱۸۴ ۔ ۱۹۱ ۔ ۱۹۴
۱۹۵ ۔ ۱۹۸ ۔ ۲۲۳ ۔ ۲۲۴
۲۳۴ ۔ ( شف سین )
راجہ عالم سنگھہ ۔ ۲۰
عالمگیر ( نام شمشیر ) ۔ ۳۱ ۔ ۳۲
عاقل خان خوانی مولف واقعات
عالمگیری ۔ ۳۲ ۔ ۱۲۷
۱۷۷ ۔ ۳۷۶ ۔ ۵۸۴ ۔ ۵۸۹
سید عالم بارہہ ۔ ۴۹ ۔ ۵۵
۱۱۰ ۔ ۸۴۰ ۔ ۸۴۵
سید عالم آدم سکندر شاہ
۳۲۰ ۔ ۳۲۱
عالی تبار پسر اعظم شاہ ۔ ۵۰۹م
۵۹۶ ۔ ۵۹۸
خواجہ عاصم ۔ ۷۱۲ ۔ ۷۱۵
محمد عاصم خان ( صمصام الدولہ
خاندوران بہادر ) ۔ ۷۲۸
سید عالم علی خان بہادر ۔
۷۵۲ ۔ ۷۵۳ ۔ ۸۴۶ ۔ ۸۴۷
۸۵۳ ۔ ۸۵۷ ۔ ۸۷۱ ۔ ۸۷۴
۸۷۵ ۔ ۸۸۱ ۔ ۸۸۴ ۔ ۸۸۵

۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵

۸۹۹ - ۹۰۰

عارف خان - ۸۹۲

سید عبد الرحمن دلاور خان رند

سید عبد الوہاب خاندیسی -

۱۲ - ( شیخ ثانی )

سید عبد الوہاب خاندیسی - ۱۲

عبد النبی خان - ۲۲

عبد الله بیگ [illegible] خان ۲۳

سید عبد [illegible] - ۲۳

عبد الرحیم خان ابن قمر محمد

خان - ۴۹ - ۵۸ - ۹۵

شیخ عبد الرزاق [illegible] - ۹۲

عبد الجلیل - ۹۱

عبد الله خان - ۹۱

شاہ عباس ابدالی - ۱۳۴ - ۱۲۷

۱۰۷ - ۱۹۳ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۵۶ - ۳۲۵ - ۶۱۳

عبد الله خان والی کاشغر

۲۰۹ - ۲۱۰

قاضی عبد الوہاب احمد آبادی

قاضی عبد الله - ۲۱۹ - ۳۳۷

۲۰۹ - ۳۳۸

میر عبد الکریم ( ملتفت خان -

میر خان ) امانت خان عالمگیر

۵۵ - ۲۰۸ - ۲۷۹ - ۳۱۵

۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۹۸ - ۳۰۱

عبد العزیز زمیندار - ۲۰۵

عبد الله خان [illegible] - ۲۳

۲۱۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۹ - ۳۲۱

۴۵۹ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۵۲

۵۷۷ - ۶۱۰

عبد الله [illegible] قطب الملک - ۳۰۰

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

عبد الرحمن [illegible] مصطفیٰ

خان [illegible] - ۳۱۱

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۷

۳۵۲ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۹

۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۰۴ - ۴۰۵

۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۴۸

۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۵۸ - ۴۵۹

۲۲۱ ( شیخ میر )

عبدالرؤف ( حامد خان ) سردار
للعابور - ٣١٧ - ( شفـ صاد )

قاضي عبدالله ( بعد شيخ الاسلام )
٣٤٣

عبدالرحيم خان بلوچات - ٣٥٨
٣٨١ - ٩٣٠

عبدالله خان بخي ادنان - ٣٢٠
٣٦١ - ٣٦٢ - ٥٨٩ - ٨١٩

عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاري
٣٦٧ - ٣٠٣ - ٣٠٥ - ٣٨١

عبدالرحمن خان پسر اسلام خان
٣٨١ - ٣٩٩

حاجي عبد الرحيم خان پسر
اسلام خان - ٣٨١

عبدالوهاب استرابادي - ٣٨٢

عبدالعزيز خان - ٣٩٢ - ٣٩٣

شيخ عبد اللطيف برهان پوري
نفس مرو - ٣٩٣ - ٥٥٥

شيخ عبد الرحمن حاجي مفتي
٤٤٣ - ٥٤٥

عبد الكريم پسر عبد الرزاق
لاري - ٤٥٩

خواجه عبدالحميد خان - ٥١٨ - ٥١٩

عبد الغني خان كشميري ( هادي
خان ) - ٥٣١ - ٥٣٢ - ٥٣٣
- ٩٢٢ - ( شفـ هاد )

مير عبدالله نوكر محمد يار خان
٥٤٢ - ٥٤٥

عبدالله خان عرف امان الله
بيگ تركمان - ٥٨٩

عبد المطلب خان - ٥٩٥

شيخ عبدالقادر جيلاني غوث الاعظم
( م ٣٠٤ - شفـ غين )

عبدالرزاق خان لاري ( ديگر )
( محمد معصوم ) - ٩٢١

عبدالقدير خان - ٢٨٨ - ٩٢٣ - ٩٣٠

سيد عبدالله خان بارهه ( ديگر )
عرف حسن علي خان برادر
حسين علي خان ( قطب الملك
يار وفادار ظفرجنگ )
٦٩١ - ٦٩٢ - ٦٩٣ - ٦٩٨
٦٩٩ - ٧٠١ - ٧٠٢ - ٧٠٣
٧١١ - ٧١٢ - ٧١٣ - ٧١٤
٧١٥ - ٧١٦ - ٧١٨ - ٧٢٠

٧٢١ – ٧٢٢ – ٧٢٣ – ٧٢٤
٧٢٥ – ٧٢٧ – ٧٢٨ – ٧٢٩
٧٣٠ – ٧٣٨ – ٧٣٩ – ٧٤٠
٧٤١ – ٧٤٣ – ٧٥٥ – ٧٥٧
٧٦٩ – ٧٧٠ – ٧٧١ – ٧٧٣
٧٧٤ – ٧٧٥ – ٧٧٦ – ٧٧٧
٧٩٠ – ٧٩٢ – ٧٩٣ – ٧٩٤
٧٩٥ – ٧٩٩ – ٨٠٠ – ٨٠١
٨٠٢ – ٨٠٤ – ٨٠٥ – ٨٠٩
٨١٧ – ٨٠٨ – ٨٠٩ – ٨١٢
٨١٣ – ٨١٨ – ٨١٩ – ٨١٨
٨٢٠ – ٨٢١ – ٨٢٣ – ٨٢٤
٨٢٧ – ٨٢٩ – ٨٣١ – ٨٣٢
٨٣٥ – ٨٣٦ – ٨٣٧
٨٣٩ – ٨٤١ – ٨٤٢
٨٤٣ – ٨٤٥ – ٨٤٩ – ٨٥٠
٨٥٧ – ٨٥٩ – ٨٦٠ – ٨٦٥
٨٧١ – ٨٨٢ – ٨٨٤ – ٨٨٥
٨٩١ – ٨٩٧ – ٨٩٨ – ٨٩٩
٩٠٠ – ٩٠١ – ٩٠٢ – ٩٠٣
٩٠٥ – ٩٠٩ – ٩١٠ – ٩١١
٩١٢ – ٩١٣ – ٩١٤ – ٩١٥

٩١٦ – ٩١٧ – ٩١٨
٩١٩ – ٩٢٠ – ٩٢١ – ٩٢٢
٩٢٣ – ٩٢٥ – ٩٢٧ – ٩٢٩
٩٣٠ – ٩٣١ – ٩٣٢ – ٩٣٣
٩٣٤ – ٩٣٥ – ٩٣٧ – ٩٤١
٩٤٢ – ٩٤٤ – ٩٩٥ (خلف صـ٨)
صيف عبد الحفيظ – ٦٩١ – ٦٩٢
٦٩٣ – ٧١٢ – ٧١٣ – ٧١٤
٧٢٢ – ٧٢٣
عبد الصمد خان بهادر دلير جنك
صلابت الدولة – ٧٢٠ – ٧٦١
٧٩٢ – ٧٩٣ – ٧٩٤ – ٧٩٥
٧٩٧ – ٧٩٨ – ٨٠٧ – ٨٩١
٨٩٢ – ٨٩٥ – ٩٢٠ – ٩٢٥
٩٣٠ ( خلف دال )
قاضي عبد الله توراني خطاطي
مير عبد الله قاضي حيدرآبادي
٥٢٨ – ٥٣٠ – ٥٣١ – ٥٣٢
( خلف عجم )
خواجه عبد الله ربط – ٥٦٥
٥٦٧ – ٥٦٨ – ٥٦٩ – ٥٩٠
شيخ عبد العزيز محمد ربط – ٥٩٠

شیخ عبد الواحد غافل واعظ
۷۵۷
عبدالرحیم خان ( نصیر الدولہ )
عمری نظام الملک – ۸۶۰
۸۷۹ – ۸۸۹ – ۹۳۹
( شقہ نون )
خواجہ عبداللہ خان – ۸۹۹ – ۸۷۰
عبد الرشید – ۸۷۳
عبد الغنی خان – ۹۲۲
عبدالغنی خان پسر عبدالرحیم
خان – ۹۳۰
عبداللہ خان ترین – ۹۲۳ – ۹۳۲
عبدالنبی خان ( دیگر ) – ۹۲۲
۹۳۳ – ۹۵۰
عبد النبی خان داروغہ – ۹۳۰
عبداللہ خان کاشی – ۹۳۴
ملا عبدالغفور بہورہ – ۹۵۲ – ۹۵۳
عبدالحی پسر ملا عبدالغفور ۹۵۳
عبدالفتاح خان پسر عبدالنبی خان
۹۵۲ – ۹۵۷ – ۹۵۹
خواجہ عبید اللہ خان – ۹۵۵
عبدالرحمن خان داروغہ – ۹۵۵

عبد النبی خان میانہ – ۹۵۲
۹۵۹ – ۹۵۹
عثمان خان – ۵۸۴ – ۵۸۹ – ۵۹۵
عثمان خان قادری – ۸۵۳
عرب بیگ – ۲۵ – ۲۹ – ۹۵۶ – ۹۵۹
عزیز خان روہلہ – ۵۲۸ – ۹۳۰
عزیز بیگ خان حارثی – ۸۷۹
۸۷۹ – ۹۵۴
عزت خان ہمشیرزادہ حسین علی
خان – ۹۰۲ – ۹۰۵ – ۹۰۷
۹۰۸ – ۹۱۰
حکیم عزت طلب خان – ۹۹۰
عسکر خان – ۷۳ – ۷۴ – ۱۷۱
محمد عسکری – ۸۳۶
عطاء اللہ – ۱۳۲ – ۵۲۳
عطا یار خان – ۹۵۴
شاهزاده محمد عظیم (عظیم الشان)
پسر شاه عالم – ۲۹۹ – ۳۳۲
۳۰۴ – ۳۳۳ – ۵۴۶ – ۵۷۴
۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۳
۵۸۴ – ۵۸۷ – ۵۸۹ – ۵۹۰

۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۹۹
۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۷۷ - ۶۷۸
۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
۶۹۵ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۳
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۵
۷۲۷ - ۷۳۳ - ۷۳۹
عظمت خاں - ۸۷۹
عظیم الدین خاں - ۴۲۱
عقیدت خاں پسر امجد خاں
۲۸۸ - ۳۹۳ - ۴۳۸
علی خاں - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۴۶
علی مردان خاں - ۳۵ - ۳۹
۴۱ - ۴۴۰
علی قلی خاں خواہر محمد مراد
تخلص - ۲۰۹ - ۲۱۷ - ۲۱۸ .
عمدۃ الملک دیوان محمد شجاع - ۴۹
غنی علی المعروف - ۴۸۹
۱۵۷ - ۲۵۸
علی مردان خاں عرف مصطفی
بیگ مدبر الملک - ۱۹۳ - ۷۰۲
عمدۃ الملک عبداللہ خلیفہ سلطان
خانزادہ مرتضی - ۵۰۹
علی محمد خاں - ۹۳۷
حضرت امیر المومنین علی
کرم اللہ وجہہ - ۲۶۱ - ۴۲۲
۶۸۲ - ۷۵۸
عبد علی رضا - ۴۹۷
علی اصغر خاں برادر خاقانی -
۵۹۱ - ۶۰۲ - ۶۱۷ - ۷۴۴
سید علی خاں برادر ابو الحسن
خاں - ۱۳۳ - ۳۳۴ (خط سیاہ)
علی خاں - ۹۸۹
عماد علی رضا - ۹۴۴ - ۹۴۷
عمر خاں - ۵۸۴ - ۵۹۳ - ۸۹۱ - ۸۹۵
عمر خاں روہلہ - ۹۱۳
عنایت خاں - ۲۰۹ - ۲۹۹
۳۰۰ - ۵۹۹
عنایت اللہ خاں پسر لطف اللہ
خاں سعد اللہ خاں -
۳۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳
۵۸۸ - ۵۹۳ - ۶۱۴ - ۶۹۵
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۹۶ - ۷۳۳
۷۳۴ - ۷۷۵ - ۷۸۶ - ۸۹۹
۹۳۴ - ۹۳۹

شاه عنایت زاهد — ۹۳۸
محمد عنایت خان — ۸۹۰
میر عنایت‌الله خان — ۹۲۱
سیدي عنبر یاقوت‌خان قایم‌مقام
سیدي یاقوت — ۵۱۵
ملا عوض وجیه فاضل — ۸۰
عوض خان بهادر عضد الدوله
قسور جنگ — ۷۹۶ — ۸۵۹
۸۶۹ — ۸۷۱ — ۸۷۶ — ۸۷۸
۸۷۹ — ۸۸۱ — ۸۸۷ — ۸۸۸
۸۸۹ — ۸۹۳ — ۹۳۲ — ۹۴۹
۹۵۰ — ۹۵۳ — ۹۵۷
عیسی بیگ — ۷ — ۱۲
شیخ عیسي قدس سره — ۵۵۳
عیسی خان مهمند — ۷۹۷

• مواضع و غیره •

عالمگیرنگر — ( سنگرام‌نگر ) — ۱۳۷
( شق سین )
عادل آباد — ۸۴۳
بندر عباسي — ۴۲۸
عجم — ۷۹ — ۹۰ — ۵۵۹ — ۸۰۵
عرب — ۹۰ — ۱۱۳ — ۱۸۵
۲۴۱ — ۳۰۹ — ۴۰۰ — ۵۵۹
۵۶۳ — ۸۰۵
عراق — ۲۰۲ — ۲۴۵ — ۲۸۹
عظیم‌آباد ( عرف پتنه ) — ۵۳۹
۵۸۰ — ۷۰۷ — ۷۰۸ — ۷۵۴
۷۶۸ — ۷۶۹ — ۷۷۰ — ۷۷۱
۸۳۷ — ( شق پ )
بحر عمان — ۱۳۶
عیدل آباد — ۲۷۵

• حرف غین — مردمان •

غازي الدین خان بهادر
فیروزجنگ — ۳۱۷ — ۳۱۸
۳۱۹ — ۳۲۲ — ۳۲۹ — ۳۳۰
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۹ — ۳۴۰
۳۴۸ — ۳۵۴ — ۳۵۵ — ۳۵۶
۳۵۸ — ۳۷۱ — ۳۷۲ — ۳۷۳
۳۸۳ — ۳۹۲ — ۳۹۳ — ۴۰۳
۴۱۵ — ۴۴۵ — ۴۵۹ — ۴۶۷
۴۴۸ — ۴۵۶ — ۴۷۷ — ۵۲۹
۵۲۷ — ۵۸۱ — ۶۱۹ — ۹۴۸

فاضل خان خانساماں - ۲۱ - ۳۴
۶۲ - ۷۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۳۸۰
حاجی فاضل - ۲۸۶
فاضل خان صدر - ۳۸۳
فایق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰
فتح جنگ خان - ۹۳ - ۱۹۳
فتح خان افغان آدم عادل شاہ
۲۲۳ - ۲۲۴
فتح اللہ خان بہادر (عالمگیری)
۴۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۴
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ -
۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴
فتح اللہ خان خوستی - ۸۷۶
فتح محمد خان - ۵۸۸
فتح علی خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲
فتح یاب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱
فتح سنگھ - ۷۸۹
فتح یار خان - ۹۲۹
میر فخر اللہ - ۹۶۰
فدائی خان کوکہ - ۳۱ - ۶۰ - ۹۲

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۷۶ - ۲۳۳
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
فدائی خان دیوان - ۸۹۱ - ۸۹۵
فدوی خان - ۶۸۸
فرخ سیر بادشاہ شہید پسر عظیم
الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۲۹۱
۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸
۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱
۷۵۵ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱
۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱
۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳

٦٦٣ – ٦٩٣ – ٦٦٥ – ٧٠٩
٦٨١ – ٦٩١ – ٧١٥
ظفر الدین خاں فیروز جنگ
خلف علی خاں رستم جنگ
نبیرہ ظفر الدین فیروز جنگ
٧٣٥ – ٨٤٣ – ٩٢١ – ٩٥١
٩٥١ – ٩٥٣
ظفر الدین خاں غالب جنگ
( محمد بیگ ) – ٨١٢ – ٨١٣
٨٩٩ – ٩١٣ – ٩٢٢ – ٩٢٨
٩٣٣ ( خلف الف )
غالب خاں پسر رستم خاں
٨٩٠ – ٨٩٣
غالب خاں ( دیگر ) – ٩٥٢
٩٥٥ – ٩٧٩
ظفر خاں صف شکن – ٩٢٩
عبدالغفار خاں – ٩٢٨ – ٩٥٧ – ٩٩١
غلام محمد خاں نبیرہ جہان
خاں – ٩٥٩
غلام علی خاں – ٨٣٩ – ٩١٠
٩١٧ – ٩٣٢ – ٩٣٩
غلام محی الدین خاں – ٩٢٢ – ٩٣٠

فوث اعظم عبدالقادر جیلانی رح
٣٣٣ – ٨٩٨ ( خلف میر )
فرزانی – ٩٣٣
فیروز خاں – ٣٥ – ٣٣٤ – ٣٣٩
٣٣٧ – ٣٣٨ – ٦٥١
فیروز الدین خاں ( خواجہ
خاں ) پسر اسلام خاں – ٢٠٩
٣٣١ – ٣٥١ – ٨١١ – ٨١٨
محمد فیروز خاں – ٧٣٣ – ٧٣٥
٨٣٥ – ٨٤٣ – ٨٤٩ – ٨٤٥
٨٥٥ – ٨٧١ – ٨٧٣ – ٨٧٥
٨٧٩ – ٨٨٤ – ٨٨١ – ٨٨٨
٨٨٩ – ٨٩٣ – ٩١٦ – ٩٥٣ – ٩٥٧
فیروز خاں ( دیگر ) – ٧٧٣
٨٢٣ – ٨٢٥ – ٨٢٧ – ٨٢٨
٨٣٣ – ٨٣٣ – ٨٩٣ – ٩٠١

● مواضع و غیرہ ●

… – ٣٣٢
… ( غیر مشہور ) – ٣٣٣

● حرف فا – مردمان ●

۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۰
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۵
۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱
۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۳۱ - ۸۳۳
۸۳۹ - ۸۴۱ - ۸۴۳ - ۸۴۷
۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۲
۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۰
۹۴۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۹۵ - ۱۱۲۳
فرہاد بیگ - ۱۳۷ - ۱۶۱
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
فرنگیان - ۲۷۷ - ۲۹۱ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۲۱ - ۳۲۲
۳۲۳ - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶
۳۲۷ - ۳۳۸ - ۴۰۵
فرخندہ اختر پسر محمد شاہ -
۳۸۸
فرخندہ اختر پسر عالمگیر ثانی - ۲۸۲
فضل علی خان تیموری - ۵۰۰
فضل اللہ خان - ۷۹۰
سید فیروز خان بارہہ - ۳۹
فیروز خان میواتی - ۶۵ - ۶۷
۷۰ - ۷۲ - ۸۲ - ۶۶۹ - ۶۷۰
فیروز جنگ پسر محمد اعظم خان ۶۲۵
فیروز علی خان - ۲۵۲ - ۶۹۲

## • مواضع وغیرہ •

فتحپور (دار السرور) - ۱۱ - ۲۵
۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۳۴ - ۳۴۱
۳۵۳ - ۸۹۱ - ۹۰۳ - ۹۱۰ - ۹۳۵
فرغانہ - ۲۹ - ۳۰۲ - ۳۳۳ - ۳۴۳
۳۰۵ - ۳۳۴ - ۹۲۵ - ۹۳۷
فرنگ - ۴۲۰ - ۴۲۵ - ۴۳۳
۴۹۱ - ۵۴۳ - ۵۶۹
فرس - ۵۷۶
فرید آباد - ۹۱۷
فوج جمعیت خان - ۳۹

## • حرف قاف - مردان •

قاسم خان - ۹ - ۲ - ۱۲ - ۱۳
۱۴ - ۱۵ - ۳۲ - ۳۲۸
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳

سید قاسم خان بارهه ـ ۳۵
۳۶ ـ ۶۱
سید قاسم شجاعی (شهامت خان)
۶۳ ( شفق شین )
قاسم علی میر تزک ـ ۹۱
قاسم آقا فرستادهٔ حسین پاشا
حاکم بصره ـ ۱۲۳
قادر داد خان ـ ۲۰۵ ـ ۲۰۷ ـ ۹۵۳
قاسم خان کرمانی ـ ۲۸۳
قاضی خان قاضی القضاة ـ ۲۰۹
قاسم خان افغان ـ ۶۳۲
سیدی قاسم کوتوال ـ ۷۳۵
قادر داد خان ( دیگر ) ـ ۸۶۰
۸۷۶ ـ ۸۷۹ ـ ۸۸۹ ـ ۸۹۳
۸۹۴ ـ ۹۵۳
محمد قاسم فرشته مورخ ـ ۹۲۷
قباد خان ـ ۲۲
شاه قدرت الله فقیر ـ ۶۸۹ ـ ۷۳۶
قزل خان ـ ۱۳۷ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۵
قزلباش خان ـ ۴۸
قزلباش (قوم) ـ ۱۰۵ ـ ۹۷۶ ـ ۹۷۷
قزلباش خان ( دیگر ) ـ ۸۳۸
۹۵۹ ـ ۹۶۰
قطب الدین خان ـ ۱۲۹
۱۵۷ ـ ۲۵۷
قطب الملک عبد الله شاه ـ ۱۹۵
۲۲۰ ـ ۲۲۱ ـ ۲۳۵ ـ ۲۹۵
قطب الملک ابو الحسن داماد
قطب الملک ـ ۲۳۵ ـ ۲۹۲
۲۹۳ ـ ۲۹۴ ـ ۲۹۵ ـ ۲۹۶
۲۹۸ ـ ( شفق الف )
حضرت خواجه قطب الدین ولی
قدس سره ـ ۶۸۳ ـ ۹۱۷ ـ ۹۳۵
قطب الدین عامل ـ ۸۹۲
قلیج خان بهادر ( عابد خان ) پدر
غازی الدین خان ـ ۲۶۷ ـ ۳۱۵
۳۱۹ ـ ۳۳۰
قلیج خان نظام الملک ( چین
بهادر خان دوران ) خلف
غازی الدین خان ـ ۴۵۵
۴۵۶ ـ ۵۲۷ ـ ۵۲۸ ـ ۵۲۹
۵۳۵ ـ ۵۳۸ ـ ۵۳۹ ـ ۵۷۲
۵۸۲ ـ ۵۹۵ ـ ۶۶۳ ـ ۶۶۵
۶۷۵ ـ ۶۹۱ ـ ۶۹۸ ـ ۷۰۰

۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۷ - ۷۴۱

۷۴۷ - [illegible] ( [illegible] )

[illegible]

محمد امین خان - ۷۴۲

۷۹۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸

۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳

میرزا قوام الدین خان برادر

خلیفہ سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۰

۲۵۸ - ۲۶۹ - ۳۳۹ - ۳۵۹

۲۸۱ - ۴۵۹ - ۹۳۳


• مواضع و شہرہا •


مرکز قصور - ۸۶۱

قلعہ خلیہ - ۴۴۵ - ۴۴۸

قصر - ۵۳۵ - ۹۱۰

قندھار - ۲ - ۳۶ - ۴۵ - ۲۰۵

۳۳۲ - ۳۷۷

کلہ قندھار - ۲۷۳ - ۳۴۵


• حرف کاف - مردمان •


کامل خان - ۲۰۰

محمد کاظم منشی - ۲۱۰

۹۲۵ - ۹۲۶

کرطلب خان - ۲۵۳

کامر خان افغان - ۲۷۲ - ۲۷۳

[illegible] محمد کام اکبر

عالمگیر - ۱۲ - ۳۳ - ۳۰۹

۳۱۰ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۴

۳۹۰ - ۳۹۳ - ۴۸۱ - ۴۹۰

۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۹ - ۵۳۲

۵۳۹ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹

۵۶۵ - ۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۷۱

۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱

۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۹

۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱

۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵

۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۵ - ۹۳۷ - ۹۳۸

کامیاب خان - ۵۲۳ - ۵۴۴

۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۹

کاظم خان دیوان - ۷۲۰ - ۸۲۹

کرطلب خان بہادر خانی

۶۹۸ – ۷۱۹

کانوجي – ۸۹۱

کاظم‌علي خان – ۹۶۰ – ۹۶۱

کب (برهمن شاعر هندي) – ۱۳

کبکلس برهمن پنڈت دیوان

سنبها – ۲۰۱ – ۲۱۸ – ۲۱۹

۲۲۹ – ۲۷۱ – ۳۸۴ – ۳۸۵

۳۸۸ – ۳۸۹

کپور چند جوهري – ۷۵۹

راجه کرن (راو کرن) – ۱۱۰

۱۱۱ – ۱۲۲ – ۱۲۳

کرلاتکي (قوم) — ۱۹۲

شاهزاده محمدکریم خلف شاهزاده

محمد عظیم – ۵۷۵ – ۵۷۸

۶۸۸ – ۷۰۷ – ۷۳۴ – ۷۳۵

محمد کریم – ۹۲۱

کریم‌قلي‌خان – ۸۶۲ – ۸۶۳

کڑک‌بجلي (نام توپ) – ۵۰۰

کشور سنگهه هارا – ۳۳۵

کفایت‌خان – ۱۷۶ – ۲۳۶ – ۲۳۷

کمال خان دکني – ۹۵۹

کنور چند بهادر – ۹۵۳

کنتهه (مرهته) – ۹۶۹

کوکلتاش‌خان عرف میر بدو – ۵۹۵

کوکه‌خان مهماندار – ۶۷۸ – ۹۸۰

کوکلتاش‌خان بهادر – ۶۹۷ – ۶۹۸

۷۰۰ – ۷۰۱ – ۷۰۲ – ۷۰۳

کوکلتاش خان محمد امین بهادر

۷۱۵ – ۷۱۸ – ۷۱۹ – ۷۲۰

۷۲۱ – ۷۲۴ – ۷۳۳ (شق الف)

کهتریان – ۶۵۱ – ۶۷۲ – ۶۷۳

۶۷۴ – ۷۶۵

کهیم کرن – ۷۴۳

کهندو پهاڑیه سپه سالار – ۷۷۷

۷۷۸ – ۷۷۹ – ۷۸۰ – ۷۹۸

۸۰۹ – ۸۹۱

کهکران (قوم) – ۸۷۰

کیسرسنگهه پسر راجه کرن – ۱۱۱

کیسرسنگهه پسر جی‌سنگهه – ۱۷۹

کیسورای – ۹۱۳


---

* مواضع وغیره *


صوبه کابل – ۳۵ – ۳۶ – ۱۲۹

۱۴۰ – ۲۰۸ – ۲۰۹ – ۲۳۰

۲۳۲ – ۲۳۳ – ۲۳۴ – ۲۹۰

۲۸۱ – ۲۸۷ – ۴۸۹ – ۴۲۹

۴۹۳ – ۴۹۴ – ۵۰۲ – ۵۷۳

۷۰۴ – ۷۰۵ – ۷۰۷ – ۷۲۵

۷۷۷ – ۸۰۳ – ۸۱۸

تاجی ارانی – ۵۴

ملك عرب – ۱۳۲

کاشغر – ۲۰۹

قلعهٔ [illegible] – ۵۲۸

کلاته – ۳۴۳

[illegible] – ۷۲۹

کابیه – ۸۹۱

کشکی – ۳۲۷

قلعهٔ آتو – ۵۴۳

ولایت [illegible] – ۹۴ – ۹۳ – ۴۸ [illegible]

[illegible] – ۱۷۱

کرمال – ۳۴ – ۳۵۹

کرمان – ۹۷

[illegible] کری – ۵۲

کربلا – ۴۳۰ – ۳۸۹

کرمانشاه [illegible] – ۹۶۴ – ۹۵۴

قلعهٔ قزلول – ۸۱۰

کرته – ۹۵۰

کرمانکبر – ۲۱۷ – ۳۳۹ – ۳۴۹ – ۲۳۹

۷۱۴ – ۷۱۵ – ۷۱۹ – ۷۴۳

کشمیر – ۷۵ – ۱۰۳ – ۱۵۵

۱۷۸ – ۱۷۹ – ۱۸۵ – ۲۱۰

۲۱۳ – ۲۲۳ – ۲۵۶ – ۲۸۱

۳۰۹ – ۳۸۵ – ۴۳۶ – ۴۹۳

[illegible] – ۵۶۰ – ۶۷۰ [illegible] – ۶۹۳

[illegible] – ۳۹۳ – ۳۶۰

[illegible] – ۳۹۵

[illegible] – ۳

[illegible] – ۳۲۱ – ۳۲۹

[illegible] – ۳۹۵

[illegible] – ۳۹

[illegible]

[illegible]

[illegible] – ۱۵۰

[illegible] – ۲۲۳ – ۲۲۸

۱۸۲ – ۲۹۳ – ۲۲۱ – ۲۲۸

۲۰۱ – ۲۰۰ – ۴۸۸ – ۴۹۲

[illegible]

[illegible] – ۱۳۴

١٧١ – ١٩٢
قلعۂ کورتهي – ١٣٢
قصبۂ کوهیر – ٣١٣ – ٣١٥
کولابور – ٣٨٣ – ٣٨٤
کورگانو – ٣٦٣ – ٣٦٧
کوکاک – ٣٩٢
پرگنۂ کولاس – ٩٣١
کوره – ٦٩٨
کوال – ٩٧٢
گاجیوک – ٧٤ – ٨٥ – ٩٠ – ٦٩٨ – ٧١٢
کهرگانون ( بلبها گذه ) ١٥٣ – ١٥٤
١٩١ – ١٩٣ ( شفــ باد )
قلعۂ کهرگانون – ١٥١
قلعۂ کهیلنا ( سخرلنا ) – ١٩٥ – ٣٨٤
٤٩١ – ٤٩٤ – ٤٩٥ – ٤٩٩
٥٠١ – ٥٠٣ – ٥٠٥ – ٥٠٧
کهیلنا – ٤٩٢
صوبۂ کهرکي پیره – ٢١٣ – ٢١٤
پرگنۂ کهیر – ٣٠٨ – ٣١٥
قلعۂ کهندبري – ٤٢٨
کهریه – ٤٣٣
کهاری – ٩٠
کهنیر – ٥٢٣

---

## ● حرف گاف ـ مردمان ●

راجه گجسنکه کچهواهه – ٨٤٦
٨٥١ – ٨٥٩ – ٨٧٧ – ٨٨٠
گردهر راتهور – ٩٣
گرگین خان آدم شاه ایران قلعه دار
قندهار – ٩٤٣ – ٩٤٤
فرقۂ گرو ( سکهان ) – ٩٥١
گرو گوبند ( سرگروه سکهان )
٩٥٢ – ٧٩١
گرو گوبند ثاني ( حیها بادشاه )
٩٥٢ – ٩٥٣ – ٩٦٣ – ٩٦٩
٩٧١ – ٩٧٢ – ٩٧٣ – ٩٧٤
٧٣٨ – ٧٩١ – ٧٩٢ – ٧٩٤
٧٩٥ – ٧٩٦ – ٧٩٧
گردهر بهادر پسر دیا بهادر
٨٤٢ – ٨٤٣ – ٨٤٤ – ٨٤٥
٨٤٩ – ٨٥٠ – ٨٥١ – ٨٥٧
٩٣٦ – ٩٣٨
گمانیان – ٤
گل محمد ترکمن داراشکوه – ٨٢ – ٨٤

کالبو گوئری ـ ۲۱۳
گوجھلی خاں ـ ۲۵
گوپی سوامی (نام جلال ا) ۲۲۲-۲۲۱
گورو دھن رائے ـ ۱۵۷
راجہ گوپال سنگھ بہدوریہ ـ ۱۹۱
گوپال سنگھ گور ـ ۱۵۹

## ● مواضع و غیرہ ●

گجرات ـ ۹۲ ـ ۱۰۳ ـ ۱۸۹ ـ ۲۵۵ [illegible]
گلشن آباد ـ ۵۹ ـ ۱۰۲ ـ ۲۰۳ [illegible]
گلشن آباد ـ ۲۰۳
گلشن محل ـ ۲۱۷ ـ ۲۹۵
[illegible] ـ ۲۱۳ [illegible]
گلشن [illegible] ـ ۲۷۵
[illegible] ـ ۲۱۳ ـ ۲۷۴ [illegible]
[illegible]
[illegible] ـ ۲۰
[illegible] ـ ۲۱۳
آب [illegible] ـ ۲۵۳
[illegible] ـ ۲۱۸
آب [illegible] ـ [illegible]

کرناٹک ـ ۲۲۱
[illegible] ـ ۲۲۶ ـ ۲۲۷
[illegible] ـ ۲۰۲
[illegible] ـ ۲۹۲ ـ ۳۸۲ ـ ۴۰۴
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ـ ۲۲۱
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٥٢٣ – ٨٤٥ – ٨٤٩ – ٩٤٩

قلعهٔ گندیری — ٢٢٥

گندمک – ٢٤٠

گوالیار – ٢٠ – ١٢٣ – ٥٧٩

٥٨٣ – ٥٨٤ – ٥٩٦ – ٥٩٩

٩٠٠ – ٨٠٠

قلعهٔ گوالیار – ٦٢ – ٨٧ – ٥٨٤

قلعهٔ گوره – ٤٠١

گوره – ٤٠٢ – ٤٠٣ – ٤٠٤

سرکار گودره ( گودره ) – ٤٧٩

٥١٨ – ٥٦٧ – ٦١٧

گوندوانه – ٦٢٠

گوراپور – ٩٩٥

گهوژ گهاٹ – ١٦٢


# حرف لام – مردمان


لچین بیگ قلماق ( تسمه کش )

( ابوالفضل خان ) – ٧٠٩

٧١٠ – ٧٣٤ – ٧٣٥ – ( شغف بدء )

لودهی ( افغانان ) – ٤٤٤ – ٤٤٣

سلطان لشکری – ٢٤٠

محمد لطیف دیوانی – ٢٠٦

لطف الله خان پسر سعد الله خان

٢٥٧ – ٤٤٦ – ٤٤٨ – ٥٧٥ – ٥٩٥

لطیف شاه دکنی ( مرادراز خان )

٢٩١ ( شغف سدین )

لطف علی خان – ٤٦٣

لطف الله خان پانی پتی

٥٩٤ – ٦٨٨

لطف الله خان صادق – ٧٢٧

٧٢٩ – ٧٣١ – ٧٦٩ – ٧٩٦

لطیف خان پنوار – ٨٩٠ – ٨٩٢

رای لعل چند – ٢٠٩

لعل کنور محبوب جهاندار شاه

٦٨٧ – ٦٨٩ – ٦٩٠ – ٦٩٨

٦٩٩ – ٧٠٣ – ٧٠٤ – ٧١٧

٧٢٤ – ٧٢٥

لعل سنگهه – ٨٤٦

لودی خان – ٤١

خاندان لودی – ٨٩٩


# مواضع وغیره


دار السلطنت لاهور – ٣١ – ٣٣

٣٥ – ٣٦ – ٣٩ – ٤١ – ٤٢

[illegible]

[illegible]

---

[illegible]

[illegible]

مخمور خان ـ ۸۸۴ ـ ۹۵۴

متقي خان ـ ۸۹۰

مجاهد خان ـ ۲۶۶ ـ ۲۶۷ ـ ۲۶۸
۳۱۷ ـ ۳۱۸

مجلس راي ـ ۸۶۷ ـ ۸۶۸ ـ ۸۶۹

ميرزا محمد مشهدي
( اصالت خان ) ـ ۱۲

محمد شاه کوکه ـ ۳۲ ـ ۱۲۳

محمد قلي اوزبک ـ ۳۹

محمد پسر قطب الدين ـ ۱۵۷

محمد بيگ خان ـ ۱۴۳ ـ ۵۱۸
۹۵۴ ـ ۹۵۶

محمد محسن پسر حاجي زاهد
ملک التجار بندر سورت
۲۴۹ ـ ۲۵۰ ـ ۲۵۱

محمد علي خان خانسامان
۲۵۰ ـ ۲۵۱

ميرزا محمد مشرف قشقخانه
۲۹۴ ـ ۲۹۵

حضرت بنده نواز سيد محمد
گيسو دراز ـ ۳۲۲ ـ ۳۲۷
۳۷۱ ـ ۳۹۲

حاجي محراب ـ ۳۴۰

سلطان محمد قلي قطب الملک
۳۶۸

محمد شاه بهمنيه ـ ۳۶۸ ـ ۹۲۷

محمد قطب الملک ـ ۳۶۸

محمد يار خان ـ ۳۸۰ ـ ۵۳۲
۵۴۵ ـ ۵۷۷ ـ ۹۱۵

آقا محمد زمان ـ ۳۸۰

خواجه محمد بخشي محمد
کام بخش ـ ۴۳۶ ـ ۴۸۵

امام محمد رح ـ ۴۴۴ ـ ۴۵۴

شاهزاده محي الملة خلف
شاهزاده محمد کام بخش ـ ۵۱۰

محتشم خان پسر شيخ مير
خوافي ـ ۵۳۲ ـ ۵۳۳ ـ ۵۳۷

حکيم محسن وزير محمد کام بخش
( تقرب خان ) ۵۶۹ ـ ۹۸۶
( شفقت تاه )

محي السنة پسر محمد کام بخش
۹۲۳

محمود خان افغان پسر ميا اويس
افغان ـ ۹۴۴ ـ ۹۴۷ ـ ۹۴۸

مختار خان ( خان عالم بهادر
شاهی ) — ۲۳ — ۳۶۱ — ۳۹۳
۳۰۴ — ۴۰۹ — ۴۲۸ — ۵۶۸
۵۷۶ — ۵۷۷ — ۶۰۱ — ۷۰۲
مخلص خان پسر صف شکن خان
۱۳۴ — ۱۸۹ — ۳۸۱ — ۳۹۴
۳۹۹ — ۴۰۷ — ۴۱۱ — ۴۱۲ — ۴۳۷
۴۴۹ — ۴۵۲ — ۴۵۶ — ۴۶۵ — ۴۷۷
مختار خان بنی مختار (شمس
الدین) — ۴۱۲ (شقیقین)
مخلص خان (دیگر) — ۶۸۸
محمد مراد بخش — ۵ — ۶ — ۷
۸ — ۹ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۶
۱۷ — ۱۹ — ۲۳ — ۲۶ — ۲۷
۲۹ — ۳۰ — ۳۳ — ۳۵ — ۳۷
۳۸ — ۳۹ — ۶۲ — ۶۳ — ۱۵۴
۱۵۵ — ۱۵۶ — ۲۵۰ — ۲۵۱
مرشد قلی خان — ۱۱ — ۱۴
۱۵ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۷۰
مرتضی خان — ۱۶ — ۲۵۴
مراد خان — ۴۸
مرتضی قلی خان — ۵۵

قوم مرهته — ۹۰ — ۱۱۱ — ۱۱۲
۱۱۵ — ۱۷۲ — ۱۷۳ — ۱۷۴
۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۳۱ — ۲۳۲
۲۴۸ — ۲۷۸ — ۲۸۲ — ۳۰۲
۳۸۵ — ۳۸۶ — ۳۹۳ — ۳۹۶
۴۰۰ — ۴۱۵ — ۴۱۸ — ۴۲۷
۴۲۹ — ۴۳۰ — ۴۳۴ — ۴۴۶
۴۴۷ — ۴۵۷ — ۴۵۸ — ۴۶۹
۴۹۳ — ۴۹۴ — ۴۹۵ — ۴۹۶
۵۱۱ — ۵۱۴ — ۵۱۶ — ۵۱۷
۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۲۷
۵۳۰ — ۵۳۱ — ۵۳۳ — ۵۳۵
۵۳۷ — ۵۳۸ — ۵۸۳ — ۶۲۲
۶۲۳ — ۶۶۶ — ۶۶۷ — ۶۶۸
۷۲۳ — ۷۳۷ — ۷۴۲ — ۷۴۳
۷۴۴ — ۷۴۵ — ۷۴۶ — ۷۴۷
۷۵۰ — ۷۵۱ — ۷۵۴ — ۷۷۸
۷۷۹ — ۷۸۱ — ۷۸۲ — ۷۸۴
۷۸۵ — ۷۸۶ — ۷۹۶ — ۷۹۷
۷۹۸ — ۷۹۹ — ۸۰۷ — ۸۰۹
۸۱۰ — ۸۱۱ — ۸۴۹ — ۸۶۶
۸۷۱ — ۸۷۴ — ۸۷۵ — ۸۸۶

۸۸۷ — ۸۸۸ — ۹۱۸ — ۸۱۰ [illegible]

[illegible]

میر مرتضی — [illegible]

[illegible]

سلطان میرزا علی — [illegible]

محمد میرزا [illegible]

[illegible]

مست علي خان – ۵۹۲ – ۵۹۵
خواجه مسعود خان پسر عبدالعزیز خان
۹۵۶ – ۹۵۸
مرزا مسکي – ۸۳
میر مشرف – ۷۰۲ – ۷۲۲
۷۵۲ – ۷۵۳ – ۸۱۲
۹۰۳ – ۹۱۰
مصطفی خان عرف سید ابراهیم
۶۷ – ( شغف الف )
مصطفی خان کاشي – ۴۳۹
۴۴۰ – ۴۴۱ – ۴۴۲ – ۵۵۵
مصطفی قلي بیگ – ۵۸۸
مصطفی خان برادرزادهٔ حسین
خان – ۸۶۲ – ۸۹۳
مصطفی خان ( دیگر ) – ۹۰۴
مطلب خان – ۳۹۴ – ۵۸۴ – ۵۸۹
سید مظفر خان بارهه – ۴۸
۲۴۳ – ۳۱۱ – ۳۱۲ – ۳۱۳
۳۱۵
سید مظفر خان سدهاني – ۵۷۲
مظفر خان ( دیگر ) – ۹۲۲
مظفر خان خویشگي – ۹۵۳

معظم شاه ( بهادرشاه ) ( شاه عالم )
۱۰ – ۴۳ – ۷۸ – ۸۵ – ۹۸
۹۹ – ۱۲۵ – ۱۲۸ ۱۷۲
۱۷۵ – ۱۷۷ – ۱۷۸ – ۱۸۶
۱۸۹ – ۲۰۲ – ۲۰۷ – ۲۲۸
۲۳۱ – ۲۳۲ – ۲۳۶ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۲۶۴ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۷۰ – ۲۷۶
۲۸۰ – ۲۹۰ – ۲۹۱ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۵ – ۲۹۶ – ۲۹۸
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۰۲
۳۰۳ – ۳۰۵ – ۳۰۶ – ۳۰۷
۳۰۸ – ۳۱۳ – ۳۱۴ – ۳۱۵
۳۱۶ – ۳۱۹ – ۳۲۰ – ۳۲۱
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۵ – ۳۳۷
۳۴۷ – ۳۶۹ – ۳۹۷ – ۳۹۸
۴۰۴ – ۴۰۷ – ۴۱۸ – ۴۳۷
۴۳۸ – ۴۴۰ – ۴۴۳ – ۴۴۴
۵۰۲ ( شغف باد ر شاین )
معمور خان – ۴۷ – ۱۱۱
معظم خان خانخانان ( میرجمله )

سوبدار بنگالہ — ٨٠ — ٨٣

٨٩ — ٩٠ — ٩٤ — ٩٥ — ٩٦

٩٢ — ٩٣ — ٩٦ — ٩٧ — ٩٨

٩٩ — ١٠٠ — ١٠٨ — ١١٠

١٣٠ — ١٣١ — ١٣٢ — ١٣٣

١٣٤ — ١٣٥ — ١٣٦ — ١٣٧

١٣٨ — ١٣٩ — ١٤٢ — ١٤٣

١٤٤ — ١٤٦ — ١٤٨ — ١٤٩

١٥٠ — ١٥١ — ١٥٢ — ١٥٣

١٥٤ — ١٥٧ — ١٥٨ — ١٥٩

١٦٠ — ١٦١ — ١٦٤ — ١٦٥

١٧٣ — ١٧٦ — ١٧٧ — ١٩١

١٧٥ — ١٧٧ — ٢٠٠ [illegible]

معظم خان شمس الدولہ [illegible]

محمد کی افغانی — ٢٠٥

حضرت خواجہ حسن نظامی

چشتی [illegible] — ٧٣

٧٥ — ٢٥٥ — ٢٢٢ — ٢٥٥

خواجہ مقبول — ٣٣

مظفر خان خواجہ سرا — ٣٣

معز الدین [illegible]

معظم [illegible] — ٤٣

٢٩٩ — ٣٥٣ — ٣٥٤ — ٣٥٥

٣٢٣ — ٣٣٥ — ٣١٣ — ٣٣٦

٣٤٣ — ٣٤٤ — ٣٩٣ — ٥٦٣

٥٠٤ — ٥٩١ — ٥٩٩

: فتح مصر ا

مصطفی [illegible] — ٣٥٣

[illegible]

[illegible] — ٢٥٩

[illegible]

[illegible]

٢١٣ — ٢٥٥ — ٣٣٥

معالی — ٣٣٧ — ٣٣٨ — ٣٤٩ — ١٤٥

[illegible]

۸۴۷ – ۸۴۸ – ۸۶۳ – ۸۶۴
۸۶۵ – ۸۷۰ – ۸۸۰ – ۸۸۹
۸۹۲ – ۸۹۹ – ۹۰۴ – ۹۰۵
۹۰۷ – ۹۰۹ – ۹۳۳ – ۹۴۵
مغلي خطيب كش – ۶۶۵
مقرب خان – ۳۴
محمد مقيم – ۱۱۰ – ۱۳۴
مقرب خان عرف شيخ نظام
حيدر ابادي (خان زمان
فتح جنگ) – ۳۸۳ – ۳۸۴
۳۸۶ – ۳۸۷ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۹۵۷ – (شغف خاد)
محمد مقيم خانسامان محمد
مراد خان – ۴۸۶
مقصود خان – ۵۸۸
خواجه مقبول خان ناظر – ۹۰۴
مقرب خان (دكر) – ۹۵۴
۹۵۷ – ۹۵۸
مكند سنگهه هارا – ۱۵ – ۱۷
مكرم خان حارس جونپور – ۴۷
۴۹ – ۵۸
مكرم خان پسر شيخ مير خوافي – ۱

۵۴۲ – ۵۴۳ – ۵۴۴ – ۵۴۵
شاه مكهن – ۸۷۳
راجه مدارئي – ۸۷۵
ملتفت خان ديوان (اعظم خان)
۱۹ – ۱۲۶ – ۲۹۳ – ۳۰۲
ملهاري ديوان چانده – ۲۰۶
ممريز خان – ۲۵
ممتاز خان – ۱۱۹ – ۷۲۲
ممتاز محل – ۸۳۷
خواجه منظور – ۱۰
شيخ منهاج – ۲۹۶ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۴ – ۳۲۸ – ۳۳۵ – ۳۶۰
منور خان – ۳۹۲ – ۵۵۷ – ۵۷۲
۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۹۱
منعم خان خانخانان (خان زمان)
(معظم خان) – ۴۸۴
۴۹۲ – ۴۹۳ – ۵۰۲ – ۵۷۳
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۷۹ – ۵۸۷ – ۵۹۳ – ۵۹۴
۵۹۸ – ۶۰۱ – ۶۰۲ – ۶۰۳
۶۰۶ – ۶۱۷ – ۶۲۱ – ۶۲۲
۶۲۳ – ۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶

میرتقیان – ۹۱۲
میان رام منشی – ۹۳۰

---

## • مواضع وغیرہ •

مریکہ مانوا – ۳ – ۷ – ۴۱ – ۱۲۲
۱۲۷ – ۱۲۸ – ۱۷۶ – ۲۳۴
۳۹۹ – ۵۰۶ – ۵۱۶ – ۵۱۸
۵۳۱ – ۵۳۸ – ۵۶۶ – ۵۶۷
۶۲۵ – ۶۹۳ – ۷۸۱ – ۷۸۷
۸۰۰ – ۸۰۲ – ۸۱۷ – ۸۲۸
۸۳۴ – ۸۳۷ – ۸۳۸ – ۸۵۰
۸۵۳ – ۸۵۷ – ۸۵۸ – ۸۵۹
۸۷۷ – ۸۹۸ – ۹۰۶ – ۹۴۹
۹۵۰ – ۹۵۱ – ۹۷۴
ماندو شادی آباد – ۱۳
۸۴۸ – ۸۴۹
قلعۂ ماندو – ۷۹۹ – ۸۰۰
۸۱۸ – ۸۵۸
مازندران – ۲۵۶ – ۳۱۱
۴۹۵ – ۹۶۳
آب مانکلہ – ۳۸۵
متھرا – ۳۸ – ۱۵۴ – ۱۶۰ – ۱۹۹
۲۱۷ – ۸۳۵
مچھلی بندر – ۹۶۰
محی آباد – ۵۱۰
محمدآباد ( بیدر ) ۷۸۹ – ۸۹۱
( شف باد )
قلعۂ محمدنگر – ۹۶۰
بندر مخہ – ۳۲۱ – ۴۲۲ – ۴۲۷
مرتضی آباد ( مرج ) ۲۷۱ – ۴۶۰
۴۶۱ – ۴۷۷
مرادآباد ( رکن آباد ) ۷۷۱
۷۹۱ – ۷۹۲ – ۸۰۲ – ۸۱۸
۸۷۳ – ۹۳۹
بندر مسقط – ۲۸۵ – ۲۸۶ – ۳۲۸
تھانۂ مسوری – ۴۶۲
ولایت مشکیان – ۸۳
مشہد مقدس – ۹۷۵ – ۹۷۶
۹۷۷ – ۹۷۸
مصطفی آباد ( چوپڑہ ) – ۲۷۴
۲۷۵ – ۶۶۹ – ۷۹۸ (شف چ)
مکۂ معظمہ – ۳۱۳ – ۴۱۳ – ۵۵۳
۵۵۹ – ۹۶۳
ملتان – ۳۴ – ۴۵ – ۱۲۴ – ۱۲۶

[illegible]

* حرف نون * مع دال *

[illegible]

۷۵۰ – ۷۸۰ – ۷۸۱ – ۷۹۷
نجم الدین علی خان برادر
سید عبد الله خان – ۶۹۲ – ۷۱۳
۷۲۹ – ۸۱۴ – ۹۱۳ – ۹۱۴
۹۱۶ – ۹۲۲ – ۹۲۵ – ۹۲۹
۹۳۰ – ۹۳۳ – ۹۳۴ – ۹۳۶
نجابت علی خان برادر زادهٔ
عبد الله خان – ۹۱۷ – ۹۳۴ – ۹۳۵
نذر محمد خان – ۴۹ – ۵۸ – ۶۵
نرائن کلان ( نام بت ) – ۱۳۶
نصرت خان ( خاندوران ) ولد
خاندوران – ۲۰
سید نصیر الدین دکنی – ۴۸
نصرت خان پسر خانجهان – ۳۱۴
حضرت میر نصیر الدین هروی
طاب مرقده – ۵۵۷ – ۵۵۸
نصیر الدین خان ایرانی – ۸۰۰
نصرت یار خان – ۹۱۱ – ۹۲۱
۹۲۵ – ۹۲۹
نصیر الدوله عبد الرحیم خان
صوبی فتح جنگ – ۹۵۳
( طفل منی )

شیخ نظام میانجی – ۱۱
شیخ نظام ( دیگر ) ( تقرب خان )
۳۳۵ – ۵۵۴
نظام الملک – ۱۱۳ – ۱۷۹
نظام الدین کوتوال ( میرزا بیگ )
۲۵۷
نظر علی خان – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۰ – ۴۸۱ – ۵۱۸ – ۵۱۹
نظام الملک بهادر آصف خان
فتح جنگ ( قلیج خان )
متخلص به شاکر – ۷۴۵
۷۴۶ – ۷۴۷ – ۷۴۸ – ۷۵۰
۷۵۱ – ۷۷۱ – ۷۸۳ – ۷۹۱
۷۹۲ – ۷۹۴ – ۷۹۵ – ۸۰۲
۸۰۹ – ۸۱۲ – ۸۱۸ – ۸۲۶
۸۲۷ – ۸۲۸ – ۸۲۹ – ۸۳۲
۸۳۳ – ۸۴۶ – ۸۴۷ – ۸۴۸
۸۴۹ – ۸۵۰ – ۸۵۱ – ۸۵۲
۸۵۳ – ۸۵۴ – ۸۵۵ – ۸۵۶
۸۵۷ – ۸۵۸ – ۸۵۹ – ۸۶۰
۸۶۵ – ۸۶۶ – ۸۶۷ – ۸۷۱
۸۷۲ – ۸۷۳ – ۸۷۴ – ۸۷۵

٨٥٦ – ٨٥٧ – ٨٥٨ – ٨٥٩
٨٦٥ – ٨٦١ – ٨٦٢ – ٨٦٩
٨٨٧ – ٨٨٩ – ٨٩٧ – ٨٩١
٨٩٢ – ٨٩٣ – ٨٩٤ – ٩١٥
٨٩٩ – ٨٩٧ – ٨٩٩ – ٩١٥
٩٢٣ – ٩٢٧ – ٩٢٩ – ٩٣٠
٩٣١ – ٩٣٢ – ٩٣٧ – ٩٣٨
٩٤٩ – ٩٥٠ – ٩٥١ – ٩٥٢
٩٥٣ – ٩٥٥ – ٩٥٦ – ٩٦٧
٩٥٨ – ٩٥٩ – ٩٦٥ – ٩٦١
٩٦٢ – ٩٦٣ – ٩٦٥ – ٩٧٠
٩٧٣ – ٩٧٤ (لطف الله)
حضرت خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
٢٢٨ – ٢٢٩
[illegible]

نیک نام خان خواجه سرا — ۱۹۳

نیکو سیر پسر محمد اکبر — ۲۷۶

۸۲۵ — ۸۲۶ — ۸۲۷ — ۸۲۹

۸۳۱ — ۸۳۲ — ۸۳۳ — ۸۳۵

۸۳۶ — ۸۳۷ — ۸۴۵ — ۸۵۰

۸۵۱ — ۹۱۴

نیکنام خان (دیگر) — ۲۸۱ — ۲۸۴

نیوا سقدمیا مرهته — ۴۵۶

۴۵۷ — ۶۲۱ — ۶۲۲ — ۶۲۵

۷۵۱ — ۷۵۳

سید نوز خان — ۵۶۹ — ۵۷۰

نیو علی خان (شیخ خان) — ۹۰۲

نیاز خان اتعام — ۶۳۹

نیک نظر خان — ۹۵۵

---

* مواضع وغیره *

قلعهٔ ناهیه — ۲۴۸

پرگنهٔ نارنول — ۲۵۲ — ۲۵۳

۶۵۱ — ۷۷۰

نالدیر — ۶۱۹ — ۷۸۸ — ۷۸۹ — ۸۷۵

نالهٔ حلب — ۹۴۳

نجف اشرف — ۷۱۲

قصبهٔ ندربار ( نذربار ) — ۳۵۶

۳۵۷ — ۳۵۸ — ۷۷۹ — ۷۸۲ — ۷۸۵

آب نربدا — ۱۰ — ۱۲ — ۲۰۵

۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۸۳ — ۶۱۸

۶۲۰ — ۶۵۱ — ۷۵۱ — ۷۸۷

۷۹۷ — ۷۹۹ — ۸۴۸ — ۸۵۴

۸۵۳ — ۸۵۶ — ۸۵۸

۸۶۵ — ۸۷۱ — ۸۷۴ — ۹۳۷

۹۵۰ — ۹۵۱

پرگنهٔ نرکنده — ۹۳۱

نرمل — ۷۸۹ — ۷۹۰

نرور — ۸۳۶

باغ نگینه — ۳۶۳

پرگنهٔ نلام — ۸۵۱

باغ نور — ۶۲

نواب پوره — ۲۷۳

نوجر — ۹۷۲

نهامره — ۶۱۷

نیک بهار — ۲۴۰ — ۲۴۲

نیر — ۹۲۶

نیشاپور — ۹۰۲

منزل نیول — ۹۱۸

● حرف واو - مردمان ●

واله مولف - ۲۷ - ۱۵۰ - ۱۷۳

۵۲۳ - ۵۵۵

والده پسر اعظم شاه - ۳۰۹

۳۸ - ۴۰۰ - ۵۱۳ - ۵۹۸

شیخ محمد ولد [illegible] - ۵۵۱

شاهزاده والاجاه پسر اعظم شاه

۳۸۱ - ۴۰۷

والده فرخ سیر شاهزاده - ۴۹۱

والده محمد [illegible] [illegible]

(صوبه بنگاله) [illegible] ۲۰۲

۲۳۹ (ملحقه)

وزیر خان - ۲۸ - ۹۸ - ۱۰۸

۲۳۹ - ۲۷۶ - ۳۱۳ - ۳۵۴

وکالت خان - ۴۸۷ - ۵۱۰

شیخ ولی فرملی - [illegible]

سید ولی - ۵۹۰

سید ولی محمد - ۵۱۰

میرزا ولی [illegible] - ۵۹۵

[illegible] ولی [illegible] - ۳۹۷

● [illegible] ●

[illegible] - ۳۲۳ [illegible]

۴۲۲ - ۴۷۲

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] - ۳۲۰

[illegible] - ۳۳۰

● حرف ها - مردمان

هادی [illegible] خان -

[illegible] غرب

[illegible]

[illegible] - ۲۳۳ - [illegible]

[illegible] - ۱

( [illegible] )

[illegible] - ۳۱۱

[illegible]

[illegible]

۴۹۳ - ۵۱۱ - [illegible]

[illegible] - ۴۳۱

[illegible] - ۴۳۱

[illegible] مفرد – ۳۱
[illegible] ت کیش راقم نگار
[illegible] – ۴۳۱ – ۴۳۲
۷۳۵ – ۹۰۸
دو کره – ۳۵ – ۴۳۰ – ۴۳۷
[illegible] – آ ه ش کی یشه ش [illegible] –
[illegible] خان – ۴۸۱ – ۴۸۲ – ۴۸۳
هدایت الله خان [illegible] الله –
۹۰۹ – ۷۷۳ (شعب [illegible])
ر راس – ۵۹
[illegible] – ۵۸۸ – ۹۵۹
[illegible] خان – ۷۳۹
[illegible]
۵۹۸ – ۶۲۵ – [illegible]
همت خان بهادر – ۲۹۳ – ۲۹۶
۲۹۷ – ۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۰۲
۳۰۳ – ۳۳۰ – ۳۳۳ – ۳۳۹
[illegible] – ۲۸۸
۷۳۹ – ۷۴۰
همت خان [illegible] – ۸۱۸
۸۳۱ – ۸۳۲
همت یار خان – ۹۵۵

[illegible] زنت رای – ۳۲۷
[illegible] – ۵۳۰
[illegible] خان – ۴۵ – ۴۹ – ۷۳
[illegible] خان (زنت خ ...) ۹۵۰
[illegible] – ۸۲ – ۸۷
[illegible] – ۷۵۲
۷۸۳ – ۹۰۳

---

### مراسم وقبره

ب [illegible] – ۵۰۲
[illegible] – ۷۸۷
[illegible] – ۱۳
[illegible] – ۲۸۹ – ۹۲۰
[illegible] – ۸۸۱ – ۸۸۶
[illegible] – ۲۰ – ۷۹ – ۸۰
۸۸ – ۸۹ – ۱۱۳ – ۱۱۵
۱۲۹ – ۱۳۰ – ۱۳۱
۱۷۷ – ۱۸۹ – ۱۹۹
۲۲ – ۲۳۳ – ۲۳۴ – ۲۵۹
۲۸۷ – ۲۸۸ – ۲۸۹ – ۲۹۰
۳۶۸ – ۳۹۹ – ۴۰۰ – ۴۰۳
۴۰۴ – ۴۱۱ – ۴۲۱ – ۴۲۷

[illegible] ١٩٠ - ١٥٣

[illegible]

٢٣١ - ٢٥٠ - ٢٩٠ - ٢٨٥

٤٢١ - ٤٥٠ - ٤٥٤ - ٤٦٧

[illegible]

٣٧٧ - ٣٨٨ - ٤٠٢ - ٤٠٧

٤٢٣ - ٤٦١ - ٤٧١ - ٤٨١

٤٨٨ - ٥١٤ - ٥٥٨ - ٥٩٧

[illegible]

[illegible]


هوامش وغيرها

[illegible]

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

11 SEP 1974

20 ... 1974

28 MAY 1974